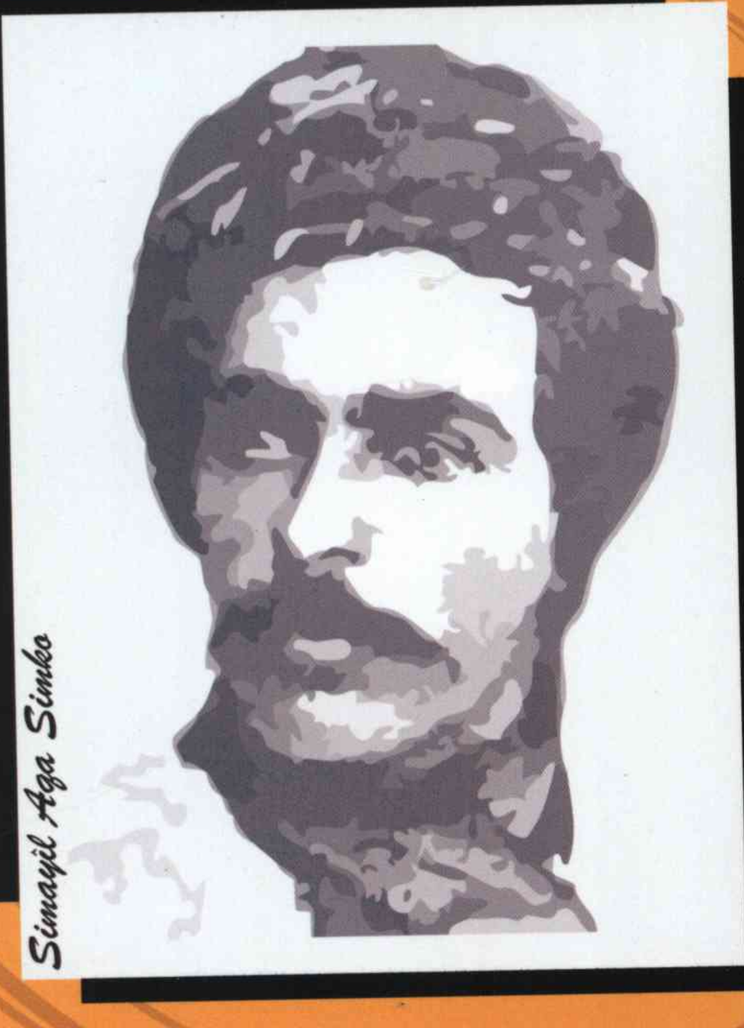
مسئلەی

اسماعیل آقا سمکو

در آذربایجان و موکریان

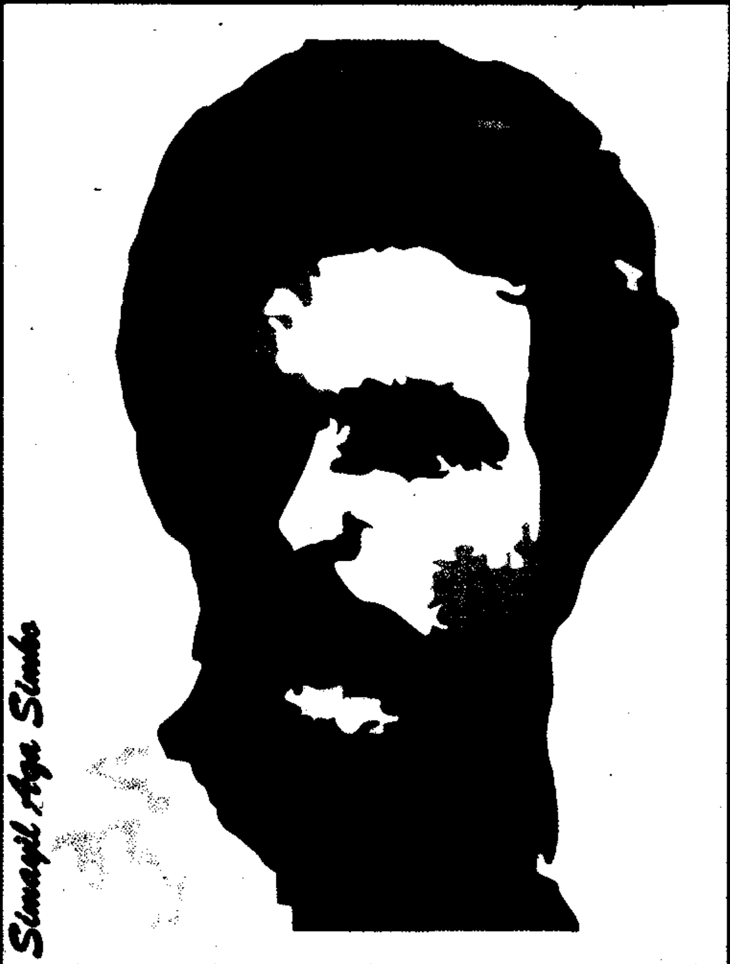


احمد چوپانی

پایان‌نامه کارشناسی ارشد
دانشگاه علوم و تحقیقات تهران

اسماعیل آقا سمکو

در اذربیجان و موکریان



مسئله‌ی اسماعیل آقا سمکو

در آذربایجان و موکریان

اسماعیل آقا سمکو

احمد چوپانی

نشر آنا

سرشناسه : چوپانی، احمد
عنوان و نام پدیدآور : اسماعیل‌آقا سمکو/ نویسنده احمد چوپانی.
مشخصات نشر : تهران: آنا، ۱۳۹۰ - مهاباد: موساسیر.
مشخصات ظاهری : ۳۰۰ص.
شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۹۲-۱۰-۶
وضعیت فهرست نویسی : فیپا
موضوع : سمکو، اسماعیل آقا، - ۱۳۰۹.
موضوع : کردان — ایران — تاریخ — قرن ۱۳ق.
موضوع : ایران -- تاریخ -- قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ق. -- جنبشها و قیامها
رده بندی کنگره : DSR۱۳۱۵ ۹ج/ ۱۳۹۰ ۹چ
رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۷۴۰۴۵
شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۷۳۹۴۶

اسماعیل آقا سمکو

احمد چوپانی
طراح جلد: مسعود نیکخواه
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۲۹۲-۱۰-۶
صفحه‌آرایی: وریا دیوانی
ناشر: انتشارات آنا
سال و شماره‌ی چاپ: ۱۳۹۴/ اوّل
تیراژ: ۱۰۰۰
سرپرست چاپ: شوان طاهری
مرکز پخش، سنندج - انتشارات کانی کتیب
تلفن: ۳۳۱۲۵۲۵۹ - ۰۸۷ - ۰۹۱۸۱۷۱۷۲۵۷

فهرست مطالب

عنوان | **صفحه**

چکیده

مسئله اسماعیل آقا سمکو در آذربایجان از نظر زمینه‌های شکل‌گیری، ماهیت، نقش کردهای منطقه، دولت‌های همجوار و کشورهای خارجی در تحرکات ایل شکاک موضوع مورد بحث این پایان نامه است. محدوده ی جغرافیایی ایل شکاک در آذربایجان و موکریان، شیوه ی اداره ی کشور توسط دولتهای قاجار و پهلوی و در کل دیدگاه آنان نسبت به اقلیت‌های قومی، ایل‌ها و عشایر در بوجود آمدن مسائلی مثل تحرکات سمکو مؤثر بوده‌اند. برای رسیدن به جواب‌هایی از این دست از روش تحقیق کتابخانه‌ای، فیش برداری از کتب، مجلات، سالنامه‌ها، اسناد و ... استفاده گردید. به همین دلیل از منابع فارسی، کردی، انگلیسی و عربی، مصاحبه با مطلعین و صاحب‌نظران راجع به مسئله و رجوع به مراکز نگهداری اسناد نهایت استفاده به عمل آمد. اسماعیل آقا سمکو با استفاده از خلاء قدرت در منطقه، ناتوانی حکومت مرکزی، تواناییهای ایلی و عشیره‌ای، منطقه‌ای و کمک‌های خارجی توانست در ابتدای کار برای احقاق حق ایلی و عشیره‌ای و بعدها گرایشات ملی‌گرایانه خود، چندین سال در تاریخ معاصر ایران مؤثر باشد. اسماعیل آقا سمکو، کردها، ایل شکاک، آذربایجان، اهداف، دولت‌های هم‌جوار کشورهای غربی و جنگ جهانی اول واژه های کلیدی هستند.

مقدمه

طرح مسأله عشایر و ایلات در تاریخ ایران جایگاه خاصی دارد به دلیل موقعیت آب و هوایی کشور ایران و کمبود آب، زندگی مردم به صورت گروه های جدا از هم و بدور از ارتباطات نزدیک متداول بود و این شیوه از ابتدا تا دوران معاصر این روند را ادامه داده و اکنون هم رگه‌های فراوانی از زندگی عشیره‌ای و ایلی وجود دارد. سلسله‌های حکومتی که در ایران به قدرت رسیده اند، اکثراً جنبه ایلی و عشیره ای داشتند. حتی حکومت قاجارها هم بر مبنای سنتی عشیره ای دایر گردید. به دلیل همین اقوام و طوایف مختلفی با نژادهای متفاوتی در این کشور به تاخت‌وتاز بر سر قدرت پرداختند و چون در اطراف و اکناف ایران ایل ها و عشایری با قومیت و مذاهب مختلف وجود دارد، لذا وجود تحرکات و شورش های ایل ها و عشایری با قومیت و مذاهب مختلف نیز وجود دارد، لذا تحرکات و شورش های فراوانی ظهور کرده اند که یکی از برجسته ترین آن، شورش ایل شکاک درمناطق کردنشین ایران بود. ریشه و اصل این مسئله به دوره‌ی قبل از قاجار بر می گردد مثلاً در زمان حاکمیت صفویه که دین و سیاست یکی بود بر ایل ها و طوایفی که ناقض این اصل بودند، اجحاف فراوانی می شد و حتی در دوره ی افشاریه و زندیه هم این رویه ادامه داشت. چه آنان هم بر مبنای ایلی شکل گرفته بودند که اگر کسی علیه تفکرات آنان خودی نشان می داد، باید سرکوب می شد. این وضع اجتماعی و سیاسی به دوره قاجاریه هم کشیده شد و حاکمیت مطلقه، مالیات گیری‌های سنگین، نبود قانون مدون و فراگیر همه و همه موجب گردیدند تا ایلات و طوایف داخل ایران ضد حاکمیت عمل نمایند. ایل شکاک یکی از ایلات منطقه شمالغرب ایران غالباً در حال کشمکش با حکومت مرکزی به سر می برد. اهمیت مناطق کرد نشین ایران و مخصوصاًعشایر این نواحی در جغرافیای سیاسی ایران چه از

نظرتمامیـت ارضـی کشـور و حفـظ وحـدّت ملـی اقـوام و چـه از نظـر تنظـیم سیاسـت‌هـای منطقـه ای و ایجـاد روابـط باهمسـایگانی ماننـد ترکیـه و عـراق امـری آشـکار اسـت خصوصـاً ایـن کـه در دوران حکومـت قاجاریـه تحـولاتی در اروپـا رخ داد که مستقیماً تـأثیراتی در کشـور ایـران نیـز بـه وجـود آورد. تصـادم مشـرق زمـین و تمدن غرب با گشوده شـدن افـق‌هـای تـازه پـیش چشـم شـرقیان همـراه بـود و بـه دنبال ایـن رویـداد مشـرق زمـین بـا الگوهـای سیاسـی و اقتصـادی نـوینی، تحـولات و تطـورات شـگرف فکـری، اجتمـاعی و فرهنگـی و علمـی کـه دسـتاوردهای تمـدن غـرب بـه شـمار مـی رفتنـد، آشـنا شـد. اکثریـت رؤسـا و رهبـران عشـایر خواسـتار نوعی استقلال اقتصـادی در منطقـه نفـوذ خـود بودنـد و شـاید در ایـن زمینـه بعضـی از عشایر و ایـل هـای هـم عقیـده و هـم سـنخ بـا همـدیگر متحـد شـده و بـرای بهتـر رسیدن به اهـداف خـود، اتحادیـه ای تشـکیل مـی دادنـد. بـه همـین دلیـل حکومـت مرکزی ایران و رؤسای محلـی منـاطق بـه انـواع حیلـه و دسـت آویـز پنـاه مـی بردنـد تـا بتواننـد از ایـن طریـق عشـایر را سـاکت نگـه دارنـد. بیشـتر رؤسـای ایـل شـکاک قربـانی ایـن سیاسـت ایـران گشـتند آن‌هـا از نظـر منطقـه محـل سـکونت از اهمیـت سـوق الجیشـی مهمـی برخـوردار بودنـد و همچنـین دولـت مرکـزی هـم توانـایی سرکوب همه جانبه آنـان را نداشـت، لـذا شـروع بـه فعالیتهـای گریـز از مرکـز نمودنـد که بعدها اسماعیل آقـا توانسـت بـر دامنـه ایـن تحرکـات بیفزایـد و جنبـه دیگـری بـه مسـئله بدهـد. بیشـترمنابع غربـی رنـگ و بـوی ناسیونالیسـتی و ملـی گرایـی بـه مسئله سمکو داده اند و از وی بـه عنـوان پـدر ناسیونالیسـم کـرد نـام بـرده انـد. حتـی در این راسـتا منـابع کـردی هـم بـه نحـوی ادعـای غربـی هـا را تکـرار نمـوده انـد، از طرف دیگر منابع فارسـی از سـمکو بـه عنـوان غـارتگر، دزد، بـدنام، و غیـره اسـم بـرده اند. بـا ایـن وصـف هـیچ‌کـدام ازایـن دسـته از منـابع بـه طـور منصـفانه و بـی طرفانـه وارد مسـأله نشـده انـد. هـدف از انتخـاب موضـوع ایـن اثـر روشـن سـاختن ابهامـات و تناقضـاتی اسـت کـه در آثـار مورخـان و پژوهشـگران تـاریخ کردهـای ایـران و مخصوصاً عشیره ی شکاک و قیـام اسـماعیل آقـا سـمکو مـی باشـد. بـه همـین دلیـل بایـد روی تعـدادی از فاکتورهـای اصـلی تـأثیر گـذار در بـه وجـود آمـدن ایـن قیـام

مثل شیوه ی حکومت داری ایران نسبت به عشایر، مشروطیت ایران، جنگ جهانی اول و مناسبات بین کشورهای منطقه تأکید بیشتری می شد. به همین دلیل در این کتاب سعی شده قیام سمکو را ابتدا در منطقه آذربایجان و موکریان ایران و بعداً در تحولات منطقه و بین کشورهای ایران و عثمانی و بعدها ایران و عراق و ترکیه بعد از جنگ جهانی اول و همچنین نقش و اهمیت کردهای این کشورها در این قیام مورد بررسی قرار گیرد. در همین راستا زمینه های شکل گیری جنگ جهانی اول و شروع آن نیز در اهداف و برنامه های سمکو موثر بودند. زیرا کشورهای دخیل در جنگ ناگزیر از دخالت در ایران بودند، لذا کشورهای قدرتمند و صاحب نفوذ هر کدام بر اساس منافع خود و به طرق مختلف وارد منطقه شده و در تحرکات عشایر ایران دخالت می نمودند که ایل شکاک از این قاعده مستثنی نبود. نوع حکومت‌هایی که بعد از جنگ جهانی اول در منطقه خاورمیانه مثل ایران و عراق و ترکیه به وجود آمدند، بر تحرکات اسماعیل آقا تأثیرات مخربی گذاشتند، لذا در اینجا به ترتیب اهمیت عواملی مورد بررسی قرار گرفته و در حین این ترکیب فعالیت‌ها و جنگ‌های سمکو مورد بررسی دقیق قرار گرفته اند.

به طور کلی پرسشهای تحقیق این کتاب در پی پاسخ دادن به سوالهای اصلی زیر است :

۱- چه عواملی موجب پیدایش تحرکات مسئله ساز ایل شکاک شده بود؟

۲- آیا شورش سمکو ناشی از ملی گرایی کردی بوده است؟

۳- همچنین نقش کشورهای منطقه و دولت‌های غربی در تقویت و نابودی این مسأله چه بوده است؟

پاسخ به این سوالات و حتی طرح سوال اساسی اولی این موضوع در ابتدا مشکل بود ولی بحث های علمی فراوان با استاد فقید و بزرگوارم دکتر کامل میلان شیخ کانلو، ذوق و شوق فراوانی راجع به این مسأله در نگارنده ایجاد نموده و با توجه به علاقه خاصی که خود به موضوعات کردها در جهان دارم، بنابراین سختی کار چندان در وجودم احساس نمی شد. البته مشکلات و

نارسایی های مهمی سر راه بود چون دسترسی به منابع خیلی مشکل بود. باید منابع و مأخذ کردی –فارسی و عربی و انگلیسی را مورد مطالعه قرار می دادم و برای این کار نیاز رفتن به کشورهای عراق و ترکیه نیز وجود داشت که به دلیل مشکلات خاص خود این کار میسر نشد دسترسی به اسناد در ایران هم چندان آسان نبود بنابراین نتوانستم از حداکثر اسناد موجود در رابطه با موضوع بهره برداری نمایم. اما با حول و قوه الهی پایان کتاب در شش فصل جداگانه تدوین گردید که فصل اول بیشتر به جغرافیای سیاسی محل نفوذ ایل شکاک در آذربایجان و دیگر نواحی مربوط به آن اختصاص دارد و شمه ای از ایل ها و طوایف دیگر این ناحیه آورده شده است. فصل دوم به تبار شناسی ایل شکاک و تأثیرات و موقیت این ایل از ابتدا تا اسماعیل آقا سمکو پرداخته است. فصل سوم بافت فکری، اندیشه، اهداف و حرکت سمکو را از زوایای مختلف مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد. فصل چهارم و پنجم و ششم به طور کلی از ابتدای تحرکات سمکو تا پایان کار وی می باشد که در این بین به ارتباط وی با دیگر قیام‌های داخل ایران - تلاش‌های ایران برای سرکوب سمکو- ارتباط وی با دیگر جنبشهای کردی در عراق و ترکیه –گسترش قلمرو و نفوذ سمکو و پایان کار وی از مواد تشکیل دهنده این فصل ها می باشد. در این جا لازم است از استادان خوبم دکتر محمد علی اکبری و دکتر وهاب ولی به خاطر راهنمایی های بی دریغ شان نهایت قدردانی را به عمل آورم. ار آقای محمد حمه باقی به خاطر در اختیار گذاشتن بیشتر منابع کردی، عربی و انگلیسی نهایت تشکر را دارم. آقای عمر فاروقی در شهرستان سقز نهایت همکاری را با بنده داشته اند که جای تقدیر و تشکر دارد. از موسسه ی مطالعات تاریخ معاصر ایران، سازمان اسناد ملی و کتابفروشی محمدی در سقز نهایت تشکر را دارم در پایان از مسئولان کتابخانه دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر و همچنین مسئولان خوب کتابخانه عمومی تبریز کمال تشکر و امتنان را دارم.

معرفی مهمترین منابع و مأخذ

در نگارش این کتاب از منابع و مأخذ متعددی استفاده گردیده است. منابعی در زمینه جغرافیای سیاسی و اجتماعی آذربایجان، ایل ها و عشایر و مکان سکونت آنان، برخی از اسناد و مدارک مربوط به دوره های مختلف و همچنین کتبی که دارای اسناد و نامه نگاری های مربوط به اشخاص حاکم یا مسئول در منطقه آذربایجان بوده است و همچنین از منابع دسته اول و معتبری که درباره‌ی مسئله اسماعیل آقا سمکو نگاشته شده است نیز استفاده کرده ام – ذیلاً مهمترین این منابع و مأخذ معرفی می شوند:

منابع جغرافیایی

این دسته از منابع اطلاعات خوبی راجع به مرزهای سیاسی آذربایجان غربی با کشورهایی مثل ترکیه، عراق برخوردارند که در قبال آن به مسائلی مثل انواع ایل‌ها و عشایر موجود در هر شهرستان و خلاصه ای از تاریخ اجتماعی – سیاسی آنان، کوه ها، رودها و نقاط سوق الجیشی و استراتژیک منطقه تحت نفوذ تحرکات ایل شکاک می پردازد. ایرج افشار سیستانی در کتاب نگاهی به آذربایجان غربی که در دو جلد نگاشته شده است، از نظر تقسیمات مرزی در طی تحولات منطقه ای مثل جنگ‌های ایران و روس و مرزهای ایران بعد از جنگ جهانی اول با ترکیه و عراق، مطالب جامع و علمی ارائه داده است. ابراهیم اسکندر نیا در کتاب ساختار ایلات و شیوه ی معیشت عشایر آذربایجان غربی، به طور کامل به عشایر و ایل ها و محل سکونت، تاریخ اجتماعی – سیاسی آنان با تعداد طایفه و خانواده ایل ها در آذربایجان غربی اشاره می کند که هر چند اطلاعات این منابع راجع به ایل ها و عشایر منطقه مکریان ناقص است، ولی در جای خود با ارزش است. سید محمد صمدی و سید عبدالله صمدی در کتاب‌های منظومه کردی حمزه آقا منگور و رابطه آن با قیام شیخ عبیدالله شمزینی و همچنین کتاب ایل‌ها و عشایر کرد که سندی جالب از دوره قاجاریه می باشد به بررسی ایل‌ها و عشایر منطقه مکریان

پرداخته اند. منظومه حمزه آقا منگور کتابچه‌ای است کوچک که مولف در آن ضمن تشریح یک منظومه فلکلوریک کردی درباره‌ی کشته شدن حمزه آقا منگور به دست امیر نظام گروسی و تأثیرات حمزه آقا بیشتر شیخ عبیدالله، به بررسی جامع و علمی درباره‌ی ایلات و عشایر منطقه مهاباد و سردشت، پیرانشهر و اشنویه و ... پرداخته است. کتاب های کاوه بیات مثل شورش کردهای آرارات و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران و همچنین وقایع آرارات که خاطرات احسان نوری پاشا می باشد دارای اطلاعات کافی و علمی در زمینه اختلافات مرزی ایران و ترکیه و نقش ایل ها و عشایر کرد در این منطقه می باشد. مولف در این کتاب‌ها به اسناد وزارت امور خارجه، خاطرات، روزنامه ها و دیگر مطالب در زمینه اختلافات مرزی ایران و ترکیه پناه برده است که در جای خود دارای تحلیل های صحیحی از مسائل می باشد. کلیات جغرافیایی طبیعی و تاریخی ایران اثر عزیز الله بیات ضمن پرداختن به جغرافیای تمام نقاط ایران درباره‌ی آذربایجان و به طور کلی نحوه‌ی جایگیری شهرهای این استان اطلاعات خوب و کلی دارد که مورد استفاده قرار گرفته شد. برای پرداختن به بقیه فصول پایان نامه یعنی از فصل دوم تا پایان کار از منابع دسته اول و دوم، کارهای تحقیقی جدید در این زمینه، اسناد نو یافته و چاپ نشده و اسناد چاپ شده در کتاب های مختلف استفاده گردید.

نامه نگاری ها و اسناد و مدارک آرشیویی

الف: اسناد موجود در موسسه ی مطالعات تاریخ معاصر ایران وابسته به بنیاد جانبازان و مستضعفان. در سازمان اسناد ملی حاوی اطلاعات قطعی راجع به تلگراف‌ها و نامه‌های حاکمان و مسئولان وقت منطقه آذربایجان به حکومت مرکزی و متقابلاً هستند که در آن‌ها به ماهیت عملکرد و اهداف اسماعیل آقا سمکو، دلایل پیدایش نارضایتی کردها نسبت به نحوه‌ی عملکرد ادارات قاجار و پهلوی، سوء نیت های حاکمان محلی نسبت به ایل شکاک و کردها، ارتباط سمکو با دیگر حکام مستقل مثل اقبال السلطنه ماکویی پی می بریم.

ب: اسناد سیاسی ایران و عثمانی که در شش جلد چاپ شده اند این اسناد شامل نامه ها و گزارش ها و تلگراف‌های جالبی درباره تحرکات مختلف کردها از جمله ایل شکاک تحت ریاست علی آقا و محمد آقا شکاک و قیام شیخ عبیدالله شمزینی در ایران می باشند.

پ: از تلگراف‌ها و اسناد موجود در کتاب« نامه های ارومیه» که اسناد و مکاتبات محمد صادق میرزا معزالدوله در دوران حاکمیتش در شهر ارومیه می باشد، استفاده گردید. این اطلاعات را مهندس بیژن معزی مقیم فرانسه نوه میرزا معزالدوله در اختیار دکتر حسین داوودی که از اعضای وزارت امور خارجه از جمله پیش از انقلاب مدتی سفیر کبیر ایران در افغانستان بوده قرار داده و او هم این اسناد معتبر را به آقای ایرج افشار تحویل داده که بعدها به کوشش کاوه بیات به چاپ رسید. مطالب مربوط به این اسناد و نامه ها از نظر زمانی مقارن و هم زمان با پیشروی نیروهای عثمانی در جبهه ساری قمیش آذربایجان و عقب نشینی نیروهای روسی از این نواحی می‌باشند. حملات دوباره ی روس‌ها به منطقه و تصرف دوباره‌ی ارومیه توسط آنان در ۱۰/رجب/۱۳۳۳ نیز جزو تحولات زمان حاکمیت میرزا معزالدوله در ارومیه شد. معزالدوله در مجموع حدود شش ماه در فاصله شوال ۱۳۳۲ تا ربیع الاول ۱۳۳۳/اوت ۱۹۱۵ تا ژانویه ۱۹۱۶ در ارومیه حکومت کرد. از مجموع نامه نگاری‌ها و تلگراف‌های وی اطلاعات دسته اولی راجع به ایل شکاک، اسماعیل آقا سمکو و تحولات سیاسی و نظامی منطقه آذربایجان، تحرکات آشوریان، تحرکات مرزی عثمانی و روس ارائه شده است.

ت: کتاب کردی «ئیسماعیل ئاغای شوکاک و بزوتنه وه ی نه ته وایه تی کورد» (اسماعیل آقا شکاک و جنبش ملی کرد) که توسط محمد رسول هاوار مقیم لندن تألیف وچاپ شده است، دارای اسناد خوبی از وزارت خارجه بریتانیا می باشد که در این‌اثر به طور کامل از این اطلاعات استفاده شده است.

ث: اسناد محرمانه بریتانیا راجع به کرد و کردستان، چاپ شده توسط «و.همدی» به مترجمی بهزاد خوشحالی مطالب و اطلاعات جامعی درباره ی

قیام کردها در ایران و عراق و ترکیه در بر دارند که در این میانه به مسئله اسماعیل آقا سمکو و ایل شکاک به خوبی اشاره شده و نگارنده از این اسناد در راه هر چه علمی‌تر نمودن کتاب استفاده برده است.

منابع تاریخ نگاری

درباره قیامهای امیر بدر خان و شیخ عبیدالله شمزینی و عبدالرزاق بدر خان که به صورت مدخل آورده شده از منابعی استفاده گردید که حاوی اطلاعات جامعی راجع به تحرکات سمکو نیز هستند و برای قیام سمکو نیز از منابع دسته اول کردی، فارسی و از منابع غربی استفاده گردیده که در ذیل به آن‌ها اشاره می شود.

الف: کتاب کردی «بیره وۀ ریی عه بدوره زاق به درخان»(خاطرات عبدالرزاق بدرخان) به کوشش دکترجلیل جلیل حاوی مطالب دسته اولی درباره‌ی قیام روشنفکری عبدالرزاق بدرخان در مناطق کرد نشین خاورمیانه و کشورهای خارجی می باشد، که در این راستا به ارتباطات و پیوندهای وی با اسماعیل آقا سمکو و فعالیت های فرهنگی و سیاسی این دو نفر در خوی و ماکو و همچنین چگونگی مذاکره کردن با کشور روسیه برای تقویت قیام سمکو و سرانجام به فعالیت های عبدالرزاق بدرخان در جهت دهی به تحرکات ایل شکاک به طور کامل اشاره گردیده است. عبدالرزاق بدرخان بیوگرافی زندگی خویش و چگونگی فعالیت هایی را که در راه آزادی کردها انجام داده را به صورت دو نامه به روسیه می فرستد که این دو نامه حالا به عنوان اسناد دسته اول در آرشیو مسکو قرار دارد. دکتر جلیل جلیل با یافتن و تدوین این دو دست خط، آن‌ها را به صورت خاطرات عبدالرزاق بدرخان چاپ و شکور مصطفی نیز به لهجه کردی جنوبی ترجمه نموده اند.

ب:ویلیلم ایگلتن در کتاب«جمهوری در سال ۱۹۴۶ کردستان» و همچنین غوریانس ارمنی در کتاب«قیام شیخ عبیدالله شمزینی در عصر ناصرالدین شاه» به شرح و توصیف قیام‌های شیخ عبیدالله، امیر بدرخان،

عبدالرزاق بدرخان و سمکو پرداخته اند. رساله قیام شیخ عبیدالله ذیل تاریخ افشار نوشته علی خان افشار به قیام شیخ عبیدالله و نقش آمریکایی ها اشاراتی دارد. در سال‌های اخیر، چند تن از مورخان شوروی، بررسی های ارزشمندی درباره ی کرد انجام داده اند. در مجموع کتاب‌ها و مقالات این مورخان، روند تکاملی آگاهی ملی در میان کردها را از قیام های ایلی تا تشکیل جمعیتهای سیاسی و تدوین ایدوئولوژی ملی، بررسی می کنند.

پ: جلیل جلیل، مورخ کرد مقیم شوری، قیام کردها را در سال ۱۸۸۰ که آخرین خیزش بزرگ ایلی در قرن نوزدهم است، مورد بررسی قرار داده است. کتاب شورش کردها در سال ۱۸۸۰ میلادی«شورشی کورده کان سالی ۱۸۸۰م» که در واقع رساله دکتری نویسنده کرد جلیل جاسم جلیل است و از روسی به کردی ترجمه شده است. دکتر جلیل با استناد به منابع غنی موجود در بایگانی ها، به ویژه بایگانی سیاست خارجی روسیه تزاری، منابع چاپ نشده اروپای غربی به ویژه انگلیس، مکاتبات دیپلماتیک، کتابنامه های گسترده و آثار منتشر شده و روزنامه های این دوره، توصیفی مفصل از علل سیاسی و اقتصادی قیام شیخ عبیدالله و دلایل شکست کردها به دست می دهد. برای نمونه جلیل نشان می دهد که چگونه جنگ بین روسیه تزاری و ترکیه عثمانی در سالهای ۷۸-۱۸۷۷ و اعمال مالیات های جدید، مصادره کالاهای مختلف و هرج و مرج اداری، شرایط دشوار اقتصادی حاکم بر کردستان عثمانی را تشدید کرد، مولف به نبودن ریشه های قیام در میان کردهای ایران نیز اشاره دارد و تا حدودی قیام شیخ عبیدالله را جنبه ملی گرایی کرد اعلام می دارد. تصویری که جلیل از شیخ عبیدالله نشان می دهد این است که عبیدالله یک رهبر مذهبی و ایلی سنتی نبود، بلکه از بعضی جهات پیش آهنگ رهبران ملی در ادوار بعدی جنبش کرد بود و او را انسانی آینده نگر می پندارد. در اینجا از ترجمه عربی این کتاب هم استفاده نموده ام که آقای محمد حمه باقی در اختیارم گذاشتند.

ت:م.س لازاریف، دیگر مورخ شوروی، در اصل به ابعاد بین المللی

مبارزات کردها برای استقلال می پردازد. کتاب«کیشه ی کورد(۱۹۱۷-۱۸۹۰)» (مسئله کرد در سالهای ۱۹۱۷-۱۸۹۰) اثر ارزشمند کرد شناس بزرگ روس م.س لازاریف در دو جلد تدوین یافته است. لازاریف در بررسی خود از اسناد موجود در بایگانی های روسی سود می جوید به ویژه از مجموعه اسناد موجود در بایگانی سیاست خارجی روسیه تزاری و نیز بایگانی نظامی- تاریخی مرکزی دولتی. او سیاست خارجی دولت‌های روسیه تزاری، بریتانیا و آلمان و رقابت بین آن‌ها را در منطقه بررسی و تأثیر آن بر کردستان را تشریح می کند. لازاریف همچنین به اختصاربه بعضی جهات جنبش ملی کرد می پردازد. به عنوان مثال او نشان می دهد که چگونه حکومت ترک های جوان این امید را در میان روشنفکران کرد به وجود آورد که خواست‌های آنان را بر آورده خواهند نمود و آن‌ها را تشویق به فعالیت کرد. لازاریف به وضعیت عمومی عشایر کرد در آذربایجان از دهه آخر سده نوزدهم تا دو دهه اول سده بیستم، موقعیت سمکو و چگونگی قدرت گرفتن او در جریان جنگ، پیدایش ناسیونالیسم کرد در عثمانی می پردازد. لازاریف نقش مثبت روسیه در منطقه را گسترده نموده و آن را توجیه پذیر می نماید.

ث: کتاب سرزمین زرتشت(اوضاع تاریخی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی رضائیه) نوشته علی دهقان حاوی مطالب ارزشمندی درباره ی قیام سمکو می باشد. ضمن این که به تحولات گذشته ارومیه و حومه می پردازد و از قیام شیخ عبیدالله هم اطلاعاتی دارد، ولی در کل به تحولات آذربایجان در جنگ جهانی اول و بعد از آن، اقدامات رضا خان در ایران برای انسجام ارتش، اسکان عشایر، چگونگی پایه گذاری ارتش قوی در آذربایجان، نقش مسیحیان در منطقه آذربایجان، حکومت های تأیید شده از طرف مرکز بر آذربایجان و نحوه ی تعامل و تقابل سمکو با آنان، ترتیب جنگ های سمکو و نحوه ی کشته شدن وی به خوبی اشاره می کند. علی دهقان اگر چه اثری ارزشمند و علمی درباره ی این دوره ارائه داده است، ولی در اکثر موارد سمکو را به عنوان شرور، طغیان کننده، غارتگرو ... معرفی می نماید و این مسائل حاکی از این

است که وی همیشه در کتاب خود جانب حکومت مرکزی و رضاخان را نگه داشته و او را نجات دهنده و حامی ملت ایران معرفی می کند و از طرف دیگر سمکو را بدنام قلمداد می کند. چون کتاب در دوره ی پهلوی(۱۳۴۸ هـ ش) تدوین و تألیف گشته، بنابراین جنبه طرفدارانه دارد.

ج: اوضاع ایران دِر جنگ جهانی اول یا تاریخ رضائیه اثر محمد تمدن، کتاب دیگری است که اولاً مولف خود شاهد بعضی از قضایای این دوره ارومیه و آذربایجان بوده است و ثانیاً وی در اثر خود به اوضاع ارومیه در جنگ اول، قدرت گرفتن سمکو، تقابل وی با آشوریان و تأثیراتی بر قیام سمکو توجه داشته است، به رویداد زلزله سهمناک ارومیه و شاهپور(سلماس) و انتشار روزنامه سمکو در ارومیه به طور کلی اشاره می کند. محمد تمدن هم مثل علی دهقان با دیدی بدبینانه به سمکو نگریسته و از او دزد و غارتگر ساخته است. ولی در کل اثر وی دست اول به حساب می آید.

چ: کتاب«کردها یک بررسی تاریخی و سیاسی» از حسن ارفع حاوی مطالب و نکات تاریخی درباره ی قیام کردها در ترکیه، عراق و ایران می باشد. حسن ارفع نویسنده کتاب، در سن نوجوانی و شاید کودکی، زمانی که پدرش به عنوان نماینده ایران در سوئد خدمت می کرد، با یکی از فعالان روشنفکر کردِ عثمانی، که جهت استقلال کردستان بسیار تلاش کرده بود، یعنی«شریف پاشا» که از دوستان پدرش بود، آشنا شده و از همان زمان سرنوشت او به مسائل کرد پیوند خورد. ارفع در سال ۱۹۲۰ م. یکی از فرماندهان اسکادران-های سواره بود که برای مقابله با سمکو از تهران اعزام شد تا جنبش او را سرکوب کند. ارفع خواسته و ناخواسته با مسائل سیاسی، قیام و شورش کردها درگیر شد و برای سرکوب آنها مأموریت داشته و بعید نیست که برای حسن انجام مأموریت و ارتقای درجه به هر کاری دست زده باشد. وی در بخش مربوط به کردهای ایران که در قسمتی از آن به قیام سمکو هم اشاره نموده، نتوانسته بی طرفانه عمل کند و تحت تأثیر احساسات نظامی خود قرار گرفته و یک جانبه به مسائل پرداخته است. اما ارزش و اهمیت کتاب کاسته نمی شود

و به هر حال دارای مطالبی درباره ی قیام سمکو می باشد.

ح:کتاب های احمد کسروی«تاریخ مشروطه ایران» و «تاریخ هجده ساله آذربایجان» دارای اطلاعات کلی درباره ی ایل شکاک و سمکو هستند. کسروی که خود بعضی از وقایع مثل کشته شدن جعفر آقا شکاک را به چشم خود دیده است، ولی در این کتاب ها نتوانسته به تحلیل جامع و بدون جانبه گرایی بپردازد، هر چند نمی توان اهمیت این کتاب ها را نادیده گرفت، ولی جزو منابع درجه دوم به حساب می آیند. احمد کسروی، اسماعیل آقا سمکو را برای به دست آوردن ژون کرد به تبع ترک ها که ژون ترک را اشاعه می دادند، متهم می کند در صورتی‌که نمی توان چنین برداشتی را از ماهیت تحرکات سمکو داشت.

خ:دسته دیگری از آثار چاپی هستند که از آثارکلاسیک غربی تاریخ کرد و کردستان به حساب می آیند. جنبش ملی کرد اثر کریس کوچرا، که این نویسنده فرانسوی و روزنامه نگار می باشد، تاریخ معاصر کرد از دیوید مک داول که وی تا حدودی با دید بازترو علمی تر قضایا را نگاشته است و به طور جامع و علمی به جنبش سمکو می پردازد و تا حدودی نتیجه گیری های بی طرفانه دارد، اما در کل دیدگاهی غربی نسبت به مسائل خاورمیانه و کردها دارد و بعضی از سالنامه ها و مجلات دوره ی پهلوی که خاطرات اشخاصی که به مسئله سمکو پرداخته اند در آن وجود دارد. مجله مطالعات کردی در پاریس را نیز جزو آثار کلاسیک می توان نام برد.

خاطرات

نحوه ی تقابل و تعامل اسماعیل آقا سمکو نسبت به ایل ها و طوایف دیگر مناطق آذربایجان غربی و کردستان جنوبی،کردهای عراق و ترکیه، کشورهای استعمارگر و در کل اهداف و ماهیت تفکرات وی را می توان در خاطرات برخی از روشنفکران خارج از مرزهای ایران و همچنین در خاطرات تجار و بازرگانان نواحی سقز و بوکان یافت.

الـف: کتـاب« وحشـت در سـقز » اثـر مصـطفی تیمـور زاده، دیـدگاه هـای سمکو و ایل شکاک نسبت بـه دیگـر منـاطق کـرد نشـین ایـران خصوصـاً سـقز را بـه خوبی به تصویر مـی کشـد. مصـطفی تیمـور زاده کـه جـزو بازاریـان و تجـار سـقز بـه حسـاب مـی آمـده، خـود شخصـاً دخیـل در قضـایای کردسـتان و سـقز بـود، وی بـا روزنامه های وقت نیـز همکـاری مـی کـرد و مـدتی هـم از طـرف انگلیسـی هـا مـأمور شده بود تـا در سـقز دفتـری بـه نماینـدگی از آن‌هـا بـاز نمـوده و علیـه دیگـر فعـالان وابسته به دولـت هـای دیگـر تـلاش نمایـد. تیمـور زاده در اثـر خـود ضـمن اشـاره بـه تحـولات و تـأثیرات جنـگ جهـانی اول در سـقز، بـه طـور جـامع بـه قضـیه ی ورود ایل شـکاک بـه سـقز و اجحافـات حاکمـان بانـه ای تعیـین شـده از طـرف سـمکو بـر سقز را به تصـویر مـی کشـد. وی عملکـرد سـمکو را ناپسـند و ناشایسـت قلمـداد مـی کند و ایـل شـکاک را غـارتگر. شـاید بـه خـاطر ایـن‌کـه سـمکو شخصـیت عشـیره ای بـوده و تیمـور زاده جـزو طبقـات متوسـط جامعـه و بـازاری، بـه همـین دلیـل بـه هنگام حمله ایـل شـکاک بـه سـقز متحمـل خسـارات مـادی شـده، لـذا دیـد مثبتـی بـه مـردم عشـیره ای و ایـل شـکاک نـدارد. در ضـمن مؤلـف کتـاب بیشـتر طرفـدار حکومت مرکزی می باشد تا قیام اسماعیل آقا سمکو.

ب: کتـاب « خـاطرات و یادداشـت هـای شـیخ رئـوف ضـیائی » نیـز کـه از متملکـان آن دوره بـه حسـاب مـی آمـد، حـاوی اطلاعـات ارزشـمندی در زمینـه تحـولات جنـگ جهـانی اول و تحرکـات ایـل شـکاک مـی باشـد. شـیخ رئـوف ضـیائی خـود شـاهد مسـائل و قضـایای حمـلات ایـل شـکاک بـه سـقز، مهابـاد، بوکـان و صائین دژ بـوده و از کسـانی بـود کـه دعـوت شـیخ محمـود برزنجـی از کردهـای بانـه و سـقز و در کـل کردسـتان ایـران را بـرای تشـکیل کردسـتان بـزرگ، لبیـک گفـت. مطالـب منـدرج در خـاطرات وی و نحـوه ی عملکـرد سـمکو بـا دیگـر منـاطق از جمله سـقز، شـبیه همـان اطلاعـات مصـطفی تیمـورزاده مـی باشـد. در مـورد هجـوم نیروهـای سـمکو بـه مهابـاد در آثـاری مثـل «تاریخچـه ی خـانواده ی قاضـی در ولایـت مکـری» از شـادروان خلیـل فتـاح قاضـی کـه خـود قضـایای ایـن دوره را از نزدیـک شـاهد بـوده و در کتـاب هـای آقـای سـید محمـد صـمدی مثـل تاریخچـه

مهاباد می توان اطلاعات جامعی را خارج نمود.

پ:- یادداشت-اثر رفیق حلمی از روشنفکران و مبارزان کرد عراقی و از اهالی سلیمانیه است که در سه جلد آن‌ها را چاپخانه ی محمدی در سقز انتشار داده است. رفیق حلمی جزو کسانی بود که در قیام شیخ محمود برزنجی نقشی فعال داشت و هنگام رفتن سمکو به سلیمانیه وی شاهد گفتگوها و مقاصد سمکو و شیخ محمود بود. رفیق حلمی مطالب واقعی از وضعیت و اثرات سوء تحرکات سمکو بر مناطق کرد نشین ارائه می دهد.

ت: خەباتی گەلی کورد لە یادداشتە کانی ئەحمەدتقی (مبارزات ملت کرد در یادداشت های احمد تقی)، از دیگر منابع می باشد که به صورت خاطره موجود است. این کتاب به کردی نوشته شده و توسط آقای احمد محمدی در مریوان وسنندج به فارسی ترجمه شده است و چون هر دو چاپ فارسی و کردی آن در اختیارم بود، الزاماً از نوشته کردی استفاده نموده ام. احمد تقی این خاطرات را بنا به پیشنهاد رفیق حلمی بیگ می نویسد و احمد تقی در ترجمه فارسی کتابش در صفحه ۸ آورده که: (استاد محترم و دانشمند ارجمندم رفیق حلمی بیگ در تاریخ ۱۹۵۴ م. نامه ای پر از محبت برای اینجانب ارسال و از من خواسته بود که اطلاعات لازم در مورد اوضاع کردستان و سلیمانیه قبل از انقلاب های شیخ محمود حفید زاده، قهرمان کرد و کردستان و نیز در هنگام انقلاب ایشان برای نام برده بفرستم و مرا خیلی تشویق نمود که آن را به طور کامل قید و تمام حوادث و اتفاقاتی که واقع شده و خود در جریان آن بودم، بنویسم ... در حقیقت من این خاطرات را برای چاپ و انتشار ننوشته ام و بیشتر به خاطر این بود که استاد رفیق حلمی بیگ از آنان بهره برداری نماید). احمد تقی یکی از اعضای سیاسی کرد و عضو کومله ی ترکیه پس از سال‌های جنگ جهانی اول بوده است. وی در ضمن به اشاره ی کومله ی ترکیه در سالهای دهه ی ۲۰ میلادی با مصطفی کمال همکاری می کرد. اطلاعاتی که او در مورد سمکو و مناسباتش با ترک ها، انگلیسی ها، روس ها و شیخ محمود برزنجی به دست می دهد، برای آشنایی با ماهیت قیام

سمکو، دلایل کمک نیروهای بیگانه به او و شناخت هدف نهایی سرکرده شکاک بسیار سودمند است. در فصل های چهارم،پنجم و ششم هر جا که لازم بوده از اسناد موجود نیز استفاده گردید که این اسناد در موسسه ی مطالعات تاریخ معاصر ایران و سازمان اسناد ملی بایگانی می باشند.

فصل اول:

موقعیت جغرافیایی منطقه تحت نفوذ ایل شکاک در آذربایجان

۱-جغرافیای طبیعی

آذربایجان بخشی است از ماد قدیم که از شمال به ایران و از جنوب غربی به آشور و از مغرب به ارمنستان و از مشرق به دو ایالت مغان و گیلان محدود می شده[1] ولی آذربایجان کنونی محدود است از شمال به رود ارس، از مغرب به ارمنستان و کردستان ترکیه و از جنوب به کردستان و خمسه و از شرق به کوه های طالش و مغان، مساحت آن یکصد و چهار هزار کیلومتر مربع است، آذربایجان ناحیه ای است کوهستانی و رشته های شمال غربی ایران رودخانه ارس از یکدیگر جدا می شوند، شمالی ترین کوه های آذربایجان قرداغ است که امروزه ارسباران نام دارد، به موازات آن و اندکی به سمت شرق کوه سبلان کشیده شده است. در جنوب سبلان کوه بزغوش قرار گرفته که تا نزدیکی های دریاچه ارومیه کشیده شده و به قله سهند ختم می شود. کوه های غربی آذربایجان از جنوب به شمال تا ماکو امتداد دارد، آرارات به ارتفاع ۵۱۶۰ متر در گوشه شمال غربی آذربایجان قرار گرفته است، در شمال شرقی آذربایجان، مغان واقع شده که از رسوبات رودخانه ای ارس و کور تشکیل گردیده است، در قسمت غربی آذربایجان دریاچه ارومیه قرار گرفته است، آدربایجان بطور کلی به علت کوهستانی بودن دارای آب و هوای ابری است.[2] قوم ماد پس از مهاجرت به ایران کم کم قسمت های غربی نجد ایران از جمله آذربایجان را تصرف کرد، مقارن این ایام دولت هایی در اطراف آذربایجان وجود داشتند از جمله آشور در شمال بین النهرین و دولت هیتی در آسیای صغیر و اورارتو در محل ارمنستان فعلی و اقوام کادوسی در گیلان و کاسیها در حوالی کوه های

۱ - سرهنگ گاسپاردرویل، سفرنامه‌ی درویل، ترجمه‌ی جواد محبی، چاپ اول، انتشارات نیک فرجام و سپهرادب،۱۳۸۹، ص۱۴.

۲ - عزیزالله بیات، کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، چاپ دوم،(انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۷۳)،ص ۱۹.

زاگرس. بعد از تأسیس دولت، آذربایجان[۱] به ماد کوچک، در مقابل ماد بزرگ معروف شد.[۲]آذربایجان را که اصطلاحاً آن‌را« برزخ مادی » گویند بواسطه جاده هایی که از سمت شمال غرب و شمال شرقی به طرف آن می رود یکی از سهل ترین نواحی مملکت از نظر رفت و آمد است. این استان که یکی از دو شکاف دره کوهستانی ایران محسوب می شود، در طی تاریخ شاهد ورود و اقامت مادها، پارسیان، کردان، مغولان و ترکان تاتار در دره های حوالی دریاچه بوده است. سلسله های مادی و پارسی از آنجا بر خاسته اند، بعلاوه در این ناحیه که به منزله مدخل ایران است، شاهنشاهی پارس قرن ها به نگهبانی پرداخته و راه بسیاری از مهاجمان را که جلگه های روسیه جنوبی و قفقاز را در نوردیده بودند، به وسیله ایجاد استحکاماتی سد کرده است. اختلاط نژادها و آب و هوای سخت و در عین حال سالم با خاک حاصلخیز این ناحیه نژادی زحمتکش و نیرومند پرورانده که در توسعه و رفاه این ایالت باستانی ایران مساعدت بسیار کرده است.[۳] در تبریز حکومتی کُرد به نام روادیان تشکیل شده بود که از سده های دوم ه ق بر این منطقه حکومت می کردند و تقریباً تا سال ۶۱۸ ه ق با حمله مغول این سلسله در آذربایجان منقرض می شوند.[۴] در زمان صفویه(قرن دهم تا دوازدهم ه ق) تاریخی سخت و ناراحت کننده ای برای کردهای ایرلن خصوصاً کردهای آذربایجان بود. شاه اسماعیل اول به هیچ

---

۱ - نام آذربایجان، از نام آتروپات، سردار ایرانی، اخذ شده که پس از مرگ اسکندر بر آن منطقه که به «ماد کوچک» معروف شده بود حکومت داشت. نام آذربایجان، در منابع قدیمی به شکل آنزوپاتنه، آتورپاتکان، آذربایگانن، آتروپاتکان، آذُرباگان، و آذربادگان آمده است. آذربایگان از تلفظ مردم عصر ساسانی بوده است.

۲ - ره. گیرشمن، ایران ار آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، چاپ دهم،(انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۴)، ص۹۹-۸۷.

۳ - بیات پیشین،صص ۳و۴.

۴ - حسن خزنی، آتروپاتین یا کوردستانی موکریان له سەرتای تاریخه وه هه تا سیف الدین موکری، سالانی۸۷۱ه /۱۴۶۶،(آتروپاتین یا کوردستانی مکریان از ابتدای تاریخ تا حکومت سیف الدین مکری) ، چاپ یک.(مطبعه ی زاری کرمانجی، رواندار،۱۹۸۳) ،صص ۲۳۳،۳۷۶.

عنوان موجودیت کردها را قبول نداشت و روادیان کردی که در خوی به حضورش رفته بودند تا طرفداری خودشان را به او اعلام کنند، به جای این‌که از آنان پیشوازی و قدردانی کند همه را دستگیر کرده و به جای آن‌ها قزلباش را جایگزین نمود. این سیاست دقیقاً عکس سیاست عثمانی و رفتار آن حکومت با کردها بود که به وسیله فاضل مشهور ادریس بتلیسی در کردستان اجراگردید و هدف آن ایجاد و تعمیم اصول متناسب باوضعیت محلی بود،که حکومت عثمانی به جهت تأسیس وتشکیل بعضی حکومت های محلی، قوم کرد را کاملاً از خود خشنود و راضی نمود.[1] حتی در زمان شاه عباس اول نیز کردهای قلعه دم دم سرکوب و قتل عام گردیدند. به همین دلیل دولت عثمانی در دوره ی صفویه توانست بیشتر مناطق شمالغرب ایران از جمله آذربایجان را به تصرف خود در آورد. به طور کلی رفتار حکومت های ایران از صفویه تا قاجاریه نسبت به کردها خصوصاً در نواحی غرب ایران خشن و همراه با خشونت بود و دولت عثمانی هم از این قضیه به نفع خود استفاده می نمود. تا این‌که در دوره ی اول سلطنت قاجارها، کردها با آنان همراه بودند مخصوصاً کردهای صومای وبرادوست و کردهای منطقه‌ی پلدشت و خوی و درکل نواحی آذربایجان به موجب پیمانی که با حکومت قاجاری و از جمله عباس میرزا بسته بودند و این پیمان به سود هر دوطرف هم بود، خود را تابع فرمان شاه ایران کرده بودند و به هنگام جنگ از کردها علیه عثمانی استفاده می‌شد. متن پیمان این بود که کردها به شاه مالیات می‌دادند و او هم آنان را تحت حمایت خود می‌گرفت[2] ولی از دوره ی دوم سلطنت قاجار به بعد اغتشاشات کردها در آذربایجان و دیگر نواحی کرد نشین ایران شروع شد.

آذربایجان غربی از شمال به اتحاد جماهیر شوروی و ترکیه، از مشرق به

---

[1] - محمد امین زکی بیگ، زبده تاریخ کرد و کردستان، ترجمه یدالله روشن اردلان به فارسی، جلد اول، چاپ اول،(انتشارات توس،تهران ۱۳۸۱) ، صص ۱۲۷و۱۲۶.

۲ - ژی. ام نکوانی،سفرنامه(نامه‌هایی درباره‌ی ایران و ترکیه‌ی آسیا) ، ترجمه علی اصغر سعیدی، نشر چشمه، ۱۳۸۳، ص۹۹.

دریاچه ارومیه، از جنوب به کردستان و از مغرب به کشور ترکیه و عراق محدود است، مرکز آن ارومیه است و شهرستان های آن عبارتنداز: خوی، مهاباد، میاندوآب، سلماس، نقده، ماکو، سردشت، پیرانشهر، بوکان، شاهین دژ و تکاب.[1](نقشه شماره ۱). آذربایجان غربی با مساحت حدود۳۷۵۹۸/۹ کیلومتر مربع در شمال غربی ایران بین ۳۵درجه و ۵۸دقیقه تا ۳۹درجه و ۴۷دقیقه عرض شمال و ۴۴درجه و ۱۴دقیقه تا ۴۷درجه و نوزده دقیقه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ قرار دارد. مرز مشترک ایران با ترکیه در آذربایجان غربی ۴۸۶کیلومتر است.(رودخانه نازلو ۱۰کیلومتر رودخانه قرسو ۲۴کیلومتر، خشکی ۴۵۲کیلومتر) ، مرز مشترک ایران با عراق در این استان به حدود ۲۰۰کیلومتر مرز خاکی است.[2] از کوه های مهم آذربایجان غربی می توان به رشته کوه های مرزی زاگرس اشاره نمود. این کوه ها از کوه آتشفشانی ارارات یا کوه نوح که به ترکی آغری داغ نامیده می شود شروع شده و از شمال غربی به جنوب شرقی کشیده شده اند. این کوه ها مرز مشترک بین ایران و ترکیه و عراق را تشکیل می دهند. آرارات حد فاصل میان سه کشور ایران، ترکیه و روسیه و حتی عراق واقع شده که مساحتی نزدیک به ۲۰۰۰ متر مربع را می پوشاند و دارای قله های نوح بزرگ ۵۱۵۶متر و نوح کوچک ۳۹۱۶متر است. آرارات دارای دو رشته بوده که به طرف ایران پیش می آید، رشته اصلی از جنوب ارز روم ترکیه گذشته و به ارتفاعات شمالی آذربایجان می پیوندد و تدریجاً در امتداد مشرق، ارتفاعات خود را از دست می دهد. بطوریکه رودهایی از گوشه شمالغربی به ارس می ریزند، در طبقات این کوه به آسانی دره خود را وسیع نموده و معابر طبیعی مانند قطور را باز می کنند. رشته دوم که از آرارات جدا می شود در جهت جنوب پیشرفته و بین آذربایجان غربی و ترکیه قرار می

---

۱ - عزیز الله بیات، پیشین، ص ۲۲۳.

۲ - ایرج افشار سیستانی، نگاهی به آذربایجان غربی، جلد اول،چاپ اول، (انتشارات رفاه،تهران ۱۳۸۱) ،ص ۴۹.

گیرد.[1] خط الرأس این ارتفاعات حوضه الکبیر ایران و ترکیه است که آب دامنه های شرقی ا به دریاچه ارومیه و دامنه های غربی را به دریاچه وان در ترکیه می ریزد.(نقشه های شماره ۲و۳). در شهرستان ارومیه که از شرق به دریاچه ارومیه، از جنوب به نقده و از غرب به ترکیه محدودست، ارتفاعات و رودخانه های مهمی وجود دارد. ارتفاعات مهم این شهرستان عبارتند از جبال مرزی ترکیه و عراق که مرز این سه کشور را از هم جدا می کند و ارتفاعات گردنه ی قوشچی که در شمال شهرستان واقع شد و مهم ترین کوه های این منطقه به شمار می رود، در جنوب ارومیه هم کوه های باستان قرار دارند. مهم ترین رودخانه های این شهر ارومیه رود است. از کوه کون کبوتر سرچشمه گرفته و به رسم شهری رود از شهرستان ارومیه گذشته به دریاچه می ریزد. در این ناحیه رودهای نازلوچای، روضه چای، شهر چای(برده سو، یابکشلو چای) ، با راندوز چای نیز حوضه آبریز دریاچه ارومیه را تأمین می کردند.[2]جایگاه شهرستان خوی از نظر ناهمواری و آب های مسطح حائز اهمیت است،[3] خوی از شمال به ماکو، از مشرق به مرند، از جنوب به دریاچه ارومیه و شهرستان سلماس و از جنوب به کشور ترکیه محدود است. در شهرستان خوی، قلعه آروین و کوه های مرزی قطور به نام(سلطان سورا) و ارتفاعات قوچ داغ و گیبران واقع اند. علاوه بر آن‌ها کوه چله خانه که به جهت اقامت چهل روزه(شاه نعمت الله ولی) مشهور به (چله خانه) شده و در این ناحیه قرار دارد. کوه های مرزی قطور و در کل ناحیه قطور مرکز مناقشات نظامی و سیاسی کشورهایی مثل روسیه، عثمانی و ایران بوده[4] و یکی از مناطق با اهمیت برای نفوذ ایل شکاک و سمکو به حساب می آمد. در این ناحیه رودهای قطور چای

---

[1] - افشار سیستانی، پیشین، صص۵۶ و ۵۵

۲ - همان اثر، ص ۶۲

۳ - گاسپادرژوویل، پیشین، ص۱۴.

۴ - حاج سیاح، خاطرات، به تصیح سیف‌الله گلکار، چاپ سوم، انتشارات امیرکبیر۱۳۵۹، صص ۲۶۰و۲۶۱.

که از سه کیلومتری جنوب خوی می گذرد و پل خاتون بر روی آن ساخته شده است، الند چای و آق چای وجود دارد که به همه آنها آب چشمه های پرآب شاهانک و اواوغلی اضافه می گردد.[۱] مرکز سکونت کردها یعنی شهر سلماس از نظر هم جواری با کشورهای دیگر و تعداد ناهمواری ها و وجود قلعه چهریق در آنجا حائز اهمیت می باشد. سلماس از شمال به خوی متصل می‌باشد و مهمترین کوههای آن عبارتند از: کوههای مرزی ایران و ترکیه که از همه مهمتر کوههای مرزی بنام هراویل به ارتفاع ۳۴۰۹ می‌باشد رودخانه های این شهرستان که حوضه آبریز دریاچه ارومیه به حساب می آیند، شامل رودهای دیرعلی سو، زرین دره و زولاچای می باشد که به ترتیب از ارتفاعات مرزی هراویل، ساری چیچک و ساری داش، سرچشمه می گیرند، به جزو رود زولا بقیه رودهای ناحیه استعداد چندانی ندارند.[۲] منطقه ماکو از شمال به ترکیه، از شرق به رودخانه ارس و روسیه ، از جنوب به خوی و از مغرب به ترکیه محدود است. شهرستان ماکو کوهستانی و ارتفاع آن از سطح دریا۱/۲۹۴ متر دارای آب و هوای معتدل است. این شهرستان دارای کوه ها و قلل مختلفی در مرز با ترکیه می باشد. ساری چیچک و ساری چن که ارتفاع آن‌ها به ترتیب ۲۵۰۰و ۲۷۰۰ متر است و همچنین کوه های شکار و چرگین از مهم ترین این‌قله ها هستند. در پیرامون ماکو چهار رودخانه اصلی جاری است که رودخانه های ساری سو، اواجیق و زنگمار به هم متصل گردیده و به نام رودخانه زنگمار در محل عربلو وارد ارس می شود. رود قره سو از دامنه های شمال شرقی آرارات سرچشمه گرفته قبل از زنگمار و در غرب ناحیه به ارس می پیوندد. لازم به ذکر است که رودخانه های ماکو جزو حوضه آبریز دریای مازندران به حساب می آیند.[۳] مناطق مهمی مثل خوی، ماکو، سلماس و

---

۱ - افشار سیستانی، پیشین صص ۵۹و۵۶.

۲ - افشار، پیشین، صص۵۷و۵۸و۶۲.

۳ - پیشین ، صص ۵۷ و ۵۸ و ۶۱.

ارومیه جولانگاه تحرکات کردهای کرمانج بوده[1] و بعدها ایل شکاک از این مناطق تحرکات خود را شروع نمود. چون بیشترین مرز مشترک با ترکیه را دارا هستند و از نظر کوهستانی بودن و رودخانه های وسیع زمینه را برای انجام هر طغیانی آماده می نمودند.[2] نقده دارای رودخانه گدار می باشد که از شعبه اصلی رود اشنویه، گداروچم(رودخانه) غاطیان تشکیل یافته است. شهرهای اشنویه و نقده باز از مناطق کردنشین آذربایجان به حساب می آیند و شهر اشنویه بیشترین مرز مشترک با عراق را دارا است. شهرستان مهاباد از شمال به دریاچه ارومیه از مشرق به میاندوآب در آذربایجان شرقی و از جنوب به سقز و بانه و از مغرب به سردشت و خانه(پیرانشهر) محدود است. کوه لندشیخان به ارتفاع ۲۷۳۰ متر و کوه سرمستان به ارتفاع ۱۸۱۲ متر و کوه قیزقایان که مرز ایران و عراق را تشکیل می دهد از مهم‌ترین ناهمواری های مهاباد به حساب می آیند. رودخانه های مهاباد از دامنه شرقی کوه های زاگرس سرچشمه می گیرند و دارای دو شعبه اصلی به نام رود مهاباد شاخه اصلی و بیطاس می باشد که نزدیک مهاباد به هم پیوسته و رود مهاباد را تشکیل می دهند. این رودخانه پس ازآبیاری این شهرستان به دریاچه ارومیه می ریزد. شهرستان مهاباد دروازه ی فتوحات ایل شکاک که به طرف جنوب به حساب می آید و بطور کلی دو واحد پستی و بلندی در کردستان موکریان که مهاباد قسمتی از آن می باشد، وجود دارند که عبارتند از الف) کوهستان ها ب) دشت ها. از لحاظ پستی و بلندی ها نمی توان کردستان موکریان را از سلسله کوه های جنوب آذربایجان غربی جدا دانست.[3]شهرستان های سردشت و پیرانشهر نظر به این که در نزدیکی مرز ایران و عراق قرار گرفته اند، دارای اهمیت نظامی هستند. به مناسبت شرایط زمین شناسی آذربایجان غربی بغیر از قسمت کوچکی از

---

۱ - زی.ام. تانکوانی، پیشین، صص ۹۸ و۹۹.

۲ - حاج سیاح، پیشین، صص ۲۶۱ تا۲۶۴.

۳ - سعید خضری ، جغرافیای طبیعی کردستان موکریان بر حوضه زاب(شهرستان های ، سردشت ، پیرانشهر ، مهاباد ، بوکان ، سقز، نقده و اشنویه) ، چاپ اول ، (انتشارات ناقوس۱۳۷۹) ، صص ۱۷و۱۸.

آب‌های ناحیه ی جنوب غربی مهاباد که از طریق«زاب کوچک» به خلیج فارس می رود و بقیه ی آب های روی زمین آذربایجان به دریاچه ی ارومیه و یا از طریق رودهای ارس و قزل اوزن به سوی دریای مازندران جاری می گردند.

۲- ترکیب قومی، انسانی و مذهبی منطقه(نیروهای جلودار مرزی)

حیات اجتماعی و اقتصادی در منطقه ی آذربایجان غربی، همچون اکثر نقاط ایران قدمتی دیرینه دارد و از دیرباز به اشکال و گونه های متمایز(عشایری، روستایی، شهری) وجود داشته است و به اقتضای شرایط طبیعی و جغرافیایی منطقه سازمان یافته است. طبیعت و شرایط زیستی منطقه، مکان مناسبی برای تکوین اجتماعات سه گانه ی فوق بوده و این سه الگوی متمایز زیستی، همراه به گونه ای همزیستی در کنار هم وجود داشته است. شهرها معمولاً در کنار رودخانه ها نضج گرفته اند، روستاها بر پهنه ی ارضی مرغوب کشاورزی مستقر گشته و عشایر نیز بدنبال شیوه ی شبانی، مراتع کوهستانی را ترجیح داده اند. شیوه ی زندگی عشایر شبانی است، زیرا که زیست آنها به حیات دام و مراتع بستگی دارد و لزوم همگامی و هماهنگی با امکانات طبیعت، زندگی شبانی و کوچ زیستی آنها را استمرار بخشیده است در مسائل سیاسی و نظامی منطقه بیشتر از همه ایل ها و عشایر تأثیر گذار بوده اند زیرا به دلیل نوع معیشت و مکان زندگی، اکثر در مناطق کوهستانی سکنی داشتند و یا برای بهتر زیستن از مرزهای ایران خارج شده و به اطراف ترکیه و یا عثمانی کوچ می نمودند. ایل ها و عشایر کرد آذربایجانِ غربی اکثراً دارای اشتراکاتی با کردهای کشور ترکیه هستند. لذا آمد و رفت برای هر کدام از این طرف ها سهل و آسان است. در بررسی ترکیب قومی و انسانی آذربایجان غربی بیشتر تأکید روی ایل ها و عشایر منطقه و شهرستان ها داریم تا زمینه ی بهتری برای داخل شدن به بحث اصلی داشته باشیم. زمینه اصلی و رکن اساسی نظام تولید و شیوه ی معیشت عشایری رمه داری است. دام در واقع دستمایه ی حیات عشایری است و منبع تعلیف دام نیز، مراتع طبیعی است. از

آنجا که احشام عشایر، داشتی(بهره برداری گوشتی و لبنی از حیوان) است، به همین دلیل، در صورت مساعدت طبیعت، مازاد تولید یگانه منبع ارتزاق خانوار را تشکیل می دهد. غالب عشایر استان آذربایجان غربی به لحاظ این‌که موقعیت جغرافیای قشلاقشان اجازه ی کشت و زرع به آن‌ها نمی دهد، به صورت تک محصولی زندگی می کنند و تنها به تولیدات دامی اکتفا می نمایند. فعالیت کشاورزی در بین عشایر کوچنده ی استان عمومیت ندارد، بلکه شامل قسمتی از طوایف میلان، جلالی و قره پاپاق و دیگر طوایفی می شود که دارای اراضی قشلاقی نسبتاً مناسب هستند.[1] از نظر منطقه و قلمرو ایلی، آذربایجان غربی از شمال به جنوب، متشکل از سه ناحیه ی متمایز است. ۱- مناطق جلگه ای: منطقه ای دارای دشت های رسوبی است، به اضافه ی فلات های مناسب دیم کاری و جایگاه استقرار شهرهاو روستاهای بزرگ و متوسط.۲- مناطق تپه ای: شامل تپه های مناسب دیم کاری مرتعی و محل عشایر اسکان یافته ای است که زندگی خود را از تلفیق کشاورزی و رمه گردانی استقرار می بخشند.۳- مناطق کوهستانی: شامل کوه های مرتعی و مناسب. کوه ها جنگلی است. این ناحیه عموماً از دامنه های آرارات شروع می شود و از طریق منطقه کوهستانی مرز ترکیه و عراق به ایران گذشته و در منطقه میاندوآب به داخل کشور قوس بر می گردد و ارتفاعات منطقه ی شاهین دژ و در ناحیه ی آذربایجان شرقی اطراف سهند را در بر می گیرند. قلمرو ایلی بطور کلی شامل سه منطقه ی ییلاقی، منطقه میان بند و منطقه ی قشلاقی است.[2] مناطق کوهستانی بین ایران و عراق و ترکیه و سوریه و قسمتی از ارمنستان را عمدتاً کردها تشکیل می دهند و به قولی سرزمینی کاردو را وطن خود می دانند. پیش از شروع جنگ جهانی اول دولت ایران و عثمانی در منطقه بودند و کردها قاعدتاً در دو بخش عثمانی و ایران ساکن بودند و تا حدودی روابط تنگاتنگی

---

۱ - ابراهیم اسکندر نیا، ساختار سازمان ایلات و شیوه ی معیشت عشایر آذربایجان غربی، چاپ اول انتشارات انزلی ارومیه۱۳۶۶) ، ص ۱۷.

۲ - ابراهیم اسکندر نیا ، پیشین ، ص ۱۹.

باهم داشتند. اما شروع جنگ جهانی اول و بعد از پایان جنگ تجزیه ی دولت عثمانی منجر شد به این که کردها هم از ظلم و جور استعمارگران و اروپاییان بدور نباشند و سرزمین شان به چهار پارچه تقسیم گردد ولی باز زندگی سنتی و عشایری آنان باعث شد که روابط همچنان برقرار باشد و در ضمن مهره ای اثر گذار در تحولات منطقه و خاورمیانه باشند. برای روشن شدن بحث به ترکیب قومی و انسانی و تا حدودی مذهبی و ایلات و عشایر آذربایجان غربی می پردازیم.

الف- ایلات و عشایر منطقه خوی و ماکو

ایل میلان

عشایر و طوایف ایل میلان در سرزمین وسیع و پر برکتی از کناره ی رود زنگمار ماکو تا دهستان قطور بخش مرکزی شهرستان خوی به سر می برند. ناحیه ی تابستانی(ییلاق)این ایل در حوالی سیه چشمه(مرز ترکیه)و ناحیه ی زمستان(قشلاق)آنان سواحل رود ارس است.[1] دو ماه از بهار گذشته، بخش بزرگی از عشایر میلان از روستاهای قشلاقی کناره ی جنوبی ارس و پیرامون خوی و ماکو با گله وبنه به سوی ییلاق به راه می افتند و اوایل تابستان به ییلاق می رسند و سیاه چادرها را برپا می کنند. سه ماه در آنجا رمه ها را می چرانند و در آخرین روزهای تابستان به قشلاق باز می گردند. میلان های آذربایجان غربی پیرو مذهب شافعی هستند در حالی که میلان های خراسان و بطور کلی تمام کردان خراسان شیعه ی دوازده امامی می باشند.[2] ایل میلان به دو قسمت میلان و خلکانی تقسیم می شود. ایلات کرد سنی، ممکانلو، دنبلی، بروکی و جلالی نیز جزو ساکنان این نواحی به حساب می آیند که در این بین ایل جلالی از همه مشهورتر و مؤثرتر در منطقه می باشد.

---

۱ - جمشید اسماعیل پور ، عشایر آذربایجان و ایلات مغان ،(انتشارات تبریز موسسه ی هنری فاتحه۱۳۷۷) ، صص ۱۶۱ و ۱۶۰.

۲ - کلیم الله توحدی، حرکت تاریخی کرد به خراسان، ج ۲(انتشارات دانشگاه مشهد۱۳۵۹) ،ص ۲۰۶.

ایل جلالی

ایـل جلالـی بزرگتـرین ایـل منطقـه اسـت کـه عشـایر آن پیرامـون شهرسـتان مـاکو زنـدگی مـی کننـد. عثمـانی هـا جمـاعتی را کـه از پادشـاه عاصـی گشـته و بـه غارت و تخریب ولایت مـی پرداختنـد، جلالـی مـی نامیدنـد. رئـیس آنـان درآغـاز کـار «قرایـازیچی» بـود کـه در زمـان سـلطان محمـد خـان سـوم در حـدود شـهرهای « آماسـیه و توقـات» کـه در شـمال شـرقی آسـیای صـغیر و در شـرق رود هـالیس قـرار دارد، شـورش کـرد و بـا همدسـتان خـود بـه راهزنـی و غـارت کـاروان هـا پرداخـت و در مدت کوتاهی تعـداد لشـکریانش بـه پـنج هـزار تـن رسـید.[1] بعـد از مـرگ یـازیچی جانشـین او بـه همـراه ایـل جلالـی بـه دربـار شـاه عبـاس صـفوی پناهنـده شـدند و توسـط امیـر گونـه خـان مـورد اسـتقبال قـرار گرفتنـد. امیـر گونـه خـان گروهـی از سران و اعیـان قزلبـاش را بـه اسـتقبال آنـان فرسـتاد و آن قـوم را کـه حـدود ده هـزار تـن بودنـد در محـل اوچ ملـک، سـه فرسـنگی ایـروان منـزل داد.[2] جلالیـان از اوچ ملـک بـه تبریـز رفتنـد و در ایـن موقـع حـاتم بیـگ نیـز بـه تبریـز رسـید، و محمـد پاشازاده و فرماندهان جلالـی را بـه حضـور پـذیرفت و بـه دسـتور شـاه عبـاس همـه را خلعـت داد، و پـس از چنـد روز بـا محمـد پاشـازاده و سـرداران جلالـی و پانصـد تـن سـواران آن ایـل عـازم اصـفهان شـدند.[3] سـران جلالـی در اصـفهان بـه خـدمت شـاه عبـاس رسـیدند و تمـام زمسـتان سـال ۱۰۱۷ه‍ ق را در اصـفهان میهمـان دربـار ایـران بودنـد. در آغـاز بهـار سـال ۱۰۱۸ ه‍ ق جلالیـان تحـت فرمانـدهی قزلبـاش هـا و شاه عباس به کردسـتان کوچانـده شـدند تـا در برابـر دیگـران کـه بـه یـاغی گـری و شورش خو گرفتـه بودنـد، سـدی باشـند.[4] اسـکندر بیـگ ترکمـان (منشـی) در کتـاب عـالم آرای عباسـی در ایـن مـورد مـی نویسـد:«... دیگـر از وقـایع فرسـتادن جلالیـان

---

۱ - نصرالله فلسفی، زندگی شاه عباس اول،جلد ۵،(انتشارات دانشگاه تهران۱۳۵۲)صص ۶۱ و ۵۶.

۲ - فلسفی، پیشین، صص ۵۹ و ۵۷.

۳ - محمود بن هدایت الله افواشته ای نطنزی، نقاوه الآثار فی ذکر الاخیار در تاریخ صفویه، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، چاپ دوم،(انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۳)صص۳۴۲و۳۴۰.

۴ - اسکندرنیا، پیشین،صص ۵۸ و ۵۶.

است به جانب کردستان شرح واقعه آن که بعد از انقضاء ایام صحبت و شادکامی جشن نوروزی، متوجه مهم جلالیان گشته به خاطر انور(شاه عباس) رسید که مجلسی از امرای قزلباش را رفیق کرده به جانب کردستان فرستند، که چون سر خیلان اکراد مردم نا اعتماد فتنه انگیز اهل فساداند و به مقتضای وقت و زمان در سرحد به اعمال نا شایست اقدام می نمایند فی الجمله گوشمالی یافته از خواب غفلت بیدار و ترک اعمال ناهنجار نمایند...[1] جلالی ها پس از آن که چندی در کردستان و سرحدات عثمانی به سرمی بردند به سبب اختلافاتی که میان سران آنان روی داد متفرق شدند. گروه بسیاری به خاک عثمانی باز گشتند. محمد پاشا فرمانده ی بزرگ جلالیان در ماه صفر ۱۰۱۸ در گذشت و با مرگ او قسمتی دیگر از آن قوم پراکنده شدند و پانصد تن به ریاست« قرا سعید» نام در ایران مسکن گزیدند. در آغاز قرن نوزدهم میلادی ، زمانی که جدال مرزی ایران و عثمانی و روسیه بروز کرد، کردهای جلالی گرچه دچار ازهم گسیختهگی شدند، اما با همه این اوصاف بدون واهمه مرزهای قراردادی ایران و عثمانی را نادیده می انگاشتند و از چراگاه های دو کشور استفاده می کردند.[2] ایل جلالی پیش از سال ۱۳۰۹ هـ ق به فرمان رضا شاه به نواحی مرکزی ایران کوچ کردند و بین همدان تا تهران و ورامین پراکنده شدند، ولی پس از شهریور ۱۳۲۰ هـ ش به سرزمین اولیه ی خود بازگشتند، هنگامی که شورش آرارات در ترکیه صورت گرفت و در سال ۱۳۰۹ هـ ش بیشتر اکراد ترکیه که شکست خورده بودند وارد ییلاق جلالی های ایران واقع در چالدران شده نزد خالد آقا پناه گرفتند. هواپیماهای ترکیه در تعقیب شورشی ها، این عده را در قلمرو ایران نیز بمباران کردند. ولی با واکنشی از سوی نیروهای مرزی کشور مواجه نشدند. خالد آقا موقعی که تصمیم گرفت

---

۱ - اسکندر بیگ ترکمان ، تاریخ عالم آرای عباسی، ۲ جلد، ج ۲ ، (انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۰) ، ص ۷۸۱.

۲ - جلیل جلیل، کردهای امپراطوری عثمانی ، ترجمه ی صلاح الدین آشتی،(انتشارات پانیذ،تهران ۱۳۸۱) ، صص ۳۰ و ۳۱.

همراه با طوایف خود بار کرده به مناطق قشلاقی ایل و دورتر از مرز در اواجیق کوچ کند، فرمانده‌ی نیروهای ماکو مخالفت کرد. یاورفتح الله خان در حین ابلاغ اوامر فرماندهی ماکو، محمد امین آقا برادر خالدآقا را کشت و از صحنه گریخت. ولی نیروهای همراه او توسط جلالی ها دستگیر و خلع سلاح شدند. خالدآقا ایل را شبانه حرکت داده از طریق تنگ کاجوت روانه ی قشلاق شد. از طرف دیگر نیروهای نظامی ایران وارد معرکه شده و آنها را محاصره نمودند. ولی جلالی ها نیروهای ایران را شکست دادند.[1] و مسأله حل و فصل شد. چنانچه از باز تاب تحولات مرزی در جراید مرکز بر می آید در این ایام موضوع خالدآقا و نقش شخص وی در تحولات آرارات و روابط ایران و ترکیه نقش مهمی بوده است. لهذا هنگامی که در اواسط تیر ماه خبرگزاری آناتولی ترکیه از رفت و آمدهای مرزی خالدآقا و تأمین آذوقه شورشی ها از قلمرو ایران گزارشی منتشر کرد، روزنامه ایران، ضمن تأکید بر همکاری و تفاهم اساسی ایران و ترکیه در این امر، ادعای خبرگزاری را تکذیب کرد.[2] به این ترتیب هم ایران و هم ترکیه علیه جلالی ها وارد عمل شده و سرکوب نمودند و بعد از این رضاخان حکم به تبعید بیشتر کردهای آرارات و جلالی ها داد تا به اطراف قزوین و جاهای دیگر رفته و در سخت ترین شرایط زندگی کنند. ویلیام ایگلتون جونیر در باره ی جلالی ها می نویسد: از جانب شمال غربی، اکراد جلالی یورشی به سوی مرزهای شوروی و ترکیه بردند،جلالی‌ها قریب بیست و پنج هزار نفر بودند(۱۹۴۶ م./۱۳۲۴ه ش) و پس از این معلوم نبود که جایشان در کجاست؟ بیشتر جلالی ها از سال ۱۹۲۰ به نام پناهنده از سوی ترکیه آمده بودند و به خوبی با مردم منطقه آمیخته و نیز بسیار کوشا بودند. اما از جانب ارتش ایران هم بازور هم با بازداشت سران شان، جلو فعالیت آنها گرفته شده بود. آنان در تمام طول جنگ تحت نظارت امر خان شکاک بودند. روس ها

---

۱ - احسان نوری پاشا(فرمانده کردهای شورشی ترکیه،۱۳۰۹-۱۳۰۷ شمسی) ، خاطرات، به کوشش کاوه بیات،(انتشارات شیرازه،تهران،بیتا) ،صص ۱۸ و ۱۹.

۲ - پیشین، ص ۲۲.

جلالی و میلان ها را مجبور کرد که به جمهوری مهاباد بپیوندند.[۱] ناحیه ی تابستانی (ییلاق) این ایل پیرامون سیه چشمه(مرز ترکیه)و قشلاق(ناحیه ی زمستانی آنان کنار رود ارس مرز شوروی) است. ایل جلالی دارای طوایف بسیاری می باشد که از همه مهم‌تر قزلباش و خلکانلوها هستند. قلمرو اصلی طایفه ی قزلباش ناحیه ی اگری(آغری داغ) واقع در دامنه های آرارات بود که پس از تعیین مرز ایران و ترکیه، ناحیه ی ییلاقی آنان در آن سوی مرز قرار گرفت و خانوارهای قزلباش نتوانستند از مراتع،آن بهره گیرند. دو طایفه ی قزلباش و خلکانلو توسط رضاشاه تبعید شدند.[۲]در خوی و ماکو اقبال السلطنه ماکویی مستقل عمل می نمود و حتی از نیروهای جلالی و شکاک علیه حکومت مرکزی استفاده می نمود. اقبال السلطنه از زمین داران بزرگ این منطقه به حساب می آمد.

ب: ایلات و عشایر منطقه ارومیه

ایل شکاک: ایل شکاک از ایل های کرد آذربایجان غربی است. مردم آن از مرزنشینان ایران و ترکیه هستند که در شمال غربی شهرستان ارومیه در بخش صومای و برادوست در روستاهای: چهریق، شپیران، شپنتال، گرزیان، کره سنی، دول، مرحمت آباد، شهر ویران و بناجوی مراغه پراکنده اند. ییلاق کوچگران شکاک نواحی کوهستانی مرز ایران و ترکیه در مراتع خالصه ی ترگور و دشت بیل و قشلاقشان همه روستاهایی است که پیرامون سلماس و ارومیه بنیان نهاده اند.[۳]هر تیره و طایفه در این ایل دارای سرپرست است و این سرپرستی به صورت موروثی می باشد و از پدر به پسر بهٔ ارث می‌رسد. اگر پسری پس از مرگ پدر صلاحیت و کاردانی سرپرستی نداشته باشد، ریش

---

۱ - ویلیام ایگلتون جونیر، جمهوری ۱۹۴۶ کردستان، ترجمه سیدمحمد صمدی به فارسی(چاپ اول متن اصلی اکسفورد۱۹۶۳) ، (ترجمه فارسی. بی جا، بی نا، بی تا) ،ص ۳۶.

۲ - اسکندرپناه پیشین، صص ۲۴۹ و ۱۳۳.

۳ - اسماعیل پور، پیشین،ص ۱۶۱.

سفیدان پسر دیگر رئیس متوفی را که صلاحیت دارد انتخاب می کنند. در غیر این صورت یکی از مردان لایق ایل را تعیین می نمایند. سرپرستان تیره ها و طایفه‌ها به اختلاف‌ها و گرفتاری های خانوار رسیدگی می کنند. هر یک از آنان در منازل خود اتاق بزرگی به نام دیوان خانه برای انجام امور مربوط به شکایات بنا کرده بودند. رؤسای ایل هر گونه قضاوت و اظهار نظری که در باره ی موضوع و مسئله ای بکنند، مردم ایل موظف به اجرای آن خواهند بود.[1] از نظر اخلاق و عادت ها مردان در حین این‌که قدبلند، ورزیده و پر طاقت هستند وبا اسب دو یار جدانشدنی و مهربان اند، سوارکاری و تیراندازی را خوب می دانند و آن را از کودکی می آموزند. مرد شکاک با همسر و فرزند، دوست و قوم مهربان و فداکار است. با دشمن خشن و کینه توز، مهمان دوست و مهمان نواز است و صمیمانه از آنان پذیرایی می کند، هر گونه نیرنگ و ریا در کارشان نیست. در گفتار، کردار و پندار صادق و صمیمی هستند.[2] ایل شکاک که ایل های اثرگذار در تحولات سیاسی منطقه می باشد. از دوره ی صفویه که تحت أمر امیر خان شکاک بودند تا دوره ی قاجاریه همیشه با حکومت مرکزی در کش و قوس به‌سر می بردند. از دوره ی دوم سلطنت قاجاریه تحرکات ایل شکاک وارد عرصه ی جدیدی شد و با رسیدن اسماعیل آقا سمکو به ریاست ایل، همه ی تیره ها و طوایف ایل شکاک متحد شده و علیه حکومت مرکزی ایران شروع به حمایت نمودند و تا سال ۱۳۰۹ ه ش در تحوالات سیاسی منطقه ی آذربایجان غربی، مناطق کردنشین و آذربایجان این استان مخصوصاً خوی، ماکو، سلماس، ارومیه و مهاباد را مورد تاخت و تاز خود قرار داده بودند تا جایی که گسترش قلمرو پیدا نموده و به جنوب کردستان نیز روی آوردند. با شروع این تحولات ناگزیر ایل شکاک وارد مسائل سیاسی عثمانی نیز گردید و به عنوان یک مهره مؤثر در منطقه ی دو کشور ایران و عثمانی را دچار

---

۱ - افشار سیستانی؟ج ۲، ص ۵۹۷.

۲ - افشار سیستانی، پیشین، ص ۵۹۸.

اختلاف نظرها و اتفاق نظرها نمود و چون مۆضوع اصلی ما هم همین ایل است لذا توضیحات اضافی را به فصل های آینده پایان نامه موکول می کنیم.

ایل بیگ زاده

عشایر بیگ زاده در غرب شهرستان ارومیه و در مرز ترکیه و عراق به سر می برند. بیگ زاده ها از کردهای ایران هستند. ایرج افشار سیستانی بیگ زاده ها را جزو ایل های ارومیه به حساب آورده، ابراهیم اسکندر نیا آنان را ساکن ترگور که قشلاقشان واقع در مرز ایران و ترکیه بوده می داند. ولی سید عبدالله صمدی مؤلف کتاب « منظومه کردی حمزه آقا منگور» در پاورقی، بیگ زاده ها را این‌طور معرفی می کند. «حدود یک هزار و پانصد خانواده در میان مهاباد و سقز اسکان داده شده اند. اغلب اربابان آن‌ها باسواد و اهل شعر و کتاب و موسیقی اند. کار بیشتر مردم کشاورزی است و سرزمین شان بسیار حاصل خیز است»[1] ایل بیگ زاده از ایل هایی است که به همکاری با ایل شکاک پرداخت و در حملات سمکو به جنوب کردستان وی را یاری رساند.

ایلات و عشایر منطقه نقده و پیرانشهر(کردستان موکریان)*

ایل قره پاپاخ

عشایر قره پاپاخ(قره پاپاق) در غرب دریاچه ی ارومیه در ناحیه ی سلدوز شهرستان نقده زندگی می کنند. مردم این ایل در گذشته کلاه سیاه از پوست بره به سر می گذاشتند. از این رو«قره پاپاخ»(کلاه سیاه) نامیده شده اند. قره پاپاخ ها که ابتدا در بین اراک و همدان در ناحیه ای به نام«بزچلو» ساکن بوده

---

۱ - افشار سیستانی، پیشین، ج ۲ ، ص۶۰۷ - اسکندرنیا، پیشین، ص ۴۰۲ – سید عبدالله صمدی، منظومه کردی حمزه آقا منگور رابطه آن با قیام شیخ عبیدالله شمزینی، ترجمه از کردی به فارسی سید محمد صمدی، چاپ اول،(انتشارات رهرو، مهاباد،۱۳۸۳) ، صص ۲۱ و ۲۰.

*کردستان موکریان به جنوب استان آذربایجان غربی و شمال استان کردستان کنونی گفته می شود.(نقشه ی شماره ۴).

اند، به ایل بزچلو نیز معروف گردیده اند.[1] از آنجا که قره پاپاق ها مردمان شجاعی بودند، شاهان صفوی آنان را تحت سرپرستی یار علی آقا(رئیس ایل) برای حفظ گرجستان از هجوم طایفه های لگزی(لگزیه) روسیه ی تزاری به گرجستان کوچانیدند. «رکیله خان» والی گرجستان مقدم آنان را گرامی داشته و در بلوکات: لوری، پنبک و آغچه قلعه ساکن گردانید.پس از یار علی آقا چند نفر از نوادگانش به نام های: مهدی بیگ و محمد بیگ به ریاست ایل بزچلو در گرجستان رسیده اند.[2] بالاخره در سال ۱۲۴۵ ه‍ ق عباس میرزا ناحیه ی سلدوز را به این ایل واگذار کرد و برای مخارج کوچ به قاسم خان قولار آغاسی دستور داد مبلغ پنج هزار تومان به نقی خان بپردازد و سند(قباله)-نوچه ده یا نقده را نیز به خود تقی خان اعطا کرد. از آن پس این ایل در ناحیه ی سلدوز ساکن شد و در هر موقعیت که حکومت مرکزی مصلحت می دانست از آن‌ها برای استفاده از جنگ های داخلی و لشکرکشی های خارج استفاده می کرد.[3] رؤسای این ایل شیعه ولی رعایای آنان عموماً سنی و شافعی مذهب هستند.[4] این ایل دارای هفت طایفه می باشد. طوایفی که بر ضد حکومت مرکزی ایران وارد عمل می شدند. هنگامی که اسماعیل آقا به اوج قدرت و عظمت رسید تابعیت وی را قبول نمودند.

ایل زرزا

مردم ایل زرزا از گذشته در آذربایجان غربی به سر می برده اند و همانند دیگر ایل ها در مسائل تاریخی و ساسی این منطقه مؤثر بوده اند. سرزمین اولیه ی این ایل اسکان یافته ظاهراً «شمذینان» ترکیه بوده است. اینان دردرجه ی اول آقاوات(اربابان) زرزان هستند. مردم ایل زرزا در اشنویه و در روستاهای: سنگان، نالوس، نالیوان، نرزیوه،

---

۱ - علی دهقان، سرزمین زرتشت(یک بررسی تاریخی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی تاریخ رضائیه) ، چاپ اول،(انتشارات ابن سینا۱۳۴۸) ،صص ۵۴۸ تا ۵۹۷.

۲ - اسکندری نیا، پیشین، ص ۷۵.

۳ - افشار سیستانی ، پیشین، ص ۶۲۴.

۴ - اسماعیل پور، پیشین، ص ۱۶۲.

سرگز، پوش آباد، جای شیران، گندویلا، حسن ئوران، ده شمس بالا، ده شمس پایین و گرگ آباد زندگی می کنند. این ایل اهل تسنن و شافعی مذهب هستند و به دو شاخه تقسیم می شود که یکی از آن دو در اشنویه و شمذینان است، و هر دو نسبت خود را به خالد بن ولید می رسانند. تا به قدرت رسیدن شیخ ها در شمذینان، آقاهای زرزان از نفوذ فوق العاده ای در آن سرزمین برخوردار بودند، لیکن شیخ ها توانستند آنان را در نزد دولتمردان عثمانی بد نام کنند، و به هنگام جنگ بین المللی اول، این خاندان که دار و ندار خود را از دست داده بود، مقام اجتماعی خود را نیز از دست داد و پراکنده شد.[۱] ایل زرزا دارای هفت طایفه می باشند که هر طایفه دارای تعدادی مال یا خانوار است. آنان در کنار دامپروری، کشاورزی نیز دارند. چون موقعیت سکونت آنان هم مرز با عراق است، لذا با شیوخ شمذینی ارتباط تنگاتنگی داشتند، هنگام اوج گرفتن شورش اسماعیل سمکو ایل زرزا به وی پیوست و در فتوحات ایل شکاک مؤثر واقع شد.

ایل مامش

مردم ایل مامش در سرزمین کوهستانی و خوش آب و هوای بین پیرانشهر، پسوه، نقده، اشنویه و جلالیان زندگی می کنند.[۲] پس از جنگ سلطان سلیم عثمانی باشاه اسماعیل صفوی(۹۰۷-۹۳۰ه ق) ، «ملادریس» نامی از سوی سلطان عثمانی به ناحیه ی اشنویه آمد؛ عشایر مامش خود را از اعقاب ملادریس می دانند. ریاست ایل مامش در زمان زندیه با «حمزه آقا» نامی بوده که پیوسته با افشارهای حاکم ارومیه در کشمکش و نزاع بوده است. وی پسری به نام «گلابی آقا» داشت. گلابی آقا نیز دارای پسری به نام«پیروت آقا» بود. در سال ۱۲۵۸ ه ق. پیروت آقا رئیس ایل مامش و حکمران اشنویه شد. وی دارای دو پسر به نام های: محمد آقا و سلیمان آقا بود. چون محمدآقا بیشتر مورد توجه عشایر مامش و درست وقت بود، او را به ریاست ایل برگزیدند و حکومت اشنویه نیز به وی داده شد. قبل از ریاست محمدآقا، ایل مامش

---

۱ - افشار سیستانی، ج۲،ص ۶۴۵.

۲ - اسکندری نیا، پیشین، ص ۶۷۱.

کوچنده بوده و ییلاق و قشلاق می رفتند، اما به دستور او افراد در ده ساکن شده و به کشت و زرع و کشاورزی پرداختند.[۱] محمدآقا مورد توجه خاص ناصرالدین شاه بود و از سوی امیر نظام گروسی به لقب امیرالعشایر مفتخر گردید و در سال ۱۲۹۷ هـ ق در قیام شیخ عبیدالله شمزینی شرکت داشت. ولی بعدها به علت بروز اختلاف بین او و حمزه آقا منگور که متحد شیخ عبیدالله شمزینی همراه ایل دهبکری از لشکریان شیخ جدا شد. هنگام بروز تحرکات شیخ عبیدالله شمزینی بود، محمدآقا مامش همراه با بیوک خان رئیس ایل قره پاپاق به ساوجبلاغ مکری آمدند و با حکام ساوجبلاغ دیدار کردند و اظهار داشتند تا شعله های جنگ زبانه نکشیده و دشمن تنها دو هزاروپانصد نفر نیرو دارد، بیایید به او حمله کنیم و حرکت او را در منطقه خفه نماییم. اما حاکم که به یکباره خود را باخته بود و قدرت تصمیم گیری از او سلب شده بود، نتوانست تصمیمی به دردبخور بگیرد و جوابی ارزشمند به آنها نداد.[۲] آنان که چنین دیدند، نخواستند دیگر پیش از این خود را در انظار زشت جلوه دهند، مستقیماً به پیشواز شیخ و استقبال از او رفتند و با او یکی شدند، اما از روی ناچاری و اجبار. خبر الحاق محمد آقا مامش و بیوک خان قره پاپاق به اردوی شیخ عبیدالله شمزینی به یکباره رشته همه امور را از دست حاکم مهاباد خارج ساخت و او را وحشت زده تر کرده و هر چه زودتر از هم پیمانانش خواست که او را روانه تبریز و خودشان نیز ساوجبلاغ را ترک کنند.[۳] محمدآقا نه پسر به نام های: پیروت آقا، قرنی آقا، معروف آقا، کاک حمزه، کاک عباس، کاک بایزید، کاک حسین، کاک عبدالله، کاک ابراهیم داشت. محمد آقا در سال ۱۳۲۶هـ ق در روستای نالوس در گذشت.[۴] پس از درگذشت محمدآقا، پسرش قرنی آقا امیرالعشایر به ریاست ایل برگزیده شد. وی در بین عشایر از احترام خاصی برخوردار بود و از نظر حکومت وقت نیز مورد توجه بود. قرنی آقا در جنگ جهانی به دولت روسیه اعلان جنگ داد. در

---

۱ - سید عبدالله صمدی، پیشین، صص ۱۸ و ۱۷.

۲ - پیشین، ص ۱۸ و ۱۷.

۳ - پیشین، ص ۱۸.

۴ - سید محمد صمدی، طوایف و عشایر کرد(سندیَ جالب از دوران ناصرالدین شاه قاجار) چاپ اول،(انتشارات رهرو، مهاباد۸۱-۱۳۸۰) ، ص ۷۷.

جنگ های خونینی که در گرفت، نزدیک حیدرآباد، حدود چهارصد نفر از سواران رشید ایل مامش شهید شدند و خسارات و تلفات سنگینی نیز به قوای روسیه وارد آورد. در سال ۱۳۰۳ ه ق قرنی آقا همراه تفنگچیانش به کمک عشایر ایل های دهبکری و منگور برای بیرون راندن محمد رشید خان از خاک ایران به سوی ناحیه ی سردشت حرکت کرد، وی در این جنگ زخمی شده ولی پس از چندی بهبود یافت. این ایل در سردشت با ایل های منگور و دهبکری و در سقز با ایل پیران همسایه و روابطش با ایل ها حسنه بود. ایل‌های منگور، مامش و پیران با هم اتحادیه ایل بلباس را تشکیل دادند.[1] سرزمین ایل مامش حاصل خیز و برای کشاورزی مطلوب و محصول آن مرغوب است. کشاورزی آنان آبی و دیمی است.

ایل هرکی

مردم ایل هرکی در پیرامون اشنویه، مرز ترکیه، عراق و همچنین در ناحیه ی سوران عراق بسر می برند. شغل عمده آنان گله داری است. ییلاق آن‌ها مراتع نواحی ترگور و دشت بیل و قشلاق ترگور، مرگور ودشت بیل است. آنان پیرو دین اسلام و مذهب سنی شافعی هستند وازسه طایفه: سیدان، سرهاتی ومندان تشکیل شده اند. در ایل هرکی مقام و ریاست آن انتخابی است و از طایفه ی سیدان و از تیره لیاسی برگزیده می شود. در انتخابات رئیس همه ی عشایر ایل هرکی حق رأی ندارند، ۱۳ تیره که عموماً از بستگان خاص تیره ی لیاسی هستند، حق شرکت و دادن رأی دارند. با شروع شدن تحرکات اسماعیل آقاسمکو و ایل شکاک در آذربایجان غربی ایل هرکی به او پیوست و در اکثر حملات و پیروزی ها وی را یاری می دادند. حتی در برقرار کردن ارتباط با عراق، ترکیه و یا کشورهای خارجی وی را یاری می کَردند. ایل هرکی تا آخرین لحظات زندگی سمکو با وی بودند و خورشیدآقا رئیس آنان در اشنویه در سال ۱۳۰۹ ه ش به همراه سمکو کشته شد. به همین دلیل نقشی مؤثر در تحولات سیاسی و نظامی منطقه ایجاد کردند.

---

۱ - سید عبدالله صمد، پیشین، صص ۲۰ و ۱۹.

ت: ایلات و عشایر منطقه بوکان و مهاباد(کردستان موکریان)

ایل دهبکری

مردم ایل دهبکریِ در مهاباد و بوکان زندگی می کنند. این ایل که در ترکیه به قهرمانی معروف بود در سال ۱۱۵۷ ه‌ق تحت رهبری«بایرام آقا»(بیرم آقا) از دیاربکر ترکیه به ناحیه ی مکری مهاجرت کرده اند. در هنگام ورود به خاک ایران در نزدیک(شاه ولی) در محلی به نام پیرمو(پیرامون پیرانشهر) مستقر می شوند. مردم ایل قهرمانی پس از مدتی چادرنشینی، روستای دهبکر را خریده و در آنجا ساکن شدند. از آن پس به نام دهبکری مشهور گشتند. پنج سال بعد، بیرم آقا درگذشت و درمقبره «پیروبایز» بین روستای دهبکر و قاضی آباد به خاک سپرده شد و پسرانش رسول آقا، سلیمان آقا و شیخ آقا به مهاباد(ساوجبلاغ مکری) کوچ کردند و رسول آقا که برادر بزرگتر بود همه کاره ایل شد. ایل دهبکری دارای طوایفی مثل ایلخانی راد، علیایی، قهرمانی و عباسی می باشند.[۱] دهبکری ها خیلی زود در دشت و کناره ی مهاباد و تتهوچای پخش شدند و از جانب دولت نیز به آن‌ها کمک می شد. حتی مدتی معاونت و نایب الحکومتی مهاباد به آنان سپرده شد. دو منطقه« بهی و شارویران» مرکز این ایل است. دهبکری ها بزرگترین و ثروتمندترین ایل موکریان اند.[۲]

ایل منگور

عشایر منگور در روستاهای عشایری بین پیرانشهر، سردشت، مهاباد و بوکان تا مرز عراق پراکنده هستند و از تلفیق کشاورزی و دامداری امرار معاش می کنند. مناطق ییلاقی این ایل ییلاق های سران، گده و هنگون در اطراف مهاباد بود که معمولاً از اواسط اردیبهشت به مدت چهارسال منبع تغذیه احشام ایل را تشکیل می داد. اما در

---

۱ - اسماعیل پور، پیشین، ص ۱۶۳.

۲ - صمدی، منظومه کردی حمزه آقا و ... ، ص ۲۰.

حال حاضر به دلیل وضع خاص منطقه، کوچ صورت نمی گیرد.[1] منگور با پیران و برادوست اتحادیه و کنفدراسیون بلباس را تشکیل می دادند که بعدها منگور و برادوست از اتحادیه خارج شدند. طوایف عمده ایل عبارتند از امان، شمع زین خدور مروت، زراعت این طایفه معروف است. آنان شافعی مذهب و پایبند به اسلام هستند.[2]

ایل گورک

ایل گورک خود را از اعقاب وسمان آقا(عثمان آقا) و خضرآقا می دانند و چند سال قبل از منگور، از عراق به ایران آمدند. قلمرو این ایل در منطقه جنوب مهاباد و قشلاق آنان منطقه کوهستانی سران می باشد. گورک ها حدود دو هزار خانوارند و با منگورها هم مرز می باشند. تاریخ اسکان آنان از همه ایلات مکری قدیم تر است و آبادی شان در روزگار قاجارها مرکز این ایل بود. اما امروزه چنین نیست. این منطقه در تقسیمات کشوری در میان سقز و مهاباد تقسیم شده است. در سقز ۱۵ آبادی هستند. بیشتر آبادی ها تابع مهاباد و قسمت مربوط به مهاباد به سه منطقه پخش گردیده است: گورک مکری، گورک نعلی، گورک سردشت. کار بیشتر افراد دامداری است و از طریق صنایع دستی هم امرار معاش می کنند.[3]به‌طور کلی مناطق کردنشین آذربایجان غربی زندگی به صورت عشیره ای داشتند و با اوج گیری قیام اسماعیل آقا سمکو همگی تابعیت وی را قبول نمودند. بعد از فتح مهاباد توسط سمکو، ایل ها و طوایف کردستان مکریان نیز به وی پیوستند و در نتیجه قیام سمکو گسترده شد و جنبه منطقه ای و قومی پیدا نمود. واژه کردستان به سرزمینی اطلاق می گردد که کردها در آن اکثریت مردمش را تشکیل داده اند. از نظر جغرافیایی این سرزمین در خاورمیانه قرار داشته و قسمتی از آن در غرب ایران واقع است. از دیرباز مناطق کردنشین ایران را تحت عنوان کردستان موکریان، کردستان اردلان و کردستان کرمانشاهان تقسیم بندی کرده اند.[4]

---

۱ - اسکندری‌نیا، پیشین، ص ۴۰۳.

۲ - صمدی، طوایف و عشایر کرد... ، ص ۷۴.

۳ - صمدی، منظومه ی کردی حمزه آقا منگور، ص ۲۰.

۴ - خضری، پیشین، ص ۵.

که این بغیر از کردستان شمالی ایران یعنی سلماس، ماکو، خوی و ارومیه می باشد زیـرا این مناطق از نظر اسکان دارای قوم های کرد و ترک می باشـند.«کردسـتان موکریـان» بخشی از سرزمین های جنوب استان آذربایجان غربی و شمال استان کردسـتان کنـونی را در بر دارد که شامل شهرستان های سردشت، بانـه، مهابـاد، سـقز، بوکـان، پیرانشـهر، اشنویه و نقده است.[1] که همگی این مناطق تحت تسـلط و نفـوذ سـمکو و ایـل شـکاک درآمدند و ایل ها و طوایف داخل سرزمین ها و حتی بانـه تابعیـت وی را قبـول نمودنـد. به‌غیر از این مناطق، ایل ها و طوایف افشار نیز به تابعیت سـمکو درآمـده و بـدنبال ایـن جریان سید طه شمزینان بعد از سقزبه تکـاب و شـاهین دژ نیـز حملـه نمـود. در نقـاط مرزی سردشت با عراق ایل های بریاحی، باسـک کولـه، ملکـاری، بـا پیرآقـا، پشـتوری-ها(پشدری ها-پژدری ها) ، عثمان بیگی و کلاسی ها وجـود دارنـد کـه همگـی شـافعی مذهب و مسلمان هستند.[2] در سقز ایل فیض الله بیگی وجـود دارد. ایـن ایـل خـود را از اعقاب فتنه احمددارشمانه که در روزگار حکومت تیموریـان در عـراق بـود، مـی دادننـد. ولی تاریخ و علت آمدن آنها به ایران زیاد روشن نیسـت. رئـیس ایـل فـیض الله بیـگ در قیام شیخ عبدالقادر در شمزین که در سال ۱۲۹۷ ه‍ ق به وقوع پیوست، شـرکت داشـت و بر اثر اختلاف با حمزه آقا منگور از قیام جدا شد و در قیـام محمـد رشـید خـان قـادر خان زاده(محمد رشیدخان بانه) که در سال ۱۳۲۰ ه‍ ق روی داد با وی همکاری داشـت. ایل فیض الله بیگی سنی و شافعی مذهب هستند. دهات آن‌ها بین بوکـان و سـقز واقـع شده و به محال فیض الله بیگی مشهور اسـت.[3] از ایـل هـای سـاکن بانـه مـی تـوان بـه اختیارالدینی ها اشاره نمود که بعدها توسط سلیمان بیگ نامی سرکوب می شـدند و در حال حاضرگویا تمامی عشایر بانه از نسل همین سلیمان بیگ هستند. عشـایر بانـه پـنج طایفه اند از جمله: یونسی، شهیدی، بهرامی، سرحدی، صمئی که همگی سـنی شـافعی مذهب‌اند.[4]

---

۱ - خضری، پیشین، ص ۵.

۲ - اسماعیل پور، پیشین، ص ۱۶۳.

۳ - صمدی ، طوایف و عشایر کرد... ، صص ۶۶ و ۶۴.

۴ - صمدی، پیشین، صص ۶۹ و ۶۷.

فصل دوم

تبارشناسی ایل سگاک

ایل شکاک: تیره ها و جمعیت:

شکاک در اصل«شاه کاک» یا «شه کاک» بوده و از دو واژه ی «شاه» و «کاک» تشکیل یافته. که شاه به معنی بزرگ و کاک به معنی مرد بزرگ و همچنین نام قلعه ای در آذربایجان ذکر شدهِ است.[۱] شاه کاک به مرور زمان تبدیل به شکاک شده است. « حمدالله مستوفی » مؤلف تاریخ گزیده نیز از این قلعه یاد کرده می نویسد: « از طرف اران ملک انجاز قصد دیار اسلام کرد. سلطان ارسلان و اتابک ایلدگز به حرب او رفتند و در حدود قلعه ی کاک جنگ کردند و مظفر شدند.» بنابراین، می توان گفت که وجه تسمیه ی ایل شکاک، مأخوذ از نام یکی از مردان بزرگ ایل یا مأخوذ از تمام قلعه ای است که امیر خان برادوستی جد بزرگ اسماعیل آقاسمکو رئیس ایل مزبور در زمان شاه عباس اول، آن را ساخته است.[۲] باید اضافه نمود که امویان و عباسیان به کردهای ساکن در و شمال عراق فعلی که از حکومت و فرمانروایی آنان سرپیچی نموده و به آذربایجان و کوهستان‌ها پناه می‌بردند لقب شقاقی (جدا شده) داده بودند. البته شقاقی نام بعضی از طوایف کرد آذربایجان نیز می‌باشند. [۳]ایل شکاک از ایل های کرد آذربایجان غربی است. مردم آن از مرزنشینان ایران و ترکیه هستند که در شمال غربی شهرستان ارومیه و اطراف سلماس در بخش صومای و برادوست در روستاهای: چهریق، شپیران، شینتال، گرویان، کرسنی، صومای، برادردوست، دول، مرحمت آباد، شهروبران و بناجوی مراغه پراکنده اند.(نقشه شماره پنج). علاوه بر این، می توان شهرهای خوی، ماکو، و قوره قرا ضیاء الدین را نیز اسم برد. ایل شکاک در بین عشایر کردستان ایران بعد از عشیره ی کلهر که در غرب کرمانشاه زندگی می کنند از همه ی عشایر دیگر بزرگ تر است.[۴]و در حول و حوش سالهای۱۲۹۹ه ق/ ۱۹۲۰م، تعداد آنان به ۲۰۰۰ خانوار می

---

۱ - لغت نامه ی دهخدا، در مدخل کاک.

۲ - افشار سیستانی، ج ۲، ص ۵۷۶.

۳ - میر حاج علی نژاد. جامعه شناسی ایل شکاک چاپ اول، انتشارات حسینی اصل، ارومیه۱۳۸۳، ص۵.

۴ - Martin, van. Bruinoseen. Theconflict of Tribes And state in IRAN And Af ganistan London ۱۹۸۳.pp ۳۷۰-۳۷۶

رسید. درباره ی عشایر همسایه ی شکاک ها درآن زمان اطلاع دقیقی در دست نیست. ولی بر اساس آمارگیری سال ۱۹۶۰ م یعنی چهل سال بعد از آن که نزدیک‌ترین سرشماری به حساب می آید. همسایگانشان و تعداد جمعیت آن‌ها به شرح زیر ذکر شده است.[1]

عشیره ی شکاک	۴۴۰۰خانوار
عشیره ی هه رکی	۱۳۵خانوار
عشیره ی زرزا	۷۵۰خانوار
عشیره ی حیدرانلی	۳۰۰خانوار
عشیره ی جلالی	۲۰۳۰خانوار
عشیره ی پیران	۶۵۰خانوار
عشیره ی منگور	۱۵۰۰خانوار
عشیره ی مامش	۹۵۰خانوار
عشیره ی بگزاده	۵۰۰خانوار

ابتدا باید این امر را مورد توجه قرار داد که اکثریت این عشایر در خارج از مرزهای ایران زندگی می کردند. چون تعداد خانوار ایل هه رکی و حیدرانلی از آمار سال ۱۹۷۰ بیشتر است. از نظر تعداد شمارش و نفوس ایل شکاک بین نویسندگان و مورخان اختلاف نظر وجود دارد و هر کدام بر اساس تحقیقات خود رقمی را عنوان کرده اند؛ به همین علت، اثبات حقیقی جمعیت این ایل، تا اندازه ای مشکل می نماید. محمد امین زکی بیگ از نویسندگان و محققان کرد، جمعیت آنان را حدود ۶۰۰۰ خانوار اعلام داشته و محل سکونت آنان را ارومیه و نزدیکی‌های مرز ترکیه می داند. منابع دیگر با جمع آوری نظرات سایرین به تعداد جمعیت ایل شکاک پرداخته اند. ذیلاً به فراز مهم‌ترین آن‌ها اشاره می شود.[2]

۱- لرد کرزن(lord kruzen) در سال۱۸۹۲م(۱۲۷۱ه ش) جمعیت ایل شکاک را

---

۱ - I bid, pp.۳۷۶-۳۷۰

۲ - ایرج افشار سیستانی، مقدمه ای بر شناخت ایل ها، چادر نشینان و طوایف عشایری ایران، جلد اول،(بی نا، تهران۱۳۶۶) ،ص ۵۹۴.

۱۵۰۰ خانوار می داند.

۲-سن مـارتین وان برونسـن«Martin Van Bruinoseen در سـال ۱۹۲۰م/۱۲۹۹ه ش، ۲۰۰۰ خانوار می داند.

۳- دکتر مسعود کیهان در سال۱۹۳۲م/۱۳۱۱ ه ش، ۱۵۰۰خانوار.

۴- دکتر هنری فِیلد(Henri Field).۱۹۳۸م(۱۳۱۷ه ش) ، ۱۵۰۰ خانوار.

۵- ویلیام ایگلیتـون جـونیر(WillIam EAGLETONJR). در ۱۳۴۱ه ش. ۴۰۰۰۰ نفر اعلام داشته است.

۶- کمیسیون ملی یونسکو در ایران. در سال ۱۳۴۵ ه ش. ۴۴۰۰ خانوار.

۷- بیژن شهریار افشار، در سال ۱۳۴۵ه ش . ۴۸۵۰ خانوار.

۸- ابراهیم اسکندری نیا، در سال ۱۳۶۶ ه ش. ۴۴۰۰ خانوار.

تعداد دیگر از محققان مثـل کـریس کـوچرا(Chris kutschera) در سـال ۱۹۱۸م. تعداد شکاک ها را ۲۰۰۰ خانوار به حساب آورده است. قسمتی از در آمـد و ثـروت ایـن ایل از راه غارت به‌دست آمده و بر همین اساس شکاک ها در بین همه ی عشایر کـرد از همه بیشتر به غارتگری مشهور بودند، اما آنها در این راه همه را به یـک دیـد نگـاه نمـی کردند. بلکه بر عکس، مردم فقیر و مستضـعف سـاکن در صـحرا افـرادی مثـل جعفرآقـا شکاک(رئیس ایل) را خیلی احترام می گذاشتند. وی درآمد حاصل از غـارت ثروتمنـدان را بین آنان تقسیم می کرد. با این‌که ایل شکاک مسیحیان و کرمانج را کـه اکثرکشـاورز بودند تحت نفوذ داشتند و از ثروت و اموال آنان استفاده می کردنـد.امـا عـده‌ی کمـی از آنان، خودشان هم اکثراً به دامپروری می پرداختند. آن‌ها هر سال ییلاق و قشلاق انجـام می داده اند و از این راه کسب درآمد می نمودند. ولـی امـروزه بیشـتر آنـان یکجانشـین شده و به کشاورزی روی آورده‌اند و زندگی چادر نشـینی دارنـد و یـیلاق و قشـلاق مـی کنند. ییلاق کوچگران شکاک کوهستان مرز ایران و ترکیه در مراتع خالصـه ی ترگـور و دشت بیل و قشلاق هم روستاهایی است کـه پیرامـون سـلماس و ارومیـه بنیـان نهـاده اند.[1] ایل شکاک از تعدادی تیره و هر تیره از تعدادی طایفه و هر طایفه از تعـدادی بـاب و

---

۱ - افشار سیستانی، مقدمه ای بر شناخت ایل ها و ... پیشین، ص ۵۹۴.

هر باب از تعدادی زومه(أوبه) و هر زومه از تعدادی مال(خانوار) تشکیل می گردد.

ایل ← تیره ← طایفه ← باب(باو«پدر») ← زومه ← مال[1] (خانوار)

در تقسیم بندی طوایف و تیره های ایل، اختلاف نظرهای فراوانی دیده می شود که در این میان می توان به کتاب ابراهیم اسکندرنیا اشاره کرد. وی خاستگاه این عشیره را آسیای صغیر و جنوب اروپا دانسته که از سده های قدیم وارد آذربایجان شده‌اند و از ابتدای آمدنشان در منطقه تبریز چادر زده و بعد از آن حکومت مرکزی ایران قریب ۴۰۰۰۰ خانوار را در نواحی هشترود و گرم رود و سراب و قوریچای از زنجیره کوه های سهند تا شهر میانه اسکان داد و باقیمانده ی آنان که چهل هزار خانوار می شدند به نواحی مختلف خراسان و قوچان رفتند. عجیب این‌که همین مؤلف در بخش دیگری از کتابش آورده که: « استان(آذربایجان) ، تعدادطوایف و مردمان ایل شکاک موجود در آن بیشتر از ۸۰۰۰۰ هزار نفر است که این قسمت با مطالب قبلی که تعداد آنان را ۸۰۰۰۰ خانوار اعلام کرده هم خوانی ندارد و حتی با نوشته ی ایرج افشار سیستانی هم در تناقض کامل می باشد با این‌که هیچ منبعی تعداد جمعیت ایل را از ۶۰۰۰ خانوار بیشتر اعلام نکرده است. بر پایه ی منابع موجود ایل شکاک به چندین تیره و طایفه به شرح زیر تقسیم شده بود:

الف) طایفه کاردار، تیره‌ها این طایفه به قرار زیر بود:

۱- پز آقای کاردار ۲- که چه لی ۳- نعمه تی ۴- مامدی کاردار

۵- سکری ۶- ادمانی ۷- اوری ۸- چه رکویی

ب) طایفه ی عبدویی با ۱۳ تیره عبارت بود از:

۱- دلان ۲- پزآغایی عبدویی ۳- دری ۴- هه ناری

۵- سفتک ۶- خلوف ۷- خدری ۸- بوتان

۹- سینان ۱۰- مامدی عبدویی ۱۱- مقری ۱۲- پاچک ۱۳- گه ورک

رئیس تمام تیره های طایفه ی عبدویی و همچنین رئیس قبیله شکاک علی آقا

---

۱ - اسکندرنیا، پیشین،صص۳۷۶و۳۷۴.

بود[۱] و بعد از وی محمد آقا پسرش و بعدها اسماعیل آقا پسر او ریاست ایل را بر عهده گرفتند. لازم به ذکر است که در تقسیم بندی ایل به دو طایفه ی کاردار(قاردار) و عبدویی بین منابع اشتراکات وجود دارد اما این‌که آن‌ها را به چندین تیره تقسیم بندی کرده اند، اختلاف نظرهایی وجود دارد. ابراهیم اسکندری نیا در کتابش آورده که ایل شکاک به دو طایفه کاردار و عبدویی تقسیم می شوند که کاردار دارای تیره های پزآغا- گوریک(که احتمالاً منظور همان گه ورک می باشد)- چدری – بوتان – هناره – کلان – سینایی- مامدی- فنک حلوقان بوده و طایفه ی عبدویی که شامل تیره های – کیزبینی- کچلی – پزآغا – بالکانلو – اتمانی – شکری – أبوری – نعمتی – مندوکی – چروگی – مامدی عبدویی[۲] بوده ... کریس کوچرا روزنامه نگار و نویسنده فرانسوی و میر حاج علی نژاد ایل شکاک را به دو طایفه تقسیم بندی می کنند:

الف) عبدویی‌ها، ساکن اطراف چهریق واقع در اقصی نقاط شمال دریاچه ی ارومیه، باز بیان می کند که مستقیماً وابسته به سمکو بوده اند. ب) ممدویی‌ها(مامدی- ها) که در بخش جنوبی تر منطقه زندگی می کردند و وابسته به عمرخان عموی اسماعیل آقا بودند که وی هم بعدها به حکم و اقتدار اسماعیل آقا گردن نهاده بود.[۳] تقسیم بندی دیگری که وجود دارد این است که ایل شکاک از طوایف بزرگی مثل: ناودوی- هه ناری – کاردار – شاررا – کوزیکی – کاونا تشکیل شده است.[۴] اما با همه ی این اوصاف می توان تقسیم بندی به دو گروه« عبدویی » و « کاردار » را بیشتر پذیرفت. چون در بین این دو طایفه همیشه درگیری برابر تصاحب ریاست ایل وجود داشته که در این بین نقش عبدویی‌ها فعالانه تر دیده می شود و اصل و نسب خود را هم به صلاح الدین ایوبی می رسانند.

---

۱ - افشار سیستانی، مقدمه ای بر شناخت ایل ها،... جلد اول، صص ۱۵۸ و ۱۵۶.

۲ - اسکندرنیا، پیشین، صص ۳۷۰ و ۷۲ و ۷۱.

۳ - کریس کوچرا، جنبش ملی کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، چاپ دوم،(انتشارات نگاه، ۱۳۷۷) ،ص ۵۹.

۴ - دکتر جه لیل جه لیل، راپه رینی کورده کان ئمپراتوری عوثمانی له سالی ۱۸۸۰ دا، دوکتر کاوس قه فتان له روسیه وه کردویه تی به کوردی(کوی زانیاری کورد، چاپی به غدا، سال ۱۹۸۷) ، ص ۲۹۸.

پیشینه ی تاریخی ایل شکاک

در سال ۱۰۱۴ ه ق « سنان پاشا » مشهور به چغال اوغلی سردار معروف عثمانی و حکمران بغداد با سپاهی عظیم از طریق مرز غربی وارد ایران شد. قسمتی از سپاهیانش به فرماندهی عمر پاشا از طریق صومای و برادوست به سوی ارومیه پیش می رفتند. در این زمان « امیر بیگ » یا « غاری بیگ » کرد رئیس ایل شکاک، حکومت نواحی را بر عهده داشت. امیر بیگ با مردم ایل خود با عثمانی ها به جنگ پرداخت و با اینکه دست خود را از دست داد، ولی آنقدر مردانگی کرد که عمر پاشا شکست خورد و متواری گردید. از آن زمان به « امیر بیگ یک دست » معروف شد. شاه عباس صفوی که در این زمان از دارالسلطنه ی قزوین به تبریز آمده بود، برای تنبیه چغال اوغلی به سوی ارومیه حرکت کرد.در روستای طسوج از توابع شبستر، سردار عثمانی را شکست داد و عازم ارومیه شد. امیر بیگ مجروح در سلماس به حضور شاه عباس رسید. شاه وی را خلعت داد و به لقب خانی مفتخر گردانید. امیر بیگ از سوی شاه عباس به حکومت ارومیه منصوب گردید.[1] امیر خان در سال ۱۰۱۸ ه ق از شاه عباس اجازه گرفت در بالای کوه« دم دم(dim dim) واقع در ۱۸ کیلومتری شهر ارومیه قلعه ای بنا کند. امیر خان در مدت کوتاهی قلعه را ساخت و آن را از اسلحه و مهمات و آذوقه و غیر پر نمود و حکومت خود را مستقل اعلام کرد و از حکومت مرکزی روی برتافت. شاه عباس، حاتم بیگ اعتماد الدوله را مأمور سرکوب وی کرد. اعتماد الدوله وارد جلگه ی ارومیه شد و دستور محاصره ی قلعه را صادر کرد. مدت شش ماه محاصره ی قلعه طول کشید و با مرگ اعتماد الدوله کار تسخیر قلعه به تعویق افتاد. محمد بیگ بیگدلی شاملو که از سوی شاه عباس به جانشینی اعتمادالدوله گمارده شده بود، وارد ارومیه گردید. وی پس از چند هجوم پی در پی تعدادی از برج های قلعه را به تصرف درآورد و امیر خان و هم دستانش کشته شدند. قلعه ی دم دم در سال ۱۰۱۹ ه ق بهطور کامل فتح شد و حکومت ارومیه به « قابا خان بیگدلی» واگذار گردید. ألوحبیگ برادر زاده ی امیر خان سران ایل مکری را گرد آورد و دوباره قلعه را تصرف نمود. پس از قاباخان بیگ دلی،

---

۱ - افشار سیستانی، مقدمه ای بر شناخت ایل ها... ، ج اول، صص ۱۵۵ و ۱۵۴.

بوداق خان پرناک حاکم ارومیه شد. سپس حکومت ارومیه بـه آقاخـان مقـدم مراغـه ای سپرده شد.[۱] بعد از وی حکومت به کلب علی سلطان پسر قاسم خان افشار رسـید. کلـب علی خان با ایل شکاک جنگ کرد و قلعه دم دم را دوباره متصرف شد و بـه ایـن مسـئله خاتمه داد.[۲] اما این مسائل باعث نشد که ایل شکاک در دوره ی صفوی وفاداری خـود را به حکومت ایران از دست بدهد همان‌طور که در دوران سلسله ی افشـاریه و زندیـه هـم شاهد همراهی کامل ایل شکاک با آنان هستیم.[۳] اما در دوران قاجار، عشـیره ی شـکاک با استفاده از ضعف ایران در جنگ هـای ده سـاله بـا روسـیه تـزاری آرام آرام بـه سـوی عصیان و نافرمانی گام برداشت. پیش تر در زمان سلطنت آقامحمد خان قاجـار کردهـای شکاک سرکوب بودند و حتی در حملات وی به شوشی تعدادی از نیروهایشـان را تحـت رهبری یک نفر به اسم صادق خان در اختیار آقامحمدخان قرار داده بودند که البته اسـم صادق خان را فقط مورخ کرد«مـردوخ» در کتـاب امـرا و خانـدانهای بـزرگ کـرد آورده است.[۴] منابع دست اول دوره قاجاریه فقط از همراهی اکراد طایفه لوءلوء لاءلاء و قلیچـی تیغ در سال ۱۲۱۱ هـ ق با آقا محمد خان اسـم بـرده انـد.[۵] در دوره ی فـتح علـی شـاه، قاجار، صادق خان شکاک سرکوب می شود تا این که نوبت سلطنت به محمد شاه قاجـار می رسد، ایلخانی کردان چهریق را شخصی به نام یحیی خان در آغاز منـاطق صـومای و برادوست را اداره می کرد و چون خواهرش خدیجه خـانم، مـادر شـاهزاده عبـاس میـرزا ملک آرا و یکی از دخترانش از همسران محمدشاه قاجـار بودنـد بـه تـدریج در دسـتگاه قاجار پیشرفت کرد.[۶] حاج میرزا آقای صدراعظم نیز از یحیی خان پشتیبانی مـی کـرد و

---

۱ - دهقان، پیشین، صص ۳۶۶ و ۳۶۳.

۲ - افشار سیستانی، مقدمه ای بر شناخت ایل ها...، جلد اول، ص ۱۵۶.

۳ - میرزا رشیدالشعرا، تاریخ افشار، به تصحیح پرویز شهریار افشار- محمود رامیان،(تبریز، شورای مرکزی جشن‌های ۲۵۰۰ ساله ی شاهنشاهی، آذربایجان غربی ۱۳۴۶) ، صص ۳۶ و ۲۵.

۴ - بابا مردوخ روحانی، تاریخ مشاهیر کرد(امر و خاندانها) ، به کوشش ماجد مردوخ روحانی، بخش دوم(جلد سوم) ،(انتشارات سروش ۱۳۷۱) ، ص ۴۹۷.

۵ - محمد فتح الله بن محمد تقی ساروی، تاریخ محمدی(احسن التواریخ) ، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجید، چاپ اول، (انتشارات امیر کبیر ۱۳۷۱) ، ص ۲۹۷.

۶ - ادیب الشعرا، پیشین، صص ۳۴۳ و ۴۳۲.

بعدها همین یحیی خان تحت پشتیبانی شاه به خاکمیت ارومیه نیز دست یافت که البته بعداز مرگ محمد شاه این نفوذ از دست داده شد. این وصلت بین شاه ایران و ایل شکاک بنا به پیشنهاد سید طه شمزینی که هم شاه و هم حاج میرزا آقاسی تحت نفوذ وی بودند، صورت گرفت.[1] در قتل آقا محمدخان قاجار رؤسا و فرماندهان ایل شکاک نقش داشته اند یا نه، جای بحث فراوانی وجود دارد. منابع کردی تأکید دارند که صادق خان رئیس ایل شکاک در قتل خان قاجار دست داشته است. برای نمونه کمال مظهر معتقد است که در لشکر کشی آقا محمد خان به قلعه ی شوشی و بعدها عقب نشینی وی از آنجا، ایل شکاک به رهبری صادق خان با ۱۱۰۰۰ نیروی مسلح همراه ایشان بوده است از کردهای دیگر امیر خسرو خان اردلان نیز در لشکر خان قاجار بوده که با وجود وفاداری کردهای شکاک به قاجارها، اما رفتاری مناسب از سوی آقا محمدخان نسبت به آنان وجود نداشته و همین باعث می شود که در کمال سنگ دلی و بی رحمی با آنان رفتار شود. حتی هنگام قتل خان قاجار به صادق خان مظنون می شوند و او را متهم به این قتل می دانند.[2] برای اتهام وی چهار نظر زیر ذکر شده است:

۱- تلاش صادق خان برای به‌دست آوردن تاج و تخت ایران.
۲- پناه دادن به قاتلان آقا محمد خان قاجار که در چادر به او حمله کرده بودند.
۳- بعد از کشته شدن آقا محمدخان قاجار، صادق خان یکسره به طرف منطقه ی آذربایجان عقب نشینی و همه ی شهرهای این ناحیه را تسخیر نموده بود.
۴- ارتباط برقرار کردن صادق خان با آذربایجانی ها و قفقازی های روسیه.

از این که کردهای اردلان و شکاک با لشکر قاجار همراهی کرده اند، شکی نیست. اما مسئله قتل خان و این‌که این کار توسط صادق خان شکاک صورت گرفته، منابع کردی دچار اشتباه شده اند، چون منابع دست اول دوره ی قاجار اشارَه ای به این نکته نداشتند، بلکه صادق خان شقاقی را ذکر کرده اند.[3] صادق خان شقاقی بعدها هم با فتح

---

۱ - عمرفاروقی، کردستان در سیر تاریخ به روایت اسناد، چاپ اول،(نشر آنا، تهران ۱۳۸۳) ، ص ۷.
۲ - کمال مظهر، در اسات فی تاریخ ایران الحدیث و المعاصر،(مطبعه ی بغداد۱۹۸۵ م) ، صص ۲۳۵ و ۲۳۴.
۳ - ساروی، پیشین،ص ۲۹۸.

علی شاه قاجار، در قزوین جنگیده و شکست خورد. منابع به صادق خان گرجی[1] هم اشاراتی دارند که به همراه دو نفر دیگر از طرف خان شقاقی برای قتل خان تطمیع شده بودند. این سه نفر بعد از انجام قتل به صادق خان شقاقی پناهنده شدند. شاید منظور و هدف منابع کردی همان صادق خان گرجی است که بعید است وی با ایل شکاک ارتباطی داشته باشد. اما در کل احتمال این‌که ایل شکاک و رئیس آنان صادق خان شقاقی در شورش علیه قاجاریه دخیل بودند، وجود دارد. چون صادق خان کل آذربایجان را تحت سیطره ی خود گرفته بود. در سال ۱۲۷۳ ه‍ ق سلطان بیگ رئیس ایل شکاک بود و با دولت عثمانی رابطه دوستانه داشت. عثمانی ها سلطان بیگ را علیه حکومت ایران تحریک کرده و باعث شورش مجدد سران ایل شکاک شدند. سلطان بیگ بعد از چند بار مذاکره با عسکرخان سرتیپ افشارقاسملو حکمران ارومیه و به نتیجه نرسیدن در چادرش کشته شد.[2] از اجداد وأسلاف اسماعیل آقاسمکو که در دوره ی قاجار به ریاست ایل رسیده و نقش مهمی در سرنوشت سیاسی ایران داشتند باید به افراد زیر اشاره نمود:

۱- امیر صادق خان شکاک.

۲- یحیی خان چهریق.

۳- اسماعیل آقا، جد بزرگ سمکو، در این زمان حکومت ارومیه در دست سران ایل افشار بودو پیوسته با اسماعیل در کشمکش بودند. وی در سال ۱۲۲۰ ه‍ ق به ریاست ایل و در ۱۲۲۲ه‍ ق به قتل رسید.

۴- علی آقا، پسر اسماعیل آقا.

۵- محمد پاشا(محمد آقا) پسر علی آقا.

۶- جعفر آقا(جوهر آقا پسر محمد پاشا).

۷- سمکو(اسماعیل آقا) پسر دیگر محمد پاشا.

---

۱ - ساروی ، پیشین،ص ۲۹۸.

۲ - احمد کاویان پور، تاریخ ارومیه، چاپ اول،(چاپ اول دلارنگ، بی جا،۱۳۷۸) ، صص ۹۳ و ۸۹.

هر کدام از این افراد به نوعی کشته شدند و مسائل دوران ریاست آنها بر اساس شکاک با دولت عثمانی نیز ارتباط پیدا می کند، مخصوصاً در دوره ی علی خان و محمد پاشا. با توجه به حساسیت استراتژیک منطقه و دیدگاه دو کشور ایران و عثمانی و(بعدها ترکیه) به این بخش و همچنین معادلات جهانی در سطح دنیا به وقوع می پیوند و این اشخاص هر کدام جایگاهی پیدا می کنند و کشور ایران آن‌ها را بر نمی تابد و لذا در این قسمت توضیح مختصری درباره ی هر کدام داده می شود.

اسماعیل آقا (جد بزرگ سمکو)

برای اولین بار اسم ذیل ایل شکاک در رخدادهای منطقه به صورتی آشکار در پایان رن ۱۲ ه ق و ابتدای قرن۱۳ ه ق آورده شده است. اسماعیل آقا (از اجداد سمکو) بزرگ مرد ایل، یکی بوده از هزاران نفر لشکریان عباس میرزا(نایب السلطنه) و در آن سپاه خدمات فراوانی انجام داد. حتی وی در سرکوب ایل ها و طوائف دیگر کردهای ایران به قاجارها کمک شایانی نموده است[1]، از جمله در سرکوب ایل بلباس در نزدیکی کوه های قندیل به همراه نیروهای ایرانی متشکل از افشارها و ایل مقدم مراغه شرکت داشتند و هم چنین در لشکر کشی برای سرکوب امیر رواندز اسماعیل خان و افرادش جلودار سپاه ایران بودند. ازدواج هایی نیز با ایل افشار برقرار نموده زیرا دختر خود را به عقد فرج الله خان پسر بزرگ عسکرخان بیگلر بیگی افشار درآورده بود.[2] اسماعیل آقا در بلندی‌های کوه بناب نازلوقلعه ای را ساخته بود و در این اثنا مردم ایران به‌طور کلی و نواحی دیگر آذربایجان زیر سایه ی سنگین باج و خراج حکومت مرکزی قرار داشتند و به‌غیر از این، پول و اموال فراوانی را نیز جمع آوری می کردند تا غرامت های دولت روسیه را بپردازند و از طرف دیگر نیز شاهزادگان قاجار و حاکمان می خواستند ثرزتمند باشند و برای همین زمین و املاک مردم را به زور می گرفتند[3]با همه ی دلسوزی و وفاداری هایی که اسماعیل آقا برای دولت ایران داشت و با همه ی خدماتی که در لشکر عسکر خان به انجام رسانده بود، اما بین وی و حکومت مرکزی کدورت ایجاد شد و به

---

[1] - ژی.ام.تانکوانی، پیشین، ص۹۹.

۲ - صالح محه مه د ئه مین، کورد و عه جه م،(بی نا، بی جا، چاپی سالی ۱۹۹۲) ، ص ۳۲۳.

۳ - محه مه د نه مین، پیشین، ص ۳۳۳.

ناچار در قلعه ی خود علیه حکومت مرکزی سنگر بندی نمود و عسکر خان هم به دسیسه و فریب توانست وی را به قتل برساند و اموال و دارایی‌هایش را غارت نماید. به طور کلی زمین ها و روستاهای ایل شکاک تحت کنترل دولت قرار گرفت و میرزاآقا و علی آقا و یحیی بیگ فراری شدند.

علی آقا(علی خان)

بعد از کشته شدن اسماعیل آقا، ایل شکاک ساکت ننشست و همیشه در جنگ و صلح با حکومت مرکزی به‌سر می برد و چون محل سکونت آنان کوهستانی بود و روی نوار مرزی ایران و عثمانی قرار داشت، کنترل کردن آن‌ها کار آسانی نبود. آن هنگام که علی آقا بعد از اسماعیل آقا رئیس ایل شد، در منطقه قدرتی به هم زد و معارض دولت ایران و حتی عثمانی ها گردید، هر چند بعضی وقت ها با دولت ایران همراهی هایی نیز داشت. وقتی شیخ عبیدالله شمزینان[1] از وی خواست تا یاریش نماید، علی آقا جواب منفی داده و طرف حکومت مرکزی را گرفت[2]و همراه اقبال السلطنه ی ماکویی علیه شیخ عبیدالله جنگید، که همین مسئله باعث تضعیف و شکست شیخ عبیدالله شد.[3] روز به روز به قدرت علی آقا افزوده می شد و همان‌طوری‌که گفته شد، وی گاه و بیگاه معارض عثمانی ها می شد تا آن جا که به عشایر منطقه وان حمله می کرد. در این اثنا دولت عثمانی تلاش فراوانی را برای به‌دست آوردن وی شروع کرد. این احتمال وجود داشت که حکومت مرکزی ایران علی خان را تقویت می نمود، مخصوصاً در مرز بین دو کشور او را به حال خود گذاشته بود تا بتواند عثمانی را تحت فشار قرار دهد. یادداشت سفارت عثمانی به وزارت خارجه ایران بیانگر این وضعیت است که در آن نوشته شده

---

۱ - شیوخ شمزینان(یا شمدینان) مدعی نسب شیخ عبدالقادر گیلانی، بنیانگذار طریقت قادریه اند. شیخ عبیدالله که ۱۸۳۰م متولد شده در جریان جنگ سال ۱۸۷۷-۱۸۷۸ روس و عثمانی، در رأس گروه کوچکی از کردها در جنگ مشارکت و از روس ها شکست خورد. اما بزودی به عنوان رئیس کردها شناخته شد، وی به فکر ایجاد کردستان مستقل بود و بیانیه ی ناسیونالیسم کرد را به قدرت‌های غربی نوشت. شیخ عبیدالله در ۱۸۸۳م در تبعید در گذشت.

۲ - احمد شریفی، اسماعیل شکاک، چاپ اول،(نشر سیدیان، مهاباد۱۳۴۸) ، ص ۱۰.

۳ - شریفی، پیشین، ص ۱۰.

علی شاه قاجار، در قزوین جنگیده و شکست خورد. منابع بـه صـادق خـان گرجـی[1] هـم اشاراتی دارند که به همراه دو نفر دیگر از طرف خان شقاقی برای قتل خان تطمیع شـده بودند. این سه نفر بعد از انجام قتل به صادق خان شقاقی پناهنده شدند. شـاید منظـور و هدف منابع کردی همان صادق خان گرجی اسـت کـه بعیـد اسـت وی بـا ایـل شـکاک ارتباطی داشته باشد. اما در کل احتمال این‌که ایل شـکاک و رئـیس آنـان صـادق خـان شقاقی در شـورش علیـه قاجاریـه دخیـل بودنـد، وجـود دارد. چـون صـادق خـان کـل آذربایجان را تحت سیطره ی خود گرفته بود. در سال ۱۲۷۳ ه‍ ق سـلطان بیـگ رئـیس ایل شکاک بود و با دولت عثمانی رابطه دوستانه داشت. عثمانی ها سلطان بیـگ را علیـه حکومت ایران تحریک کرده و باعث شورش مجدد سـران ایـل شـکاک شـدند. سـلطان بیگ بعد از چند بار مذاکره با عسـکرخان سـرتیپ افشارقاسـملو حکمـران ارومیـه و بـه نتیجه نرسیدن در چادرش کشته شد.[2] از اجداد وأسلاف اسماعیل آقاسـمکو کـه در دوره ی قاجار به ریاست ایل رسیده و نقش مهمی در سرنوشت سیاسی ایران داشتند بایـد بـه افراد زیر اشاره نمود:

۱- امیر صادق خان شکاک.
۲- یحیی خان چهریق.
۳- اسماعیل آقا، جد بزرگ سمکو، در این زمان حکومت ارومیـه در دسـت سـران ایل افشار بودو پیوسـته بـا اسـماعیل در کشـمکش بودنـد. وی در سـال ۱۲۲۰ ه‍ ق بـه ریاست ایل و در ۱۲۲۲ه‍ ق به قتل رسید.
۴- علی آقا، پسر اسماعیل آقا.
۵- محمد پاشا(محمد آقا) پسر علی آقا.
۶- جعفر آقا(جوهر آقا پسر محمد پاشا).
۷- سمکو(اسماعیل آقا) پسر دیگر محمد پاشا.

---

۱ - ساروی ، پیشین،ص ۲۹۸.

۲ - احمد کاویان پور، تاریخ ارومیه، چاپ اول،(چاپ اول دلارنگ، بی جا،۱۳۷۸) ، صص ۹۳ و ۸۹.

هر کدام از این افراد به نوعی کشته شدند و مسائل دوران ریاست آنها بر اساس شکاک با دولت عثمانی نیز ارتباط پیدا می کند، مخصوصاً در دوره ی علی خان و محمد پاشا. با توجه به حساسیت استراتژیک منطقه و دیدگاه دو کشور ایران و عثمانی و(بعدها ترکیه) به این بخش و همچنین معادلات جهانی در سطح دنیا به وقوع می پیوند و این اشخاص هر کدام جایگاهی پیدا می کنند و کشور ایران آن‌ها را بر نمی تابد و لذا در این قسمت توضیح مختصری درباره ی هر کدام داده می شود.

اسماعیل آقا (جد بزرگ سمکو)

برای اولین بار اسم ذیل ایل شکاک در رخدادهای منطقه به صورتی آشکار در پایان رن ۱۲ ﻫ ق و ابتدای قرن۱۳ ﻫ ق آورده شده است. اسماعیل آقا (از اجداد سمکو) بزرگ مرد ایل، یکی بوده از هزاران نفر لشکریان عباس میرزا(نایب السلطنه) و در آن سپاه خدمات فراوانی انجام داد. حتی وی در سرکوب ایل ها و طوائف دیگر کردهای ایران به قاجارها کمک شایانی نموده است[۱]، از جمله در سرکوب ایل بلباس در نزدیکی کوه های قندیل به همراه نیروهای ایرانی متشکل از افشارها و ایل مقدم مراغه شرکت داشتند و هم چنین در لشکر کشی برای سرکوب امیر رواندز اسماعیل خان و افرادش جلودار سپاه ایران بودند. ازدواج هایی نیز با ایل افشار برقرار نموده زیرا دختر خود را به عقد فرج الله خان پسر بزرگ عسکرخان بیگلر بیگی افشار درآورده بود.[۲] اسماعیل آقا در بلندی‌های کوه بناب نازلوقلعه ای را ساخته بود و در این اثنا مردم ایران به‌طور کلی و نواحی دیگر آذربایجان زیر سایه ی سنگین باج و خراج حکومت مرکزی قرار داشتند و به‌غیر از این، پول و اموال فراوانی را نیز جمع آوری می کردند تا غرامت های دولت روسیه را بپردازند و از طرف دیگر نیز شاهزادگان قاجار و حاکمان می خواستند ثرزتمند باشند و برای همین زمین و املاک مردم را به زور می گرفتند[۳]با همه ی دلسوزی و وفاداری هایی که اسماعیل آقا برای دولت ایران داشت و با همه ی خدماتی که در لشکر عسکر خان به انجام رسانده بود، اما بین وی و حکومت مرکزی کدورت ایجاد شد و به

---

۱ - ژی.ام.تانکوانی، پیشین، ص۹۹.

۲ - صالح محه مه د ئه مین، کورد و عه جه م،(بی نا، بی جا، چاپی سالی ۱۹۹۲) ، ص ۳۲۳.

۳ - محه مه د ئه مین، پیشین، ص ۳۳۳.

ناچار در قلعه ی خود علیه حکومت مرکزی سنگر بندی نمود و عسکر خان هم به دسیسه و فریب توانست وی را به قتل برساند و اموال و دارایی‌هایش را غارت نماید. به طور کلی زمین ها و روستاهای ایل شکاک تحت کنترل دولت قرار گرفت و میرزاآقا و علی آقا و یحیی بیگ فراری شدند.

علی آقا(علی خان)

بعد از کشته شدن اسماعیل آقا، ایل شکاک ساکت ننشست و همیشه در جنگ و صلح با حکومت مرکزی به‌سر می برد و چون محل سکونت آنان کوهستانی بود و روی نوار مرزی ایران و عثمانی قرار داشت، کنترل کردن آن‌ها کار آسانی نبود. آن هنگام که علی آقا بعد از اسماعیل آقا رئیس ایل شد، در منطقه قدرتی به هم زد و معارض دولت ایران و حتی عثمانی ها گردید، هر چند بعضی وقت ها با دولت ایران همراهی هایی نیز داشت. وقتی شیخ عبیدالله شمزینان[1] از وی خواست تا یاریش نماید، علی آقا جواب منفی داده و طرف حکومت مرکزی را گرفت[2]و همراه اقبال السلطنه ی ماکویی علیه شیخ عبیدالله جنگید، که همین مسئله باعث تضعیف و شکست شیخ عبیدالله شد.[3] روز به روز به قدرت علی آقا افزوده می شد و همان‌طوری‌که گفته شد، وی گاه و بیگاه معارض عثمانی ها می شد تا آن جا که به عشایر منطقه وان حمله می کرد. در این اثنا دولت عثمانی تلاش فراوانی را برای به‌دست آوردن وی شروع کرد. این احتمال وجود داشت که حکومت مرکزی ایران علی خان را تقویت می نمود، مخصوصاً در مرز بین دو کشور او را به حال خود گذاشته بود تا بتواند عثمانی را تحت فشار قرار دهد. یادداشت سفارت عثمانی به وزارت خارجه ایران بیانگر این وضعیت است که در آن نوشته شده

---

۱ - شیوخ شمزینان(یا شمدینان) مدعی نسب شیخ عبدالقادر گیلانی، بنیانگذار طریقت قادریه اند. شیخ عبیدالله که ۱۸۳۰م متولد شده در جریان جنگ سال ۱۸۷۷-۱۸۷۸ روس و عثمانی، در رأس گروه کوچکی از کردها در جنگ مشارکت و از روس ها شکست خورد. اما بزودی به عنوان رئیس کردها شناخته شد، وی به فکر ایجاد کردستان مستقل بود و بیانیه ی ناسیونالیسم کرد را به قدرت‌های غربی نوشت. شیخ عبیدالله در ۱۸۸۳م در تبعید در گذشت.

۲ - احمد شریفی، اسماعیل شکاک، چاپ اول،(نشر سیدیان، مهاباد۱۳۴۸) ، ص ۱۰.

۳ - شریفی، پیشین، ص ۱۰.

بود:

«موافق اشعاری که از جانب ولایت ارز روم به سفارت سنیه شده است قبل از شهر رمضان یعنی از ایالات خوی به ریاست علی آقا شکاک که از فراریان دولت علیه است بر سر عشیرت شکفتی که از عشایر وان است حمله و هجوم آورده اموال و مواشی آن‌ها را غضب کرده چند نفر را هم مجروح و مقتول نموده اند. این معنی از جانب حکومت وان به حکومت خوی اظهار شده، علاوه بر این‌که فایده ندارد و موجب توبه نشد جوابی هم داده نشد و نیز بعضی نظارت عسکریه وان که به خوی فرار می‌کنند هر قدر از حاکم خوی مطالبه می شود، موقع اعتنا پیدا نمی کند، تا چه رسد به اینکه أعاده می شود و هم‌چنان‌که مرقومین را. حاکم مشارالیه حمایت و تصاحب کرده، وقوع این حالات به جایی رسیده است که تحمل آن برحکام و سرحد داران دولت علیه بسیار ناگوار است. دوستدار، در دوستی فریضه‌ی ذمت آن جناب جلالت مأب می داند، که زودتر به هر وسیله ی ممکنه در تمام جاره و توسیه فقرات مزبور بر آمده ونوعی هم بفرمایید که در آینده این گونه اتفاقات که کلیتاً به انتظام حدود مخالف است، روی ندهد چنانچه شفاهاً هم به اطلاع آن جناب جلالت مأب رسانید، زحمتی ندارد.[1]»

فی ۲۰ ذیحجه الحرام سنه ی ۱۲۸۷

اثر مهر احمد ناظم

بدین ترتیب در این دوره بین اُیران و عثمانی اختلافات مرزی وجود داشته و ایران برای به تنگنا کشیدن عثمانی، ایل شکاک را حمایت و تقویت نموده است.[2] از طرف دیگر دولت عثمانی هم به انواع ترفندها می خواسته علی آقا را به طرف خود بکشاند. از بررسی اسناد موجود چنین معلوم می شود که دولت عثمانی علی آقا را به عنوان

---

۱ - گزیده های اسناد سیاسی ایران و عثمانی دوره ی قاجاریه، واحد نشر اسناد دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، جلد دوم،(چاپ اول۱۳۶۹)- شماره ی سند۳۴۸، موضوع حمله ی عشایر شکاک به عشایر وان، ص ۶۲۸.

۲ - فاروقی، پیشین، ص ۱۳۴.

سرحدار مرزی بین ایران و عثمانی تعیین نموده و به وی اظهار دوستی و صمیمیت کرده است. در نامه ای که شهپندر عثمانی در تبریز به علی آقا نوشته، آمده است :

«عالی جاها، دوستا، مهربانا، اگر چه دوستدار شما را ملاقات نکرده است و لیکن غایبانه محبت به شما دارم که همیشه مشتاق ملاقات آن عالی جاه است، از صداقت و کاردانی که در سرحد دولتین دارید، دوستدار را در خصوص شما حسن ظنی حاصل می باشد. علی هذا، می باید که اظهار رضامندی و ممنونیّت از شما به امنای دولتین علتین کنید و چون این روزها مدعیان شما تقریراً و تحریراً در خصوص شما خدمات جناب جلالت مآب آقای قائم مقام«ام مجده العالی پاره[ای] حرف ها گفته بودند که عالی جاه به ارومی خواهد رفت و نه به تبریز خواهد آمد و مبلغی از مالیات باقی دارد و نخواهد داد و به همین جهت این روزها عالی جاه احمدآقا محبوس بود و کاغذی در میان احوال به دوستدار نوشت به محض ملاحظه ی دوستی الحق ایشان را در کمال التفات درباره ی شما دیدم با این که مدعی ها پاره[ای] حرف ها گفته بودند آخر قرار بر این شد و دوستدار را اطمینان دادند که عالی جاه علی آقا به تبریز آمده و جمیع مطالب خود را اظهار داشته موافق دادخواه شما و او همه را جابه جا کرده، قراری که باید گذاشته شود و مال و جان و همه چیز او در امان باشد. دوستدار هم در عالم دوستی چنین مصلحت دانست که به شما زحمت بدهد و این دو کلمه را بنویسد که اگرشما به بعضی طورها رفتار نمایید باعث اغتشاش سرحد خواهد شد و اشقیای آن اطراف جرأت بربی حسابی خواهند کرد و در این صورت اول کسی که از شما شکایت می کند مأمورین دولت علیه عثمانی است و باعث رنجش دوستدار خواهد گردید. علی هذا خواهش دوستدار از شما این است که به رسیدن کاغذ دوستدار با کمال اطمینان و خاطر خواهی سوار شده راه راست به تبریز و شهبندر خانه به منزل دوستدار آمده، خودم جمیع مطالب شما را خدمت جناب قائم مقام زحمت اظهار داده موافق دلخواه شما جا به جا کرده و چند روزی در این جا بمانید قراری که خواهش شما در کار و بار شما گذاشته با کمال ممنونی و خوشحالی خلعت جناب عالی جلالت مآب سر کار قائم مقام را می پوشید و به کمال سرافرازی می روید، این قدر بدانید که بعد از این هر طور که خواهش شما است حمایت کرده و حکام ارومی هم با شما کاری نخواهند داشت.

زیاده از این نوشتن را لازم نمی دانم و تأکید را ضرور نمی بینم که خودتان صلاحیت این فرقه را خواهید دانست.»[1]

فی ۲۹ ذی حجه ۱۲۷۱

می : السید احمد حلمی

با توجه به محتوای این اسناد معلوم می گردد که هم دولت عثمانی و هم ایران از حرکات و اقدامات علی آقا به تنگ آمده و قصد برطرف کردن آن را داشته اند. هنگامی که از تهران محمد رحیم میرزا (ضیاالدوله) ، که یکی از پسران عباس میرزا، برای رتق و فتق امور خوی و سلماس و ارومیه محدود در سال ۱۲۶۵ ه ق روانه گردید و شروع کرد به دستگیر کردن مردان برجسته ی کرد، خصوصاً رؤسای ایل زرزا در بخش اشنویه و نقده، با این که خودشان برای پیشواز ضیاالدوله رفته بودند. ضیاالدوله همچنین برای ترساندن هر چه بیشتر کردها، علی آقا را بر سر نپرداختن باج و خراج و ندادن مالیات به حکومت و مأموران مالیاتی و جلوگیری از کار آنان در محدوده ی قلمرو خود، تحت فشار قرار داد. وی با سپاهیان دولتی همراه با ایل افشار و چند عراده توپ به علی آقا حمله و او را فراری داد و پس از شکست دادن نیروهایش اموال و دارایی او را نیز غارت کرد. سیاست دولت ایران طوری بود که هرجا لازم می دانست ایل شکاک را علیه دولت عثمانی تقویت می نمود و ایل را به عنوان حاکم منطقه معرفی می کرد و هر جا باز احساس می کرد که رؤسای ایل قدرت بیش از حد دارند و از حکومت مرکزی سرباز می زنند، به آن‌ها حمله نموده و مبادرت به سرکوب آنان می کرد. به طورکلی روال جنگ و صلح همیشه جزء لاینفک سیاست ایران دوره ی قاجاری نسبت به ایلات و طوایف بود. حتی اگر ایالات با حکومت مرکزی هم همراهی می کردند و در باطن قصد سرپیچی درسر نداشتند، باز رفتار حاکمان و والیان حکومتی در مناطق مختلف ایران طوری بود که سبب رنجش رؤسای عشایر می شد. علی آقا در زمان ریاست خود بر ایل

---

۱ - سند شماره ی ۳۲۵، موضوع: علی آقای سرحدار، تاریخ ۲۹ و ذیقعده۱۲۷۱ ه ق ، کارتن۷، پرونده ی ۱۲/۴، فاروقی، پیشین، صص ۱۳۸ و۱۳۷.

شکاک هدفی جز نگهداری محدوده ی قلمرو خود در ایران را نداشت و ایران هم از این مسئله رضایت کامل را داشت. از اسناد معلوم می گردد بین حکومت و علی آقا ارتباط دوستانه برقرار بوده و اگر هم دولت عثمانی و یا ایل ها و طوایف آنان به داخل مرز ایران آمده و دست به قتل و غارت می زدند، وی پیش از این‌که دست به اقدامی بزند، حکومت مرکزی ایران را مطلع می‌کرد.[1] شواهد تاریخی ثابت می کند که رفتار دو دولت ایران و عثمانی سبب سردرگمی رؤسای عشایر می شده است. مخصوصاً در دوره ریاست علی آقا بر ایل شکاک این موضوع به وضوح وجود داشته است. مدت ریاست علی آقا بر ایل شکاک طولانی بود، به همین خاطر دارای کش و قوس های فراوانی از نظر مسائل مرزی و مالیاتی با ایران و عثمانی می باشد.[2] دولت ایران و در رأس همه شاه(ناصرالدین شاه) طی نامه ای به تبریز خواهان مذاکره حاکمان آن جا با علی آقا شده تا مسائل بین طرفین با مصالحه حل شود. ولی تنگ نظری ها و کوته بینی بعضی افراد داخل حکومتی در آذربایجان مانع از ایجاد ثبات و امنیت در منطقه می‌شدند. حکومت عثمانی هم قطع رابطه با ایل شکاک را مشروط به مخالفت ایران با پسران شیخ عبیدالله شمزانیان نموده بود.[3] پس هیچ کدام از حکومت‌های ایران و عثمانی حاضر به حل مسأله ایل‌ها نشده‌اند مگر در صورت دستیابی به منافع خودشان. در همین راستا وزارت خارجه ایران خواهان دستگیری علی آقا به هر طریق ممکن می شود.[4] در ارومیه بیوک خان نامی رئیس ایل شکاک را به شهر فراخوانده و بعد از دستگیری، او را روانه ی تهران نموده، و به جای وی میرزا آقا(برادر علی آقا) را به ریاست ایل تعیین می کند.[5] روزهایی که علی آقا در زندان قاجارها به سر می برد یکی از رؤسای ایل شکاک به اسم حمزه آقا برای آزادی وی تلاش زیادی انجام داد و با مسئولان دولت و حتی ولیعهد مباحثاتی درباره ی خدمات علی خان صورت داد اما

---

۱ - سند شماره ۳۳۴.۱۸ جمادی الاول ۱۲۴۸ق، فاروقی، پیشین،صص ۱۴۲ و ۱۴۱.

۲ - اسناد شماره ۳۳۵و۳۶۵و۳۷۶، فاروقی، پیشین، صص ۱۵۲ و ۱۴۹.

۳ - فاروقی، پیشین، صص ۱۵۴ و ۱۵۳.

۴ - فاروقی، پیشین، صص ۱۵۴ و ۱۵۳.

۵ - محمد امین، پیشین، صص ۳۳۵ و ۳۳۴.

مثمر ثمر واقع نشد.[1] برای انجام فعالیت های رؤسای ایل شکاک پیش از سمکو، تاریخ ها و زمان رویدادها دقیقاً تعیین و ثبت نشده اند، بلکه بیشتر جنبه ی تقریبی دارند. با این اوصاف می توان گفت که علی خان هم مثل سایر رؤسا و بستگان پیش از خود به‌-دست دولت ایران از بین رفته بود. ظاهراً وی در تبریز و در زندان جان سپرد.[2]

محمد آقا (محمد پاشا) و جعفر آقا (جوهر آقا)

بعد از کشته شدن علی آقا، پسران وی، محمد آقا و تیمور آقا سر بر آوردند و علیه حکومت مرکزی ایران وارد عمل شدند. دولت ایران هر چقدر تلاش کرد نتوانست بین دو برادر تفرقه بیندازد. و محمد آقا به هیچ عنوان نسبت به نقشه های سیاسی و فریب کاری های دولت ایران بی تفاوت نبود، به همین خاطر در زمان رهبریش بر ایل شکاک بیشتر متمایل به جانبداری از عثمانی بود، آنان هم برای ضربه زدن به ایران، محمدآقا را در چهریق* و در کل محدوده ی سلماس تقویت نمودند. در این ناحیه وی با لقب پاشایی(محمد پاشا) از طرف عثمانی ها همراه با حقوق ماهیانه شروع به فعالیت نمود.[3] اما این رابطه زیاد طول نکشید چه به هنگام کشته شدن ناصرالدین شاه به‌دست میرزا رضا کرمانی، دولت از در دوستی با ایل شکاک درآمد و توانست تا حدودی دل خان شکاک را به‌دست آورد. چون ایل شکاکِ یکی از مهره های سرنوشت ساز در منطقه بود، مضافاً این‌که طرفداران زیادی از مردم پیدا کرده بود. مظفرالدین شاه قاجار

---

۱ - شریفی، پیشین، صص ۱۳ و ۱۲.

۲ - روزنامه ی بانگ کردستان، مصطفی پاشا، شماره های ۲ و ۳، مورخه ۱۹۲۲/۸/۱۴م. و ۱۹۲۲/۸/۲۱م. صص ۵و۶ این روزنامه توسط مصطفی پاشا ازآغاز اوت ۱۹۲۲م. بنیان نهاده شد، بعدها شیخ محمود برزنجی وی را معاف و روزنامه ی جدیدی به نام روژی کردستان(خورشید کردستان) با همکاری صائب عارف و رفیق حلمی که هر هفته یکبار در سلیمانیه چاپ می شد، تأسیس کرد.

* چهریق منطقه ای است در نزدیکی شهر سلماس که جنگ های بین سلطان سلیم و شاه اسماعیل صفوی در اطراف آن روی داد. در این زمان چهریق به ایل شکاک سپرده شد و آنها هم روی کوه قلعه ای ساختند که بعدها قلعه ی چهریق نام گرفت و سمکو هم تشکیلات و فعالیت خود را از آنجا رهبری می نمود. سمکو از کوههای تمر که در سمت جنوبغربی آن واقع است آب برای چهریق می‌آورده و لوله‌های آهنین را جهت رساندن آب بکار برده بود. (نقشه شماره ۶).

۳ - روزنامه ی بانگ کردستان، پیشین، صص ۵ و ۶.

برای رسیدن به تهران برای تاج گذاری به محمد پاشا متوسل گردید. جعفر آقا شکاک پسر محمد آقا با ۶۰۰ سوار ولیعهد را تا پایتخت همراهی نمود و بنا به نوشته ی روزنامه بانگ کردستان باعث حسادت آذربایجانی ها گردید و در عمل هم کاری از دست آنان برنمی آمد، البته هیچکدام از منابع دیگر این مطلب را نیاورده اند. این زمانی است که زمزمه های مشروطیت داشت ایران را فرا می گرفت و اصلاحاتی که از دوران ناصرالدین شاه شروع شده بود و طبقات و گروه ها و صنف هایی مختلف مردمی خواهان ایرانی قانون مند بودند و مظفرالدین شاه به ناچار به این خواسته ها تن داد. احتمال این‌که مظفرالدین شاه، با ایل شکاک از در دوستی درآمده باشد زیاد است. چون تبریز هم در مسایل و تحولات کشور و هم در جریانات منطقه‌ای اهمیتی خاص داشت و چون ایل شکاک نیز در این ناحیه، یک چهره ی اثر گذار به حساب می آمد پس می توان ادعای روزنامه ی بانگ کردستان را قبول کرد. در سال ۱۲۸۴ ه ش (۱۳۲۳ه ق) هنگامی که مظفرالدین شاه در اروپا به‌سر می برد و محمد علی میرزا در تهران عنوان ولیعهدی را داشت، واقعه ی مهمی روی داد که در تاریخ ایران به طور عموم و آذربایجان و ایل شکاک خصوصاً جایگاهی مهم دارد و آن هم کشته شدن جعفر آقا شکاک پسر محمدپاشا (محمد آقا) است. نظام السلطنه ی مافی پس از رفتن ولیعهد به تهران، پیشکار آذربایجان شده بود. وی به جعفر آقا که در این زمان به همراه پدرش محمدآقا دارای قدرت و نفوذ زیادی بودند امان داده و او را به تبریز دعوت نمود. جعفرآقا دعوت او را قبول کرد و به همراه چند تن از افراد شجاع ایل شکاک، که یکی از آنها هم دایی خود جعفرآقا به نام میرزا آقا بود به تبریز رفت، و با مهربانی و محبت نظام السلطنه مافی وبرو شد.[1] در قفقاز جنگ ارمنی و مسلمان بالا گرفته بود، اگاهی ها و اطلاعاتی که از آن جا می رسید، در تبریز مردم را شورانید و هر لحظه بیم آشوب می رفت. چند روزی نگهداری منطقه ارمنی نشین تبریز را به جعفر آقا سپردند تا جلو آشوب را بگیرد. وی و همراهانش چند روزی در شهر بوده و با تفنگ و فشنگ به صورت مسلح داخل

---

۱ - احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران، چاپ چهارم،(موسسه انتشارات امیر کبیر ۱۳۶۳) ، ص ۱۴۳.

شهر گشت می زدند و مردم به تماشای آنان می آمدند.[1] تا این که یک روز آوازه در داخل شهر تبریز افتاد که جعفر آقا کشته شد. احمد کسروی که خود از معاصران آن دوران است و شاهد عینی ماجرا بود چنین می نویسد:

«محمد علی میرزا از تهران، با تلگراف دستور به نظام السلطنه فرستاد که جعفرآقا را بکشد و او چنین درست کرده که محمد حسین ضرغام را که از سرکردگان سواران قره داغ بود به سرای خود خوانده و نیز به چند تن از فراشان و دیگران تفنگ و تپانچه داده و در زیر زمین های سرای آماده گردانید پس از آن جعفرآقا را به آن‌جا خوانده جعفرآقا بی آن‌که بد گمان باشد با کسان خود در آمده و آنان را در حیاط در پائین گزارده و خود برای دیدن نظام السلطنه از پله ها بالا رفته فراشان او را به اطلاق کوچکی راهنمایی نموده اند. ولی همین که نشسته ضرغام تفنگ بدست از روزنه او را نشانه گردانیده و جعفرآقا جسته و افتاده و جان سپرد. کسان او در پائین همین که آوازه تیر را شنیده اند. چگونگی را دریافته اند و شلیک کنان از پله ها بالا رفته اند تا ایستاده و به اندیشه ی رهایی خود افتاده اند و پنجره ای را باز کرده و از آنجایی که بالا پریده و خود را به پشت بام رسانیده اند و از آنجا نیز خود را به کوچه رسانیده و شلیک کنان راه افتاده اند و به هر کس رسیده اند زده اند و از شهر بیرون رفته اند. کسان نظام السلطنه بیش از این نتوانسته اند که دو تن از ایشان را بزنند(یکی را در حیاط و دیگری را به هنگام پریدن به پشت بام) ، دیگران جان بدر برده اند. این داستان از هر باره شگفت آور بود و از ارج کارکنان دولت بسیار می کاست: از یکسو زینهارشکستن و کسی را به نیرنگ کشتن و از یکسو کار نادانستن و در برابر چند تن کرد ناتوانی نشان دادن، آنگاه مردم از پایان کار می اندیشیدند که با آن ناتوانی دولت مایه ی ریخته شدن خون هزاران بی گناه خواهد گردید و کردان به خون خواهی سر برآوردن به تاخت و تاز خواهند برخاست. کشته جعفرآقا را با آن دو تن آوردند و در عالی قاپو آویزان گردانیدند. من این هنگام به مکتب می رفتم و با دو سه تن از شاگردان به تماشا می رفتیم، هر سه را سرنگون آویزان کرده بودند اما کردان که رفته بودند نظام السلطنه یک دسته سوار از

---

۱ - کسروی، پیشین، ۱۴۴.

دنبالشان فرستاد که در ارونق(شبستر) به ایشان رسیدند و آنان دلیرانه به جنگ ایستادند و به نگهداری خود کوشیدند، و در میان زد و خورد زیرکانه اسب هایی از اینان بدست آوردند و بر نشسته از میان رفتند، این نمونه دیگری از سستی کارهای دولت بود. محمد آقا با این دستاویز بار دیگر به نافرمانی برخاست و آشوب فراهم گردانید. چون در این هنگام گفتگوی مرزی با عثمانی پیدا شده و رنجشهای میان دو دولت می بود، از فرصت استفاده نموده به استانبول رفت و در آنجا از دولت عثمانی نوازش یافت و لقب پاشایی گرفت و به کارهایی می کوشید. ولی در سایه ی پیشامدی به او بدگمان گردیدند و آنچه را داده بودند پس گرفتند و او کاری نتوانست کند.لیکن خواهیم دید که پسر دیگرش اسماعیل آقا سمکو به چه کارهایی برخاست.[1]»

درباره ی کشته شدن جعفرآقا و چگونگی دعوت کردن او به تبریز، منابع تا حدودی اتفاق نظر دارند، احمد کسروی به مهر کردن قرآن توسط حاکم تبریز و سوگند خوردن به آن برای امنیت جان جعفرآقا و شروط مصالحه با وی اشاره نکرده، در صورتی که بنا به استشهاد دیگر منابع، والی آذربایجان برای کشاندن جعفرآقا به تبریز قرآنی را مهر کرده و با نوشتن امضاء و یاد کردن سوگند به روی آن، کلام الله مجید را واسطه قرار داده تا بتواند با این وسیله جعفرآقا را فریب داده و نقشه ی قتل او را در تبریز عملی کند.[2] محمد رسول هاوار نویسنده ی کتاب اسماعیل آقای شکاک و جنبش ملی کرد با استناد به نوشته های مینورسکی*، این مطلب را تأیید می کند.[3] مینورسکی اشاره دارد که من سردار کرد جعفرآقا را دیده بودم، همراه هشت نفر مسلح، همه با لباسهایشان شبیه هم بودند و همه فشنگ به سر و سینه داشتند و خیلی زیرک و

---

۱ - کسروی، پیشین، ۱۴۵ و ۱۴۴.

۲ - مهدی قلی هدایت(مخبر السلطنه) ، خاطرات و خطرات(توشه ای تاریخ شش پادشاه و گوشه ای از دوره ی زندگانی من، چاپ دوم،(انتشارات زوار۱۳۴۴ش) ،ص ۲۰۴.

* مینورسکی آشنایی کافی با ایران داشت و در سالهای ۱۹۰۴م-۱۹۰۸م. مستشار سفارت روس بوده و در تهران و تبریز و در سال ۱۹۱۳م. به عضویت گروهی درآمد که مناقشه بین ایران و عثمانی را سر و سامان می دادند. وی با ایل و طایفه ی جعفرآقا درباره ی قتل وی نیز صحبت هایی داشته است.

۳ -محمد رسول هاوار، ئسماعیل ئاغای شوکاک و بزۆتنه وه ی نه ته وایه تی کورد،(چاپخانه ی ئاپیک.سوید- ستوکهولم- سالی ۱۹۹۵) ، ص۳۳۳.

هوشیار به تبریز آمدند، ولی با این همه زیرکی و هوشیاری اینها نتوانستند از جان جعفر آقا پاسداری کنند چون کشتن خان از همان ابتدا همراه با خیانت بوده در عین اینکه جعفر آقا با اطمینان کامل و از روی نیت به تبریز روی آورده بود.[۱] جعفر آقا بازرگانان و ثروتمندان منطقه را چپاول می کرد و از غنائم خود به فقرا می داد، به همین دلیل در میان مردم فقیر دارای محبوبیت بود، اما صرف نظر از وجههای که این خان کرد پس از مرگش یافته بود(مینور سکی پنج سال بعد از مرگ جعفر آقا با اعضای قبیله او و مردم زادگاهش گفتگو کرده است) ، این حقیقت که او امنیت منطقه را مختل ساخته و دولت را دچار هراس نموده بود، نشان می دهد که دلیل جدی و مهمی، دست کم از نظر دولت، برای کنترل او به هر نحو ممکن بود داشته است.[۲] از این‌که حاکمان تبریز و در کل حکومت مرکزی ایران در کشتن خان شکاک فریب به کار برده شکی نیست، نه فقط در مورد ایل شکاک بلکه در مورد بقیه رؤسای عشایر ایران، این شیوه را به کاربرده اند. فساد و بی بند و باری مسئولان قاجاری، مردم ایران و عشایر را در اطراف و اکناف به فقر و بدبختی انداخته بود. وجود نداشتن قانون اساسی جامع و کاربردی در ایران، مانع از دست یابی به اهداف کلان در برخورد و تعامل با عشایر می شد، به این ترتیب نحوه ی سرکوب و یا کنار آمدن با معترضان و مخالفان طوری بوده که پیامدهای منفی آن موجب خسران و پشیمانی سران ایران می‌گشت. پس رؤسای عشایر حق داشتند نسبت به مردم خود احساس هم دردی کرده و با دولت از در عناد در آیند. این در حالی است که ملت ایران کم کم آگاهی مضاعفی نسبت به سرنوشت خود پیدا کرده و با دید انتقادانه به مسائل می نگریست. مخصوصاً کردها از پایان قرن ۱۹ و ابتدای قرن ۲۰ یعنی بعد از شورش امیر بدرخان، شیخ عبیدالله شمزینان و فعالیت های عبدالرزاق بدرخان تا اوج گرفتن اسماعیل آقا سمکو، همیشه خواستار احقاق حق خود برطبق قانون شهروندی بوده و در مناطق کردنشین ایران مثل آذربایجان، مکریان . سنندج و بعضی نواحی دیگر نظیر اردلان و اورامانات، بودند که مشروطیت سال ۶-۱۹۰۵م ایران

---

۱ - رسول هاوار، پیشین، ص ۳۳۴.

۲ - مینور سکی، کورد، حمه سعید حمه کریم کرد و ویه تی به کوردی،(صلاح الدین، چاپخانه ی زانکوی صلاح الدین،۱۹۸۴) ، صص ۱۴۱ و ۱۴۰.

و سال ۱۹۰۸ م ترکیه تأثیرات به سزایی در ساکنان این نواحی داشت. بدین سان سوء سیاست حکومت قاجار در قتل جعفرآقا زمینه را برای دخالت نظامی سپاهیان ترک در غرب آذربایجان به سال ۱۲۸۶ه ش فراهم کرد و هم عشایر عمده اتحادیه ی بلباس یعنی منگور و مامش و نیز طایفه های شکاک را هر چه بیشتر در خدمت سیاست و منافع عثمانی قرار داد. جعفر آقا با پدر و سایر برادرانش در ایل شکاک اختلافاتی داشت، رئیس کمیسیون سر حداث در گزارش مورخه ۱۳۱۸ ه ق به این امر اذعان دارد و می نویسد:« جعفر علناً پدر و برادرانش را به تهدید قتل می ترساند»[1] جعفر آقا در این هنگام با جدیت تمام می کوشید تا قدرت را در عشیره به‌دست بگیرد و پدرش را از دخالت در امور طوایف و منطقه دور نگاه دارد، به همین دلیل با شاهزاده امامقلی میرزا حاکم ارومیه رابطه ی نزدیکی برقرار و همزمان، با عثمانی هم نزدیک شد، ارفع الدوله سفیر ایران در استانبول از روابط نزدیک جعفر آقا با جواد بیگ قائم مقام قضاء حمیدیه خبر می دهد و به دولت توصیه می کند. که عشیره ی شکاک را سرکوب نماید.[2] از مجموعه اسناد بر می آید که فقدان اداره سیاسی و نیروی کافی در تهران و کارشکنی های عثمانی مانع از آرام ساختن شکاک ها به‌وسیله ی دولت شده است. به دنبال کشته شدن جعفرآقا، محمد پاشا پدر وی به عثمانی متوسل شد و در این راستا پیراهن خونین جعفرآقا و قرآن مهر شده را به سلطان عثمانی نشان داده، تا آنجا که این امر در روحیه ی سلطان اثر کرد و قول همکاری به محمدآقا داد.[3] این در حالی است که عثمانی با ایران اختلافات مرزی نیز داشت، اما با دخالت ایران و دادن رشوه های پیاپی توانستند نقشه های محمدآقا را خنثی نمایند. از طرف دیگر در عثمانی، رضوان پاشا رئیس پلیس شهر کشته شد و دولت به عبدالرزاق بدرخان که یک کرد آگاه و به نوعی

---

۱ - گزیده ی اسناد سیاسی ایران و عثمانی،(تهران، انتشارات وزارت خارجه، ۷۰-۱۳۶۹) ، جلد۴، سند شماره ۷۸۵، صص ۴۸۲و۴۸۱.

۲ - گزیده اسناد سیاسی ایران، پیشین، جلد ۴، صص ۴۸۲و۴۸۱.

۳ - رضا ارفع(ارفع الدوله) ، ایران دیروز با خاطراتِ پرنس ارفع الدوله،(چاپخانه ی وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۴۵) ، صص ۱۴۱ و ۱۴۰.

روشنفکر به حساب می آمده مظنون گردید[1] و بهَ دلیل رابطه ی حسنه ی میان محمد پاشا و عبدالرزاق بدرخان، رفتار سلطان نسبت به محمد پاشا تغییر کرد و باعث دربه دری و آوارگی و حتی زندانی شدن وی گردید. عبدالرزاق بدر خان در دربار سلطان عبدالحمید دارای نفوذ فراوانی بوده و حتی مدال درجه اول عثمانی را به وی اعطا کرده بودند.[2] با مرگ رضوان پاشا و مظنون شدن سلطان به عبدالرزاق بدرخان، بلافاصله وی به زندان افکنده شده و بعد از محاکمه به مرگ محکوم می شود ولی بعدها آزاد شد که این سرنوشت گریبان محمد آقا را نیز گرفته بود.[3] ارفع الدوله سفیر وقت ایران در استانبول درباره ی بهره برداری دولت عثمانی از این رویداد می نویسد: « محمد آقا پس از مرگ پسرش به استانبول آمد و طی دیداری با سلطان در کاخ یلدیز خواستار آن شد که دولت عثمانی عشیره ی شکاک را برای انتقام از دولت ایران یاری دهد و ترک ها هم در مقابل به او منصب پاشایی و مقادیری پول و سلاح اعطاء کردند» ارفع الدوله و احمد کسروی هر دو مدعی اند که بر اثر اعتراضات ایران، ترک ها عنوان پاشاهی را از محمد آقا پس گرفتند و از ارائه کمک به اومنصرف شدند.[4] اما لازاریف (LAZAREF) با تکیه بر اسناد خارجه ی روسیه، ضمن تأیید دیدار محمدآقا با سلطان در استانبول نشان می دهد که ترک ها نه تنها از کمک به او دست بر نداشتند، بلکه با شتاب وی را روانه مرز ساختند و او شروع به تبلیغ برای عثمانی نمود و افرادش توانستند رؤسای عشایر مامش و منگور را با پول بخرند و آنان را به پذیرش خلافت سلطان عثمانی وادار نمایند.[5] با

---

۱ - عه بدوره زاق به درخان، بیره وه ریی، وهر گیرو ئاماده کار: جه لیلی جه لیل، شو کور مسته فا کردوویه تی به کوردی باشوور،(ده زگای چاپ و بلاو کردنه وه ی ئاراس سالی ۲۰۰۰م) چاپی یه کم، ص ۱۷،(عبدالرزاق بدرخان، خاطرات، به اهتمام دکتر جلیل جلیل، ترجمه به زبان کردی جنوبی شکر مصطفی، چاپ اول،(انتشارات آراس، سال ۲۰۰۰م)

۲ - به درخان، پیشین، ص ۱۷.

۳ - روژنامه ی بانگ کوردستان، پیشین، صص ۵ و ۶.

۴ - کسروی، پیشین، صص ۱۴۵ و۱۴۳، و رضا ارفع الدوله، پیشین، ص ۴۳۵.

۵ - م.س لازاریف، کیشه ی کورد،(۱۹۱۷،۱۸۹۰) ، دوکتور کاووس قه فتان له رووسی وه کردویه تی به کوردی دو به ش، به شی یه که م.(به غدا سطبعه ی الجاحظ،۱۹۸۹) ، ص ۲۰۳.(مسئله کرد،۱۸۹۰-۱۹۱۷، ترجمه به زبان کردی توسط دکتر کاوس قفتان،۲ جلد، ج ۱. انتشارات الجاحظ، بغداد،۱۹۸۹م).

بررسی منابع پی می بریم که نظریات در این باره مختلف است و نمی توان به یک نتیجه ی قطعی درباره ی برخورد عثمانی با محمد آقا پی برد.

مهمترین نتیجه ی قتل رئیس ایل شکاک، ایجاد بهانه برای سمکو بود که به خونخواهی برادرش قیام کرده و به مدت بیش از دو دهه غرب آذربایجان را به آشوب بکشاند. البته رفتار سمکو در سال های بعد نشان داد که او مرگ جعفر آقا را تنها به بهانه ای برای بسط قدرت شخصی خود تبدیل کرده بود و پس از این که طغیان به اوج خود رسید، این بهانه هم به دست فراموشی سپرده شد.از آنجا که جعفر آقا در میان کردها وجهه ی سیاسی خاصی نداشت و به دلیل قرار گرفتن وی در رأس هرم ساختار عشیره ای نمی توان ارتباط میان او با شهرستانیان و روستائیان اسکان یافته متصور شد، با اطمینان کامل می توان گفت که بازتاب سیاسی مرگ او جدای از تأثیرات مذهبی ای که می توانست بطور عام بر ذهن همه ی کردهای آذربایجان بر جای بگذارد تنها محدود به عناصر قبیله ای می شد. قدر مسلم، از این پس ایالات کرد از دولت قاجار دورتر شده و به همدیگر نزدیکتر شدند و بعدها ناتوانی کامل دولت در نتیجه نا امنی ناشی از مشروطیت و جنگ بزرگ موجب پیدایش اتحادیه های بزرگی از عشایر کرد شد که رهبری قوی‌ترین آنها بر عهده سمکو بود.

اسماعیل آقا سمکو(سمیتقو)

اسماعیل آقا سمکو پسر محمد پاشاست که با پسرانش در منطقه سلماس و ارومیه به جنب و جوش پرداخت. بعد از محمد پاشا و جعفر آقا ریاست ایل شکاک به سمکو رسیدو به‌خاطر این که شکاک ها اکثر اوقات خلاصه ی اسامی را ذکر می کنند پس اسماعیل آقا را سمکو صدا می کردند یا مثل تیمور آقا که تمرآقا می گفتند، در معنی هم سمکو همان اسماعیل آقاست.[1] اما این‌که سمتقو گفته شده، ظن قوی این است که روس ها لقب سمکو را تغییر داده اند و بر همین اساس مورخان روسی در اکثر نوشته هایشان از وی به سمتقو یاد می کنند. درباره ی سال تولد سمکو منابع اطلاعات ضدو نقیضی ارائه داده اند. بر اساس بعضی روایات هنگام کشته شدن جعفرآقا در تبریز،

---

۱ - احمد کسروی، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، چاپ دوازدهم،(انتشارات امیر کبیر ۱۳۷۸) ، ص ۷۲۵.

سمکوی ۱۶ ساله نیز همراه وی بوده[1] که اگر ۱۶ سال را از ۱۹۰۵م. که سال کشته شدن جعفرآقا است تفریق کنیم معلوم می گردد که وی در ۱۸۸۹م(۱۳۰۸ ه ق) متولد شده، دکتر جمال نه به ز نویسنده ی کتاب کوردستان و شورشه که ی سال تولد سمکورا ۱۸۷۵م(۱۲۹۶ه ق) اعلام کرده.[2] اما یکی از میسیونرهای مسیحی بنام مکینسن که در کردستان بوده در یادداشت هایش تحت عنوان Simci kurdich lehdrin iranin ۱۹۲۰ چاپ شده در سال ۱۹۲۰م.نوشته[3]: در سال ۱۹۱۷م نزد سمکو رفتیم و با همدیگر نان خوردیم، سن او ۳۵ سال بود که اگر سال ۱۹۱۷م را به حساب بیاوریم و عدد۳۵ را از آن کم کنیم ۱۸۸۵ و سال تولد سمکو تعیین می‌شود. بر این اساس در زمان تولد سمکو اختلاف نظر وجود دارد و نمی توان نظر قطعی داد، ولی قدر مسلم فاصله ی زمانی سال‌های ۱۳۰۸- ۱۳۰۰ ه ق۱۸۸۷-۱۸۷۹م را می توان تخمین زد. سمکو چهار پسر داشته است که عبارتند از:۱- خسرو خان ۲- طاهرخان ۳- باباخان ۴- قباد خان. که البته به هنگام منفجر شدن بمبی که برای کشته شدن سمکو توسط دولت ایران تدارک دیده شده بود، غیراز برادر سمکو به نام علی آقا ، یک پسر دیگر وی به اسم خورشید نیز از بین رفته است که با این حساب پسران وی به ۵ می رسد.[4]
اسماعیل آقا سمکو جوانی جا افتاده و بسیار نترس و شجاع بوده که در میان مشکلات و ناآرامی‌ها بزرگ شده بود. برادرش جعفر آقا کشته شده بود و وی یک لحظه این واقعه را از یاد نمی برد،[5] وی در ضمن مردی بود مهذب و زیبایی پوشاکش در انگلیسی ها سخت تأثیر داشته است: بلوز دکمه داری بر تن و شلوارش چنان بود که گویی در

---

۱ - ابراهیم صفایی، پنجاه خاطره از پنجاه سال زندگی(۲۴۲۶-۲۳۸۵) ،(تهران، وزارت فرهنگ و هنر۱۳۵۶) ،(تجدیده چاپ در ۱۳۷۱ش) ، بی جا، بی نام، ص ۵۸.

۲ - دوکتور جه مال نه به ز، کوردستان و شورشه کی(کردستان و شورش او ترجمه از آلمانی به کردی دکتر کورد و علی)دوکتر کورد و عه لی له ئه لمانیه وه کردوویه تی به کوردی(چاپی ستوکهولم – سوید۱۹۸۵) ص ۱۲۴.

۳ - رسول هه وار، پیشین، ص ۲۵۶.

۴ - که ریمی حیسامی، یادی قاره مانیکی نه ته دوه ی کوردی(سمکو) شوکاک، گوقاری به ربانگ،(ژماره کانی ۷۰و ۷۳ سالی ۱۹۹۱)ص ۲۰.

۵ - ایگلتون جونیر، پیشین، ص ۲۳.

(ساویل رو) فروشگاهی در لندن، دوخته شده و چکمه های روسی زیبایی به پا داشت... این مردکج کلاه با قیافه ای اروپایی، سبیل‌هایی هم داشت که به یک افسر انگلیسی می برازید، لبخندش آمیخته با شرم و آزرم بود.[1] در راه رفتن تند و سریع و دو تا چشم عجیب و خیره کننده داشت، انسانی خوش برخورد و در عین حال عجول که هیچ وقت بی سر و صدا نمی نشست، نترس و آماده برای هر پیش آمدی بود و هرچه به فکرش می رسید، انجام می‌داد، هر روز و هر دفعه سیاست ها و دیدگاه خود را عوض می کرد.[2] سمکو بغیر از نواحی کرد نشین ایران در کردستان ترکیه و عراق هم آوازه داشت،[3] ولی خواهر سید طه شمزینی را به عقد خود درآورده بود. ارتباط سیدطه شمزینی با طریقت نقشبندیه، موجبات افزایش نفوذ سمکو در میان کردهای عثمانی را دو چندان کرده بود. در نهایت اسماعیل آقا سمکو توانست برای چندین سال محدوده ی بین ایران و عثمانی و بعدها ترکیه را تحت کنترل بگیرد و تا سال ۱۹۳۰م به فعالیت‌های خود ادامه داد تا در نهایت طی دسیسه ای که توسط رضاخان و اطرافیانش چیده شده بود به اشنویه کشانده شد و طی مراحلی که بعدها و در فصول بعدی به تفصیل خواهیم آورد، وی را نیز مانند سایر افراد و بزرگان ایل شکاک به قتل رساندند. رهبری ایل شکاک پس از این‌که سمکو کشته شد، به عهده ی شخصیت درشت اندام و مغرور آنها(امر خان شریفی) افتاد که هوش و ذکاوت، تشخیص راست از کج و آینده نگری او را رهبری سیاسی و با نفوذ کرده بود. در آن زمان که امر خان کوشش داشت بین دو طایفه ی کاردار که با طایفه ی عبدویی اختلافاتی داشتند و طاهر خان پسر سمکو و رهبری آنان را بر عهده داشت، صلح و آشتی برقرار نمایند، طاهر خان می کوشید که خود ریاست کل قبیله را در دست داشته باشد، به‌خاطر همین، سعی می کردند که امرخان را به هر نحوی که شده، است شکست بدهند، یا او را در انظار بد جلوه دهند.[4] کشته شدن

---

۱ - کوچرا ، پیشین، ص ۶۴.

۲ - رسول هاوار، پیشین ، ص ۲۷۵ .

۳ - دکتر ولید حمدی الاعظمی، الکرد و کردستان فی الوثائق البدیطانیه،(مطبعه ی لندن، ۱۹۹۲) ص ۳۸۶.

۴ - ایگلتون جونیر، پیشین ، ص ۳۷.

سمکو باعث درهم ریختگی ایل شکاک گردید و مشاهده می‌شود که بعد از وی، حرکتی آنچنان گسترده و قوی از ایل شکاک روی نمی دهد. بطور کلی در تحلیل شورش ایل شکاک باید اذعان داشت که بزرگترین کاستی جنبش سمکو بی‌بهره‌گی‌اش از هرگونه سازمان‌بندی رسمی بود. فقط شبکه‌ای از روابط شخصی وجود داشت و نه حزبی برای سازماندهی هواداران در کار بود و ه حکومتی رسمی یا شورایی جنگی، بلکه تنها در اوایل ۱۹۲۰ م. ۱۲۹۹ه.ش. «شورای خوانین کرد» جلسات متعددی به ریاست سمکو برگزار کرده بود و در آنها نه فقط سران برخی از بزرگترین طوایف آذربایجان (هَرکی، بیگ‌زاده، حیدریان و شکاک) بلکه سران ایل هرتوشی و دیگر طوایف هکاری نیز شرکت جسته بودند. سمکو زیرکانه از امکاناتی که تاریخ پرآشوب منطقه در ربع اول قرن بیستم فراهم ساخت، سود برد و تعادل خود را بین عثمانیان و روس‌ها و ایرانیان و سپس انگلیسی‌ها، که با همه‌ی ایشان پیوسته رابطه داشت، حفظ کرد و دامنه‌ی نفوذ و قدرت خویش را در منطقه گسترش داد. پس از جنگ، خود را حاکم مستقلی نمایاند و با شماری از رهبران ملی کُرد همکاری کرد و حکومت مرکزی را به چالش کشید. اما سیر زندگی سمکو چیزی خلاف شیوه‌ی زندگی یک رئیس طایفه کُرد نبود.[1]

---

۱ - تورج اتابکس، ایران و جنگ جهانی اول، مترجم حسن افشار، مقاله‌ی مارتین ون برونسن تحت عنوان «اسماعیل آقا سیمکو، جنگ سالار کُرد»، نشر ماهی، تهران ۱۳۸۹، صص ۵۸و ۱۱۳.

فصل سوم:

اندیشه و اهداف سمکو

اندیشه و اهداف سمکو

اسماعیل آقا یک فرد ایلیاتی بود و تمام آبا و اجداد و حتی بزرگان ایل که بـه مقـام و منصبی رسیده اند، بیشتر افکارشان مبنای ایلی داشته است. موقعی که از اهـداف و آرمان یک خان و یا رئیس ایل سخن می رود حداقل بایـد محـدوده ی زمـانی و مکانی آن را در نظر گرفت، چون هـم موقعیـت زمـانی و هـم موقعیـت مکـانی در اهداف و نظرات اهالی یک منطقه و مخصوصاً رئیس آنان مـؤثر مـی باشـد. سـمکو زمانی به ریاست ایل می رسد که برادرش جعفر آقا همانطوری که در منـابع آمـده است، در بدترین شرایط از بین می رود[1] و پدرش هـم سرنوشـت خـوبی نداشـته و بدتر از همه، با مردمی بی‌سواد و گرسنه مواجه بود. اسلاف سـمکو هـم بـاز از ایـن مشکلات رنج برده اند، حال آن‌که در این برهه از زمان تحولات جهانی کـاملاً فـرق کرده و رئیس ایـل شـکاک (اسـماعیل آقاسـمکو) بایـد فراتـر از تفکـرات گذشـته بیندیشد، چون منطقه ی او دستخوش تحولاتی شده اسـت و کشـورهای خـارجی هر کدام به نفع خود خواسـتار نفـوذ هرچـه بیشـتر درآن هسـتند و قاعـدتاً برقـرار نمودن ارتباط با رؤسای ایل در صدر برنامه هایشان قرار دارد. همه ی منابع فارسـی بدون کم و کاست از سمکو نه همچون رهبر ملی گرایان کرد ایران، بلکه بـه مثابـه رئیس سرکش عشیره ای غارتگر و راهزنان یاد کرده اند و بررسی دقیق اقـدامات او و افراد زیر فرمانش نیز مؤید اداعاهایی از این دست است. موقعیت عشـیره شـکاک و اوضاع عمومی آذربایجان در سه دهه‌ی آغازین سده ی بیستم شـرایطی را ایجـاد کرده بود که در برآوردن قـدرتی قبیلـه ای در میـان کردهـای آن ولایـت را گزیـر ناپذیر می ساخت. خاستگاه جغرافیـایی بسـیار حسـاس عشـیره ی شـکاک یعنـی منطقه ی استراتژیک قطور،[2] جاه طلبی ها و بلند پـروازی هـای سـمکو، رئـیس آن

---

۱ - کسروی، تاریخ مشروطه ی ایران، ص۱۴۴.

۲ - قطور، منطقه ای است نزدیک شهرستان خوی که در آنجا پل قطور هم وجود دارد و مرزهای آن بـه سلماس منتهی می شود.

عشیره، برای تسلط بر بخش غربی آذربایجان، تحریکات و کمک‌های مالی و تسلیحاتی دولت های عثمانی، انگلستان و روسیه به سرکرده ی عشیره ی شکاک در دوره های مختلف و ضعف و ناتوانی روز افزون دولت ایران، از جمله عواملی بودند که در فاصله ی سال‌های ۱۲۹۷-۱۳۰۱ هـ ش (۱۳۳۹هـ ق تا ۱۳۴۳) موجب خلق شورش سمکو شدند. کریس کوچرا و دیگر نویسندگان غربی به این واقعیت بی اعتنا هستند که ملی گرایی کرد در میان عوامل پدیدآورنده طغیان شکاک ها هیچ جایی نداشته است و تنها در سال های پایانی شورش است که توجه ملی گرایان کرد عثمانی و عراق مثل سید طه شمزینان* و عبدالرزاق بدرخان[1] به آن جلب می شود و می دانیم که تلاش های آنان برای تبدیل این طغیان گریز از مرکز عشیره ی شکاک به قیامی با معیارهای ملی تا حدودی بی نتیجه ماند. عشیره ی شکاک بخاطر آزار و غارت اموال و تحت تأثیر تحریکات و القائات دولت عثمانی در اوائل سده ی بیستم با دولت ایران درگیر شد. مینور سکی بر پایه ی مشاهدات خود از نواحی چهریق و قطور درسال ۱۹۱۳ از شهرت افسانه ای جعفرآقا به عنوان قدرت برتر در میان ساکنان آن مناطق یاد می کند و می نویسد که دولت ایران به دلیل ضعف و ناتوانی خود در سرکوب رئیس شکاک ها او را رسماً به سمت مرزدار ایران در منطقه مسکونیش منصوب کرد. ولی خان کرد حتی پس از احراز این مقام هم همچنان به دست اندازی به نواحی اطراف ادامه می داد.[2] ارفع الدوله سفیر وقت ایران در استانبول در گزارش خود به تاریخ ۱۷ شعبان ۱۳۲۴ به وزارت خارجه درباره ی رفتار شکاک ها به گزارش های کنسول های ایران در شهر وان و بایزید اشاره کرده و می نویسد: «که اسماعیل آقا و جعفرآقا رؤسای قبیله شکاک به روستاهای اطراف خوی و سلماس تجاوز می

---

* شیخ طه شمزینان از بازماندگان شیخ عبیدالله شمزینی می باشد که بعدها به همکاری با سمکو پرداخت، عبدالرزاق بدرخان هم از نوادگان امیر بدرخان می باشد که اهل عثمانی بود. عبدالرزاق بیشتر فعالیت هایش جنبه ی فکری و سیاسی و تعلیماتی داشته و درخوی به همراه سمکو یک مدرسه پایه-گذاری می کند البته با همکاری روس ها تا کردها درآن درس کردی یاد بگیرند.

۱- عه بدوره زاق به درخان، پیشین، ص ۳۵.

کنند و از این نظر تحت حمایت کارگزار ترک، جواد بیگ قائم مقام قضاء حمیدیه، قرار دارند و عدم استقرار نیروهای نظامی ایران درآن ناحیه مرزی به جسارت اسماعیل آقا می افزاید»[1] پس از کمک رئیس شکاک ها به سردار ماکو در جنگ سکمن آباد برضد مشروطه خواهان خوی در چهارم شعبان ۱۳۲۵–(۱۹۰۷م) سردار برای جبران این نیکی که اسماعیل آقا در قطور به او کرده بود، محال قطور را در اختیار او قرار داد، ولی اسماعیل آقا پس از اقامت در قطور باز آرام نمی نشست و دهات اطراف خوی را مورد حمله قرار می‌داد. چون دولت نیروی کافی برای دفع حملات او نداشت، لذا با صلاحدید هیأت شش نفری(که از سوی انجمن ایالتی آذربایجان برای بررسی اختلاف خوی و ماکو به منطقه اعزام شده بود) قرار شد از او استمالت کنند و بدین طریق رضایت او را جلب نمایند. بدین منظور حکومت قطور را رسماً به او تفویض کردند به این شرط که دیگر از حمله و تاراج دهات خوی دست بردارد و اقبال السلطنه تعهد او را در این زمینه تضمین نماید و بدین نحو اسماعیل آقا در نتیجه ی پافشاری خود حکومت قطور را به-دست آورد.[2] از سال ۱۳۲۵ ه ق(۱۹۰۷م) تا زمان بروز جنگ جهانی اول در سال ۱۳۳۳ ه ق(۱۹۱۵م) رئیس شکاک ها به نحو حساب شده ای قدرت خود را افزایش داد و قلعه ای مستحکم در چهریق ساخت. طی سال‌های جنگ جهانی اول، سمکو برخلاف دیگر رؤسای کرد که به فراخوان جهاد عثمانی پاسخ مثبت داده بودند، با روس ها به نوعی توافق دست یافت و در پرتو این توافق برحوزه ی مناطق تحت نفوذ خود افزود و روزها با اعمال فشار بر دولت ایران به این امر جنبه قانونی داد. سمکو در مقابل قتل عام هشت هزار تن از اهالی مهاباد به دست قزاق های سیبریایی سکوت کرد وبی اعتنا به این امر نگاه کرده و هیچ‌گونه کمکی به

۱- مینورسکی ، پیشین، صص ۱۴۱و ۱۴۰

۲- گزیده ی اسناد سیاسی ایران و عثمانی، جلدچهارم، سند شماره ۷۶۶، ص ۴۲۶ و ۴۲۵.

۲ - محمد امین ریاحی، تاریخ خوی،(سیر تحولات، اجتماعی، فرهنگی، تاریخی و سیاسی در طی قرون) چاپ دوم(انتشارات طرح نو ۱۳۷۸) صص ۴۹۴-۴۹۲...و مهدی آقایی- تاریخ خوی(تبریز، انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران،۱۳۵۰) ص ۳۱۳.

اهالی مهاباد نکرده بود و شاید توانایی کمک به آنها را نداشت. واکنش شدید رئیس شکاک ها به فعالیت های سیاسی و نظامی مسیحیان تجزیه طلب آسوری در سال۱۳۳۵ه ق(۱۹۱۷م) نشان داد که او مخالف تجزیه ی آذربایجان است و نمی خواهد در این راه با مسیحیان همکاری نماید. به طور قطع سمکو می دانست که کردهای ایران علاقه ای به اتحاد با مسیحیان و جدایی از ایران ندارند. او نمی تواند بدون توجه به سابقه ی اختلافات دیرینه میان کردها و مسیحیان تجزیه طلب و نیز فقدان احساسات جدایی خواهانه ی کردهای ایران قدمی در این جهت بردارد. پیش از شروع جنگ جهانی اول یعنی در سال های ۱۳۳۰و۱۳۳۱ ه ق(۱۹۱۲و۱۹۱۳م) سمکو با عبدالرزاق بدرخان تماس هایی داشته است که این شخصیت جزو ملی گرایان کرد عثمانی به حساب می آید و از اهداف عبدارزاق یکی این بوده که کردهای ایران و عثمانی را متحد سازد.[1] و شاید افکار این شخص در سمکو تأثیر گذاشته باشد. مضافاً این که عبدالرزاق خود از طرفداران سیاست های روسیه به حساب می آمد و این با آرزوی سمکو هم همخوانی داشته است، چون دولت انگلستان در این محدوده ی زمانی، سیاست هایش با خواسته‌ی کردها منطبق نبود، لذا عبدالرزاق از طرفی بر مبنای افکار ملی گرایانه خود، که از اجدادش به او رسیده بود، و سمکو با افکار ایلی و عشیره ای خود نتوانستند تا حدودی درنفوذ روس ها در این منطقه کوشا باشند.[2] ولی این دال بر این نیست که سمکو پیش از شروع جنگ جهانی افکار ملی گرایانه داشته، چون خواسته های او در ابتدا جزو نیازهای اولیه و تا حد حقوق یک شهروند که ریاست ایل را بر عهده دارد، به حساب می آید. در آستانه جنگ جهانی اول و در سال ۱۳۳۴ ه ق(۱۹۱۶م) عشیره ی قدرتمند پشدری* شروع به همکاری با سرکرده ی شکاک ها نموده و با توجه به نقش فعال و گسترده ی این عشیره کرد در جنگ با

---

۱ - عه بدوره زاق به درخان، پیشین،ص ۳۸.

۲ - پیشین، ص ۳۹.

* پشدری ها از ایل ها وطوائف کردهای عراق به حساب می آمدند که با سمکو روابطی داشتند(نقشه شماره ۱۱).

سپاهیان روس می توان گفت که سمکو و عشیره ی شکاک از نظر رهبران پشدری ها یگانه متحد آنان در میان ایران تلقی می شده اند. و البته این امر ارتباطی با ناسیونالیسم کرد نداشته است و در چهارچوب روابط سنتی عشایر کرد آن زمان قابل توجه است.[۱] سمکو که در کردستان ایران بارز ترین شخصیت ایلی به حساب آمد، یک فرد سیاسی نبود و همچنین کمیته ای سیاسی هم به وجود نیاورده بود و بیشتر نقشه ها و مبناهای فکری اش جنبه ای ایلی و عشیره ای داشته و تا حد زیادی متکی به رأی خود بود.[۲] پس از پایان جنگ جهانی اول فعالیت های عشیره ی شکاک از عمق و شدت بیشتری برخوردار شد و به زودی شکل حرکت همه جانبه ای به خود گرفت که عشایر کرد آذربایجان در آن نقش اصلی را ایفا می کردند. طبق نوشته ی احمد کسروی سمکو می‌خواست به تقلید از ترک ها که ژون ترک به وجود آورده بودند، ژون کرد را تشکیل دهد که آن هم با حمایت دولت های استعمارگر قصد به اجرا گذاشتن این برنامه ها را داشته است.[۳] در نهایت بعضی از منابع فارسی او را تاراجگر و باجگیر معرفی می کنند. هر هر چند که احمد کسروی تا اندازه ای به مسائل بال و پر داده است و یا خیلی از مسائل را نادیده گرفته است. احساس ناسیونالیزمی که بعد از جنگ جهانی اول شیوع پیدا کرده بود، آن هم از غرب و از طریق عثمانی و در عبدالرزاق بدرخان و سمکو همه تأثیر داشته است و هم چنین شورش روسیه در سال ۱۳۲۳ه ق(۱۹۰۵م) نقش عمیق در شکوفا کردن احساس روشنفکری، آگاهی ملت ایران و منطقه کردنشین ایل شکاک بازی کرده است. چون در این زمان دولت روسیه تا حدودی درمرزهای ایران نفوذ کرده بود، هنگامی که بازرگانان به سربازهای روس برخورد می کردند و آنان بحث انقلاب سال ۱۹۰۵ را برای ایشان تعریف می

---

۱ - عبدالله رەسولی پشدری، یادداشته کانم، دووبه ش بهدشی یه کام.(به غدا وه زارتی ره شنبیروورا گه یاندن،۱۹۲۲)صص ۳۲ و ۳۱.

۲ - صالح محمد امین، پیشین، ص ۳۴.

۳ - کسروی، پیشین، صص ۸۳۱ و ۸۲۹.

کردند، این خود می توانست تأثیری بس عَمیق در احساسات آنـان داشـته باشـد.[۱] مشروطیت ایران در سال(۱۳۲۳ ه ق» (۱۹۰۵ م» نیز تـأثیرات خـود را گذاشـته، هر چند کردها در ایـران سـال‌هـاو در آسـتانه ی مشـروطیت ایـران فعالیـت‌هـای آنچنانی نداشته اند و حتی ابتدا علیـه آن ایسـتادگی نمودنـد، یعنـی در خـوی بـه همراه اقبال السلطنه که حـاکم خـوی بـود و ضـد مشـروطه عمـل مـی نمـود در سـرکوب مشـروطه خواهـان و مجاهـدان مشـروطه تـلاش مـی کردنـد. در تـأثیر مشروطیت دوم عثمـانی در سـال ۱۳۲۶ ه ق (۱۹۰۸م) نیـز شـکی نیسـت چـون زمینه را برای فعالیت ملی گرایان ترکیه فراهم می کند و این اشخاص هم به نـوعی در ایران و مخصوصاً کردهای ایران که سمکو بارزترین آن‌هاست تأثیر مـی گذارنـد و همچنان که قبلاً گفته شد باعث گردید سمکو به همـراه عبـدالرزاق بـدرخان بـه فکر تأسیس مراکز تعلیم و تربیت، که در شهر خـوی بـوده اسـت، بیفتنـد و حتـی پیش از این هم عبدالرزاق بدرخان از روس ها خواسته بود که شرق شناس مشـهور روس به نام «اوربیلی» را برای پایه گزاری کردن بزرگداشـت و پاسـداری از زبـان و فرهنگ کردی به کردستان بفرستند، و حتـی از او خواسـته بودنـد کـه بخشـی از لهجه های زبان کردی را در ایستگاه شرق شناسی پطرو گراد پایـه ریـزی نماینـد.[۲] اسماعیل آقا به عنوان یـک رئـیس ایـل و دارای قـدرت توانسـت بـرای عبـدالرزاق پناهگاه خوبی باشد و این که چرا سمکو به عبدالرزاق جا و مکان داده جـای بحـث دارد. چون یک کارفرهنگی در زمینه ی تعلیم و تربیت و ترجمه ی کتـاب صـورت می گیرد. سمکو بعد از جنگ جهانی اول ارزش و اعتبـار نوشـتن و حتـی سـواد و روزنامه نگاری را به خوبی فهمیده بود.[۳] در این زمینه توانست روزنامه ای بـه چـاپ رسانده آن هم در شهر ارومیه تا از طریق آن مردم کـرد را از فعالیـت هـا و اهـداف خود آگاه سازد. نکته ی حائز اهمیت این است که سمکو زمانی به این اقدام دسـت

---

۱ - دوکتور عزیز شمزینی- جولانه وه رزگـاری نیشـتمان کوردوسـتان،(چاپخانه ی ابـراهیم غـزو سـالی ۱۹۸۷) صص ۶۳ و ۶۲.

۲ - عه زیز شمزینی، پیشین، صص ۶۳ و ۶۲.

۳ - رسول هاوار، پیشین، ص ۲۹۸.

زد که در اوج قدرت بود و اسلحه و مهمات و نیروی انسانی کافی در اختیار داشت. وی حتی از رؤسای دیگر قبایل کرد خواسته بود که او را در هدفش، که همان آگاه ساختن مردم کرد و جنگیدن با حکومت مرکزی بود، یاری نمایند. در این زمینه نمی توان فعالیت ها و تأثیرات سید طه را نادیده گرفت. در ابتدا اسم روزنامه ی سمکو (روژی کورد، شه وی عه جه م) روز کرد و شب عجم بود، که بعدها تغییر نام داده و اسمش را روزنامه ی کردی می گذارند.[1] محمد تمدن نویسنده ی کتاب اوضاع ایران در جنگ اول (تاریخ رضائیه) که خود از معاصران سمکو بوده و در جریان فعالیت های او برای چاپ روزنامه قرار داشت، می نویسد:

« یک روز شیخ عبدالله (از کسان سمیتقو و از اقوام سیدطه) نزد اینجانب محمد تمدن آمد و در ضمن صحبت اظهار داشت آقا(سمکو) در نظر دارد که با توجه به نبودن نشریه ای در رضائیه این نقص جبران شود وَ در رضائیه روزنامه منتشر گردد، آیا به نظر شما، با چه قطر و تیراژ می توان یک روزنامه در شهر انتشار داد که هم وزین باشد و هم زیبا و هم مورد توجه خواننده. در جواب شیخ عبدالله چنین بیان نمودم: متأسفانه حروفات چاپخانه ای ما خیلی کم است و به چاپ روزنامه کافی نمی باشد. شیخ عبدالله وقتی این جواب را شنید، سخت متغییر و حالش منقلب گردید و من هم ترسیدم و به اشتباه خود پی برده و گفتم: اگر با کارگران مؤسسه خودمان همت نماییم شاید بتوانیم کاری بکنیم و قیافه ی شیخ عبدالله یک کمی باز است. البته بعدها فرار کرده و بعد از دو شبانه روز خود را به قریه ی قوشچی نزد کاظم خان که قلعه ی قرخلار را تبدیل به استحکامات کرده بود رفتم و این راهپیمایی دو روز متوالی طول کشید و ... باری پس از فرار و مهاجرت اجباری من، سمکو دستور داده بود که کتابخانه و چاپخانه ی مرا اشغال نمایند و ملامحمد ترجانی نامی (از اهالی ساوجبلاغ مکری، مهاباد) نیز مأمور شده بود تا روزنامه ی کردی چاپ و منتشر نماید. ایشان تابلوی چاپخانه ی تمدن را برداشته و بجای آن چاپخانه ی غیرت نصب کرده بودند و روزنامه ای به زبان فارسی و کردی منتشر یافت، فقط به اسم روزنامه ی هفتگی کرد تحت عنوان: (روز کورد، شه وی عه

---

۱ - پیشین ، ۲۹۸.

جه م) یعنی روز کرد و شب عجم که بعداً به نام روژ کرد چاپ نمود. [۱]»

البته باید تصحیح نمود که ملامحمد ترجانی اهل ترجان یکی از روستاها و بخش های بزرگی است که بین سقز و بوکان قرارداد و اصطلاح مهاباد اشتباه است و حالا ترجان جزو محدوده ی شهرستان سقز به حساب می آید. شرح و ویژگی های روزنامه به این ترتیب بود که در بالای اولین صفحه نوشته شده بود(و اعتصمو بحبل الله جمعاً و لا تفرقوا...) و در طرف راست صفحه ی اول نوشته شده: جیگه ی اداره ی ورمی، چاپخانه ی غیرت، مدیر محمد ترجانی، که به فارسی یعنی: مکان اداره ی ارومیه چاپخانه ی غیرت به مدیریت مسؤلیت محمد ترجانی، و در زیر آن نوشته شده: (مقالاتیک منفعت کردانی تیدا بی وه رد گیری – جاری له هر هفته دا یکیک چاپ دکری ۱۲ مانگ شوال ۱۳۴۰)[۲]و در زیر این مطلب هم نوشته شده روزنامه ای سیاسی، ادبی، اخباری که سرمقاله ی آن به فارسی ترجمه می شود و توسط یک نفر کرد برای همه کردها، که در این روزنامه حتی گزارش کشته شدن خالو قربان توسط نیروهای سمکو آورده شده.[۳]و در این شماره ی روزنامه مقاله طولانی به کردی و فارسی انتشار یافته بود درباره ی دوست ها و بیگانه و موضع آنان نسبت به کردها در این مقاله آمده بود: «هر کس می تواند راستی و درستی این مسئله را به چشم و دیدگان خود ببیند که سرزمین تحت ظلم قرار گرفته کردستان ویران شده به طوری‌که دل سنگدل ترین انسان هم به حال آن می سوزد. دولت ایران هم در نهایت پستی و ضعف بعد از جنگ، بجای کمک و همیاری، اراده ی ظالمانه و دیکتاتور مآبانه ی خود را درآن پایه گذاری کرده است و آنچه برای نابودی کرد از دستش برآمده دریغ نداشته. تو گویی ملت کرد انسان و مخلوق خدا نیستند، به غیر از کشته شدن و دربدری و آوارگی چه چیزی را نصیب کردها کرده؟ با وصف این همه ظلم و جور و ویرانی در کردستان. بیگانه ها را هم برای چپاول کردستان ترغیب نمودند. ملت کرد از جان خود سیر شده و در پی ظلم و جور به جنبش روی آورده که بر خلاف واقعیت به او دزد و

---

۱ - محمد تمدن، اوضاع ایران در جنگ اول(تاریخ رضائیه) ،(انتشارات مؤسسه مطبوعاتی تمدن، رضائیه- ارومیه، چاپ اسلامیه، بیتا) ، صص ۳۷۱ و ۳۶۹.

۲ - معنی فارسی: مقالات برای کردها که هر هفته یک بار منتشر می شود.

۳ - تمدن ، پیشین، ص ۳۸۰.

غارتگر لقب داده اند.»[1] همچنان که از مقالات روزنامـه بـر مـی آیـد سـمکو از ایـن طریـق خواسته کل کردهایی که به آنان دسترس دارد و از قیام او بـاخبر هسـتند را بـه دور خـود جمع کند تا بتواند یک جنبش اجتماعی تشکیل دهد و کردها هم از این طریق بتواننـد بـه حق و حقوق خود برسند. البته بیشتر روی ضایع شدن حقوق کردها تأکید داشـته اسـت و چون کردها و اطرافیان سمکو در ارومیه می گشتند و مردم را راضی به این می کردنـد کـه رؤسای ادارات و حاکمان این شهر باید از میان خود مـردم و اهـالی شـهر انتخـاب شـوند و بغیر از مردم بومی کسی از شهری دیگر و استانی دیگـر بـر ایـن شـهرها حکومـت نکنـد و همیشه می گفتند آیا از میان این همه مردم بـومی کسـی پیـدا نمـی شـود کـه جـرأت و جسارت دیگری را در حکومت داشته باشد پس بیایید با همدیگر متحـد شـویم و نگـذاریم بیگانگان بر شهر ما حاکم باشند.[2] بر اساس این مدارک تاریخی می توان اظهـار داشـت کـه سمکو قصد دارد با بهره برداری از اتحاد مردم کرد و ترک منطقه به اهـدافش برسـد و مـی خواسته همه را زیر یک لوا قرار دهد تا متحداً علیه حکومت مرکزی بجنگند، اما تا چه حـد دیگر مردم و دیگر ایل‌هـای منطقـه او را همراهـی کـرده باشـند، جـای بحـث دارد، چـون هم‌چنان‌که از عملکردش پیداست بیشتر کردهای دیگر مناطق مثـل مهابـاد و بانـه و سـقز با او همراهی نکرده اند. مگر این‌که آنجاها را تسخیر کرده باشد که در ایـن صـورت رؤسـای ایل ها و مناطق مذکور تابعیت او را قبول نموده و حساب می برده اند. محمد تمـدن کـه از نزدیک شاهد و ناظر اعمال سمکو بوده است به شیوه ی سلوک او با مـردم ارومیـه پـس از اشغال شهر در سـال۱۳۳۷ه ق.(۱۹۱۹م) و اخـراج ضـیاءالدوله البـرزی اشـاره کـرده، مـی نویسد که خان کرد پس از عزل ارشدالملک و اخراج ضیاءالدوله یکی از محارم خود بـه نـام تیمور آقا مشهور به مکرم السلطان را به حکومت ارومیه منصـوب سـاخت و کمـی بعـد بـه دستور او در شهر جار کشیدند که: «... اهالی محترم ارومیه در عمارت قیصـر خـانم حاضـر شوند و شکایات خود را اظهار دارند... به این جهت به مردم ابلاغ می کردنـد کـه اسـماعیل آقا می گوید من از ستم فرماندار پیشین بی خبر بودم و مردم بایـد بداننـد کـه مـن مـردم

---

۱ - حسامی، پیشین ، ص ۱۶.

۲ - تمدن، پیشین، ص ۳۲۲.

ارومیه را مانند پیراهن خود می دانم و بر من واجبَ است که بـه درد دل آن‌ها برسم و نگذارم کوچکترین ظلمی به آن‌ها بشود و هر شکایتی از هر کسی دارند ابراز کنند.»[۱] مردم در ساعت تعیین شده به آنجا رفته ولی عمرخان شکاک عموی سمکو که مسئول امور نظامی شکاک ها هم بوده به آنان اعلام کرد«شما بر حسب دستور اسماعیل آقا در اینجا هستید تا مبلغ۱۰۰۰۰ لیره طلا و ۱۰۰۰۰۰ فشنگ تحویل داده بعد خارج شوید...[۲] اما مردم پافشاری نموده ولی شکاک ها بالاخره پول و سلاح مورد نظر سمکو را از اهالی ارومیه تأدیه کردند. سمکو پس از دریافت پنج هزار تومان از مردم لکستان و قره قشلاق از آزار آن‌ها دست برداشت. ولی پس از مدتی دوباره به اهالی آن نواحی پیغام داد که اگر«فشنگ ها را با چند نفر سر دسته مدافعین نزد من نفرستید و رضایت اینجانب را جلب نکنید، زن و بچه های شما را تنبیه خواهم نمود.»[۳] چهره ای که از سمکو در اسناد ادارات دولتی ایران ترسیم شده است، هیچ شباهتی به رهبر قیام ملی کردهای ایران ندارد و بیشتر شخصیت یک خان زورگو و تاراجگر را تداعی می کند که پیرو هیچ قانونی نیست و برای نمونه رئیس گمرک کهنه شهر در سال ۱۳۳۹ ه ق(۱۹۲۱م) به وزارت مالیه اطلاع داد که تفنگ او را اسماعیل آقا به اسم امانت گرفته و دیگر پس نداده است.[۴] در اسناد دیگری شاهد تلاش گسترده ی سمکو برای تحمیل سلطه خود بر ادارات گمرک نواحی غربی و جنوبی آذربایجان هستیم و به دستور او اوراق گمرک به زبان کردی چاپ شد که وزارت مالیه ایران آن را فاقد ارزش اعلام کرد. البته این در کنار کارهای سیاسی و فرهنگی سمکو جزء فعالیت های اقتصادی او به حساب می آید. از هر نوع جنسی که مردم می خواستند از ارومیه به سایر شهرها (مراغه- خوی- تبریز و ...) حمل نماید عوارض گمرکی اخذ نموده و قبوض چاپی به زبان کردی به آنان می دادند و ریاست اداره گمرک را هم لطیف چاوش نامی بر عهده داشت. در آن ایام فقط توتون به خارج از شهر حمل می شد و به ندرت از سایر اجناس حمل می شد که عوامل آن اجناس هم از

---

۱ - تمدن ، پیشین ،ص ۳۲۲.

۲ - تمدن، پیشین، ص ۳۶۰.

۳ - علی آذری، شیخ محمد خیابانی، چاپ چهارم،(صفی علی شاه، تهران ۱۳۵۴) ، ص ۲۲۸.

۴ - ذیل سند شماره ۲۰ تا ۷۴/۴۵/۱۸-۲۴۰-سازمان اسناد ملی ایران.

منصوبان و کسان سمکو بودند.[1] در تاریخ ۲ سرطان ۱۳۳۹ ه‍ ق (۱۹۲۱م) رئیس گمرکات کشور بر پایه ی گزارش ریاست ایالتی گمرکات تبریز به وزارت مالیه اطلاع داد که «.. از تاریخ عزیمت اجباری اعضای گمرک دیلمقان اسماعیل آقا سمکو یک نفر از اتباع خود موسوم به مختار پاشا خان را به عنوان تحصیلدار در آنجا گماشته و شخص مزبور به اخذ حقوق گمرکی مبادرت و قبوض غیر رسمی صادر می نماید و ضمناً رئیس گمرک خوی به وسیله ی اعلان به عامه اخطار نموده است که گمرک مزبور به هیچ وجه رسمیت نداشته و اداره گمرکات به حقوق گمرکی که در آنجا پرداخته شود، ترتیب اثری نخواهند داد.[2] در این جا بین منابع و اسناد اختلافات مشهودی وجود دارد و چون محمد تمدن رئیس گمرکات سمکو را لطیف چاوش معرفی نموده ولی اسناد سازمان ملی ایران او را مختار پاشا خان، و چون هر دو از منابع معاصر دوره ی مورد نظر به حساب می‌آیند، در صحت و سقم مطالب آنان شک و شبهه ایجاد می شود، ولی با این حال این قدر عیان است که سمکو در منطقه یک زنجیره فعالیت های اقتصادی و گمرکی را شروع نموده بود تا بتواند از آن به نفع فعالیت های خود استفاده کند. اسماعیل آقا همه ی جوانب یک شورش را سنجیده، اما در سازمان دهی و راه اندازی تشکیلات سیاسی و اداری آن، ناکام مانده است و یا اصلاً هدفمند نبود. باید گفت فقدان هر گونه سازمان رسمی مهم‌ترین ضعف جنبش سمکو بود. تنها سازمانی که وجود داشت شبکه ی ارتباطات خصوصی وی بود و به غیر از آن نه حزبی برای سازمان دادن پیروان داشت، نه یک حاکمیت رسمی و نه یک شورای جنگی برجسته. شهرهای عمده ی ارومیه و ساوجبلاغ توسط حاکمانی اداره می شد که به‌وسیله ی سمکو منصوب شده بودند و هر دوی ایشان از رؤسای عشایری بودند که هیچگونه نسبتی با ساکنان این شهرها نداشتند و تنها جای حاکمانی را که در گذشته توسط تبریز منصوب می شدند را گرفته بودند، خزانه سمکو از محل غارتگری‌های همگانی پر می شد.[3] اگر چه ممکن است منابع موجود که اکثر آن‌ها دیدی خصمانه نسبت به سمکو دارند، در این اغراق کرده باشند. قوای سمکو از نظر کمیت همیشه در

---

۱ - تمدن، پیشین، ص ۳۷۲.

۲ - ذیل سند شماره ۷۴/۴۵/۹-۲۴۰-سازمان اسناد ملی ایران.

۳ - ذیل سند شماره ۷۴/۴۵/۹-۲۴۰، صص ۱۰-۱۸، سازمان اسناد ملی ایران.

حال نوسان بود، امری که در قشون عشیره ای اتفاق می افتاد. هسته ی اصلی و دائمی نیروی رزمی عبارت بود از« کار گزاران رزمی » رؤسای عشایر به طور مشخص تر، خدمه ی رزمی خود سمکو و عمرخان رئیس بخش کردار شکاک ها در سال۱۳۳۶ ه ق(۱۹۱۸م) خدمه ی رزمی سمکو شامل چندین هزار نفر از سربازان سابق اردوی عثمانی بود، که بوسیله ی مربیان آلمانی به خوبی تعلیم داده شده و مسلح شده بودند. گفته می شود که در سالهای ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ ه ق(۱۹۲۲-۱۹۲۱م) سمکو دارای یک نیروی ترک بود که از طرف حکومت آنکارا در اختیار وی نهاده شده بود.[۱] ایرانی ها و انگلیسی ها نیز چنین گمان می کردند، حتی در زمینه ی اسلحه و مهماتی که به دست سمکو و کردها می رسید، برای حکومت مرکزی و نمایندگان مجلس آن زمان مورخه ی ۱۴برج ثیل۱۳۰۰ ه ش جای سوال بود تا جائی‌که رئیس مجلس شورای ملی در نامه نمره۸۹۴۶ که برای وزیر اعظم ایران می نویسد، خواستار حاضر شدن در مجلس برای قانع کردن نماینده‌ی زرتشتیان در مجلس راجع به همین مسئله می باشد.[۲] به احتمال قوی در صف رزمندگان وی کردهای ناسیونالیست از کردستان ترکیه وجود داشته اند،[۳] این هسته مرکزی، نیز در واقع دائمی نبود، چرا که بسیاری از سربازان عثمانی که با سمکو بودند وقتی که در جریان نبردهای۱۳۳۷ ه ق (۱۹۱۹م) از طرف انتصار و فیلیپوف به آنان وعده ی بخشودگی داده شده بود، تسلیم شدند. کارگزاران و پیروان دیگر نیز بنا به میزان دارائی سمکو می آمدند و می رفتند. انگیزه ی اینان بیشتر دریافت پول و غارتگری بود تا احساسات ناسیونالیستی یا وفاداری شخصی. یعنی در واقع سربازان مزدور بودند. در حملات و نبردهای سمکو علیه سربازان حکومتی نه تنها کارگزاران خودش بلکه بسیاری از افراد عشایر دیگر شرکت داشتند. اینان بطور عمده شکاک بودند و به ویژه از عشایر جزء عبدویی، مامدی و کاردار. در شرایطی که سمکو از وضع مالی خوبی برخوردار بود. رؤسای

---

۱ -مارتین وان بروینسن، مجله ی مطالعات کردی، جلد ۱شماره ی ۴، سال سوم، تابستان۱۳۶۵، مقاله عشایر کرد و دولت ایران، مورد شورش سمکو، مطالعات کردی به وسیله بنیاد کرد در پاریس، چاپ از شرکت پرنیت هود،(لندن) ، ص ۲۷.

۲ - ذیل سند شماره۶/۱۱۵۷، صفحه ی ۱۸۷ن- مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

۳ - مارتین وان بروینسن ، همان مقاله مجله ی مطالعات کردی، ص ۲۷.

عشایر دیگر نیز با کارگزاران خود و افراد عادی عشیره شان به وی می پیوستند، به ویژه عشیره ی هر کی که تعداد زیادی مردان جنگی به کمک می فرستاد.سمکو نه تنها در میان عشایر به جلب پشتیبانی پرداخت، بلکه سعی نمود با قدرت‌های خارجی نیز از در اتحاد درآید، او به کرات برای جلب پشتیبانی بریتانیا کوشش نمود. معمولاً از طریق رؤسایی که مناسبات بهتری با بریتانیا داشتند مثل سید طه یا بابکر آقا پشدر وارد عمل شد اما سمکو در این زمینه موفقیتی بدست نیاورد. منتهی در نامه ی سمکو به بابکر آقا که مارتین وان بروینسن در مجله ی مطالعات کردی با استناد به سند E:۳۷۱/۱۹/۲۱ of ۱۱۷۷۳/۴۳/۹۳ وزارت خارجه ی بریتانیا آورده گویای این واقعیت است. که می نویسد: « من آگاهم که در معاملات با حکومت‌های بزرگ به فریب و خیانت‌کاری شهرت دارم و از این رو شما را که از دولت بریتانیا دارای اعتبار هستید مخاطب قرار می دهم و از شما می خواهم که موضوع زیر را مطرح کنید: اقدامات اخیر من و همه ی اقدامات من هیچ‌کدام قصد و سوئی نسبت به دولت بریتانیا در بر ندارد بر عکس من به نوبه ی خود صمیمانه آرزومند داشتن روابط دوستانه ای با دولت بریتانیا هستم در جهت تدارک نوعی تفاهم متقابل»[۱] او در عین حال با مقامات شوروی در قفقاز و کمالیست ها در وان در تماس بود. در حالی که سمکو شدیداً نیازمند کمک بود، هیچ یک از این قدرت های خارجی به پشتیبانی وی برنخاستند. در مراحل اولیه پیشرفت سمکو، تماس ها و روابطش با مقامات دولتی(ایرانی ها، که او را به مقام حاکم قطور منصوب نمودند، روس ها و عثمانی ها که در جریان اشغال، وی را به رسمیت شناختند) به تقویب موقعیت وی در میان کردها کمک نموده بود. اتحادیه ی بزرگ عشایر که سازمان جنبش سمکو را تشکیل می داد تا زمانی که عشایر به حالت بسیج و آماده نگاه داشته شدند، به موجودیت خود ادامه داد البته انگیزه ی ناسیونالیزم قومی در بین عشایر هم ردیف سمکو، جزو انگیزه های ثانوی به حساب می آمد.[۲] اگر به پندار بروینسن سمکو واقعاً رهبری قیام ملی کردها را برعهده داشت چرا اموال همه ی مردم مهاباد را از فقیر گرفته تا غنی به غارت

---

۱ - مارتین وان بروینسن، همان مقاله، مجله مطالعات کردی، ص ۲۱.

۲ - مارتین وان بروینسن، مجله مطالعات کردی، ص ۲۲.

برد؟ ماموران انتظامی رئیس شکاک ها از نظر فساد و طمع ورزی و چپاول اموال اهالی کرد بانه و سقز دست کمی از کارگزاران دولت قاجار نداشتند.[1] اگر سمکو براستی در پی تأسیس یک نظام سیاسی مجزا یا خود مختار در کردستان بود آیا عاقلانه می نمود که مخارج و هزینه های جنگجویانش را از طریق تاراج دارایی و اموال ساکنان ترک، کرد و مسیحی قلمرو خود تأمین نماید؟ و به فرض هدفمند بودن حرکت او، آیا اعمال این همه خشونت و رفتاری از این دست موجب قطع ارتباط مردم با او و اهدافش نمی شد؟ شاید نتوان به آسانی به این سوالات جواب داد، ولی می توان گفت که این رفتارها و کردارها از طرف سمکو و اطرافیانش حاصل بی برنامگی در کارهایش و خودسری برخی از رؤسای سایر عشایر متحد سمکو بود. ملی گرایان کرد ترکیه و عراق در سال ۱۳۳۹ه ق(۱۹۲۱م) در صدد برآمدند که سمکو را به طرف خود بکشانند... سمکو پاسخ داد که نمی خواهد که ارتباطش را به کلی با ترک ها که به او اسلحه[2] می دهند، کم کند. همچنین سمکو در دیدار با مصطفی پاشا یا ملکی که در همان سال ۱۳۳۹ه ق(۱۹۲۱م) برای دیدار با او به ایران آمده تا در مورد مقاصدش از او جویا شود، وی پرسید آیا سازمانی دارد و چگونه می خواهد سرزمین های متصرفی را اداره کند، چرا پرچمی ندارد؟ می گوید: « در حال حاضر سازمان خاصی نیست. من تنها یک فرد ازکردستان هستم، اصل کار نجات کشور است. مهم نیست چه کسی بر آن حکومت کند، من خود در این زمینه هوس و آرزویی ندارم و اما پرچم و این جور چیزها... من فکر نمی کنم نیازی به این چیزها باشد. و تازه همان-طوری که می بینید شکاک ها برای هر واحدی انواع و اقسام پرچمی دارند.»[3] این صحبت‌ها دال بر بی برنامگی حرکت سمکو دارد و یا اصلاً در افکار او جایی نداشتند و به نوعی می توان گفت از یک فرد ایلی و سنتی، همین اندازه انتظار می رود. حسن ارفع که از نزدیک شاهد اقدامات سمکو بوده و بارها علیه او در میدان نبرد جنگیده است اعتقاد دارد که « عملکرد اسماعیل آقا سمکو ممکن است نخستین تلاشهایی ارزیابی شود که کردهای ایران برای دستیابی به استقلال از خودشان نشان داده اند، اما رفتار سمکو را نمی

---

۱ - عبدالله ناهید افتخاری، خاطرات من، به اهتمام احمد قاضی(تهران بی نا،۱۳۶۲) ، ص ۷۲.

۲ -کوچرا، پیشین، ص ۶۵.

۳ - کوچرا، پیشین، ص ۶۵.

توان به مثابه عملیاتی واقعی برای دستیابی به استقلال در مفهوم مدرن آن به گونه ای کـه با اوضاع و احوال کنونی جهانی تناسب داشته باشد، تلقی کرد، بلکـه او اصـلاً بـه چپـاول و قتل عام مردم علاقه داشت و از آنجا که نمی توانست این بلا را به سر خـود کردهـا بیـاورد، حملات خود را متوجه نواحی غیر کرد مانند سلماس، رضائیه و خوی نمود و به دنبـال ایـن تاخت و تازها، جمعیت این مناطق را به شکل چشمگیری کـاهش داد.[1] و بعضـی معتقدنـد که سمکو باعث ایجاد بی نظمی، غـارت امـوال مـردم و قتـل آن‌هـا و تـلاش بـرای ایجـاد حکومت ملوک الطوایفی بوده است. البته باید اذعان داشت که بیشتر منابع فارسـی همـان-طور که قبلاً گفته شد، جنبه ی یک طرفه و اغراق دارند. ولی با این اوصاف نمی تـوان ادعـا داشت که شورش عشیره ی شکاک رویدادی بود که در ابتدا ریشه ملی گرایی کرد داشـت. چون این کاملاً معلول اوضاع و شرایط خاص ایران و آذربایجان در دهه های نخستین قـرن بیستم به شمار می رفت و اگر هم سمکو کاری سیاسی یا فرهنگی انجـام داده باشـد، مثـل انتشار روزنامه، این حاصل تفکرات و اقدامات ملی گرایان کرد ترکیه و عراق می باشد. پـس می توان نتیجه گرفت حرکت سمکو عاری از گرایش ها و تفکرات ملی گرایانه کـردی بـود، و بیشتر شبیه به حرکت رهبران سنتی ایلات و عشایر بود و به نتیجـه ی دلخـواه نرسـیده چون شورش سمکو از یک طرف در وجود خودش مشکلاتی داشت و اطرافیـانش بـه دیـد مادی و تاراج گرانه به قضیه نگاه می کردند از طـرف دیگـر کشـورهای اسـتعمارگری مثـل روسیه و انگلستان از او برای پیشبرد اهداف خود استفاده می نمودند و تـا آنجـا کـه کشـور انگلستان مخالف به ثمر رسیدن عملیات سمکو و تشـکیل دولـت کـرده بـوده، چـون ایـن مسئله را مغایر تعهدات خود نسبت به ایران می دانست.[2] آیا سمکو مردی ملی گـرا بـود؟ از استقلال سخن می گفت و با موفقیت عده ای از قبایل را به‌دور خود جمع کرده و بـا اتحـاد موقتش با شیخ طه در کردستان ترکیه این جریان را به سـوی مـرز کشـاند. بـا ایـن همـه برایش دشوار بود که بجز خود کسی را به‌عنوان رهبر ملـی بپـذیرد. ظـاهراً هـیچ بیانیـه یـا

---

۱ - حسن ارفع رئیس ستاد ارتش ایران ۱۹۴۴-۱۹۴۶م. و سـفیر کبیـر ایـران در ترکیـه۱۹۵۸-۱۹۶۱م، کردها،(یک بررسی تاریخی و سیاسی) ، به کوشش و ویرایش محمد رئوف مرادی(نشر آنا،تهران ۱۳۸۲) ، ص ۱۰۱.

۲ - همدی،پیشین، ص ۲۰۱.

برنامه سیاسی از سمکو باقی نمانده است که نظریاتش را معلوم کند. در ارومیه و مهاباد و سقز شاید جاهای دیگر رؤسای قبایل را به حکومت نصب کرد. این امر البته چندان با سیاست مورد عمل ایران در گذشته تفاوتی نداشت. اما به زحمت دیدگاه یک دولت ملی نو ظهور را منعکس می کرد. روشن است که سمکو به چشم حقارت به مردم شهر نشین و غیر قبیله ای می نگریست، و آن‌ها را صرفاً به چشم رعایایی می دید که باید مالیاتی به او می دادند. طرز رفتارش با انجمن ها در دوره مشروطیت و غارت ساوجبلاغ نشان می دهد که استقلال طلبی‌اش آن‌قدر که متأثر از اوضاع و حالت اقتصادی-اجتماعی یعنی قبیله ای –شبانی در برابر شهرنشینان بود، متأثر از قومیت نبود.[۱] سمکو درنهایت یک رئیس قبیله باقی ماند که از مزایای فرهنگ قبیله ای برای بسیج هوا خواهان و سرکوب رقیبان استفاده می کرد. شکاک ها در نیمه دوم سده نوزدهم به گرد هم آمده بودند و اتحادیه ای نیرومند را تشکیل داده بودند. دیوید مک داول در این باره می نویسد: «این اتحادیه خود مجتمعی از اسباط غیر خویشاوندی بود، که خانواده های مصمم آن‌ها را به هم جوش داده بود. می توان گفت که سمکو این جریان را بسط بیشتری داد تا خود به رئیس کل قبایل کرد آذربایجان غربی بدل گردد. اما در عین حال این فرهنگ قبیله ای که وی خود جزئی از آن بود، وی را سخت تضعیف کرده بود. این جریان به روشنی در انحلال سریع نیروهایش متعاقب شکست، و نیز کشمکش ها و نزاع ها و تنگ چشمی‌هایی که ریشه در قبیله گری داشتند، متجلی بود.»[۲] هر چند سمکو موفق نشد طوایف کرد مقیم شمال کشور و تا حدودی جنوب را به دور خود جمع کند و پیروزی هایی در برابر ترک‌ها، آشوری ها و ایرانی ها به‌دست آورد، و همچنین قدرت منطقه غرب دریاچه بشود، ولی در به وجود آوردن یک قیام ملی ناکام بود و همان‌طوری که مارشیمون را کشت، به همان طریق خودنیز هم طی دسیسه ای که رضاشاه و فرماندهانش چیده بودند، در اشنویه کشته شد.[۳] ساختار ارباب و رعیتی که ریشه در تحولات اجتماعی ایران

---

۱ - دیوید مک داول، تاریخ معاصر کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، چاپ اول،(انتشارات پانید، تهران ۱۳۸۰)، صص ۳۸۲ و ۳۸۱.

۲ - پیشین، ص ۳۸۲.

۳ - گروهی از مستشرقین برجسته، کرد در دایره المعارف اسلام،ترجمه اسماعیل فتاح قاضی، چاپ اول،(مرکز نشر فرهنگ و ادبیات کردی،انتشارات صلاح الدین ایوبی در ارومیه ۱۳۶۷)ص ۱۱۲.

داشت، تنها مختص پایتخت ایران و حکومت مرکزی نبود، بلکه در تمامی نواحی ایران از جمله مناطق کردنشین نیز وجود داشت. وجود خان در رأس افراد قبیله و نبود نوعی نظام وموکراتیک در همهٔ نواحی سبب شده بود که همهٔ مردم از شرایط مساوی در حق و حقوق برخوردار نباشند. پدیده‌هایی مثل تعلیم و تربیت همگانی منسجم، تقسیم ثروت به‌صورت عادلانه در همهٔ ایالات و استان‌های کشور و به‌طور کلی تأمین حق زندگی برای همه شهروندان موجود در جغرافیای ایران، در حد نسبی هم وجود نداشت، هم قاجارهای بعد از مشروطه و هم حاکمیت پهلوی اول(رضا شاه) در این زمینه‌ها کوتاهی‌هایی داشتند و این عوامل سبب عقب نگه داشته شدن مردم ایران و از جمله نواحی کردنشین، از نظر فکری و اندیشه‌ای شده بود. این مسئله در بافت فکری سمکو و اطرافیانش مؤثر بود و تا حدودی سیر حرکت آنان را مشخص می‌نمود. سمکو و اطرافیانش در ابتدا در تلاش برای کسب شرایط بهتر زندگی و به‌دست آوردن حق طبیعی هر انسان برای خود و متحدانشان بودند، اما بعدها بفکر کسب قدرت و ایجاد نوعی منطقهٔ تحت نفوذ در نواحی کردنشین ایران افتادند، هر چند که در تاکتیک‌ها و برنامه‌هایشان دچار اشتباهاتی گشتند که شاید ریشه در ساختار اجتماعی و عنصر ایلی و عشیره‌ای آنان داشت.

فصل چهارم:

تحرکات سمکو از ابتدا تا پایان جنگ جهانی اول

۱۳۳۶ هـ ق /۱۹۱۸ م

مدخل

عشایر کرد در چند مورد نقش مهمی در سیاست های داخلی و خارجی ایران ایفا کرده اند. کردها یکی از گروه های عمده ی قوی را در ایران تشکیل می دهند. اگر چه تنها اقلیتی از مجموعه کل کردها در چارچوب مرزهای ایران بسر می برند. در سده های پیشین، دولت ایران تنها با بخشی از عشایر مهم کرد رابطه ای مستقیم و آشکار داشته است. ولی تماسهای پنهانی با عشایر کرد در ورای سیاسی، همیشه جزئی از سیاست خارجی ایران بوده است. با وجود این، ایران تنها و مهم‌ترین دولتی نبوده است که بر عشایر کرد و جریانات سیاسی در کردستان اثر گذاشته باشد. در اوایل سده ی شانزدهم میلادی بخش بزرگی از خاک کردستان در امپراتوری عثمانی ادغام شد و در طی یک سده و نیم گذشته به دشواری می توان تأثیر قدرت های بزرگ بر جریان های سیاسی کردستان را نادیده گرفت. در نتیجه تماس با این دولت ها، سازمان اجتماعی و سیاسی کردستان و ماهیت عشایر کرد دست خوش دگرگونی های زیادی شده است. در بررسی جنبش ها و حرکت هایی که قبل از ایل شکاک در این منطقه صورت گرفته، ناگزیر باید اشاراتی هم به نواحی خارج از مرز ایران و قیام هایی که صورت گرفته و در کردهای ایران هم تأثیر گذاشته اند، داشته باشیم. در میان قیام های متعدد کردها پیش از جنگ جهانی اول دو قیام را می توان به عنوان مبارزه ی ملی مورد ملاحظه قرار داد، اول شورش امیر بدرخان پاشا۱۲۴۲ه ق(۱۸۲۶م) ، دوم حرکات شیخ عبیدالله نهری در سرزمین کرد نشین ایران از لحاظ فکری در اندیشه اشخاصی مثل عبدالرزاق بدرخان نواده امیر بدرخان و همچنین سید طه شمزینی نواده ی شیخ عبیدالله در مسئله کردها تأثیرات زیادی داشته اند که به همراه فعالیت ها و تحرکات خود ایل شکاک زمینه را برای شکل گیری جنبش اسماعیل آقا فراهم نمود که در بخش ضمائم کتاب به تفصیل بحث قیام امیر بدرخان،شیخ عبیدالله نهری و عبدالرزاق بدرخان آورده شده است.

۱- ورود سمکو به صحنه ی سیاسی آذربایجان درآستانه ی مشروطیت:

پس از مرگ جعفر آقا تا مدت زیادی عشیره ی شکاک در مرز عثمانی و ایران بسر

برد و محمد آقا پدر وی نیز در گذشت. در نتیجه اسماعیل آقا پسر دوم او که در میان کردها به سمکو مشهور بود به ریاست عشیره رسید. شکاک‌ها در طول سالهای ۱۲۸۵و۱۲۸۶ه.ق/۱۸۶۸و۱۸۶۹م ناظر درگیری میان مشروطه خواهان و هواداران استبداد بودند، در ضمن کمک هایی به عثمانی می کردند. برای نمونه در تجاوز سپاهیان عثمانی به منطقه ی "وزنه" در سال ۱۳۲۵ه ق(۱۹۰۷م) بجز هشت گردان ترک و هفت گردان حمیدیه که از موصل اعزام شده بودند، عشیره های شکاک، پیران و بیگزاده هم شرکت داشتند.[۱] هنگام شکل گیری مشروطیت در ایران در نواحی کرد نشین آذربایجان غربی یعنی نشیمن گاه اصلی عشایر کرد، سایه ی سران و رؤسای ایلات بر سرنوشت سیاسی مردم سنگین تر از کردستان جنوبی بود و حتی مشروطه خواهی کردها هم مطابق خواست ها و منافع آنان مطرح نمی شد. کسروی که چندان به کردها خوشبین نیست، در این باره می نویسد:

«کردان که بیشترشان تاراجگران و آدمکشان می بودند در دیه های خود نشست های برپای نمودند، و بی آنکه معنی مشروطه را بدانند و بی آنکه رفتار و کردار دیگر گردانند، لاف مشروطه خواهی و همدستی و یگانگی می زدند و به تبریز و دیگر جاها تلگراف هایی می فرستادند.»[۲] وی همچنین به این نکته اشاره دارد که سران عشایر کرد پنهانی با طرفداران استبداد ارتباط داشتند و هواخواهی کردهای جلالی و ماکو از مشروطه به اشاره و دستور عزت الله خان سالار مکرم خواهر زاده ی مرتضی قلی خان سردار ماکو صورت می گرفت و پایه و اساس جدی نداشت و در واقع چنین نیز شد، چون بعد از بازگشت سردار ماکو از قفقاز و بسته شدن مجلس بر اثر دشمنی محمد علی شاه با مشروطیت، کردهای ماکو و چهریق و مکریان، با مشروطه خواهان وارد جنگ شدند و خدمات عشیره شکاک به سردار ماکو موجب سرکوبی کامل انجمن خوی گردید. در این ماه اهداف سمکو و اقبال السلطنه حاکم خوی بیشتربه هم نزدیک بودند، اقبال السلطنه نفوذ و قدرت خود را به واسطه قانون مشروطه از دست می داد و شاید

---

۱ - لازاریف، پیشین، صص۲۰۳و۲۰۲.

۲ - کسروی، تاریخ مشروطه ی ایران، ص ۲۴۹.

سمکو از همین موضوع احساس خطر می کرد. مردم آذربایجان و شهرهای آن از جمله خوی و ماکو و سلماس کم کم به طرف مشروطه خواهی گرایش پیدا کردند و به تشکیل انجمن آزادی خواهی در هریک از این شهرها پرداختند.لذا مردم نسبت به سرنوشت خود حساس شده و حاکمان را به نقد می کشیدند.پس میان آزادی خواهان مشروطه از جمله عزت الله خان و اقبال السلطنه که دایی عزت الله خان بود، کشمکش های سهمگینی در گرفت. از طرف دیگر عثمانی ها هم بیکار ننشستند و در ارائه اختلافات مرزی با ایران کردها را تحریک نموده تا در داخل به دولت فشار بیاورند.[۱] اما عشیره ی شکاک نمی خواست که فقط به عثمانی ها متکی باشد و پیشتر پیشنهاد سلطان عثمانی مبنی بر پذیرش تابعیت عثمانی و اقامت در خاک آن کشور را رد کرده بود.[۲] بعد از قرار داد۱۳۲۵ه ق(۱۹۰۷م) بین دولت‌های روس و انگلستان و بعد از این که دربار ایران هم کم کم به مشروطه روی آورد در انجمن های ایالتی، سپاه عثمانی همچنان در خاک ایران قرار داشت و کردها هم در پیرامون ارومیه همچنان به فعالیت های خود ادامه می دادند و اسماعیل آقا در سلماس شروع به تاخت و تاز نموده بود.[۳] با به قدرت رسیدن محمدعلی شاه شرایط تازه ای بر سرتاسر کشور به ویژه آذربایجان حاکم شد که نتیجه ی دشمنی و هواداران شاه با مشروطیت بود و امحا دستاوردهای انقلاب و بنیانگذاری دوباره ی نظام استبدادی را نوید می داد. عناصری مانند عین الدوله،[۴]اتابک، اقبال السلطنه ماکویی و دیگران که استقرار حکومت قانون و پیدایش پارلمان را موافق منافع و اقتدار سیاسی خود نمی یافتند، کم کم به دستور شاه و هر یک به شیوه ی خاص خود، کمر به نابودی تشکیلات و کانون های آزادیخواهان بستند. اقبال السلطنه برای نابودی مشروطه خواهان ماکو و خوی از عشایر کرد جلالی، میلان و حیدرانلو کمک خواست که به یاری آنان شهر ماکو را در جمادی الاول۱۳۲۵(۱۹۰۷م) تصرف نمود و آماده ی حمله آزادی خواهان خوی شد. کردهای متحد با سردار ماکو

---

۱ - کسروی، پیشین،صص ۴۲۵و۴۲۳.

۲ - لازاریف، پیشین، صص ۲۰۳ و ۲۰۲.

۳ - کسروی، تاریخ مشروطه،...ص ۴۶۶.

۴ - کسروی، پیشین، صص ۴۲۵و۴۲۳.

دست به غارت نواحی اطراف شهر خوی زدند و اولین نیروی اعزامی از طرف انجمن آن شهر را در ماه رجب۱۳۲۵(۱۹۰۷م) در هم شکستند. کسروی نشان می دهد که سردار ماکو به توصیه ی اتابک به سرکوب مخالفان برخاسته بود. در این هنگام عشیره ی شکاک شرکت نموده و اوضاع را از نزدیک زیر نظر داشت. پس از انجام یک رشته درگیری های پراکنده، جنگ اصلی میان مجاهدان خوی و سردار ماکو در تاریخ ۴ شعبان۱۳۲۵(۱۹۰۷م) در قریه ی سکمن آباد روی داد. سمکو در این جنگ شرکت نمود و همراه سپاهیان اقبال السلطنه، آزادی خواهان و مجاهدان مشروطه خواه را شکست دادند. اقبال السلطنه برای جبران این خوبی که اسماعیل آقا در حق وی انجام داده بود، منطقه ی قطور در نزدیکی خوی را در اختیار او قرار داد. ولی اسماعیل آقا پس از اقامت در قطور باز ساکت نماند و به فعالیت هایش ادامه می داد.[۱] ظاهراً باید بین اقبال السلطنه و سمکو مصالحه ای صورت گرفته باشد، سمکو با حکومت مرکزی در تضاد کامل به‌سر می برد و شاید برای ضربه زدن به آن و قصاص خون برادرش به هر کاری دست می زد که جنگ سکمن آباد را اولین فرصت برای خود تلقی کرده، و مهم‌تر این که وی بعد از پیروزی در جنگ، محال قطور را انتخاب نموده بود. محال قطور از مناطق جدید و سوق الجیشی آذربایجان به حساب می آمد و در معاهدات بین روسیه، بریتانیا و عثمانی از این منطقه اسم برده شده و روسیه آن را جزو لاینفک ایران می دانسته.[۲] پس سمکو از این منطقه جنبش خود را شروع نمود و دست اندازی ها به دیگر مناطق آذربایجان را به حد اعلا رساند.[۳] میرزا جعفر زنجانی که با شش تن دیگر از خویی ها، از طرف کمیته اجتماعیون" عامیون" باکو به ایران آمد.[۴] اینها ایرانیانی بودند که در باکو این کمیته را برای دفاع از مشروطیت ایران بر پا نموده بودند. بنابراین، برای حمایت از مجاهدان آذربایجان به تلاش افتادند. میرزا جعفر از مجاهدان و خویی ها دسته بندی هایی را پدید آورد و خود به جلوگیری از اقبال السلطنه و سمکو پرداخت.

---

۱ - ریاحی،پیشین،ص ۴۲۹و آقاسی، پیشین، ص ۳۱۳.

۲ - لازاریف، پیشین، ص ۲۸۸.

۳ - هدایت(مخبر السلطنه) ، خاطرات و ... ، ص ۳۲۳.

۴ - کسروی، تاریخ مشروطه....ص ۴۷۰.

وی نیروهایش را به دو دسته تقسیم نمود. یک گروه را با دو توپ به سکمن آباد و گروه دیگر را با یک توپ به قره ضیاالدین فرستاد تا در برابر کردها لشکرگاه بیندازند. اما در این میان لشکریان وی تارمار شد و خود میرزا جعفر نیز دستگیر شد.[۱] به همین دلیل انجمن تبریز به تکاپو افتاد تا به نوعی از تنش به وجود آمده بکاهد. لذا هیئتی شش نفره متشکل از شاهزاده مقتدرالدوله، شیخ الاسلام، حاجی جلیل مرندی و سالار معزز و وثوق الممالک و حاجی اسماعیل نماینده ی خوی را به منطقه فرستاد و فرمان فرما نیز از تبریز به وسیله ی تلگراف با آنان در تماس بود.[۲] این افراد هم با اقبال السلطنه و هم با کردها در قره ضیاالدین به گفتگو نشستند. سردار ماکو تعهد نمود که کردها را از تخریب روستاها و کشت و کشتار باز دارد و همچنین به دلیل آن که دولت نیروی کافی برای سرکوب سمکو نداشت "با صلاحدید هیئت شش نفره قرار شد از او استمالت نمایند و به این ترتیب رضایت وی را جلب کنند و بدین منظور قطور را رسماً به او تفویض کردند" در همین اثنا عثمانی ها پیشنهاد تابعیت عثمانی را به وی دادند.[۳] اما اسماعیل آقا سمکو به پیشنهاد عثمانی پاسخ منفی داد و حتی به جریکوف کنسول روسیه در ارومیه اعلام نمود همواره، همراه و خدمتگذار ایران باقی می ماند و مایل نیست با عثمانی هم پیمان شود.[۴] عثمانی ها واگذاری منطقه قطور به ایران را قبول نداشتند.[۵] به همین خاطر قصد داشتند از طریق تحت نفوذ قرار دادن سمکو، این منطقه را به‌دست آورده و مالیات و اقتصاد آن را وابسته به خود گردانند. ولی سمکو از این کار سرباز زد. شاید سبب این کار تأثیرات عبدالرزاق بدرخان بر سمکو بوده و همان-طوری که در صفحات قبل اشاره شد، پیش از شروع جنگ جهانی اول عبدالرزاق بدرخان بعد از آوارگی در عثمانی وارد خاک ایران گردید و با سمکو پیوند برقرار نمود تا جائی که اقدام به تأسیس مدرسه ای کردی در خوی نمودند. سمکو در این سال ها دژ

---

۱ - کسروی، پیشین، ص ۴۷۰.
۲ - کسروی، پیشین، صص ۴۷۳و۴۷۲.
۳ - لازاریف، پیشین، جلد اول،ص ۲۸۸.
۴ - لازاریف، پیشین، ص ۵۱۹.
۵ - هدایت(مخبرالسلطنه) ،خاطرات و ... ،ص ۳۲۴.

مستحکمی در چهریق بنا نموده و برای مدتی طولانی هم مقر اصلی تحرکات وی به حساب می آمد، بنابراین، خواستار کسب قدرت در منطقه سکونت خود بود نه تجزیه ی کردستان. وی هرگز تابعیت دولت ایران را انکار نکرد و همیشه خود را مرزدار ایران می دانست. ولی اوضاع پس از جنگ جهانی اول- تحرکات تجزیه طلبانه آسوریان، عدم حضور مستمر حکومت مرکزی در منطقه- جنبش خیابانی- اقدامات انگلستان برای شورانیدن ایل ها و طوائف در ایران – و تأثیرات کردهای ترکیه و عراق در سمکو باعث شدند که سمکو به فکر تَجزیه کردستان بیفتد. ولی در این راه هیچ اقدام عملی انجام نداد: بلکه بیشتر به فکر توسعه ی نفوذ خود در مناطق مختلف آذربایجان و بعدها کردستان گردید، تا شاید بتواند مناطق کردنشین ایران را به صورت خود مختار و یا نیمه خود مختار در بیاورد و خود اسماعیل آقا حاکم بلامنازع این مناطق شده و همه ی رؤسای دیگر ایلات و عشایر از وی فرمانبرداری کنندو قبول نکردن تابعیت عثمانی از طرف اسماعیل آقا، شاید تا اندازه ای به سیاست کشورهای همجوار برگردد و شاید به همین دلیل ماندن در چهارچوب مرزهای ایران بصورت حاکم منطقه و تا حد نیمه خود مختار را بر تجزیه ی ایران و قبول پیشنهادات عثمانی، ترجیح می داده است.

۲-شروع جنگ جهانی اول و نقش سمکو در آذربایجان و منطقه:

سال های بین ۱۸۷۱-۱۹۱۴م. برای مردمی که در این دوره زندگی می کردند از حیث صلح، پیشرفت، تنویر افکار و امید به آینده عصری بی نظیر بود. برای اولین بار در تاریخ اروپا بین مردم، این حس اشاعه یافت که بشر در جنگ تمدن پیروز شده و بلاهای جنگ، طاعون، فقر و نادانی به زمان گذشته تعلق داشته است.[1] در حالی‌که با ظاهر زندگی اروپایی، جاودانی بودن صلح فوق العاده امیدوار کننده بود، ولی عوامل نیرومند وجود داشت که اروپا را به سوی جنگ سوق می داد. مهم‌ترین این عوامل افراط در ناسیونالیسم، امپریالیسم و میلیتاریسم بود. سیستم اتحادهای منازع با یکدیگر،

---

۱ - هنری ولیتل فیلد،تاریخ اروپا از سال ۱۸۵۱ م . به بعد، ترجمه فریده قره جه داغی،(انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۳) ،ص ۱۸۲.

هرج و مرج در گفتگوهای بین المللی نظریه ی سیادت ملی نا محدود، تمام این ها موجباتی بود که از قضیه ای ساده، جنگی بزرگ برپا شد.[۱] در کنار رشد ناسیونالیسم کشمکش برای بازاریابی و به‌دست آوردن مواد خام و مناطق سرمایه گذاری به اوج خود رسیده بود، این رقابت امپریالیستی، احساسات میلیون را جریحه دار کرده، باعث اختلافات و اصطکاک بِی پایانی میان کشورهای بزرگ گشت. رقابت بر سر و به خاطر منابع اقتصادی کشورهای آسیائی "از جمله ایران"و آفریقای در اوائل قرن بیستم میلادی به مرحله ای رسید که رقابت برای به‌دست آوردن اطراف قطب نیز مسائل بین المللی جدیدی بر مسائل گذشته افزود.[۲]برخورد ملل گوناگون چه میان استعمار طلبان و چه میان ملل استعمار شده جنبه ی جهانی به خود گرفت و این احساس در میان همه ی افراد بشر پدید آمد که مسائل بین المللی و جهانی ارتباط با سرنوشت ملی و خودی آنان دارد. ولی عملاً سیر روابط بین المللی به سود ملل اروپایی و کسانی بود که خود را پیشرو و تمدن قرن حاضر می دانستند.[۳] برآورده نشدن آرزوهای ملی در اروپا و بین سال های۱۸۷۲ تا۱۹۱۴م. دائمأصلح را مورد تهدید قرار می داد. و با شکل گیری اتفاق و اتحاد مثلث، جهان به طرف جنگی تمام عیار تشکیل می شد تا این که با کشته شدن ولیعهد اتریش جرقه ی شروع جنگ زده شد و سراسر جهان درگیر آن شدند. در جنگ جهانی اول تقریباً عموم ملل آسیایی به نحوی از انحاء آلوده بودند. ایران کوشید که بی طرف بماند و خود را ازسد تقسیمی که در۱۳۲۵ ه ق(۱۹۰۷م) بین روس و انگلستان و تبدیل ایران به دو منطقه نفوذ به عمل آورده بود، برهاند. ولی میدان جنگ روس و انگلستان و عثمانی گردید.[۴] دو کشور آلمان و عثمانی از یک طرف و روسیه و انگلستان از طرف دیگر هر کدام بنوعی مبلغین و مسیونرهای خود را به داخل خاک

---

۱ - لیتل فیلد، پیشین، ص ۱۸۲.

۲ - دکتر رضا علومی، تاریخ دیپلماسی اروپا از ۱۷۸۹ تا عصر حاضر،(انتشارات اقبال،تهران ۱۳۴۹) ،ص ۱۵۱.

۳ - همانجا، ص ۱۵۱.

۴ - رابرت روزول پالمر، تاریخ جهان نو، ترجمه اَبوالقاسم طاهری، جلد ۲، چاپ سوم،(انتشارات امیر کبیر۱۳۵۷) ،ص ۴۷۳.

ایران و مناطق کردنشین آن سرازیر نمودند که بتوانند هر کدام علیه دیگری منطقه نفوذ و متحدی بیابند که رؤسای عشایر و ایل های داخل ایران از این قاعده مستثنی نبودند. روح ناسیونالیستی که از طریق اروپا وارد عثمانی شده بود، در کردهای آنجا تأثیرات بسزایی ایجاد نموده بود و اشخاص آگاه و با فکر مثل عبدالرزاق بدرخان قصد داشتند این ایده را در میان کردهای سایر نقاط منطقه گسترش دهند.[۱] این بود که وی با سمکو ارتباط برقرار نمود و هر چند به انجام فعالیت هایی در داخل ایران پرداخت، اما این باعث نشد که اسماعیل آقاسمکو به جنبش خود، جنبه ی فرامرزی بدهد. سمکو برای شرکت در این جنگ بزرگ دلایل زیادی داشت: نخست این که او نمی توانست مانند گذشته از رقابت روسیه و عثمانی بر سر نظارت منطقه ی قطور استفاده کند و به علت شروع جنگ ناچار از انتخاب یکی از این دو کشور و طرد دیگری بود. دوم اینکه سمکو در پی گردآوری جنگ افزار و مهمات برای عملی ساختن آمال خود درآینده بود و شرایط جنگی چنین موقعیتی در اختیار وی می‌گذاشت.[۲] روس ها از طریق عبدالرزاق بدرخان بر سمکو تأثیراتی گذاشته بودند و فکر می کردند که اگر جنگی روی دهد، سمکو جانب آنان را بگیرد. اما پیشرفت سریع عثمانی ها در آذربایجان و مناطق کرد نشین ایران، سمکو را ناچار نمود که به همراهی با آنان بپردازد و با این که روس ها در کردستان و آذربایجان تعدادی کنسول گری و مدرسه و مراکز مذهبی در پیش از شروع جنگ دائر نموده بودند،[۳] اما عملاً این ها، کارایی چندانی نداشت. چون عثمانی برای جلوگیری از تلاقی نیروهای روس و انگلستان به همدیگر در این نواحی روس ها را از ارومیه دور نمودند و این منطقه را به یک پایگاه جنگی قوی برای خود تبدیل کردند و عشایر شکاک را متوجه خود ساختند.[۴] چون در ابتدای جنگ، رشته ی مسائل از دست ایران خارج شده بود، بنابراین، روسیه توانسته بود بیشتر مناطق کرد نشین و آذربایجان

۱ - عبدالرزاق بدرخان، پیشین، ص ۳۵.

۲ - مجتبی برزویی، اوضاع سیاسی کردستان، نشر فکر نو: ص ۱۵۷.

۳ - که مال مه زهر، کوردستان له ساله کانی شه ری جیهانی یه که م دا،(چاپی به غدا، سالی۱۹۷۵) ، ص ۲۴.

۴ - مه زهه ر ، پیشین، ص ۱۷۸.

را به تصرف خود در بیاورد و تنها از طریق زور به اشغال خود ادامه می داد، اما عثمانی مذهبی، در میان مناطق سنی نشین کرد با اعلام جهاد توانسته بود با پشتیبانی آن‌ها به مقابله با روسیه بپردازد. در ژانویه ۱۹۱۵م هم زمان با عقب نشینی نیروهای روس از سلماس و قطور، سمکو آشکارا جانب ترک ها را گرفت و نزدیک به هزار تن از مسیحیان را کشت. اسماعیل آقاسمکو به رغم ارتباطش با مقامات روس و با وجود نامه هایی که برای کنسول روس در خوی می فرستاد. پنهانی با ترک ها هم ارتباط برقرار کرده بود، به همین دلیل پس از اشغال مجدد شهر خوی در ماه مارس۱۳۳۳ه ق (۱۹۱۵م) روس ها وی را دستگیرو روانه تفلیس نمودند.[1] بجز سمکو، رؤسای کرد اطراف خوی، سلماس و ماکو و نیز عبدالرزاق بدرخان از فعالان کرد عثمانی توسط روس ها دستگیر و به تفلیس فرستاده شدند که هدف روس ها از این کار تشکیل جبهه ای کردی در مقابل عثمانی بود. ولی این اقدام به نتیجه ای آنچنانی نرسیده، اما بعد از چندی سمکو را آزاد نمودند و او پس از بازگشت از روسیه در اوایل سال ۱۳۳۴ه ق(۱۹۱۶م) به روس ها متمایل شد و تعهد سپرده بود که با آنان مخالفت نکند.[2] روس ها خواستار اقدامات عملی سمکو در زمینه کمک به خود بودند. اما او از روسیه خواست که به حق کردها اهمیت داده و ایران را مجبور نماید تا اداره ی نواحی سومای و برادوست را به وی واگذار کنند و این مهم توسط یوسف کامل بدرخان از روس ها خواسته شد. اما تقاضای سمکو با مخالفت گرسانوف کنسول روس در خوی و نیکتین کنسول آن کشور در ارومیه روبه رو شد. زیرا هر دو دیپلمات از شدت نفرت و نارضایتی ساکنان کرد و سومای و برادوست از سمکو آگاه بودند. اسماعیل آقا در اواخر سال۱۳۳۳ه ق(۱۹۱۵م) تعدادی از عشایر کردهای سومای و برادوست را دچار سرگردانی و مشکلات فراوان نموده بود.

به همین دلیل دسته ای از آنان به ریاست اسماعیل آقا کاردار بر اثر غارت خانه و کاشانه شان توسط اسماعیل آقا سمکو به اطراف اشنویه پناه بردند و بعداً خواستار

---

۱ - رسول هاوار، پیشین، ص ۱۷۸.

۲ -آقاسی ، پیشین، صص ۳۵۳و۳۵۲.

کمک از حکومت مرکزی ایران شدند تا آنان را در پناه خود گیرد.[۱] پس نتیجه گرفت، با این که اسماعیل آقا شکاک قدرت بلامنازع منطقه بود، ولی در داخل عشایر کرد نسبت به وی بدبینی هایی وجود داشته است که روس ها نیز ناچاراً از خواسته های وی سرباز می زدند. حتی در میان عبدوی ها نیز عمر خان شکاک، سمکو را تهدید می نمودند.[۲] اما احمد شاه چون توانایی مهار اسماعیل آقا را نداشت و برای این که او را بیشتر به ایران متمایل کند و همچنین ترس از مسیحیان آذربایجان ناچاراً در سال ۱۳۳۴ه ق(۱۹۱۶م) وی را به حکومت سومای و برادوست منصوب ساخت.[۳] با این همه تفاسیر سمکو می خواست به اهداف خود رسیده و قدرتش را در منطقه افزایش دهد. در این راستا دررابطه ی خود با روسیه و عثمانی در حالت توازن عمل می کرد تا همه ی درها به رویش باز باشد. به همین دلیل وی از این طریق صاحب ادوات و تسلیحات فراوان جنگی شامل تفنگ و توپ گردید که هم روس ها و هم کردهای عثمانی در اختیار وی نهادند. شاید دلیل اختلافات در بین کردهای ایران مخصوصاً در سومای و برادوست، تبلیغات و نفوذ بی شائبه دو دولت روس و عثمانی بوده باشد. هر طایفه ای از آنان خواستار پیوستن به یکی از این دولت ها بوده اند و چون سمکو فقط به فکر جایگاه خودش در منطقه بود، و نمی خواست ارتباطش را با هیچکدام از دست بدهد، لذا با کردهای مخالف نظر خود از در عنان در می آمد. گویا در این موقعیت شرایط زمانی منطقه به نفع سمکو بوده است،چون از یک طرف روس ها و عثمانی با همدیگر دشمن بودند و هر کدام در تقویت سمکو به نفع خود بودند، از طرف دیگر دولت ایران از ترس نفوذ مسیحیان در داخل مناطق کرد نشین و آذربایجان ایران قصد همراهی با اسماعیل آقا را داشت، چون مسیحیان را دولت روسیه برای تحت فشار قرار دادن دو دولت ایران و عثمانی وارد منطقه نموده بود و هر روز بر نفوذ و قدرت آنان می افزود.

---

۱ - کاوه بیات، نامه های ارومیه(اسناد و مکاتبات محمد صادق میرزا مغرالدوله از حکومت ارومیه،شوال ۱۳۲۳ تاریخ ربیع الاول ۱۳۳۴ق(انتشارات فروزان فر، تهران۱۳۸۰) ،صص ۸۲و۷۵و۷۴.

۲ - مک داول، پیشین، ص ۳۷۳.

۳ - آقاسی، پیشین، ص ۶۲۴.

۳-تحرکات سیاسی- نظامی مسیحیان، آسوریان آذربایجان و موضع سمکو در برابر آنان

پیش از شروع جنگ جهانی اول مسیحیان نستوری در ناحیه ی حکاری واقع در عثمانی به‌سر می بردند. آنان تحت رهبری مارشیمون در پاییز سال ۱۳۳۳ه ق (۱۹۱۵م) به طرف ایران به راه افتادند و در نواحی ارومیه و سلماس ساکن و با مسیحیان این مناطق که از گذشته وجود داشتند یکی شده و شروع به فعالیت نمودند.[۱] قبلاً در زمان شورش های امیر بدرخان و شیخ عبیدالله شمزینی در مناطق کرد نشین ایران و عثمانی. یک سری تحرکات از مسیحیان روی داده بود. با این که کردها خواهان اتحاد با آنان بودند، ولی همیشه دولت های استعماری روس و انگلستان مانع از به وجود آمدن چنین پیوندی می شدند. بنابراین، مسیحیان و ارامنه از طرف جنبش های کردی مورد تعرض قرار می گرفتند.[۲] مخصوصاً توسط شیخ عبیدالله نهری، که دید مذهبی وی در به وجود آوردن بحران بین کردها و مسیحیان تأثیری شگرف داشت.[۳] جمعیت آسوریان ایران نزدیک به ۴۰۰۰ تن بود و طبعاً با نستوری های پناهنده که به جیلوس یا جلو(jelus) معروف بودند، احساس همدردی می کردند. سیسیل جی. ادموندز شمار نستوریان پناهنده را ۳۵۰۰۰ تن و کسروی ۵۰۰۰۰ تن یاد می کند. گذشته از مسیحیان مهاجر عثمانی، اقلیتی آسوری و ارمنی نیز از قرن ها پیش در بخش غربی دریاچه ی ارومیه و شهر ارومیه سکونت داشتند. حاج سیاح که از مناطق مختلف ایران در زمان حکومت ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه دیدن نموده است، در خاطرات خودش اشاره می کند که در شهرهای ارومیه، سلماس و خوی به مدارس متعدد مسیحیان برخورد کرده و این مدارس دارای شاگردانی با لباس‌های نو و تازه بود. این مدارس به تبلیغ مسیحیت همه می‌پرداختند.[۴]

حسن ارفع در کتاب خود (کردها) می نویسد:" در ناحیه ی غرب دریاچه ی

---

۱ - ایگلتون جونیر، پیشین، ص۲۲.

۲ - کوچرا، پیشین، ص ۲۶و۲۴.

۳ - کوچرا، پیشین، ص ۲۶.

۴ - حاج سیاح، پیشین، صص ۲۵۸تا۲۶۱.

رضائیه(ارومیه) دو قسمت وجود دارد که سکنه ی آن مخلوطی از ترک‌های شیعه مذهب و آسوری های شمال سلماس حدوداً ۱۶۰آبادی می شود و جنوب اقصای رضائیه در حدود سیصدآبادی وجود دارد که در قسمت کوهستان غربی آن کردها ساکن اند: خلاصه جمعیت اطراف رضائیه را بیش تر کردها و شهر را بیشتر ترک ها تشکیل می دهند با اقلیتی از آسوری ها."[1]

حسن ارفع برخلاف کسروی و ادموندز تعداد پناهندگان را ۲۵۰۰۰ تن اعلام می داد و اضافه می کند که:"آسوری های ترکیه که به ژولوس (جلیوس) معروف بودند، از ترس این که مبادا به سرنوشت ارمنی ها دچار شوند، داخل خاک ایران شده و در ناحیه ی رضائیه ساکن شدند... آن‌ها تحت محافظت مسیونرهای مذهبی آمریکا بودند که کوشش داشتند این مسیحیان نستوری را پروتستان کنند. ترک ها کوشش داشتند که در حالت حسن هم جواری با آسوری ها بسر برند. اما با تبلیغات روس ها و مسیونرهای آمریکایی سبب شدکه سرنوشت خود را با روس ها یکی بدانند."[2].

با ورود پناهندگان مسیحی به داخل ایران، اختلافات بین آنان و مسلمانان به اوج خود می رسد و چون با یکی شدن مسیحی های داخل ایران و پناهندگان بر جمعیت آنان افزوده گردید و از طرف دیگر هم توسط دولت های غربی و روس ها تقویت می شدند، لذا در قتل عام مسلمانان دریغ نمودند. از نامه های محمد صادق(میرزامعزالدوله) که حاکم ارومیه بوده و از شوال ۱۳۳۳ تا ربیع الاول ۱۳۳۴(۱۹۱۵و۱۹۱۶م) بر این سمت قرار داشت، معلوم می گردد که این درگیری ها به حدی شدید و هولناک بود که خلیفه گری کل ارامنه طی نامه ای برای میرزا معزالدوله گله و شکایت خود را از این جریانات بیان می دارد[3]و خواستار قطع کشت و کشتار مسیحیان تحت رهبری خود می گردد.

در نامه ی خلیفه گری کل ارامنه آذربایجان به میرزا معزالدوله به درگیری هایی که

---

۱ - ارفع، کردها،ص ۸۵.

۲ - همانجا.

۳ - بیات، نامه های ارومیه،ص ۱.

مختص بین کردها و مسیحیان باشد، اشاره ای نشده،[۱] بلکه از کلمه مسلمانان استفاده می کند درنتیجه آذری ها و کردها و در کل مسلمانان منطقه علیه مسیحیان وارد عمل شده اند. روس ها در ارومیه به تشکیل نیروهای نظامی از آسوریان دست زدند و با مارشیمون* رهبر مذهبی آنان رابطه ی گرمی داشتند. تا آنجا که سالانه مبلغ پانصد روبل به مارشیمون می پرداختند و او دو لشکر از پیروان آسوری خود تشکیل داد که سرانجام به صورت یک لشکر پیاده در آمدند.[۲] شاید در این چالش به وجود آمده در آذربایجان بیشترین ضرر را ارمنه کرده باشند. بنابر نامه ی خلیفه گری آنان هم از طرف جیلوها یا آسوری ها و هم از طرف مسلمانان حقوقشان ضایع شده و اذعان می دارد که مسلمانان را یکی می دانند و در تشخیص اینکه ارامنه هم از مسلمانان و هم از جیلوها جدا می باشند، اشتباه کرده باشند.[۳]ولی این ظاهر قضیه است که خلیفه گری ارامنه را از درک واقعیت های منطقه که همان استقلال خواهی آنان می باشد، دور کرده است. عملکرد آنان و آذربایجان به حدی شدید بود که شیرازه ی امور را از دست حاکمان خارج کرده بود. گزارش پیشکاری کل آذربایجان دال بر شدت قتل عام و غارت مسیحیان در آذربایجان در مورد مسلمانان می باشد:

حکومت ارمی و مضافات

نمره ی ۱۰۴۳، به تاریخ ۱۳ شوال ۱۳۳۳، پیشکاری کل آذربایجان

از روز ورود به خاک ارومیه که دیدم ارامنه و جماعت نصارا از بزرگ، کوچک دست اطفال و زنان خود را گرفته تشنه و گرسنه در وادی های لم یزرع فراری و متواری، به طوری که اغلب آنها عدم لایموت، زندگی را بر خود حرام، مشاهده اوضاع غیر مترقبه به فدوی ناگوار، با نصایح و دلایل و در بعضی موارد، با تهدید و در پاره ای از مواقع به

---

۱ - همان اثر... ، ص۲.

* لغت و کلمه ی مارشیمون لقب پیشوای مذهبی آسوریان می باشد و جنبه ارثی دارد. شیمون همان شمعون یکی از یاران مسیح بود.

۲ - لازاریف،پیشین، ج۲ن، صص۵۹۱و۵۹۰- بیات، پیشین،ص ذیل نامه ی نمره ی ۱۶۵۲/۷۰۲، به تاریخ ۱۵ شهر ذی قعده ی ۱۳۳۳.

۳ - بیات، نامه های ارومیه، ص ۲.

امیدواری با اطمینان کامل آنها را به ارومیه عودت داده در صورتی که به آنها می گفتم دولت ایران بر این اعاده ی امنیت و نگهداری از شماها هم قسم اطمینان به اینجانب داده سوار خیلی مکفی و منظم همین چند روز خواهد رسید و پنجاه نفر سوار اگر به نظر دقت بنگرید اهمیت این مطلب درحکم عدم است هنوز همان پنجاه نفر هم نرسید.تمام ارامنه و نصارا جسارت پیدا کرده کم کم آدم کشی و غارت را بنا گذاشته و حکومت هیچ نوع قدرت جلوگیری، مخالفت در حقوق هیچ یک از طوائف را ندارد و فدوی حیران و سرگردان فقط بنای کار را به مواعظ و نصایح و اقامه ی ادله و براهین گذارده و این مسئله هم البته تا یک درجه ممکن خواهد بود که در ظرف امروز فهمیده شود که اولیای دولت وقتی به آسایش و امنیت اینجا نمی گذارد و باصراحه عرض می کنم به ولایت مطلقه قسم است هیچ کس نمی تواند دوباره ازاطراف تبریز به ارومیه بیاید و هیچ یک از خدام آستان مبارک نمی تواند اینجا زندگی کند. دستی از دور بر آتش دارید، تمام دهات اطراف شهر را غارت و حاصل محصول را آتش زده و در پاره ای از دهات خالی از سکنه کرده اند، گر به هم نمی توان پیدا کرد. خود حضرت اشرف روحی فداه مراتب کفایت و کار کردن فدوی را بهتر می دانند که هر قسم و هر شکل کاره شکل و خدمت عمده به فدوی رجوع شود به یک مشکل که اسباب مسئولیت را فراهم نیاورد یا با سستی کاری از پیش می برم. لکن درباره ی این مأموریت کار به جان و کارد به استخوان رسیده، تحمل آن از قوه ی فدوی و امثال خارج است. چاره ی فوری و علاج آنی نشود اوضاع اینجا برهم تر ومغشوش تر (می شود) و چون تمام مطالب به عرض می رسد دیگر مسئولیت را از گردن آن خارج می دانم.[1]

معزالدوله

مسیحیان بطور جدی در پی تجزیه‌ی آذربایجان غربی و تشکیل کشوری مسیحی بودند و چون آشکارا از نیات و آرزوهای خود سخن می گفتند و روزنامه ها و نشریاتشان

---

۱ - ذیل نامه ی نمره۱۰۴۳، به تاریخ ۱۳شوال ۱۳۳۳، پیشکاری کل آذربایجان، بیات، نامه های ارومیه، صص ۵و۶.

درباره ی این اهداف داد سخن می دادند. مسلماً کردها و آذری ها از حضور آنان در منطقه احساس وحشت و هراس می کردند. دولت های غربی دیگری چون انگلستان و فرانسه نیز در تحریک مسیحیان نقش داشتند و گذشته از عوامل آنان، دین گستران آمریکایی و اروپایی نیز در این توطئه ها سهیم بودند.[۱] دولت مرکزی ایران که در نهایت ضعف بسر می برد، برایِ حل این منازعات هیچ‌گونه اقدام عملی انجام نمی داد و اکثریت نامه ها و گزارش حاکمان منطقه آذربایجان بی جواب می ماند. بی ثباتی در منطقه موجب شده بود که بغیر افراد ایل شکاک، بقیه مردم و رؤسای عشایر دیگر از جان خود بیمناک شدند و به کوه ها و دشت ها پناه برده و از طریق حملات به داخل شهرها زندگی خود را تأمین کنند. عشیره ی هر کی نمونه ی بارز این مدعی است که هر چند حاکم ارومیه سعی در برطرف نمودن اغتشاش آنان نمود، ولی شواهد و اسناد بر این گفته تأکید دارند که ایل ها و طوائف کرد از جان خود بیمناک بوده، و برای اطمینان از بهبود اوضاع خواستار نامه و دست خط کتبی حکومت مرکزی شده اند.[۲] دولت عثمانی هم برای مقابله با اقدامات روس و انگلستان به تقویت کردهای سنی در منطقه می پرداخت. و از طریق مبلغان و اعلام جهاد سعی در به‌دست آوردن قلوب مسلمانان داشت. بر این اساس تعدادی از عساکر عثمانی را از طریق اشنویه وارد خاک ایران کرد، و به محض تماس با کردها بنای آشوب و دست اندازی آغاز گردید.[۳] دولت ایران هم از فرصت استفاده نموده و هر چه مشکلات و خسارت‌هایی که دامن مسیحیان را می گرفت به گردن کردها و عساکر عثمانی می انداخت. هنگامی که کنسولگری روس از حاکم ارومیه(معزالدوله) خواهان پانصد تومان برای تعمیر و مرمت کلیسای مسیحیان بار انداز چای و نازلوچای شده بود.آنان در تاریخ ۱۹شهر ذی قعده۱۳۳۳ ه ق(۱۹۱۵م) از طریق مارسکز ارخانویث که چند سالی بود در ارومیه به تبلیغ مذهب

---

۱ - ارفع، کردها، ص ۸۵- جان الدر، تاریخ میسیون آمریکایی در ایران، ترجمه ی سهیل آذری (انتشارات جهان، بی جا،۱۳۳۳ش) ،صص ۲۴و۴.

۲ - ذیل نامه نمره ی ۱۱۰۸/۱۵۸،تاریخ ۱۷ شهرشوال۱۳۳۳ به ولیعهد از میرزا مغرالدوله،بیات، نامه های ارومیه،صص ۹و۱۰.

۳ - ذیل نامه نمره ۱۹۵۷/۱۰۰۷ و۲۹ شهر ذی قعده۱۳۳۳ه ق، بیات،پیشین،ص۷۰.

ارتدوکسی می پرداخت و از طرف دولت روس هم محترم و مقبول القول بود، بـه دولـت ایران اعلام کرده بودند که باید عموم مالکین دهات مسیحی نشین امسال از کلیه ی حقوق اربابی خودشان صرفنظر نموده و به واسطه ی پریشانی رعایای مسیحی بـه آن‌ها واگذار شود که البته مسیحیان این مسئله را از طریق فشارهای شدید روسیه بـر ایـران پی گیری می نمودنـد.[۱] ارامنـه وآسـوریان*در محـدوده ی سالهای ۱۳۳۳ تـا ۱۳۳۴ه ق(۱۹۱۵و۱۹۱۶م) به نوعی عمل می کردند که گویی دولتی در دولت هستند و بـرای هر رخدادی و هر مشکلی، از ایران درخواست خسارت می نمودنـد. حتـی بـرای جبـران خسارت دستگاه تلفن که توسط مردم شهر خراب شده بـود و ایـن درخواسـت را بازیـل نیکتین در ربیع الاول سال ۱۳۳۴(۱۹۱۶م) به وسیله نامه از ایران کـرده بـود. پیشـروی نیروهای عثمانی در جبهه هایی مثل ساری قمیش، که در همان مراحل اولیه بـه صـدور فرمان عقب نشینی واحدهای نظامی روسیه در آذربایجان منجر شـده بـود،[۲]چنـدان بـه درازا نکشید. در پی اقدامات ژنرال یودنیچ، ریاست ستاد قابل و توانـای سـپاهیان روسـی در قفقاز نبرد ساری قمیش به شکست و عقب نشینی واحدهای عثمانی منجر شـد و بـا این دگرگونی عمده در جبهه اصلی جنگ، قوای چرنوز بـوف درآذربایجـان از نـو فرمـان یافتند که مواضع پیشین خود را تصرف کنند.[۳] اگر چه تبریز سه هفتـه بـیش در دسـت عثمانی نماند و روس ها آن را اواسط الاول۱۳۳۳ه ق/اواخـر ژانویـه ۱۹۱۵ از نـو تصـرف کردنـد، ولـی تصـرف مجـدد ارومیـه بـه آسـانی صـورت نگرفـت و تنهـا در رجب۲۴/۱۳۳۳مه۱۹۱۵ بود که روس ها پس از زد و خوردهایی بـا قـوای خلیـل بیـگ توانستند به شهر درآیند. با استقرار روس ها در ارومیـه، چرخـه ی دیگـری از دور باطـل انتقامجویی آغاز شد، اینک نوبت نیروهای محلی و نه چندان محلیِ هـوادار روس، ارمنـی ها و آسوری ها بود که "داد" خود را ستانند. ارخاندریت رئـیس روحـانی میسـیون روس هر روز به بهانه ی گرفتن خسارت وارده بر آنان به خانه ها حمله می بـرد و از هـر خانـه

---

۱ - ذیل نامه نمره ی۲۲۶۰/۱۳۱۰، تاریخ ۱۰شهر ذی حجه ی۱۳۳۳ه ق،پیشین ص۸۸.

*در همه منابع فارسی و بعضی منابع عربی به نستوری ها یا جیلوها آسوری گفته می شود.

۲ - کسروی، تاریخ هیجده ساله... ،ص ۶۱۰.

۳ - همان، ص ۶۱۰.

مقداری اشیاء و وسایل خانه را تاراج می نمود و کسی هم جلودار وی نبود. از طرف دیگر بازیل نیکتین کنسول روسی در ارومیه، ایران را متهم به ارتباط با عثمانی و آلمان می نمود.[۱] آسوریان در سال ۱۳۳۴ه ق/۱۹۱۶م.اتحادیه ای سیاسی به وجود آوردند که به "اتحادیه آزاد "معروف بود و "قوای مسلحه" بازوی نظامی آن به شمار می رفت. آنان خواستار تلاش برای احیاء زبان سریانی... بودند منظور از تشکیل اتحادیه ی آزاد این بود که ملت نصارا، با مختاریت استقلال و امرار حیات نمایند.[۲] آن هم در نقاط معین و بزرگی مثل ارومیه،موصل،ترک عابدینی، نصیبین، جزیره(جزیره ی ابن عمر) ، جولاملک (حوله میرگ) به شرط اینکه با روسیه اکبری(روسیه کبیر) آزادیخواه متحد باشند، مخصوصاً در امور تجارتی و نظامی.[۳] از سال ۱۳۳۳ تا۱۳۳۵ ه ق (۱۹۱۵تا۱۹۱۷م) اگر چه دولت ایران سعی کرد با انتصاب کسانی چون یمین الدوله، محمد صادق میرزا معزالدوله و اعتماد الدوله به حکومت ارومیه، آن حدود را از نو تحت نظام در آورد، ولی حاکم اصلی روس ها بودند که چه از طریق فرماندهان نظامی خود در محل و یا کنسولگری روسیه که در پی عقب نشینی عثمانی ها تحت سرپرستی بازیل نیکتین از نو باز گشایی شد، اداره امور را در دست داشتند. بعد از انقلاب اکتبر۱۳۳۵ ه ق/۱۹۱۷م در روسیه و عزیمت سربازان آنان به وطن خود، متفقین مواجه با آشفتگی اوضاع قفقاز و شمال شرقی شده بودند. اهالی قفقاز را از حمله قریب الوقوع ترک ها ترسانده و تشویق نمودند که خود جای روس‌ها را بگیرند تا بدین وسیله از اشغال این نواحی توسط عثمانی جلوگیری کنند و ناحیه ی نفت خیز ماکو را در تصرف داشته باشند. اما نقشه ی آن‌ها با ناکامی روبه رو شد و قفقازی‌ها حاضر به جنگ با هم مذهب های خود و نیز اهالی گرجستان نشد که بیش تر از ترک ها، از ارمنی ها ترس و واهمه داشتند. به همین علت ارمنی ها فقط در نواحی مرزی باقی مانده و حتی بعداً تقسیم شدند. ارمنی های روسیه یا ارمنی های قفقاز که نسبت به بلشویک ها احساس همدردی و هماهنگی نشان می دادند از در مخالفت در آمدند. این

---

۱ - ذیل نامه ی نمره۵۹۷، به تاریخ شهر محرم سنه۱۳۳۴، بیات،نامه های ارومیه،صص ۱۱۹و۱۱۸.

۲ - تمدن، پیشین، صص ۲۰۷و۲۰۴.

۳ - همانجا.

خط مشی که توسط دولت جدید شوروی اتخاذ شده بود، نشان می داد که آن‌ها علاقه ای به حمله و تصرف منطقه ارمنی نشین ترک ندارند.[۱] به هر حال آسوری های جنگ جوی جیلو که قبلاً در منطقه ی ارومیه اقامت کرده بودند، با خروج روس ها آزادی عمل پیدا کرده و با اسلحه و مهماتی که از طرف قوای روس بر ایشان ارسال شده بود و قسمتی نیز به پایتخت گرجستان حمل می‌شد، کاملاً بر ارومیه و نواحی اطراف آن مسلط شدند. آسوری ها چون در دولت ایران توان و قدرتی مشاهده نمی کردند، به مصادره ی اموال مسلمانان از کرد گرفته تا ترک پرداخته و قتل و عام های وحشتناکی به‌دست آنان در ارومیه روی داد. حسن ارفع راجع به آسوری ها می نویسد: «شکی نیست که ایده ی آسوری هایی که توسط مارشیمون و مرد آتشی مزاجی چون آقا پطرس هدایت می شدند، این بود که به هر قیمتی شده ناحیه ی رضائیه و احتمالاً سلماس را به خود اختصاص داده و وطن خویش نمایند»[۲] اسماعیل آقاسمکو از مقر خود در قطور و چهریق ناظر این رخدادها بود و از نظر آسوری ها تنها نیروی مسلح منطقه که در آن لحظه امکان داشت با عثمانی ها متحد شود، عشیره شکاک تحت فرمان سمکو بود. از این رو، مارشیمون رهبر آسوری‌ها خواستار اتحاد سیاسی و نظامی با سمکو گردید. با این که روس ها آذربایجان را تخلیه نمودند، ولی دوره ای از بلاتکلیفی آغاز شد که علی رغم نابسامانی های فوق العاده، این امید را نیز در دل ایرانیان به وجود آورد که بالاخره دوران مداخله نیروهای خارجی در ایران نیز به سر آمده و نوبت به باز سازی کشور-از هر لحاظ- رسیده باشد. دوره ای که با بهره برداری نیروهای نظامی عثمانی از فرو پاشی روسیه تعرض گسترده ی آن‌ها در جبهه ی آذربایجان در ۱۳۳۶ه ق/اوت۱۹۱۸م به پایان آمد. دوران اقتدار عثمانی ها در آذربایجان چندان به درازا نکشید. زیرا با شکست آن‌ها در جنگ بین الملل که به قرار داد ترک مخاصمه ی مدرس محرم۱۳۳۷/۳۰ اکتبر۱۹۱۸ منجر شد، عثمانی ها نیز به تدریج قوای نظامی خود را از ایران خارج کردند. ولی همین دوره ی کوتاه هم برای اعاده نظم

---

۱ - ارفع، کردها، ص۸۷.

۲ - همانجا.

و در آتش جنبش های محلی و همچنین اخلال اساسی در تلاش های جاری ایرانیان برای اعاده نظم و سامان در آن خطه ی جنگ زده کافی بود. مارشیمون که تشنه ی بدست آوردن استقلال و یا حداقل خود مختاری برای آسوری ها بود، می خواست به هر طریقی شده بعد از جنگ مجبور به بازگشت نواحی حکاری و مجبور به جنگ مداوم با قبایل کرد نباشد،[1] متوجه شد که نمی تواند نقشه ی خود را بدون همکاری کردهای این منطقه اجرا نماید. هر چند باطناً می خواست بعد از فتح نهایی متفقین و شکست دولت عثمانی آنها را نیز از میان بردارد. بنابراین سمکو را که معروفترین و مهمترین رؤسای قبایل در نواحی بود، بدین منظور انتخاب نمود. در تاریخ ۱۳۳۵ه ق/۱۹۱۷م مارشیمون با ۱۴۰ سوار برای دیدار با سرایل شکاک به کهنه شهر در سلماس رفت. کسروی از قول سمکو می نویسد: «مارشیمون به او گفته: این سرزمین که اکنون کردستان نامیده می شود میهن همه ماها بود ولی جدایی در کیش ها ما را از هم پراکنده و به این حال انداخته اکنون همدست شویم و این سرزمین را خود به دست گیریم و با هم زندگی کنیم. و نیز گفته ما سپاه بسیج کرده ایم ولی سوار نمی داریم اگر شما با ما باشید چون سوار بسیار می دارید رویم بر سر تبریز و آنجا را هم گیریم.»[2] از گفتگوی بین سمکو و مارشیمون پیدا است که مارشیمون آسوری ها را در آذربایجان شریک کردها در این سرزمین می داند و به صورت تلویحی ابراز داشته که باید سرزمین کردستان را بین آسوری ها و کردها تقسیم نمود که این مسئله با روحیه سمکو سازگاری نداشته، زیرا وی اصلاً خواهان تجزیه ی مناطق کرد نشین از ایران نبود و به قول کسروی، مارشیمون از همان ابتدا قصد فریفتن سمکو را داشت.[3] مهدی آقاسی در تاریخ خوی نیز با تکیه بر یادداشت های ملا محمد جعفر می نویسد که مارشیمون خواستار اتحاد با کردها گردید تا به این وسیله میهن مشترک کردها با مسیحیان یعنی کردستان از چنگ غاصبین یا ایرانیان رهایی یابد.[4] اما قول احمد کسروی بیشتر به واقعیت نزدیک

---

۱ - ارفع، کردها، ص ۸۸.

۲ - کسروی، تاریخ ۱۸ ساله... ،ص ۷۲۷.

۳ - کسروی، پیشین، ص ۷۲۶.

۴ - آقاسی، پیشین، ص ۳۸۷.

است. زیرا درخواست های آسوریان از حکومت ایران برای رفـع مشکلاتشـان در رسـیدن به استقلال، هیچ‌گونه اسمی از کردها و ایل شـکاک بـه میـان نیاوردنـد و در اولتیمـاتوم هفت ماده ای آنان به ایران در پیش از پایان جنگ جهـانی اول هـیچ گونـه حقـی بـرای کردها قائل نشده و همه ی ساکنان آذربایجان را مسلمان قلمداد می کنـد کـه کسـروی اولتیماتوم آنان را از زبان معتمد الوزراکه یکی از نمایندگان حاضر در جلسات بـوده و بـه این ترتیب بیان می کند:

... به ملاحظه ی نوع پرستی لازم است که بفوریت این قتل و غـارت را خاتمـه داده و آنها که منافع متفقین مانع و به صدمات اهالی راضی هستند ما امضاء کنندگان خیلـی واجب می دانیم که این شروط ذیل را به مسلمانان اظهار و اجرای آنها را بـدون سـوال و جواب بخواهیم.

اولاً- باید مجلسی مرکب از شانزده نفر به دستور العمـل بـارون اسـتپانیاس بفوریـت تشکیل یابد.

ثانیاً- شهر در تحت حکومت نظامی بوده و رئیس پلـیس را اعضـای منتخبـه تعیـین نماید.

ثالثاً- هر قدر اسلحه که در نزد مسلمانان است باید در ظرف چهـل و هشـت سـاعت به مجلس متشکله تحویل بدهند که مال ملت ایران خواهد بود.

رابعـاً- چهـار نفـر اشـخاص کـه مظنـون هسـتند ار قـرار ذیـل در مجلـس حاضـر نمایند.(صدر- ارشد همایون –ارشد الممالک –حاجی صمد زهتاب)

خامساً- اشخاصی که به صاحب منصب روسی- و صاحب منصب فرانسه و یا به یـک سالدات روس هجوم کرده اند هر گاه مقتول و یا مغلوب بشوند باید اهالی شهر ارومـی بـا اهل و عیال و با نجود آنها معاش بدهند.

سادساً- حکومت باید به مجلس توضیحات بدهد زمان بی تربیتی را.

سابعاً- قزاق های ایرانی باید به تحت اطاعت صاحب منصبان روس خودشـان دعـوت شوند.[1]

---

۱ - کسروی، تاریخ هیجده ساله ... ص ۷۲۲.

اما اسماعیل آقا به نیات مارشیمون آگاه بود و هر چند دعوت وی را برای گفتگو در کهنه شهر و با خوشرویی کامل پذیرفت، اما به قول برخی منابع از قبل خود را برای کشتن مارشیمون آماده کرده بود.[۱] به هر روی رهبر آسوری ها و همه ی یکصد و چهل تن همراهان وی به دست سمکو و یارانش به هلاکت رسیدند. این اقدام واکنش شدید و وحشتناک آسوری های ارومیه را به دنبال داشت، به طوری که هزاران تن از اهالی ارومیه به‌دست مسیحیان قتل و عام شدند. بعضی منابع بر این نکته تأکید دارند که زمینه برای گفتگو بین کردها و آسوری ها موجود بود، چون هر دو از اقوام تحت ستم منطقه بودند و نسبت به سرنوشت خود با دید انتقاد می نگریستند. لذا هم کردها و هم آسوریان خواهان عقد پیمان اتحاد با همدیگر بودند. بعد مذهبی قضیه شاید دستاویز این منابع قرار داشته، چون کردهاسنی بودند وآسوری ها مسیحی، لذا هر دو نسبت به آذری های شیعه و آذربایجان به دید دشمن می نگریستند. پس زمینه برای همگرایی آنان وجود داشت.[۲]سوالی که پیش می آید، این است که اگر بعد مذهبی برای اتحاد، کفه ترازو را سنگین تر نموده بود، پس چگونه است که مسلمانان سنی و آسوری های مسیحی که سنخیتی با هم ندارند، هم پیمان شده اند. جواب این سوال را می توان موکول کرد به اختلافات داخلی بین مسیحیان که آنان بغیر از ضدیتی که با مسلمانان منطقه داشتند در داخل خودشان نیز نوعی اختلافات بر سر قدرت موجود است. به-طوری‌که بین مارشیمون رهبر مذهبی مسیحیان و پطرس آقا فرمانده نیروی مسلحه مسیحیان بگو مگوهایی صورت گرفت. حتی جنگ های داخلی شهر ارومیه که آسوریان با مسلمانان داشتند، از این اختلاف جلوگیری ننمود.[۳] پطرس آقا چون فرماندهی نظامی آسوریان را بر عهده داشت و علیه مسلمانان از جان آنان حفاظت می نمود، جایگاه ویژه ای برای خود باز کرده بود. از طرف دیگر مارشیمون چون وضع را بدین منوال دید خواهان مصالحه ی هر چه سریعتر اختلافات فی ما بین مسلمانان و آسوری ها از جمله

---

۱ - کسروی، پیشین، ص ۷۲۷.

۲ - رویدادهایی از ارومیه و کردستان- ترجمه دانیال متی از فرانسوی به فارسی- ماهنامه دراستای انستیتوی پاریس(کانون دوم سال ۱۹۸۴)ص ۴۸.

۳ - همانجا.

کردها گردید تا بتواند از این راه هم قدرت و نفوذ دوباره خود را به‌دست بیاورد و هم این‌که برای آسوریان یک راه حل مسالمت آمیز پیدا کند. بنوعی قصد داشت بعد سیاسی آسوریان را بر عهده بگیرد و در گفتگوها و مناظره ها برگ برنده را در میان آسوریان نسبت به پطرس آقا داشته باشد.

هنگامی که اختلافات بین مارشیمون و پطرس آقا به حد اعلای خود رسید، میجرگا سفیلد که ژنرال کهنه کار روسیه در میان آسوریان بود، برای حل مناقشه بین این دو وارد عمل شد و به این نتیجه رسید که مارشیمون را نزد اسماعیل آقا سمکو فرستاده تا با وی وارد گفتگو شود تا از این طریق مسیحیان، آسوری ها و کردها علیه دولت عثمانی متحد گردند[1] اما نتیجه بر عکس شد و اسماعیل آقا، مارشیمون را به قتل رساند. پطرس آقا مذهب کاتولیک داشت و مارشیمون پروتستان و به این ترتیب اختلافات مذهبی بین آسوریان منجر به سوگیری دولت های اروپایی نسبت به هر کدام می شد. به طوری که فرانسه- انگلستان و روسیه هر کدام مخفیانه رویه ای نسبت به آنان در پیش می گرفتند.[2] هر چند علیه عثمانی ها اتفاق نظر داشتند، ولی در نهان اختلافاتی هم با یکدیگر داشتند که با کشته شدن مارشیمون قضایا برگشت، و همگی برای قتل عام خاندان اسماعیل آقا سمکو[3] دست به یکی کردند. در تحریک اسماعیل آقا علیه مسیحیان که چه کشوری مؤثربوده (ایران و عثمانی) هیچ کدام از منابع به‌طور قطع با صداقت کامل به این دو اشاره ننموده، بلکه فقط به احتمالات بسنده کرده اند. اما در تحلیل عملکرد سمکو نسبت به مسیحیان، باید به روحیه عشیره ای و خشن وی اشاره نمود که نمی خواست به هیچ وجه یک وجب از خاک وطن خود را به بیگانگان واگذارد.

با اذعان به این مطلب که اروپائیان قصد داشتند از طریق آسوری های داخل خاک ایران هم عثمانی ها را تحت فشار بگذارند و هم این که بتوانند بعدها یک دولت مستقل مسیحی در منطقه به‌وجود بیاورند. ملک الشعراء بهار این مقصود اروپائیان را

---

۱ - کوچرا، پیشین، ص ۶۰.

۲ - ماهنامه‌ی در راستای انستیتوی پاریس، رویدادهای ... ، ص ۴۸.

۳ - کسروی، تاریخ هجده ساله... ص ۷۲۸.

تصدیق می کند و می نویسد: « در همین حال به دولت اطلاع رسید که پطرس آقا نام که ظاهراً شخصی است که به ریاست دسته ای از جیلوها در نواحی غرب آذربایجان موقع جنگ عمومی مرتکب فجایعی شده است به عنوان نمایندگی کلدانی ها اظهاراتی راجع به ملت آشوری و کلدانی کرده، حدود معینی را حد طبیعی سرزمین این دولت شمرده است و از قرار مِعلوم در کنفرانس(قرار دادن لوزان) نیز اظهارات او استماع شده است.[1]پطرس آقا را سر کرزن انگلیسی به نمایندگان شرکت کننده در قرار داد لوزان سال ۱۹۲۳ معرفی نموده بود. ولی بعدها با مخالفت دولت های عثمانی و ایران و همچنین حمایت روسیه از نظریات این دو کشور تلاش های پطرس آقا به نتیجه نرسید.[2] محدوده ای که پطرس آقا برای حکومت آسوریان در خاورمیانه خواهان آن بود شامل موصل، کردستان عثمانی و کردستان ایران تا حدود ارومیه می‌شد.[3] ولی دولت-های اروپایی بخش اعظم مسیحیان و ارمنی ها را تابع حکومت مرکزی ایران تشخیص دادند و از عملی ساختن اهداف پطرس آقا جلوگیری به عمل آوردند. به هر صورت با کشته شدن مارشیمون توسط اسماعیل آقا اهالی تبریز و ارومیه از نقشه های جاه طلبانه مسیحیان برای تجزیه آذربایجان آگاه شدند،[4]هر چند بعضی منابع مثل احمد کسروی اقدام وی را اشتباه می داند اما شاید کسروی در این زمینه به نتیجه خوبی نرسیده باشد. سمکو غیر از جلوگیری از تجزیه شدن آذربایجان، نقشه ها و سیاست های روس و انگلستان را نقش بر آب کرد.[5] آسوری ها پس از سرکوب مردم ارومیه به چهریق حمله بردند و در جنگی شدید سمکو را درهم شکستند. بعضی از اعضای خانواده ی او را به قتل رسانیده یا اسیر کردند.[6] بتدریج از اواخر سال ۱۲۶۹ تا اواخر بهار

---

۱ – ملک الشعراء بهار، تاریخ مختصر احزاب ایران،ج ۱،چاپ پنجم(انتشارات امیر کبیر، تهران۱۳۷۹) ، ص ۲۷۶.

۲ –همان اثر، ص ۲۸۰.

۳ – حسامی، پیشین، ژماره کانی ۷۰و۷۳،ص ۸.

۴– آقاسی، پیشین، ص ۳۹۰.

۵ – عه‌لادین سه جادی، میژوی راپه رینی کورد(تاریخ جنبش کرد) ،چاپی دووهم،(انتشارات مه حه مدی،سقز،۱۳۵۷) ، ص ۱۶۸.

۶ – کسروی، تاریخ هیجده ساله... ،ص ۷۳۱.

سال ۱۲۹۷ هـ ش به دلیل کمرنگ شدن نقش روسیه در امور ایران بر اثر انقلاب داخلی آن کشور مسیحیان تجزیه طلب به انگلستان متکی شدند و رهبران آسوری رابطه محکمی با سرفرماندهی ارتش انگلستان در ایران ایجاد کردند. چون عثمانی ها در سال ۱۳۳۶ هـ ق/۱۹۱۸م دوبار به غرب آذربایجان هجوم آورده و با مسیحیان در گیری های شدیدی صورت دادند، در نهایت مسیحیان شکست خوردند و سمکو هم برای دفاع از مردم خوی در منطقه قطور طی کمینی که برای مسیحیان گذاشته بود، قریب به هفت هزار نفر از آنان را به‌قتل رساند.[۱] به این ترتیب نفوذ و قدرت آسوری ها در آذربایجان از بین رفت و بازماندگان مسلح و بقیه ی افراد آنان به فرماندهی پطرس آقا در اوایل تابستان۱۲۹۷ هـ ش از طریق صاین قلعه وارد منطقه نفوذ انگلیسی ها دربیجار و بعدها همدان گشته و سپس از آنجا به عراق انتقال یافتند. هدف انگلیس از انتقال دادن آسوریان به عراق به تنگنا کشاندن قیام شیخ محمود برزنجی بود. چون وی خواهان کردستانی آزاد و مستقل بود. آسوری ها با شیوخ بارزانی نیز درگیر شدند و سعید ولی بیگ را کشتند.[۲] منابع از تأثیرات افکار تجزیه طلبانه آسوریان بر اسماعیل آقا سخن رانده اند. برای مثال محمد تمدن می نویسد که « مسیحیان و پناهندگان جیلو یک دفعه آلت دست بیگانگان شدند و در صدد برآمدند که استقلال و خودمختاری برای ارومیه بخواهند و مقدمه ی مجلس شورایی در این شهر فراهم شود و هیئت رئیسه آن هم تعیین نموده... و همین روش ها بود که کسان اسماعیل آقا نیز بعدها، به فکر خود مختاری افتادند...»[۳] اما سمکو نه به خاطر ملی گرایی و ناسیونالیسم بلکه بیشتر بخاطر وطن و ایران علیه دشمنان می جنگید و کشتن مارشیمون را شاهکاری بزرگ برای خود به حساب می آورد و ایرانیان را متهم می نمود که قدر کارهای وی را نمی دانند.[۴]در بحبوبه ی این وقایع اسماعیل آقا نبوغ فکری خود را نشان داده و از روی

---

۱ - آقاسی، پیشین، صص ۳۹۸و۳۹۶.

۲ - مسعود بارزانی، مبارزات آزادی بخش مردم کرد و قیام ملا مصطفی بارزانی، ترجمه احمد محمدی به فارسی، چاپ اول،(ناشر مترجم، مریوان۱۳۸۱) ، ص۳۰.

۳ - تمدن، پیشین،ص ۳۱۹.

۴ - کسروی، تاریخ هیجده ساله... ،ص ۷۲۷.

آگاهی کامل مارشیمون را به قتل رساند، اما بعضی منابع عمل سمکو را تا حدی بی مقدار و ناچیز جلوه می دهند که گویا وی به‌خاطر انگشتر قیمتی مارشیمون، وی را از بین برده است.[1] اما اسماعیل آقا بعدها گفته بود که قبل از گفتگو با مارشیمون نقشه قتل وی را کشیده بودم، و این موضوع را فقط با برادرم علی آقا در میان گذاشته بودم.[2] با از بین رفتن آسوریان در منطقه، قدرت اسماعیل آقا مضاعف گردید و چون آذری های کشاورز و تاجر از قتل و غارت های مسیحیان به ضعف گرائیده بودند، وی توانست از این خلاء قدرت استفاده نماید و با تأثیر از افکار استقلال طلبانه ی آسوریان به اقدامات مسلحانه خود در منطقه بیفزاید.[3] در تحلیل عملکرد سمکو از ابتدا تا پایان جنگ جهانی اول، و تأثیرات شکست آسوریان بر جنبش وی، مجتبی برزویی به این طریق نتیجه می گیرد که:

«۱- محافظه کاری شدید و درگیر شدن سمکو در جنگ جهانی اول به سود یکی از طرفین جنگ یعنی روسیه و عثمانی.

۲- افزایش منابع مالی عشیره ی شکاک که از غارت مسیحیان،آذری ها و کردهای اسکان یافته و درآمد نواحی سوما و برادوست(وی در اوائل حکومت آنجا رابه‌دست آورده بود) ناشی می شد.

۳- دستیابی او به مقادیر زیادی سلاح های سبک و سنگین متعلق به نیروهای روسیه و عثمانی در پایان جنگ.

۴- عدم حمایت او از شهرنشینان و روستائیان کرد در برابر حملات نیروهای روسی باعث شد که نیروهایش دست نخورده باقی بمانند.

۵- رقابت با مسیحیان و در نهایت خروج آنان از منطقه آذربایجان غربی که به سود وی تمام شد.

۶- در پایان جنگ شماری از افسران ترک در سپاه عثمانی به خدمت سمکو در آمدند و خدمات ارزنده ای به او ارائه کردند.

---

۱ - حبیب زاهدی،بررسی و تحقیق درباره شاهپور آذربایجان،(تبریز، چاپخانه علمیه،۱۳۵۰) ، ص۲۱.

۲ - کسروی، پیشین، ص۷۲۷.

۳ - کسروی، تاریخ هیجده ساله... ،ص۸۳۰.

۷- اضافه شدن نواحی سومای و برادوست به قلمرو ظاهراً قانونی او به کمک روس ها.[۱]»

به هر حال اسماعیل آقا سمکو در پی رویدادهای ناشی از جنگ بزرگ به یک قدرت نظامی عمده در غرب آذربایجان تبدیل شد.[۲]

اما نباید نادیده گرفت که سمکو به خوبی از رقابت‌های سیاسی – نظامی میان عثمانی و روسیه، نهایت استفاده را نمود و ایدهٔ تضعیف و حذف مسیحیان در منطقه نیز برتوان وی افزود و همین تاکتیک‌ها بر توان اقتصادی حرکت وی بیشتر تأثیر داشت تا جائی‌که تصمیم به بهره‌برداری از گمرکات منطقه نیز گرفت. به‌هرحال قدرت‌ها و رقیبان درگیر در منطقه، به سنگینی وزنهٔ حرکت سمکو پی برده بودند و او را بعنوان مهره‌ای اثر گذار در تحولات منطقه می‌نگریستند و این خود از دلایل روی‌آوردن قدرتهای داخلی و خارجی با هدف‌های مختلف و متنوع مثل صلح- جنگ- اتحاد و... به جنبش سمکو می‌باشد.

---

۱ - بزرویی، پیشین، ص ۱۶۰.

۲ - همان، ص ۱۶۰.

فصل پنجم:

تحرکات سمکو از پایان جنگ جهانی اول

تا سال ۱۳۳۹ ه‌ق / ۱۹۲۱ م

۱- افزایش شهرت سمکو و طرح ترور وی توسط مکرم الملک:

پس از خروج مسیحیان از آذربایجان در سال ۱۳۳۶ه ق/۱۹۱۸م و امضای متارکه‌ی جنگ از سوی عثمانی ها بعد از شکست در جنگ جهانی اول در پاییز همان سال، اسماعیل آقا سمکو بتدریج مناطق اطراف سلماس و خوی را اشغال نمود. چند ماه بعد سردار فاتح با ۵۰سوار به عنوان حاکم ارومیه وارد شهر تبریز شد و حکومت او مورد تائید ضمنی سمکو و کنسول انگلیس در تبریز قرار گرفت. در واقع دلیل همکاری او با سمکو در این نهفته بود که کردها اراضی آذری‌های فراری را که هنگام حضور مسیحیان، منطقه را ترک کرده بودند، تصرف نموده و از درآمد دیگر کشاورزان آذری مقداری را برای خود برمی داشتند، همچنین امنیت بعضی از راه ها به عهده ی افراد خان شکاک واگذار شده بود که خود منبع درآمد چشمگیری برای سمکو به شمار می رفت. در۱۳۳۷ه ق/۱۹۱۹م سمکو که خود را صاحب نواحی مثل خوی و سلماس و روستاهای اطراف آن می دانست، در گردنه ی قراتپه از مسافران عوارضی به نام سلامتی می گرفت، از هر یک نفر یک قران، از هر اسب پنج قران از شتر ۲تومان از الاغ ۲قران.[۱] همه این اقدامات مورد قبول سردار فاتح، قرار گرفته بود و سپهدار حاکم آذربایجان که می دید با سیاست های سردار فاتح ارومیه بزودی به‌دست کردها خواهد افتاد،در۱۳۳۷ه ق/۱۹۱۹م ضیاالدوله البرزی را به حکومت ارومیه منصوب ساخت.[۲] نامه های تهدید آمیز سمکو رای مردم خوی که قصد مطیع ساختن آنان را داشت، مثمر ثمر واقع نشد و خویی ها اعلان مقابله علیه سمکو را داده و در گیری هایی صورت گرفته سمکو به عقب نشینی پرداخت.[۳] هدف سپهدار از آوردن ضیاءالدوله به ارومیه سرکوب کردها و ایجاد امنیت و آسایش در شهر ارومیه بود.[۴]به همین دلیل دویست نفر

---

۱ - ریاحی، پیشین، ص۴۹۴.

۲ - تمدن، پیشین، ص ۳۱۹.

۳ - آقاسی، پیشین، صص ۴۳۲و۴۲۹.

۴ - صالح محمد امین، پیشین، ص۳۴۶- دهقان، پیشین، ص ۵۵۵.

نظامی و یک عراده توپ جنگی را با خود به ارومیّه آورده بود. ضیاءالدوله شهر ارومیه را به چند منطقه تقسیم نمود و در هر منطقه کمیسیونی نظامی و جنگی از مردم تشکیل داد تا اگر کردها حمله نمودند از خود به دفاع بپردازند. اما پیش از رسیدن ضیاءالدوله به ارومیه مکرم الملک که در غیاب سپهدار نایب الایاله تبریز بود، قصد داشت سمکو را از بین ببرد. هر چند سمکو چندین بار از مکرم الملک درخواست کرده بود که اگر از طرف دولت مرحمتی در حق وی شود همه نوع خدمت را کرده و حتی از جانب ارمنی ها و آسوری های مهاجر نیز به دولت ایران تأمین می دهد. اما مکرم الملک با تحریک حاکمان تبریز و مسئولان ایرانی و با این بهانه که تأمین دادن به سمکو اعتراض موتلفین و مسیحیان را بر می انگیزد، از درخواست های سمکو جلوگیری می نمود[1] مسئولان حکومتی در جواب مکرم الملک بر این نکته پا می فشردند که سمکو را تأمین داده و وارد مسائل حکومتی کنند. اما مکرم الملک در نامه دیگری به مرکز این-گونه می‌نویسد:

مقام منیع جلیه وزراء عظام مدظلّه العالی مسئله سمتقو جالب دقت فوق العاده است. توسط حکومت سلماس و ارومیه و دیگران جداً تأمین دادن و استخدام سهل است مذاکره کردن با او نیز اسباب تهمت در نزد متلفین و ارامنه است و قصور می کنم به هیچ عذری از تنبیه او صرف نظر نخواهند کرد. بعلاوه تأخیر تنبیه او اگر در امنیت صفخات ارومیه و سلماس موافق نظریه حضرات اقدامات عاجل نشود بعقیده ی فدوی محذورات بزرگی ظاهر خواهد شد و به کلی اسباب خرابی آن صفحات و اضمحلال مسلمین خواهد شد...[2]

مکرم الملک قصد داشت از طریق اقبال السلطنه ماکویی تحرکات سمکو را سرکوب کند. ولی مسئولان حکومتی ایران به این‌کار راضی نبودند. بعدها مکرم الملک پیش دولت ایران اسماعیل آقا را متهم می کند که حالا با اقبال السلطنه وارد مذاکره شده و با کردهای عثمانی رابطه برقرار نموده و اسلحه زیادی از روس و آسوری ها و

---

۱ - ذیل سند شماره۱۶۴۵-۱۶م، صفحه۲۶۶۲۶-ن،موسسه ی مطالعات تاریخ معاصر ایران(بنیاد مستضعفان و جانبازان).

۲ -همانجا.

عثمانی دست انداخته است.[1] به این ترتیب هر چند سمکو قصد اخلال در آذربایجان را نداشت و برای همکاری هر چه تمام تر با ایران آماده بود. ولی کوته بینی حاکمان سد راه او شده بود. و مکرم‌الملک برای از بین بردن سمکو نقشه فرستادن یک بمب انفجاری را کشیده بود تا از این طریق و بدون دردسر وی را نابود سازد. این شیوه کشتن را قبلاً و هنگام جنگ های تبریز حیدرخان عمو اوغلی و کسان دیگری از آزادیخواهان این شهر برای کشتن شجاع نظام به‌کار برده بودند. مکرم الملک قصد داشت همین شیوه را بر سر سمکو بیاورد.[2] روزنامه بانگ کردستان بر این نکته تأکید دارد که مکرم الملک از طرف مسئولان بلند پایه ایرانی وادار شده بود تا مبلغ ۴۵هزار تومان را به ارمنی های آذربایجان بدهد و آنان در عوض یک بمب انفجاری برایش تهیه نمایند.[3] ارمنی ها هم در جعبه ای شبیه شیرینی بمب را تهیه نمودند و مکرم الملک به‌وسیله‌ی ثقه السلطان برای سمکو فرستاد.[4] اما احمد کسروی معتقد است که: «مکرم الملک آن را(بمب) به خوی فرستاد و از آنجا چون مادر زن اسماعیل آقا در یکی از دیه های خوی می نشست، به‌نام آنکه جعبه شیرینی است و آن زن برای داماد و نوه اش فرستاده به چهریق نزد اسماعیل آقا فرستادند.»[5] به هر حال مکرم الملک طی هر نقشه ای که بود بمب را به سمکو رسانید. اما وی از آن دسیسه جان سالم بدر برد، و کسروی می افزاید سمکو هوشیارتر از شجاع نظام بود و خود را رها گردانید و از زبان خود سمکو می نویسد: «چون جعبه را آوردند، پسرم به نام آن‌که شیرینی است و مادربزرگش فرستاده پافشرده و بازکردن آن را می خواست من به یاد داستان شجاع نظام افتادم و بدگمان گردیدم و هوشیار می بودم و چون بر روی چمن نشسته بودم گفتم همانجا بازش کنید و همین که نخش را پاره کردند و اندک روشنی از آن برجست من فرصت نداده و با

---

۱ - ذیل سند شماره ۱۶۴۵-۱۶مز. ص۲۶۶۲۸، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

۲ - کسروی، تاریخ هیجده ساله... ،ص ۸۳۲.

۳ - روژنامه ی بانگ کردستان، ژماره کانی۲و۳،صص ۶و۷.

۴ -روژنامه، پیشین، صص ۶و۷.

۵ - کسروی، تاریخ هیجده ساله... ، ص۸۳۲.

پایم زدم و آن را دور انداختم و پسر را به آغوش گرفته بروی سبزه ها دراز کشیدم.»[۱]در جریان انفجار بمب علی آقا عموی سمکو و برادرش به اسم خورشید آقا کشته شدند. این باعث گردید که در طغیان خود علیه حکومت مرکزی ایران مصرتر گردیده و در نهایت راه های ارومیه به تبریز قطع گردید.[۲]کسروی درباره ی سرکشی و طغیان دوباره ی سمکو بعد از انفجار بمب می نویسد: « سمکو مسئله بمب را بهانه ساخته و دولت ایران را دشمن خونی می نامید و پیمان شکنی و زینهار خواری و نیرنگ دولتیان را به زخ کردان کشیده، آنان را به نافرمانی پافشارتر گردانید.»[۳]پس از مدتی سپهدار به تبریز بازگشت و مکرم الملک را مأمور یافتن سوء قصد کنندگان به جان سمکو نمود. پیداست که این اقدام ناتوانی دولت را در چشم سران کرد آشکار ساخت. مکرم الملک هم که خود مسئول این کار بود، یکی از آزادیخواهان خوشنام خوی بەنام شاهزاده جهانگیر میرزا را متهم به این عمل نمود و او را تحویل سمکو داد. ظاهراً این مجاهد دوران مشروطه که از یاران حیدرخان عمو اوغلی در دوران محاصره ی خوی و از جمله آذری هایی بود که در قیام مشروطه خواهان گیلان شرکت داشت. به همین دلیل اقدامات ترقی خواهانه اش مانند ساختن مدرسه هایی با اصول جدید در سال ۱۳۳۴هـ ق /۱۹۱۶م در شهر خوی و خدمات ارزنده اش به مجاهدان انجمن آن شهر دارای دشمنانی در میان روحانیان و هواداران استبداد بود و هم آنان بودند که شایعه ی شرکت او را در ارسال بمب رواج دادند. اسماعیل آقا سمکو نه تنها جهانگیر میرزا بلکه سیزده تن از محافظان قراچه داغی او را نیز به بهانه این که قراچه داغی ها در قتل جعفر آقا در تبریز دست داشته اند، به بند کشید و پس از شکنجه ی این افراد دستور داد آنان را با تبر تکه تکه کرده و از کوه به پایین پرتاب کنند. قضیهِ فرستادن بمب برای کشتن سمکو چیزی شده بود که همه مسئولان محلی و ایرانی و آنان که با مسائل آذربایجان سروکار داشتند را واداشت تا هیچ‌کدام مسئولیت آن را بر عهده نگیرند و هر کدام به گردن دیگری بیندازد. ولی بمب را چه کسی و با دستور چه کسی ساخته

---

۱ - کسروی، پیشین، ص ۸۳۲.

۲ - ره سول هاوار، پیشین، به نقل از صفیه خان دختر سمکو،ص۲۸۷.

۳ - کسروی، پیشین، ص ۸۳۶.

بودند، زیاد مهم نیست، بلکه این حربه های حکومت برای از بین بردن مخالفان بود که قبلاً هم نسبت به خانواده سمکو انجام داده بودند. کشتن جعفر آقا در تبریز و حتی بقیه رؤسای عشایر شکاک که پیش از جعفرآقا به انواع و اقسام روش ها یا زندانی شدند و یا به مرگ محکوم گردیدند. همه و همه در خاطرات و ذهن سمکو بیدار گشت. هر چند ایران گاه گاهی و از روی برنامه با سمکو همراهی می کرد و حتی به اصطلاح توطئه گران بمب را نیز تحویل وی نمود، ولی این باعث نشد که سمکو نسبت به حکومت مرکزی با دید خوش بینانه ای بنگرد. بلکه دستاویزی گردید برای شروع قتل عام ها و کشت و کشتارهای خونینی دیگر در آذربایجان. بعد از واقعه بمب گذاری و چند روز پس از ورود حاکم جدید(ضیاءالدوله) به ارومیه، هواداران سمکو به میان مردم رفته و اعلام کردندکه

«بعد از این باید فرماندارها از خود مردم ارومیه باشند... رئیس نظمیه و رئیس ژاندارمری را چرا از خارج و بیرون فرستاده اند مگر در خود ارومیه اشخاص بصیر و با اطلاع کم است که این اباطیل را به ما تحمیل کرده اند که با کبر و نخوت رفتار می کنند و می کوشند که همیشه بین کرد و عجم را تیره سازند...مگر نه این است که اینان از مردم این سامان نیستند و دلشان نیز به این خطه نمی سوزد و تا به حال هم در مقابل آن همه حقوق گزاف که گرفته اند، به ارزش دیناری در آبادی این قسمت کاری انجام نداده اند.»[1]

از طرف دیگر در همان روزهای اول و ورود ضیاءالدوله به ارومیه اسماعیل آقا برای این‌که قدرت خود را به والی جدید آذربایجان سپهدار اعظم نشان دهد و او را مرعوب کند، نقشه دستگیری وی را طرح کرد. بدین منظور در حدود شصت نفر از کردهای شجاع را محرمانه به ارومیه فرستاد و آن‌ها بدون این که کسی متوجه شود اطراف اداره حکومتی را اشغال نموده و از اطراف شروع به تیر اندازی به اداره حکومتی نمودند. ضیاءالدوله به همراه مردم ارومیه و اندک قوای مسلح خود توانست از دست کردها

---

۱ - تمدن، پیشین، ص۳۲۲.

نجات یابد.[1] پس از شکست نیروهای سمکو در ارومیه، کردهای ساکن شهر از ترس مردم آماده ترک آن جا شدند. اما ضیاءالدوله اعلام کرد که« هرگز جنگی بین شیعه و سنی وجود ندارد و مسائل مذهبی و نژادی و... مطرح نیست و اگر کسی به هر نحوی از انحاء مزاحمتی برای افراد اعم از شیعه و سنی وارد آورد، بدون تفاوت جلب و مجازات خواهد شد.»[2]در ارومیه کمیسیون های جنگ که ضیاءالدوله تشکیل داده بود حصار شهر را تعمیر و مرمت نموده و دروازه ها را شب و روز سخت پاسبانی می کردند.[3] نیروهای شکاک پس از ناکامی در تصرف ارومیه، به ریاست طاهر بیگ شکاک بندر گلمانخانه را اشغال و کالاهای موجود در انبارهای آنجا را به چهریق انتقال دادند.[4]در دوازدهم رمضان سال ۱۳۳۷هـ ق/۱۹۱۹م شکاک ها دوباره به ارومیه حمله نمودند. ولی باز با مقابله نظامیان داخل شهر روبرو گشتند. این حمله از طرف خود سمکو رهبری می شد و به طرف دروازه های نوک چروعسکر خان و بلو یورش بردند که بعد از۳۶ ساعت درگیری، نیروهای شکاک نتوانستند وارد شوند. لذا به مدت ۲۵روز شهر ارومیه را محاصره نمودند.[5] سپهدار، والی آذربایجان با آن همه ادعایی که داشت، به جای این که از تعرضات اسماعیل آقا سمکو جلوگیری کند، به وی لقب سردار نصرت داده و با او وارد مذاکره گردید. از تبریز سردار فاتح ممتاز در معیت کنسول انگلستان و سواران هندی عازم چهریق گردیدند. سردار فاتح از طرف والی و دولت ایران حامل فرمان لقب«سردار نصرت» جهت اسماعیل آقاسمکو و مقدار کافی پول و یک قبضه شمشیر مرصع به جواهرات قیمتی بود.[6] اسماعیل آقا به شرطی این لقب و هدایای دولت را قبول کرد که ضیاءالدوله را از حکومت ارومیه بردارند و حکومت ارومیه و سلماس را به سردار فاتح بسپارند. علی دهقان معتقد است که«سمکو با این تقاضا می‌خواست محیط را جهت

---

۱ - دهقان، پیشین، ص ۵۶۲.

۲ - تمدن، پیشین، ص ۳۲۳.

۳ - دهقان، پیشین، ص۵۶۱.

۴ - کسروی، تاریخ هیجده ساله... ،ص ۸۳۹.

۵ - ره سول هاوار، پیشین، ص ۴۳۱.

۶ - دهقان، پیشین، صص ۵۶۱و۵۶۲.

اجرای نظرات آینده اش صاف و هموار نماید، ضیاءالدوله را که همه اهالی ارومیه را به دور خود جمع کرده بود، سد راه خود می دانست.»[1]

هیئت اعزامی پس از ملاقات با اسماعیل آقا به تبریز مراجعت نموده و جریان مأموریت خود را گزارش داد. سپهدار که قصد داشت مسائل آذربایجان به مصالحه و به دور از جنجال خاتمه پیدا کند، با درخواست های سمکو موافقت نمود.[2] سردار فاتح ممتاز حاکم جدید ارومیه مجدداً در معیت کنسول انگلستان با پنجاه نفر سرباز افغانی و یکصد نفر سوار قره داغی عازم ارومیه شد. این بار حاکم جدید از طریق شرفخانه و دریاچه حرکت کرد و در شرفخانه حاکم با کنسول انگلستان و یکنفر افسر انگلیسی سوار کشتی بخاری«آدمیرال» شد. نیروی افغان و سواران قره داغی با کشتی دیگری عازم بندر گلمانخانه شدند. در روستای سیاوق واقع در شش کیلومتری گلمانخانه سمکو با هیئت به صحبت می نشیند و بعد از۴۸ ساعت توقف در آن جا که مهمان سمکو بودند، سردار فاتح رهسپار ارومیه گردید.[3] نوشته های محمد تمدن و علی دهقان در این باره ضد و نقیض است. چون محمد تمدن به سواران افغانی اشاره ای ندارد. اما از طرف دیگر احمد کسروی معتقد است که اصلاً بین سمکو و سردار فاتح مصالحه ای صورت نگرفت. گفته ی کسروی را نمی توان پذیرفت. زیرا سردار فاتح با کنسول انگلستان وارد ارومیه شد و در مقابل، تأمین امنیت راه های منطقه را به کردها واگذار کرد و ژاندرم های کرد تحت سرپرستی دو کرد اهل عثمانی شیخ عبدالله و لطیف چاووش از خویشاوندان سید طه که خود در این زمان در عراق به‌سر می برد، کار خود را آغاز کردند و قرار شد دولت مبالغی پول هم به آن‌ها بپردازد.[4] همچنین سالار همایون اواجیقی حاکم سلماس که پیشتر مسئول امنیت راه ها و سرپرست قره سواران بود، کنار گذاشته شد و بنا گردید که ماهی هزار تومان حقوق ژاندارم‌های دیلمقان به سمکو

---

۱ - پیشین، ص۵۶۲.

۲ - پیشین، ص۵۶۳.

۳ - پیشین، ص۵۶۴.

۴ - تمدن، پیشین، ص۳۲۷.

و افرادش پرداخت شود.[۱] اسماعیل آقا، لطیف چاووش را مسئول گمرکات منطقه نموده بود.(و همان طوری که در فصل سوم توضیح داده شد، قبض‌ها به زبان کردی چاپ شده بود و در عوض وجه گمرک به مردم داده می شد) هر چند که رئیس گمرکات خوی این قبض ها و این فعالیت های کردها را غیر قانونی اعلام کرده بود.[۲] اما این سمکو بود که توازن قوا را در منطقه برقرار کرده بود و بطور کلی اقتصاد منطقه را تحت نفوذ داشت. پس از ماه ها جلوگیری، پای کردها به شهر ارومیه باز شد و آن‌ها توانستند به سهولت وارد شهر شوند و بعلاوه سمکو امنیت دهات و راه ها را نیز به عهده خود گرفت.[۳] وثوق الدوله نخست وزیر ایران چون دید که از سپهدار درآذربایجان کاری ساخته نیست، وی را به تهران احضار نموده و کفایت استانداری را به سردار معتضد«رئیس قشون آذربایجان» سپرد که ایشان هم مرد عمل نبود و اسماعیل آقا سمکو آزادانه به اقدامات خود ادامه می داد.[۴]در این موقع سربازان که جیره و لباس آنان نمی رسید. یعنی همه را سردار معتضد گرفته و به آن‌ها نداده بود. شورش نمودند و در نتیجه سردار معتضد نیز از کفالت استانداری عزل گردید و سردار انتصار حکومت آذربایجان و ریاست قشون را با هم در اختیار خود گرفت.[۵] ولی بعدها عین الدوله به جای سپهدار به حکومت آذربایجان منصوب گردید و او هم سردار انتصار را به سمت نایب الایاله روانه ی تبریز کرد. با این احوال، سمکو به فعالیت های خود ادامه می داد و در این راستا اسد آقا خان به ارومیه گسیل شد و شروع به تجهیز سپاه ژاندارمری نمود تا در برابر کردها مقاومت کند، ولی هر روز بر فشارهای سمکو بر مردم دهات و شهرها افزوده می شد و کم کم مقدمات اشغال ارومیه ریخته شد و ارشد الممالک که یکی از اهالی ارومیه بود و برادر وی میرزا حبیب خان آقا زاده از امرای بزرگ و پیشقدمان

---

۱ - زاهدی، پیشین، صص ۲۳و۲۲.

۲ - ذیل سند شماره۷۴/۴۵/۹- ۲۴۰- سازمان اسناد ملی ایران- اوضاع ایران در جنگ اول یا تاریخ رضائیه، ص۳۷۲.

۳ - دهقان، پیشین، ص ۵۶۴.

۴ - پیشین، ص۵۶۵.

۵ - دهقان، همانجا، ص ۵۶۵.

مشروطیت به شمار می رفت، به کمک هواداران خیابانی وارد شهر شده و بدون این که به مقاومتی برخورد نماید، میرزا علی اکبر خان جانشین سردار فاتح را دستگیر و محبوس نمود و از طرف سمکو رشته ی امور را در دست گرفت[۱] و بدون خونریزی ارومیه اشغال شد و به‌دست کردها افتاد. بعدها طی جنگ و جدال های شدیدی بندر گلمانخانه کاملاً به تصرف سمکو درآمد. گلمانخانه تنها راه ارتباطی تبریز و ارومیه بود و اسد آقا خان آنجا را حفاظت می نمود که هر چند تلاش زیادی کرد، اما نتوانست آنجا را حفظ نماید. اسماعیل آقا سمکو در ادامه تحرکات خود به لکستان که یکی از بخش های شهر سلماس بوده و دارای چندین سوار مسلح بود، حمله برد. وی هر چند با مقاومت سرسختانه ای روبرو گردید، اما عاقبت آنجا را نیز به تصرف خود درآورد.[۲] بدین ترتیب با از بین بردن مدافعین لکستان اسماعیل آقا سمکو بر تمام منطقه ی سلماس و ارومیه تسلط پیدا کرد. انتشار خبر لکستان حکومت مرکزی را به وحشت انداخت در نتیجه به سردار انتصار فشار آوردند که جلو اقدامات سمکو را بگیرد. سردار انتصار سریعاً قوائی آماده نمود و جهت جلوگیری از سمکو به سمت سلماس اعزام نمود. از تهران نیز یک نفر افسر روس به نام فیلیپوف به تبریز اعزام گردید. وی پس از دستورات کافی از سردار انتصار عازم شرفخانه شده و در مدت کمی در آنجا اردوی مجهز قوای دولتی از ژاندارم و قزاق و سواران محلی کرد آماده و جهت حمله به قوای سمکو آماده گردید.[۳] هم زمان با این تحولات بود که سید طه شمزینی هم وارد ایران شد و به سمکو پیوست. در نتیجه ورود سیدطه، اقدامات نظامی کردها هم شدت گرفت. و به زودی بنا به درخواست های مکرر سردار انتصار در گیری‌ها شروع شد. در اوائل ماه ۱۳۳۷ه ق/۱۹۱۹م حمله قوای دولتی به کردها شروع گردید و کردها شکست خوردند.اسماعیل آقا پس از این شکست قوای خود را از محدوده ی انگلستان به قلعه چهریق مقر دائمی خود پس کشید و منتظر قوای دولتی گردید.[۴] بلافاصله قلعه ی چهریق نیز به محاصره

---

۱ - پیشین، ص ۵۶۸.

۲ - پیشین، صص ۵۷۰ و۵۶۹.

۳ - دهقان، پیشین، ص ۵۷۰.

۴ - ارفع، پیشین، ص ۹۲.

نیروهای دولتی درآمد. سمکو در اوایل حرکتش برای تسلط بر نواحی غربی و جنوبی دریاچه ی ارومیه با مشکل روبرو شد و یک باره همه ی نواحی متصرفی اش را از دست داد. سردار انتصار که مصمم بود به هر شیوه ای خان کرد را به بند کشد یا به قتل برساند بر ادامه ی محاصره اصرار داشت و کار را به کردها سخت و دشوار ساخت. ناگهان تلگرافی از عین الدوله رسید که در آن به نایب الایاله دستور داده شده بود با سمکو صلح کند و سرهنگ فیلیپوف نیز دستور مشابهی از تهران دریافت داشت.[۱] احمد کسروی موارد توافق میان افسر قزاق و رئیس شکاک ها را چنین توضیح می دهد:

۱- [سمکو] تاراج هایی که از لکستان آورده باز گرداند و خون بهای کشتگان را بپردازد.

۲- بازماندگان سپاهیان عثمانی را از نزد خود بیرون کند.

۳- از دست درازی به کارهای سلماس و اورمی خودداری کند.

۴- تاوان لشکر کشی را بپردازد.

۵- آنچه جنگ افزار دارد به دولت واگذارد.

۶- برادر خود احمد آقا را به تبریز فرستد که در قزاق خانه در میان سرکردگان باشد. با این شرط ها دولت از گناه او درگذرد و به او فرصت دهد تا در چهریق نشیند و به نگهداری مرز بپردازد.[۲]

اما اسماعیل آقا سمکو با این عنوان که خودمان بهتر از نیروهای دولتی امنیت منطقه را حفظ می کنیم و هیچ مالیات و خساراتی هم به دولت نمی دهیم، کلیه ی درخواست ها را رد کرد و فیلیپوف و بقیه هم بر حرف‌های سمکو صحه گذاشتند.[۳] بعدها فیلیپوف طی نامه ای به رئیس دیویزیون قزاق خاطر نشان کرده بود که تسلط سمکو و اقبال السلطنه بر ارومیه و سلماس باید مرتفع شود. زیرا اگر سمکو و اقبال السلطنه با هم دست به یکی کنند دوباره اغتشاش شروع شده و سمکو به تعهدات خود عمل نمی کند. خواهشمند است ضیاءالدوله فعلاً حاکم سلماس باشد تا حضوراً به خدمت رسیده و

---

۱ - ابراهیم خواجه نوری،بازیگران عصر طلایی،(ناشر خ،نیکخو، بی جا، بی تا) ،صص ۵۲ و ۵۶.

۲ - کسروی، تاریخ هیجده ساله... ، ص ۸۵۵.

۳ -خواجه نوری، پیشین، صص۵۶ و ۵۵.

گزارش نمایم.[1] علی دهقان که دلایل شکست سمکو در برابر نیروهای دولتـی را تطمیـع افسران عثمانی داخل لشکریان وی توسط سردار انتصار برای رسیدن به مقام و موقعیـت در تبریز می داند، در مورد مصالحه سمکو با حکومت مرکزی ایران مـی نویسـد: سـمکو در این موقعیت تلگرافی به عین الدوله در زنجان مخابره می کنـد و اطلاعـات خـود را از دولت ابراز داشت و بدین ترتیب مقدمات خلاصی خود را از دامی که افتـاده بـود، فـراهم ساخت.[2]منابع غربی مثل کریس کوچرا درباره ی توقف مشکوک عملیات نظامی بـر ضـد کردها در عین پیروزی قوای دولت چیزی ننوشته است. اما احمد کسروی، محمد تمـدن و مهدی آقاسی معتقدند که قدرت خارجی و مشخصاً انگلسـتان بـه عنـوان تنهـا قـدرت موثر در عرصه ی سیاست ایـران آن روز دولـت را وارد بـه توقـف جنـگ سـاخته بـود.[3] فیلیپوف که خود شاهد دلاوری و سرسختی نیروهای سمکو بود، از توانایی‌های آنـان بـه وحشت افتاد و پی برد که جنگ با اشرار نیسَت، بلکه با قدرتی جسـور و بـی بـاک سـر و کار دارد.[4] از طرف دیگر واقعیت های سیاسی و نظامی ایران به ایـن محـدوده ی زمـانی بیانگر ضعف شدید حکومت مرکزی ایـران مـی باشـد و چـون در اطـراف و اکنـاف ایـن سرزمین نیروهای دیگری نیز سر به شورش و قیام برداشته بودند، لذا ادامـه ی درگیـری و جنگ با سمکو در توانایی دولت وقت نبود. انگلستان هم که از دولت قاجاری بـه سـتوه آمده و در صدد خلع حاکمیت از آنان بود و از هر روشی بـرای بـه تنگنـا کشـاندن آنـان استفاده می نمود، خصوصاً در مورد قـرار داد نفتـی ۱۳۳۷ه ق/۱۹۱۹م کـه بـا مخالفـت شیخ محمد خیابانی و خود احمد شاه قاجار که با دید بدگمانی به آن می نگریست روبـه رو شدند، مزید برعلت شد و دولت از ادامه ی جنگ با سمکو منصـرف شـد. بـا همـه ی این اوصاف توقف محاصره ی چهریق و رهایی ایـل شـکاک، بـه تحکـیم موقعیـت آنـان

---

۱ - ذیل سند شماره ۱۶۶۲-۱۶م،مؤسسه مطالعـات تـاریخ معاصر ایران(بنیـاد مستضـعفان و جانبـازان، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی)صص ۶-۲۷۰۴۵، ن .

۲ - دهقان، پیشین، صص ۵۷۴ و ۵۷۳.

۳ - کسروی، تاریخ هیجده ساله... ،ص ۸۵۷- تمدن، پیشین، صص ۳۴۵ و ۳۴۳، آقاسی، پیشین، صـص ۴۴۴ و ۴۴۰.

۴ - خواجه نوری، پیشین، ص ۴۶.

انجامید و اسماعیل آقا سمکو با رؤسای عشایر و دیگر بیگ زادگان تماس برقرار نمود و از آنان بیعت گرفت. احمد کسروی هم در این باره می نویسد:

«کوتاهی در مهار سمکو و پیامد این واقعه او را[سمکو] تواناتر گردانید. زیرا تا کنون انبوهی از کردان به او نگرائیده پاس دولت می داشتند... ولی چون این داستان رخ داد و سمکو در تنگ ترین هنگام گرفتاری رها گردید و سپاهیان بدان سان باز گردیدند، این کارها از ارج دولت در دیده ی آنان کاست و از آن سوی این دانستند که سمکو یک پشتیبانی از دیگران می دارد و این است پروای او بیشتر کردند.»[1]

حسن ارفع که در جنگ های آن دوره علیه سمکو شرکت داشت به دگرگونی ماهیت سیاسی قیام سمکو پس از خروج قزاق ها اشاره کرده می نویسد:

« در سال ۱۲۹۸ه ش/۱۹۲۰م. اسماعیل آقا به طور همه جانبه خواهان استقلال کرد شد و با توجه به شخصیت خویش و فراوانی اطرافیانش این کار در نظر او در نهایت سادگی بود. او می خواست ایالت مستقلی که تمام کردهای آذربایجان غربی را دربر داشته باشد، تأسیس نماید، هر چند اهالی آن حدود بیش تر آذری و شیعه مذهب بودند و از حیث آداب و اخلاق و رسوم زندگی با کردها متفاوت بودند و کردها مردمی جنگ جو و چادر نشین و ترک ها بر عکس مردمی آرام و ساکن در دهات می باشند. بعد از بازگشت فیلیپوف و افراد او، اسماعیل آقا دوباره افراد خود را جمع آوری کرد و قبیله ی هرکی را نیز با خود متفق نمود و دوباره سرزمین هایی که جند ماه قبل در تصرف داشت، به دست آورد. شهر خوی را نیز تهدید به تصرف نمود. قشونی که برای جنگ با او فرستاده شده بود، به شدت شکست خورد، و پس از برجای گذاشتن ۶۰نفر کشته به تبریز مراجعت نمودند.[2]

۲- فعالیت منطقه گرایانه ی جنبش های داخلی ایران و تأثیر آن بر افکار و اهداف سمکو:

مقارن با اوج گیری مسأله سمکو و حتی پیش از آن، قیام های دیگری در اطراف و

---

۱ - کسروی، تاریخ، ۱ساله... ، ص ۸۵۷.

۲ - ارفع،کردها، صص ۹۳و۹۲.

اکناف ایران صورت گرفت و این‌به دلیل آشفتگی سیاسی ایران پس از جنگ بزرگ، ناتوانی دولت در زمینه های سیاسی، اقتصادی و نظامی و دخالت روز افزون انگلستان در امور داخلی کشور سبب بروز نارضایتی زیادی در میان آزادی خواهان گردید که بارزترین نمونه های این قیام در چارچوب تحرکات میرزا کوچک خان جنگلی، شیخ محمد خیابانی، محمد تقی خان پسیان و اسماعیل آقا سمکو تجلی یافت.[1]

الف- جنبش جنگلی ها در گیلان و سمکو

جنگلی ها در سال ۱۳۳۵ه‌ق/۱۹۱۷م برنامه ای انتخاب کردند براین مبنا که تحت شعار اتحاد اسلام همه ی گروه ها را به طرف خود بکشانند و آلمان ها خیلی فعالانه به جنب و جوش افتادند و برای تقویت کردن آن که می توانستند از طریق جنگلی ها ضربه های شدیدی به روس و انگلستان بزنند،[2]چندین افسر خود را به داخل نهضت فرستاده و در میان این ها یک افسر ترک با رتبه ی مقدم که اسمش(حسین افندی تبریزی) بود، دیده می شد. نامبرده اطلاعات خوبی درباره ی مناطق کردنشین داشت و بر تحولات ناشی از جنگ های روس و عثمانی در کردستان آگاه بود، لذا میرزا کوچک خان چند نفر از مجاهدان خود را برای تقویت و همکاری عثمانی و آلمان ها به برخی از نقاط ایران از جمله کرمانشاه فرستاد.[3] تعدادی از کشاورزان و بزرگان کرد که با شدت هر چه تمام تر در این جنبش شرکت کردند. خالو قربان که از کردهای هرسین نزدیک کرمانشاه بود در ابتدا حامی میرزا و یکی از فرماندهان نظامی وی به حساب می آمد، تعدادی دیگر از کردها مثل کریم خان قنبر خان، خالو حشمت و بابا خان که نفر

---

۱ -پیتر آوری، تاریخ معاصر ایران(از تأسیس تا انقراض سلسله قاجاری) ،ترجمه ی محمد رفیعی مهرآبادی، ۳ جلد،جلد اول،چاپ چهارم(انتشارات عطائی،تهران ۱۳۷۷) ، ص ۴۰۸- ژان پی یردرینک، خاورمیانه در قرن بیستم، ترجمه فرنگیس اردلان، چاپ اول،(انتشارات جاویدان، تهران ۱۳۶۸) ، ص ۱۱۲.

۲ - آوری، پیشین، ص ۴۱۰.

۳ - دکتر کمال مظهر، در اسارت فی تاریخ ایران الحدیث و المعاصر-(چاپ بغداد، سال ۱۹۸۵م)صص ۲۴۶ و ۲۴۸.

آخر فامیل خالو قربان بوده به همکاری با نهضت جنگل می پرداختند.[۱] در مورد به رابطه‌ی بین اسماعیل آقا سمکو و نهضت جنگل در هیچ یک از منابع اشاره ای نشده اما علی حسنیانی در کتاب خود به اسم "شاری ویران"[یعنی شهر ویران] بر این نکته تأکید دارد که وی در گیلان به شخص پیری برخورد نموده و این شخص به نام(عمو ساسان) خود را رابط بین میرزا کوچک خان جنگلی و اسماعیل آقا سمکو معرفی نمود و اضافه می‌کند که میرزا از طریق نامه ای که وی حامل آن بوده، خواستار پیوند با سمکو بود. علی حسنیانی از زبان رابط می نویسد:

«.. میرزا کوچک خان در ماه خرداد به من گفت می خواهم تو را به سفری بفرستم به شرطی که هیچ کس از این سفر خبردار نشود، فرمود باید به ارومیه و پیش اسماعیل آقا سمکو بروید و نامه ای را که به ایشان می نویسم به صورتی که پنهانی باشد و فقط خودت از آن خبر داشته باشی به او بدهی... میرزا کوچک خان برایم نقشه کشید و گفت از اینجا برو اردبیل و تبریز و از آنجا به ارومیه و در آنجا کرد زیادند و از هر کدام که سئوال کنی اسماعیل آقا را به تو نشان می دهند...»[۲]

بعدها عمو ساسان به ارومیه می رود و از طریق عمو عه رفو به سمکو معرفی می گردد، سمکو به وسیله یک نفر میرزا، نامه را می خواند و وقتی که از ماجرا باخبر می شود از آن خوشحال شده و بعد از این که یک هفته عمو ساسان را مهمان خود می کند جواب نامه را می نویسد و به گیلان می فرستد. عمو ساسان که گویا آذری بود،[۳] به عنوان هدیه یک اسب تازه نفس و زین انگلیسی و خنجری تیز و نایاب از اسماعیل آقا دریافت می کند. وی همچنین درباره ی محتویات نامه ها می گوید: درباره ی اتحاد و ارتباط دو شورش گیلان و کردستان که سردار جنگل پیشنهاد داده بود تا تلاش کند با همدیگر و با همکاری ترک های آذربایجان برای آزادی و استقلال ایران بکوشند.[۴]

---

۱ - مظهر، پیشین،صص ۲۴۸ و ۲۴۶.

۲ -عه لی حه سه نیانی، شاری ویران، چاپی اول،(انتشارات صلاح الدین ایوبی، ارومیه۱۳۶۴) ،صص ۳۶ و ۲۳.

۳ - ره سول هاوار، پیشین، ص ۲۰۵.

۴ - حه سه نیانی، پیشین، صص ۳۶ و ۲۳.

درستی این ادعای علی حسنیانی جای شگ و گمان دارد زیرا اولاً هیچ یک از منابع فارسی به این قضیه اشاره ای ندارند. ثانیاً مؤلف فقط از روش میدانی برای اثبات رابطه ی بین سمکو و میرزا کوچک خان استفاده کرده آن هم از شخصی با ویژگی های نا مفهوم و نا معلوم، لذا نمی توان به این قضیه سندیت داد و اگر هم ارتباطی برقرار شده باشد، شاید در حد خیلی ضعیف بوده باشد. اما هم سمکو و هم میرزا کوچک خان از تحرکات یکدیگر باخبر بوده اند زیرا مستشاران و نمایندگان کشورهای خارجی و غربی در اردوی هر دو جنبش وجود داشتند. شاید از این طریق فهمیده باشند که تغییراتی در شرف پدید آمدن است.

ب- جنبش شیخ محمد خیابانی و سمکو:

جنبش خیابانی از دو نظر بر کردها اثر گذاشت و در نهایت به تقویت اسماعیل آقا انجامید:

۱- به علت اصرار خیابانی بر اداره ی منطقه آذربایجان به دست اهالی آنجا احساسات منطقه گرایانه ای (Regionalisme) در میان کردها اوج گرفت.

۲- پس از سرکوبی قیام خیابانی بعضی از هواداران او با سمکو همکاری کرده و خان کرد را به اشغال ارومیه و ضدیت با حکومت تبریز تشویق نمودند.[1]

شهر تبریز در روز هیجدهم صفر ۱۳۳۶ ه ق ۱۹۱۸م شاهد تظاهرات وسیع هواداران خیابانی بود و در قطعنامه ای که در پایان آن صادر شد، به دولت وثوق الدوله اعلام گردید که اهالی آذربایجان با صراحه می گویند مادامی که یک کابینه ی کامل الصلاح و طرف اعتماد تشکیل نیافته، اوامر مرکز را لازم الاتباع نخواهند شناخت.[2] این اقدام برای کردهای آذربایجان که بر خلاف کردهای ایالت کردستان با حضور کارگزاران غیر بومی در منطقه ی خود موافق نبودند، جاذبه زیادی داشت و با این که خیابانی تجزیه طلب نبود، اما هنگامی که " مأموران دزد و رشوه بگیر و دلال را از ادارات بیرون

---

۱ - برزویی، پیشین، ص ۱۷۴.

۲ - آذری، پیشین، صص ۱۵۴ و ۱۵۱.

ریخت و بدین وسیله نفوذ تخریبی تهران را در آذربایجان از بین برد."[1] صورت ظاهر این عمل از سوی کردها به معنای نفی حضور دولت مرکزی در منطقه و در حکم مقدمه ای برای تجزیه ی آذربایجان از ایران تعبیرشد و این امر از دید تجزیه طلبانی مانند سید طه روزنه ی امیدی برای تجزیه ی نواحی کردنشین تلقی گردید.[2] خلیل فتاح قاضی در کتاب خود" تاریخچه خانواده قاضی در ولایت موکری"می نویسد: « مرحوم سیف القضات [عموی قاضی محمد] در هنگام جوانی با امور سیاسی سر و کار داشت، در دوره ی شیخ محمد خیابانی، آزادی خواه معروف تبریزی، فعالیت سیاسی می کرد و رئیس کمیته ی مهاباد بود.[3] کریس کوچرا نیز از ارتباط سیف القضات عموی قاضی محمد و امام جمعه ی وقت مهاباد با جنبش خیابانی خبر می دهد و می نویسد که: «وی قطعه شعری در ستایش انقلاب تبریز در مجله ی آزادیستان ناشر افکار طرفداران خیابانی منتشر کرد.»[4] به روایت مجتبی برزویی" سیف القضات از محدود روحانیانی بود که اقدامات سمکو را تأیید کرده او را به ادامه ی اشغال آذربایجان تشویق می نمود."[5] در صورتی که خلیل فتاح قاضی که خود از کسانی است که دوران سیف القضات را به چشم دیده، نظر دیگری دارد و می نویسد: مرحوم سیف القضات و برادر بزرگش قاضی علی در قیامی که اسماعیل آقای شکاک کرده بود، با وی تشریک مساعی و همراهی نکردند. روی این اصل هنگامی که اسماعیل آقا به مهاباد حمله ور گردید، به سواران خود دستور داده بود که آنان را به قتل برسانند و چون به سیف القضات دست پیدا نکرد گفت هر وقت جالینوس را یافتند او را از کوه پرت کنید پائین... چون جنبش در آذربایجان چندین سال طول کشید و دولت مرکزی در نهایت ضعف بود، سیف القضات پس از یأس و نومیدی از دولت مرکزی، تن به قضا داد و به ملاقات اسماعیل

---

۱ - تهران، پیشین، ص ۳۴۹.

۲- برزویی، پیشین، ص ۳۴۹.

۳ - خلیل فتاح قاضی، تاریخچه ی خانواده ی قاضی در ولایت موکریان، چاپ اول،(ناشر قادر فتاح قاضی، بی جا،۱۳۷۸) ،ص ۴۲.

۴ - کوچرا، پیشین، ص ۱۹۵.

۵ - برزویی، پیشین، ص ۱۷۵.

آقای شکاک در ده چهریق رفت.[1] و به طور قطع استقبال سیف القضات از اندیشه های خیابانی، تنها به معنای تایید آن بخش از خواست های این روحانی تبریزی بود که با منطقه گرایی و گسترش اختیارات محلی آذربایجانی ها ربط داشت و شاید به همین دلیل هم بعدها با سمکو وارد بحث و گفتگو گردید و دلیلی دال بر اینکه وی سمکو را ترغیب به حمله به تبریز و اشغال ارومیه کرده باشد، وجود ندارد. ارتباط های سمکو و شیخ محمد خیابانی با اینکه وجود داشت، ولی چندان هم قابل توجه نبوده است.[2] محور ارتباط سمکو با جنبش خیابانی، که ابعاد آن هنوز بخوبی شناخته نشده است، همان مخالفت با اعاده ی اقتدار اداری نظامی دولت مرکزی در آذربایجان بود و سمکو این امکان را داد تا از گرفتاری دولت مرکزی در حل معضل خیابانی استفاده نماید و حوزه ی نفوذ خود را هر چه بیشتر به سوی شرق دریاچه ی ارومیه گسترش دهد.[3] اما همکاری هواداران خیابانی با سمکو و بعد با ابولقاسم خان لاهوتی فرمانده ی ژاندارم‌های مستقر در بندر شرفخانه به مخالفت آنان با کودتای ۱۲۹۹ ه ش مربوط می شد، در پرتو این همکاری رئیس شکاک ها توانست، بدون مشکل شهر ارومیه را اشغال کند. مخبر السلطنه هدایت که در سرکوب جنبش خیابانی نقش اساسی داشته است، درباره ی ارتباط میان سمکو و قیامهای این گونه اظهار نظر کرده است: « پس از کودتای سوم اسفند از قیامیها بادامچی و معتمد التجار در منزل ساعد السلطنه نزد من آمدند که با کودتا باید مخالفت کرد، گفتم... در بیانیه ی دولت امری که با آن مخالفت جایز باشد، نیست. قصاص قبل از جنایت، خیانت است. از این که مأیوس شدند سمیتقو را دعوت کردند. مکتوب ایشان بدست آمد.»[4] وی در اثر دیگر خود به نام خاطرات و خطرات همین مطالب را تکرار کرده می افزاید که قیامی‌ها از من مأیوس شدند با لاهوتی داخل مذاکره شده بودند، تا در مقابل کودتای تهران کودتایی کرده باشند. حتی اسماعیل آقا

---

۱ - قادر فتاح قاضی، پیشین، ص ۵۴.
۲ - م.کادوخ، جنبش های کرد از دیر باز تا کنون، جلد دوم،ص ۱۹۳.(سوئد Coimex اسکندیناوی ۱۹۹۳).
۳ - برزویی، پیشین، ص ۱۷۵.
۴ - مهدی قلی خان هدایت، بر من چه گذشت،(تهران، بی نا، ۱۳۲۳) ، ص ۳۵.

را دعوت کرده بودند که نوشته شان بدست آمد.[۱] اما کسروی دلیل همکاری قیامی‌ها با سمکو را نه تنها مقابله با کودتا، بلکه انتقام دیگری از مخبرالسلطنه می داند و معتقد است که: از آن سو در آذربایجان چند تن از یاران او(خیابانی) به نام کینه جویی از مخبرالسلطنه به یک کار بدی برخاستند و آن این که با اسماعیل آقا(سمکو) همبستگی پیدا کرده و او را دوباره به آشوب برانگیخته، و ارشد الممالک نامی را به نزد او فرستادند.[۲] همان‌طوری که قبلاً توضیح داده شد ارشد، الممالک حاکم انتصابی تبریز را در ارومیه دستگیر نمود و بعدها سمکو بدون خونریزی وارد ارومیه گردید.[۳] به این ترتیب همفکران شیخ محمد خیابانی موجب تشدید اقدامات سمکو و تداوم طغیان او گردیدند و او پس از این رویداد برای تصرف ساوجبلاغ تشویق گردید.

پ- غائله لاهوتی در تبریز:

ابولقاسم لاهوتی که از کردهای کرمانشاه و شاعران مشهور این دوره به حساب می آید در سال۱۳۰۲هـ ق/۱۸۸۵م در آذربایجان متولد شد با این که شخصاً به احساسات ناسیونالیستی کردی پایبند نبود، ولی در جمع کردن سایر روشنفکران و شاعران منطقه در کرمانشاه دستی توانا داشت تا از این طریق به مقابله با نفوذ بیگانگان در ایران و همچنین مخالفت با مسئولان ضعیف الرأی حکومت بپردازد.[۴] در کل وی مثل همه ی ایرانیان آزاده، فکر می کرد و برای آزادی همه ی ایرانیان تلاش می نمود. ملک الشعرای بهار درباره ی وی می‌نویسد: ماژور پسر الهامی، پدر و پسر هر دو شاعر و از آزادیخواهان بودند، لاهوتی در انقلابات صدر مشروطیت داخل احرار بود و اشعار او از قصیده و غزل و تصنیف در جراید سال ۱۳۲۷ تهران درج بود.[۵] هنگامی که ژنرال یالمارسن سوئدی وارد ایران شد، لاهوتی هم وارد ژاندارمری گردید و تا درجه ی یاوری ارتقا یافت. بعدها

---

۱ - هدایت(مخبرالسلطنه) ، خاطرات و ... ، ص ۲۳۱.

۲ - کسروی، تاریخ هیجده ساله... ، ص ۸۹۵.

۳ - دهقان، پیشین، ص ۵۶۸.

۴ - مظهر، در اسات فی تاریخ ایران... ،ص ۲۴۸.

۵ - ملک الشعرای بهار، پیشین،ص ۱۶۹.

لاهوتی به همراه یار محمد خان کرمانشاهی شجاع معروف بـه مسـیب خـان و حسـین خان خلخالی(پدر رشید السلطان عامل کمیته ی مجازات) و جمعـی دیگـر از دموکراتهـا به سالارالدوله که در غرب ایران و کردستان مخصوصاً برای به‌دسـت آوردن تـاج و تخـت قد علم کرده بود، ملحـق شـدند کـه بـه وسـیله ی او ناصـرالملک را از میـان بردارنـد و حکومت ملی بر روی کار بیاید.[۱] لاهوتی رئیس قسمت قم بود و میانه اش با سوئدی‌ها بـه هم خورد و غالباً محکوم به اعدام گردید، وی به ترکیه فـرار نمـود ولـی زمـانی‌کـه حـاج مخبرالسلطنه والی آذربایجان بود به شفاعت وی وارد آذربایجان شد و بـه سـمت یـاوری داخل خدمات اداره ی ژاندارمری گردید. ولی بعدها همـراه بـا ملیـون و دمـوکرات هـای تبریز برای قیام علیه استبداد سردار سـپه وارد عمـل گردیـد.[۲] ایـن بـود کـه بـه همـراه طرفداران خیابانی بعدها با سمکو ارتباط برقرار نمـود و از نظـر فضـا و موقعیـت سیاسـی اسماعیل آقا سمکو را در پله ای بالاتر قرار داد. لاهوتی بعدها بـه روسـیه پناهنـده شـد و در آنجا فوت نمود. اینک اسماعیل آقا با بهره گیری از نیروی نظامی قوی با همراهی ایـل ها و دیگر طوایف کرد در داخل و خارج از مرزهای ایران و همچنـین همفکـری و کمـک های طرفداران خیابانی و افکار و اندیشه های ابوالقاسم لاهـوتی بـه قـدرت تـام الأختیـار منطقه تبدیل شده و هر روز بر قدرت روزافزون وی اضافه می گردد تا تـدارک حملـه بـه طرف کردستان جنوبی و ساوجبلاغ یعنی بیشتر نواحی مکریان را تهیه کند.

۳- تأثیرات ملی گرایان کرد عراق و عثمانی بر اقدامات سمکو:

الف- سید طه شمزینی و سمکو:

رویدادهای آذربایجان و مطرح شدن سمکو به عنوان یـک قـدرت مـؤثر نظـامی در دوران پس از جنگ جهانی اول، بزودی توجه کردهای آن سوی مرز را به موقعیـت تـازه ی کردهای این ولایت جلب کرد و فعالان و مبارزان کرد در عراق و ترکیه با علم به ایـن که در ایران جای سازمان ها و نیروهای سیاسی متأثر از ناسیونالیسم کردی خـالی اسـت

---

۱ - پیشین، ص ۱۷۰.

۲ - همانجا، ص۱۷۰ .

و سمکو نماینده ی یک جریان فئودالی منطقه گرایانه است، تصمیم گرفتند تجارب سیاسی خود را در خدمت حرکتی قرار دهند که از لحاظ سیاسی نارس و نا بالغ بود. به همین دلایل افراد مجربی مانند سید طه افندی و مصطفی پاشا یا ملکی روانه ی چهریق شدند.[1] سید طه افندی پسر شیخ عبدالقادر و نواده ی شیخ عبیدالله نهری از چهره های سیاسی کردستان عثمانی در آغاز سده ی بیستم[2] و کسی است که نقش بسیار مهمی در تقویت و تکوین حرکت سمکو و عشیره ی شکاک به عهده گرفت. سید طه در سال‌های جنگ جهانی اول از مؤسسان و اعضای اصلی جمعیت استخلاص کردستان و فرستاده ی آن گروه به نزد کنسول روسیه در ارومیه برای جلب حمایت روسیه ی تزاری از تشکیل کردستان بزرگ بود. البته باید دانست که هیچ گونه نشانه یا سندی که دال بر همکاری یا عضویت سمکو در این سازمان باشد، در دست نیست. اما آنچه سید طه را به سمکو مرتبط ساخت نه مسائل سیاسی، بلکه خویشاوندی او با خانواده ی محمد آقا شکاک بود: سید طه در واقع داماد برادر سمکو یعنی جعفرآقا بود. بعضی از روایات بر این نکته تأکید دارند که اسماعیل آقا سمکو شوهر خواهر سید طه بود. به هر حال وی همچون همه شخصیت های ملی گرای کرد و عثمانی آن هنگام تحت تأثیرات غالب و معمول آن زمان در میان گروه ها و سازمان‌های ملی گرای کرد یعنی جستجوی یک نیروی پشتیبان قوی و تکیه بر قدرتی جهانی مانند روسیه یا انگلستان و تشکیل کردستان بزرگ با استفاده از سلاح قرار داشت.[3] از نظر این گونه افراد ظهور قدرت نظامی در یکی از بخش‌های کردستان به مثابه ی تحقق یکی از دو شرط لازم برای نیل به استقلال نواحی کرد نشین بود. هنگامی که سید طه شمزینی وارد ایران شد، دولت عثمانی در اوج ناتوانی بسر می برد و زمزمه ی تشکیل کشوری ارمنی در اراضی عثمانی از سوی دولت های پیروز در جنگ بزرگ به گوش می رسید و کومله ی ترکیه که عبدالقادر پدر سید طه مرد شماره یک آن به شمار می رفت، مصمم بود که با ایجاد شورش میان کردهای ایران، عراق آینده و ترکیه، جامعه ی ملل را

۱ - برزویی، پیشین، ص ۱۸۷.

۲ - کوچرا، پیشین، ص۲۷.

۳ - کوچرا، پیشین، صص ۴۵ و ۴۴.

متوجه حقوق کردها سازد و طه به همین منظور به ایران فرستاده شد.[1] بایستی خاطرنشان کرد که سمکو تحت تأثیر نفوذ و اعتبار برخی از شخصیت های سرشناس قرار می گرفت. بخصوص در سمت دهی فعالیت های شورشگرایانه‌ی او، نقش عظیمی را شخصیت برجسته ی جنبش کردها یعنی سید طه شمزینی بازی کرد.[2]سمکو با او روابطی بیش از اندازه دِوستانه داشت و تحت تأثیر نفوذ وی بود که سمکو ایده ی تشکیل کردستان بزرگ و مستقل شکل گرفت و عمق پیدا کرد.[3] سید طه همیشه به بهانه املاکش در ایران به این سوی مرز می آمد و به همین دلیل دولت ایران بعدها املاکش را مصادره کرد.[4]طه پس از بررسی جوانب کار سمکو و خروج قزاق های فیلیپوف از چهریق، باشتاب به بغداد بازگشت و با ویلسون کمیسر بریتانیا در عراق دیدار کرد و درخواست های کردها را به اطلاع او رسانید. در این دیدار سرنوشت کردستان هم بررسی شد. رفیق حلمی خواست های سید طه شمزینی از انگلستان را این گونه بر می شمارد:

۱- استقرار دولت یک پارچه ی کرد تحت نظارت بریتانیا به شرطی که کردستان ایران جزء آن باشد.

۲- اعلام عفو عمومی بطور رسمی به منظور جلب احساسات عمومی(کردها در عراق).

۳- استقرار دولت کرد مورد بحث برپایه ی مشارکت همه ی اقشار یعنی بر پایه ی جمهوری.

۴- دادن اطمینان به کردها از سوی انگلیسی ها و نوشتن پیمان درباره ی امنیت ارامنه و آشوریان و عدم تحرکات آنان در برابر دولت نو پای کرد.

۵- مشابه همه ی کمک هایی که بریتانیا به عراق ارائه می دهد به دولت کرد هم

---

۱ - پیشین، ص ۴۴.

۲ - کاردوخ، پیشین، ص ۱۴۵.

۳ - همان‌جا، ص ۱۹۴.

۴ - ذیل سند شماره ۲۷۳-۴۲-۱۱۶۰۰۱، سازمان اسناد ملی ایران.

داده شود.[1]

در بند چهارم خواسته های سید طه معلوم می گردد که وی آینده نگری خوبی برای کردها داشته و از ترس اینکه مبادا انگلیسی ها در آینده به خاطر آسوریان به قتل عام کردها بپردازند و از آسوریان علیه حکومت کردها استفاده نمایند، لذا از انگلیسی ها می خواهد که پیمان امنیتی درباره ی امنیت ارامنه وآسوریان نسبت به کردها امضاء گردد. اما گفتگوی بین سید طه و انگلیسی ها چندان نتیجه ی مطلوبی در بر نداشت. چون نماینده ی انگلستان بغیر از جواب های ساده و ظاهری، عملاً تلاشی در این زمینه انجام نمی دهد.[2] اسماعیل آقا سمکو احتمالاً تحت تأثیر سید طه از سال ۱۹۱۹ در صدد جلب یاری بریتانیا برآمد. وزارت هند در پاسخ به پیشنهاد نماینده ی سامی بریتانیا در بغداد در مورد تأسیس یک دولت کرد تحت قیومت بریتانیا می گوید:

اگر این اقدام صورت گیرد، ناتوانی ما برای رسیدن به مناطق کرد نشین ایران و قرار گرفتن کردستان ایران در خارج از حوزه ی تسلط بغداد و تهران تبدیل به موضوع خطرناکی خواهد شد. هم اکنون حکومت بریتانیا می تواند رسماً مانع حضور کردها در کنفدراسیون کردی عثمانی شود، اما نمی تواند مانع خصومت کردها با حکومت ایران شود.

Fo۳۷۱/۳۳۸۶ kurdistsn situation India office ۶ December ۱۹۱۸.

در ادامه ی گزارش آمده است:

« هر اقدامی که از سوی کردهای ایران، امنیت این کشور را به خطر خواهد افکند و حکومت بریتانیا بر اساس تعهد خود، موظف خواهد بود برای دفاع از تمامیت ارضی ایران، مداخله نماید. تحرک حکومت بریتانیا، نزدیک مرزهای ترکیه در هر حالت، موجب جدایی بخش های وسیعی از خاک ایران خواهد شد. همچنین غیر ممکن است بتوان کردها را به مدت طولانی جدا از یکدیگر نگاه داشت، چون تمایل به اتحاد و یکی

---

۱ - رفیق حلمی، یادداشت، سه به ش(له چه په مه نیه کانی محه مه دی سه قزم- به غدت-۱۹۵۶، مطبعه مه عاریف)(یادداشت،۳ جلد،چاپخانه ی محمدی سقز، بغداد،۱۹۵۶، جلد اول) به شی یه که م ،ص ۲۶۵.

۲ - پیشین، ص ۲۶۶.

شدن همواره وجود داشته و تداوم خواهد یافت. مرزهای میان ایران و ترکیه،فقط بر اساس مصالح سیاسی کشیده شده و منطبق بر علایق دینی و ملی نیست، به همین خاطر حکومت بریتانیا باید راه حل اساسی برای این موضوع بیابد. اگر چه ممکن است زمان زیادی طول بکشد. و میسون پیشنهاد می کند که کردستان از ایران جدا و در ازاء آن جمهوری آذربایجان به این کشور باز گردانده شود و جمهوری آذربایجان پیش از الحاق به روسیه بخشی از ایران بوده است.»[1]

بنابراین، پاسخ مأمور بریتانیایی به سمکو و سید طه منفی بود. زیرا بریتانیا در آن زمان برای قبولاندن مفاد قرار داد۱۹۱۹ به ایران تلاش می کرد و نمی خواست بهانه ای به‌دست ایران بدهد.سید طه در تشکیل اتحادیه ای از عشایر کرد تحت ریاست سمکو مؤثر بود و دلیل آن این است که پس از ورود طه ابتدا عشیره ی هرکی یعنی عشیره ی زیر فرمان او پس از پیروزی سمکو در جنگ میاندوآب بر ژاندارم‌ها در اواسط تابستان۱۳۳۹ه ق/۱۹۲۱م عشایر مامش، منگور، دهبوکری، پیران، زرزا، گورک، فیض الله بیگی، پشدری های عراق، بانه و قادر خانی ناگهان همه داوطلب ورود به اتحادیه ی سمکو شدند و با استفاده از این نیروها بود که وی مهاباد را اشغال کرد و شک نیست که طه، خان شکاک را برای حمله به مهاباد تشویق می کرد،[2]زیرا بعدها هم او بود که اصرار داشت سمکو سقز و ولایت کردستان را اشغال نماید.[3]در مجموع سید طه مشوق عمده ی عشایر مکری در تشکیل اتحادیه ی ایلی تحت رهبری سمکو بود و در واقع او نیروی ده هزار نفری کرد را برای رئیس شکاک ها سازماندهی کرد. همانطور که قبلاً هم اشاره شد، اسماعیل آقا سمکو با همکاری سید طه روزنامه ای در ارومیه به چاپ رساند و برگه های گمرکی هم که چاپ می شد به زبان کردی بودند. باید گفت که سمکو از همکاری با سید طه به جایی نرسید و سید طه هم نتوانست قیام او را به شکل حرکتی کاملاً ملی و مبتنی بر ناسیونالیسم کرد درآورد و حتی در اوج قدرت سمکو هم در ماهیت

---

۱ - همدی، پیشین، صص ۲۰۲ و۲۰۱.

۲ - سید محمد صمدی، نگاهی به تاریخ مهاباد، چاپ اول،(انتشارات رهرو، مهاباد۱۳۷۳) ، ص۸۶.

۳ - شیخ رئوف ضیائی، یادداشت هایی از کردستان، وقایع حضور روسیه و بریتانیا و عثمانی و آشوب های محلی، به کوشش عمر فاروقی چاپ نخست،(انتشارات صلاح الدین ایوبی،ارومیه ۱۳۶۷) ،ص ۱۰۸.

کاملاً عشایری هواداران شورشی او تغییر و استحاله ای پیش نیامد و این حرکت نتوانست در تمام مدت با روستائیان اسکان یافته، طبقات شهر نشین و روحانیان کرد در مقیاس وسیله ارتباط برقرار کند و حتی طه موفق نشد نیروی سمکو را از غارت مردم مهاباد باز دارد.[1]

ب: اسماعیل آقا سمکو و کومله ی عثمانی:

اولین نماینده ی کومله عثمانی سید طه بود که تحولاتی را در ایران به همراه سمکو به‌وجود آورد. درگیرودار مذاکرات سمکو با انگلیسی ها در اواخر سال ۱۳۴۱ه ق/۱۹۲۲م احمد تقی در ترکیه بود. وی با اعضای مؤثر کومله ی کرد مانند ژنرال خالد بگ جبرانی، یوسف ضیاءبیگ، یوزباشی علی یاور و دیگر رهبران آن سازمان در ترابوزان دیدار کرد و آنان از طریق تقی نامه ای برای سمکو فرستادند که در آن از او خواسته شده بود بر همکاریش با ترک ها بیفزاید و بکوشد با شوروی ها هم ارتباط برقرار سازد.[2]همه این اقدامات برای آن صورت می گرفت که سمکو به انگلستان نزدیک نشود و کمک خواستن او از شوروی ها هم خطری برای ترکیه نداشت. چرا که آنان در آن زمان از مصطفی کمال حمایت می کردند. به هر حال احمد تقی با راهنمایی سمکو با کنسول شوروی در شهر ارومیه دیدار کرد و درخواست اصلی خان کرد یعنی ارسال کمک های فوری برای اعاده ی اقتدار از دست رفته ای در منطقه زیر نفوذ سابقش و شناخت وی از سوی شوروی به عنوان نماینده ی همه ی کردها را به اطلاع کنسول رسانند.[3]اما کنسول پاسخ به احمد تقی را به گفتگو با مسکو موکول کرد و یک هفته مهلت خواست. پس از گذشت زمان مذکور کنسول پاسخ داد که "مسکو قادر نیست اولین خواست سمکو را برآورد. ما(روس ها) به دلیل علاقه مندی به َکردها نمی خواهیم آنان را بفریبیم و وعده ی کمک بدهیم. به همین دلیل این خواست را رد می کنیم، اما

---

۱ - برزویی، پیشین،ص ۱۸۲.

۲ - ئه حمه د تقی، خه باتی گه لی کورد له یادداشته کانی،(جنبش ملت کرد از یادداشت های احمد تقی)(به غدا، چاپخانه ی سلمان الأعظمی،۱۹۷۰) ، ص ۷۵.

۳ - ئه حمه دتقی،پیشین،صص ۸۳ و۸۲.

بعید نیست که در آینده با آن موافقت شود. اما در مورد درخواست دوم سمکو احتمال دارد بتوانیم به او یاری برسانیم. اسماعیل آقا باید از این پس پیوسته با ما ارتباط داشته باشد تا او را از اوضاع آگاه نمائیم..."[۱] کومله ی ترکیه یک بار دیگر نیز در سال ۱۹۲۰م کوشیده بود سمکو را تشویق به همکاری با شورشیان اطراف رواندز نماید. در آن سال عشایر زیباری، بارزانی و شیخ های بجیل چند مأمور سیاسی انگلیس را در رواندز به قتل رسانیدند و دولت بریتانیا هم واحدهای آشوری را مأمور سرکوب آنان نمود. در نتیجه رؤسای عشایر تصمیم گرفتند از سمکو و مصطفی کمال درخواست کمک کنند. سمکو در پاسخ به آنان صریحاً اعلام کرد که قادر به شرکت در شورش رواندز نیست و از آنان خواست که به ایران بیایند و در اینجا شورشی براه بیاندازند، که البته با مخالفت شورشیان روبرو شد. رابط میان سمکو و شورشیان احمد تقی و در حقیقت کومله ی ترکیه بود. ولی سمکو علاقه ای به خروج از ایران و فعالیت در بیرون از منطقه ی خود نداشت. سرانجام آخرین اقدام و تحرک سیاسی کومله ی ترکیه متقاعد ساختن سمکو به همکاری با مصطفی کمال از یک سو و استفاده از نفوذ او بر شیخ محمود برزنجی برای ممانعت از نزدیک شدن به انگلستان از سوی دیگر بود. رفیق حلمی به این نکته اشاره دارد که:" در اطاقی که سمکو و شیخ محمود برزنجی در آن نشسته بودند، شیخ بنده و مصطفی پاشا را متهم می کرد که شما طرفدار انگلستان هستید و از این قضیه خیلی ناراحت بود و به من گفت آیا شما می خواهید کردستان را مستقل کنید یا اینکه انگلستان آن را دو دستی تقدیمتان کند؟ پس کجاست این انگلستانی که شما به آن امیدوار هستید؟[۲] در اوایل سال ۱۳۴۳ه ق/۱۹۲۳م به اصرار سمکو، شیخ محمود هیأتی را از راه ایران برای مذاکره با ترکیه، نزد مصطفی کمال فرستاد که بدون نتیجه به سلیمانیه بازگشت و مدتی کوتاه پس از این رویداد ترکیه با انگلستان بر سر موصل به توافق رسید.[۳] به این ترتیب کومله ی ترکیه در ارتباط با سمکو ناکام بود و سمکو نتوانست از این بیشترین بهره را ببرد زیرا بیشتر متکی به ترکیه و مصطفی کمال بود.

---

۱ - حلمی، پیشین، ج ۱، صص ۱۱۹و۱۱۸.

۲ - حلمی، پیشین، صص ۱۱۹ و ۱۱۸.

۳ - نه حمدد تقی، پیشین، ص ۶۹.

اسماعیل آقا سمکو زیاد متمایل به اهداف احمدَ تقی و کومله ی ترکیه نبود و در جواب احمد تقی که از وی خواسته بود شورش خود را به ترکیه بکشاند تا در رانیه، قلعه دیزه، رواندار بیشتر مورد استفاده قرار بگیرند، گفت:" انگلستان خیلی نیرومند بوده و مجادله در مورد مسئله کرد با انگلیس مشکل است، به نظر من ترکیه تضعیف شده و نمی تواند کاری کند. بهترین کار آن است در ایران جنبش به وجودآید و با اتحاد اقدام لازم به عمل آید و موجودیت خود را در ایران حفظ کنیم و برای وضع موجود این اقدام به صلاح است و عاقبت می توانیم از آن بهره بگیریم."[1] پس نتیجه این‌که سمکو فعالیت های خود را مختص ایران نموده بود و به طورکلی قصد تجزیه طلبی نداشت. بلکه بیشتر در فکر رفاه و آسایش و تا حدی خود مختاری برای مناطق کرد نشین بود.

پ: روابط اسماعیل آقا سمکو با کومله ی عراق و شیخ محمود برزنجی:

مصطفی پاشا نماینده ی کومله ی عراق در اواخر سال ۱۳۴۰هـ ق/۱۹۲۱م از سمکو پرسیده بود که: چرا به جای جنگیدن با ایران به یاری کردهای وان و ارز روم و حکاری و خرپوت نمی رود که از سرکوب مصطفی کمال در رنج و عذابند؟ سمکو پاسخ داد که نمی خواهد ارتباطش را به کلی با ترک ها قطع کند که به او اسلحه می دهند.[2]رفیق حلمی نیز دلیل مذاکره دوم مصطفی پاشا را با سمکو در سال ۱۳۴۱هـ ق/۱۹۲۲م چنین ذکر می کند:" مصطفی پاشا به این دلیل برای دیدن سمکو به مرزهای ایران و ترکیه رفته بودکه او را وادارد ایران را رها ساخته و آتش آشوب را در ترکیه بیافروزد.[3]و می افزاید که ترک ها از میزان دشمنی کومله ی عراق و به ویژه مصطفی پاشا با مصطفی کمال آگاه بودند و به‌خاطر ترس از جذب سمکو به این حزب بود که شبانه در مرز به او حمله کردند و پسرش را به اسارت بردند. در سال ۱۳۴۰هـ ق/۱۹۲۲م شیخ محمود هنوز تصمیم قاطعی برای پیوستن به انگلستان (یعنی اقدامی که خَواست کومله ترکیه بود) اتخاذ نکرده بود و کومله ی عراق انتظار داشت که سمکو شیخ را وادار به اتحاد با

---

۱ - رمزی قزاز، مبارزات سیاسی و روشنفکران کرد(در پایان قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم) ، ترجمه احمد محمدی به فارسی(ناشر مترجم،۱۳۷۹) ،ص ۱۰۹.

۲ - کوچرا، پیشین، صص ۶۷و۶۶.

۳ - حلمی، پیشین،جلد ۲،صص ۶۰۵و۶۰۴.

بریتانیا کند. سمکو در سال ۱۳۰۱ه ش/۱۹۲۲م وارد شهر سلیمانیه شد و همچون قهرمانی مورد استقبال قرار گرفت. رفیق حلمی درباره ی اثر رئیس عشیره ی شکاک در ذهن کردهای عراق نوشته است: « نام و آوازه ی سمکو و داستان دلاوری ها و قهرمانی های آن کرد نامدار مدتی بود که به کردستان عراق رسیده بود و از این رو آمدن او به سلیمانیه به معنای حلِ مسئله کرد بود و امید میهن پرستان را از نو زنده می کرد. سمکو یا اسماعیل آقا رئیس عشیره ی شکاک در دل هر فرد کرد جایگاه بلندی داشت و قهرمانی ملی تلقی می شد.»[1]با آمدن سمکو به سلیمانیه مصطفی پاشا بیشتر از همه خوشحال شد. زیرا می‌خواست سمکو شیخ محمود را نسبت به اهداف خود متقاعد سازد و سیاست انگلستان پیش رود، آنگاه پیش از هر چیز ترک ها از رونداز اخراج می شوند و موج مبارزه و شورش به کردستان ترکیه می رسد. خاصه او برای شکستن پشت آتاتورک تلاش می کرد.[2]اما همه ی این آرزوها برآب شد. زیرا اقامت یک ماه و نیمه سمکو او را بیش از پیش به کومله ی عراق، شیخ محمود و انگلستان بدبین کرد و نتیجه این که سمکو و سید طه با شیخ محمود دارای طرز تفکر مخالف همدیگر بودند و سمکو پس از جدایی از شیخ محمود به خوانین پشدری گفته بود: شیخ محمود به کار رهبری کردن نمی آید، ثبات رأی ندارد و نمی داند چه باید بکند.[3]به این ترتیب سمکو نشان داد که هیچ گونه نقطه مشترکی میان او و کردهای عراق و شیخ محمود وجود ندارد و فاصله او با آرمان های آنان بسیار زیاد است. برای همین بود که مصطفی پاشا در نامه ای به پسرش درباره ی سمکو نوشته بود که:"سمکو مرد نادانی است، او با ناسیونالیست های کمالی خوب سر می کند، چرا که به او مهمات می دهند."[4]

---

۱ - حلمی، پیشین،ص ۵۵۹.

۲ - حلمی، پیشین، جلد ۲، ص ۶۰۰.

۳ - عبدالله احمد ره سولی پشدری، یادداشته کانم، ج۱،(به غدا وه زارتی ره وشنبیری وراگه یانون۱۹۲۲م)صص ۳۲ و۳۱.

۴ - کوچرا، پیشین، ص ۶۶.

۴-روابط سمکو با دولت‌های خارجی(پیش از شکست در برابر نیروهای دولتی)

الف- سمکو و دولت روسیه:

پیش از شروع جنگ جهانی اول، کردهای آذربایجان ایران و مخصوصاً سمکو که تحت نفوذ افکار عبدالرزاق قرار داشت، بیشترین امید را در رسیدن به اهداف خود در کمک های دولت روسیه خلاصه کرده بودند، اما همه ی این تلاش ها فقط به کمک های فرهنگی و اجتماعی دولت روسیه خلاصه شد و از نظر سیاسی آنچنان تحرکی از طرف آنان به نفع کردها صورت نگرفت.[۱]در ابتدای شروع جنگ بزرگ اسماعیل آقا سمکو و عبدالرزاق بدرخان به همراه سیدطه شمزینی در روسیه پیمانی را با آنان به امضا رساندند که تا سال ۱۹۱۷ یعنی انقلاب اکتبر روسیه دوام داشت.[۲]البته پیشتر در سال ۱۹۱۲ تفلیس پذیرای خان شکاک شد و او با وارتسوف داشکوف دیدار کرد و از او مدالی دریافت نمود. سپس واحدهای سوار نیژگورد از مقابل او رژه رفتند که باعث اعتراض عثمانی گردید.[۳]کریس کوچرا راجع به ارتباط سمکو با روس ها می نویسد:"بنابر پاره ای شایعات سمکو کوشید مساعدت شوروی ها را جلب کند، و به این منظور در بهار سال ۱۹۲۲نماینده ای به باکو فرستاد.[۴]این نویسنده ادعای خود را با استفاده از گزارش کنسول بریتانیا در کرمانشاه و وزارت خارجه‌ی انگلستان در سند شماره۳۷۱-f.o.۷۸۰۸ در سال ۱۹۲۲ ثابت می کند و می افزاید انتخاب لحظه ی اقدام بدین عمل از این بدتر نمی توانست باشد. زیرا رژیم جدید ایران با انعقاد قرار داد۲۶ فوریه ی ۱۹۲۲ مناسباتش را با اتحاد شوروی عادی کرده بود و اتحاد شوروی کمک های خود را به رهبران حکومت انقلابی گیلان(۱۹۲۰-۱۹۲۱) قطع کرده بود. کریس کوچرا معتقد است که انحلال"جمهوری شوروی ایران"به منزله ی اعلام پایان کار

---

۱ - مه زهه ر، کوردستان له ساله کانی... صص ۳۸ و۳۹.

۲ - زنار سلوپی(قدری جمیل پاشا) ، فی سبیل کردستان،(مطبعه بیروت،۱۹۸۷م) ، ص۱۰۰.

۳ - کوچرا، پیشین، ص ۸.

۴ - پیشین، ص ۶۸.

سمکو است: زیرا از این پس شاه آینده ی ایران در حقیقت تمام هم خود را مصروف وظیفه ای خواهند کرد که بر خود مقرر داشته است، آوردن کلیه ی قبایل به زیر حکم دولت مرکزی و خلع سلاح آن‌ها و در هم شکستن قدرت رؤسای سنتی آن‌ها.[۱] دولت روسیه بعد از انقلاب ۱۳۳۵ه ق/۱۹۱۷م شعار کمک به انقلاب های مشابه خود می داد. ولی بعد از پایان جنگ و تشکیل هشتمین کنگره حزب کمونیست شوروی به رهبری استالین، شاهد قطع این کمک ها هستیم و روسیه هم با ایران و هم با ترکیه به توافق رسیده. زیرا شعار شوروی ها گسترش همکاری و صلح با دیگر کشورهای جهان بود. بنابراین، هم شوروی ها و هم انگلستان خواهان وجود یک حکومت مرکزی در ایران بودند و جنبش‌هایی مثل سمکو و گیلانی ها باید از به دست آوردن پشتیبانی از طرف شوروی ها منصرف می‌شدند. از این به بعد سمکو و همکارش سید طه به طرف انگلستان روی آوردند تا شاید از این طریق به اهداف خود برسند. این در حالی بود که سمکو به‌طور کامل با ترک ها هم قطع رابطه نکرده بود. زیرا به گفته ی خود وی، ترک ها برایش مهمات و اسلحه می فرستادند.[۲] به این ترتیب سمکو در به دست آوردن حمایت‌های سیاسی و اقتصادی دولت شوروی موفق نبود و عبدالرزاق بدرخان و سید طه شمزینی هم"در این راستا نتوانستند عملکردی مثبت برای جنبش سمکو کسب کنند.هر چند سمکو در حملات روس به نقاط کردنشین مثل مهاباد در جنگ جهانی اول دست آنان را باز گذاشت و به کردها کمکی آنچنان ننمود. دکتر نصرالله شیفته در کتاب سه مرد عجیب نوشته که:"اسماعیل آقا با انقلابیون شوروی در ارتباط بود و هنگامی که این مسئله روشن شد که کاروانی اشیاء با قاچاق از قند و شکر و فشنگ و اسلحه از روسیه و از طریق جاده ی ماکو از جانب روس ها رهسپار گردید و این کاروان را سید علی خان، مأمور گمرکی خوی، به‌دست آورد و انگلیسی ها به رابطه ی بین سمکو و روس ها پی بردند."[۳] که البته این ادعای نصرالله شیفته را نمی توان قبول نمود،

---

۱ - کوچرا، پیشین، ص ۶۸.

۲ - قزاز، پیشین، صص ۱۰۸و۱۰۹.

۳ - نصرالله شیفته، سه مرد عجیب، لورنس، سمکو، فرهاد،(انتشارات کاویانی، تهران،۱۳۶۳ه ش) ، ص۲۸.

زیرا در این موقع منطقه و کل گمرکات آن در دست اسماعیل سمکو بود و دلیلی بر این که انگلیس با همکاری مأمور گمرکی خوی به ارتباط بین سمکو و روس پی برده باشند، وجود ندارد.

ب: سمکو و دولت انگلستان:

انگلستان به مقتضای منابع سیاسی اقتصادی خود کمابیش سعی داشت در امور آذربایجان دخالت کند و پیشتر دیدیم که دیپلمات های انگلیسی چه نقشی در شورش شیخ عبیدالله ایفا کردند. مأموران و دیپلمات های بریتانیا، حتی پس از توافق انگلستان و روسیه برای تقسیم ایران به دو منطقه‌ی نفوذ خود در سال ۱۹۰۷، همچنان به دخل و تصرف، کسب اطلاعات درآذربایجان و رخنه در میان ایالات و عشایر کرد آن ولایت ادامه دادند. لازاریف با تکیه بر اسناد وزارت خارجه روسیه تزاری از تلاش دامنه دار کنسول‌های انگلیسی در مناطق کردنشین عثمانی و آذربایجان ایران برای جلب نظر رؤسای کرد یاد می کند وبر پایه ی گزارش های دیپلمات های روس نشان می دهد که چگونه مأموران انگلیسی که اکثراً از افسران ارتش انگلیس بودند، همراه مبالغ پول برای نفوذ در میان رؤسای کرد صرف می کردند. انگلستان گذشته از مأموران سیاسی، همیشه با استفاده از جاسوسان، کشیشان دین گستر نفوذ و استیلای سیاسی و اقتصادی خود و آسیب زدن به منافع روسیه درآذربایجان تلاش می کرد.[1] دو کشور انگلستان و روسیه پیش از شروع جنگ جهانی اول همیشه در ایران دارای تضاد منافع بودند و هر کدام علیه دیگری وارد عمل می شد[2] و اگرقدرت برتری مثل آلمان در غرب که هر دو کشور را تهدید می نمود وجود نداشت، شاید هیچ وقت انگلستان و روسیه با یکدیگر هم رأی نمی شدند.[3] پس از عقب نشینی نیروهای روس از ایران به دنبال انقلاب اکتبر و غیبت آن دولت از صحنه سیاسی ایران، دولت بریتانیا بیش از هر زمان دیگری

---

۱ - مه زهه ر، کوردوستان له ساله کانی... ،ص۱۹.

۲ - مه زهه ر، پیشین، صص ۲۱و۲۰.

۳ - مهدی بهار، میراث خواراستعمار، چاپ چهاردهم،(انتشارات امیرکبیر، تهران ۲۵۳۵) ، صص ۵۴۱و۵۴۰ .

دست خود را برای دخالت در مسائل نواحی کردنشین ایران باز دید. امروزه همه ی مورخان و پژوهشگران مسائل خاورمیانه و کردها در این نکته همه اتفاق نظر دارند که دست کم یکی از دلایل مخالفت مأموران بریتانیا با خود مختاری و استقلال کردستان عراق این بود که نمی خواستند تمامیت ارضی کشورهای ایران و ترکیه از سوی انقلاب بلشویکی و اتحاد شوروی را در خطر ببینند، به ویژه در دورانی که بریتانیا در این کشورها دارای منابع اقتصادی چشمگیری بود و به جز آن از سوی غرب نقش بالنسبه مهمی برای هر دو کشور در ایجاد کمربندی امنیتی به دور اتحاد شوروی پیش بینی شده بود.[۱] سید طه شمزینی و اسماعیل آقا سمکو بعد از این‌که نتوانستند از طریق روسیه به اهداف سیاسی و نظامی خود دست پیدا کنند، قاعدتاً قدرت دیگری که باید به آن روی می آوردند انگلیسی ها بودند. در پایان جنگ، انگلیسی ها به دروغ و با ظاهر سازی کامل حق دفاع از حقوق کردها در خاورمیانه را برای خود نگه می داشتند. اما با تیره شدن روابط بین شیخ محمود برزنجی در سلیمانیه با انگلیس و دستگیر نمودن شیخ و تبعید کردنش به هندوستان، نیروهای ترکیه به رواندار حمله نموده و از طریق موصل منابع انگلستان در عراق و در کل خاورمیانه را به خطر می انداختند. کشور انگلستان برای خلاصی از یورش ترک ها با سید طه شمزینی، خویشاوند سمکو ارتباط برقرار نمود، و با این دستاویز که بتوانند هم نیروی نظامی ترکیه را مهار کنند و هم این که از نزدیک شدن هر چه بیشتر سمکو به آتاتورک جلوگیری نمایند. سیدطه شمزینی هم به هوای این که کمک انگلیسی ها را برای جنبش سمکو جذب نماید با آنان وارد بحث و مذاکره گردید و به تبع آن سمکو هم به انگلیسی ها نزدیک شد. تلاش های اسماعیل آقا سمکو برای ایجاد ارتباط با انگلستان در دو مرحله صورت گرفت و هر کدام به نوبه ی خود حائز اهمیت می باشد. مرحله اول: تلاش های سمکو بعد از پایان جنگ جهانی اول، و مرحله دوم: زمانی است که سمکو نیروهایش را از دست داده و چون به کردستان عراق رفته بود، خواهان کمک انگلیسی ها شد، که به این مبحث در آخر و هنگام رفتن سمکو به طرف سلیمانیه بعد از شکست در برابر نیروهای ایران و خیانت

---

۱ - پیشین، ص ۵۴۲.

ترک ها به وی اشاره خواهیم کرد. سمکو، تحتَ تأثیر سیدطه، از ۱۳۳۷هـ.ق/۱۹۱۹م در صدد جلب یاری بریتانیای کبیر بر آمد و طه را در ماه مه۱۹۱۹ برای جلب موافقت انگلستان به گنجاندن کردستان ایران در کشور کردی که تأسیس آن در آن هنگام مورد نظر بود، به بغداد فرستاد. شریف پاشا از کردهای ترکیه طرحی را آماده نمود و در قرار داد ورسای خواهان حق حکومت برای کردها شد چون عثمانی از طرف های درگیر در جنگ بزرگ به حساب می آمد، لذا در ادامه‌ی کار شریف پاشا قرار داد سور دیدیم که چگونه دولت های اروپایی ابتدائاً خواهان حق حکومت برای اقلیت های داخل سرزمین ترکیه شده بودند، اما چون ایران در آغاز جنگ اعلام بی طرفی کرده بود، لذا نماینده ی ایران را به کنفرانس راه ندادند و کردهای ایران هم به تبع همین مسئله به حساب نیامدند و از طرف دیگر انگلستان هیچ برنامه ای برای تضعیف حاکمیت ایران نداشت و در واکنش به درخواست سمکو برای حمایت همه جانبه از او در برابر ایران به سید طه پاسخ دادند که هر چند دولت ایران هرگز حکم و اقتدار موثری برکردستان(ایران) اعمال نکرده، اما جدایی قطعی این استان از ایران بی گمان غوغایی در تهران برخواهد انگیخت و برای عصر جدیدی که امید می رود با پیمان انگلستان و ایران گشایش یابد، آغاز خوبی نخواهد بود.[1] و وزارت هفدهم در جواب به پیشنهاد نماینده سامی بریتانیا در بغداد، تشکیل دولت کردی را به ضرر منافع انگلستان می دانسد و حتی برای حفظ تمامیت ارضی ایران، انگلستان خود را موظف به مداخله می دانست.[2] به دنبال درخواست های سیدطه شمزینی از انگلستان برای تشکیل حکومت کردی و مخالفت انگلستان با این پیشنهادها، ویلسن انگلیسی نامه ای برای سید طه به زبان فارسی فرستاده بود که در آن از عملکرد شیخ محمود برزنجی گله و شکایت فراوان نموده بود. این نامه را محمد رسول هاوار نویسنده ی کتاب "ئسماعیل آغای شوکاک"در سال ۱۹۹۲ از صفیه خانم دختر سمکو در اربیل (هولیر) عراق به

---

۱ - کوچرا، پیشین،ص ۶۶ .

۲ - ذیل سند شماره fo۳۷۱/۷۸۰۸ British Consulate Tabriz ۱۸ juane ۱۹۲۲.و. همدی، پیشین، صص ۲۰۲و۲۰۱.

شماره۱۹۱۹/۶/۲۲-(N.O.S.O ۱۷۲۸)به‌دست آورده بود.[۱] م.س.بیل(M.S.Bille) نماینده ی سامی بریتانیا نوشته که: بعد از عقد قرارداد ۱۳۳۷ه ق/۱۹۱۹م میان ایران و بریتانیا که وثوق الدوله و سرپرسی کاکس امضاء نموده بودند، اسماعیل آقا سمکو از ارتباط با انگلیسی ها کاست.[۲] اما این به واقعیت نزدیک نیست. زیرا تا سال ۱۳۳۸ه ق/۱۹۲۰م روابط بسیارِ محکمی میان سمکو و مأموران انگلیسی موجود در منطقه وجود داشت که رابطین وی با انگلیسی ها معمولاً با بابکر آقا از رؤسای با نفوذ عشیره ی پشدر و مصطفی‌پاشا از رؤسای کومله عراق بودند.[۳] سمکو پیش از تسخیر مهاباد در جستجوی حمایت سیاسی و مالی بریتانیا بر آمد. کاپیتان کرت کنسول انگلستان در تبریز نقش مؤثری در رویدادهای سال ۱۳۳۷ه ق و عزل ضیاءالدوله ی البرزی به عهده داشت و او بود که به همراه سردار فاتح با۲۰۰ سرباز هندی وارد ارومیه شد و پیش از ورود به شهر با سمکو به مذاکره پرداخت. همچنین در دوران تسلط سمکو بر ارومیه و نواحی اطراف آن که بعضی از مشروطه خواهان قدیمی مانند سلطان اسد آقا خان فشنگچی و کاظم خان با ایجاد استحکاماتی نزدیک به دریاچه برای حفظ نیروهای گلمانخانه و شرف خانه مانع از پیشرفت عشایر کرد به سوی شرق شده بودند، دیپلمات انگلیسی در منطقه حضور داشت و مجاهدان را به تسلیم در برابر خان شکاک تشویق می کرد.[۴] احمد کسروی اشارات چندانی به نفوذ انگلیسی ها در میان کردهای شمال ندارد و فقط به دخالت همسایه های ایران اشاره دارد. اما محمد تمدن از دخالت های انگلیسی ها در میان کردان سخن می‌گوید و اعتقاد دارد که احمد شاه قاجار تحت فشار انگلستان به سمکو لقب سردار نصرت را داد.[۵] بجز کسروی، حسن ارفع که در سال ۱۳۳۸ه ق در جنگ با کردها شرکت نموده است، هیچ گونه اشاره ای به تعداد و

---

۱ - ره سول هاوار، پیشین، صص ۳۱۸و۳۱۶.

۲ - م.س.بیل، فصول من تاریخ العراق الحدیث، ترجمه جعفر الخیاط به عربی،(مطبعه بغداد۱۹۷۱م) ، ص ۲۱۶.

۳ - کوچرا، پیشین، ص۶۷.

۴ - تمدن، پیشین، صص ۳۴۸و۳۴۶ .

۵ - تمدن، پیشین، ص ۳۵۶ .

عملکرد انگلیسی ها ندارد. کریس کوچرا معتقد است که سمکو برای بار دوم از طریق مصطفی پاشا و برای آخرین بار با انگلیسی ها ارتباط برقرار می کند و از زبان سمکو اضافه می کند که خطاب به انگلیسی ها گفته بود: من و سیدطه به شما قول شرف می دهیم اگر دولت بریتانیا به ما اسلحه و مهمات بدهد... و ما را تحت حمایت مستقیم خود بگیرد و شرایط ما را بپذیرد...وان و ارزروم و سیواس و حکاری و بتلیس را از وجود ناسیونالیست های ترک پاک کنیم و به آن‌ها که در رواندار هستند درس خوبی بدهیم... ما می توانیم آنکارا را هم اشغال کنیم. اگر بریتانیا چیزی نگوید می توانیم در مدتی کوتاه ایرانی ها را از سنه(سنندج) برانیم.[1] ارتباط مستقیم و بدون واسطه سمکو با انگلیسی ها در سال ۱۳۴۱ه ق/۱۹۲۲م بود و بغیر از این، در گذشته هیچ موقع سمکو شخصاً با انگلیسی ها رودر رو نشد، بلکه بیشتر از طریق سیدطه و مصطفی پاشا و یا از طریق نامه با آنان وارد بحث و مذاکره می گردید، و به عقیده ی محمد رسول هاوار، سمکو با سرپرسی کاکس شخصاً هیچ پیوندی نداشت.[2]بعد از شکست خوردن نهضت میرزا کوچک خان جنگلی و تضعیف شدن نفوذ انقلابی های بلشویک در ایران، سمکو از طریق ملا سلیمان که یکی از افراد بابکر آغاپشدری بود، نامه ای را برای بابکر آغا می فرستد تا وی با انگلیسی ها مذاکره بکند. در-این نامه آمده که سمکو بیان داشته:

هیچ قدرتی به اندازه ی قدرت انگلیسی ها در منطقه کار ساز نیست و بعد از خالی شدن منطقه از بلشویک‌ها، این انگلستان است که حرف اول را می زند. ایران ضعیف است و ترک های کمالی که ۲۰۰۰۰نفر هستند در مناطق مرزی به دنبال تبلیغاتی که در آنکارا دارند، قصد حمله به مرزهای عراق را دارند که این کار دو هدف عمده را دنبال می کند: اولاً برای تحریک عشایر این ناحیه علیه حکومت و ثانیاً برای گرفتن باج و مالیات از مردم. این را می دانم که در میان دولت ها به خوبی اسم و رسم در نکرده ام و دید منفی نسبت به من دارند. ولی تا به‌حال هیچ‌گونه موضع خصمانه ای نسبت به انگلیسی ها نداشته ام به همین خاطر از شما (بابکرآغا) می خواهم که واسط بین من و

---

۱ - کوچرا، پیشین، ص ۶۷ .

۲ - ره سول هاوار، پیشین، ص ۳۲۳ .

انگلیسی ها باشید.[۱]

به هر صورت بر اساس این سند سمکو خواهان گفتگو با انگلیسی ها بود.کمیسر سامی بریتانیا سرپرسی کاکس در جواب نامه ی سمکو، برای افسر سیاسی انگلستان در سلیمانیه می نویسد:

لازم است در گفتگو با سمکو شرط های زیر رعایت شوند:

۱- باید سمکو در منطقه ی خود و نواحی مرزی از کار اخلال گران جلوگیری نماید،چون سمکو بر قسمت هایی تسلط دارد که مالک آن مسیحیان ارومیه هستند.

۲- به سمکو اطمینان داده می شود که حکومت عراق و(انگلستان) نیت پاک و صادقی نسبت به همسایه های خود دارند لذا باید اختلافات را با صلح و آشتی حل نمود.

۳- تلاش شود که سمکو از تحرکات محمد فاضل که از غارتگران و افسران ترک می باشد، در منطقه جلوگیری کند و در ضمن آسوری های ارومیه به سرزمین اصلی خود باز گردند و سمکو سد راه آنان نشود.

۴- گزارشی که در دست ماست بر این قضیه تأکید دارد که دلیل دشمنی سمکو نسبت به ما آن است که ما(انگلیسی ها) نسبت به شیخ محمود برزنجی موضع مثبتی نداشتیم. بپرسید آیا این قضیه صحت دارد؟همچنین سمکو را از آخرین گزارشاهای جنگ های یونان و ترکیه آگاه سازید.[۲]

در این اسناد هیچ مدرکی دال بر این که انگلستان قول همکاری به سمکو داده باشد وجود ندارد، بلکه انگلیسی ها بخصوص سرپرسی کاکس بیشتر به موقعیت همسایه های خود و آسوریان توجه دارد و سمکو را وادار می کند تا با آنان به مصالحه بپردازد. در تلگرافی که سرپرسی کاکس، کمیسر سامی بریتانیا در بغداد برای وزیر مستعمرات انگلستان "وینستون چرچیل"در تاریخ ۱۹۲۱/۶/۲۸ می فرستد، اشاره شده که اسماعیل آقا سمکو علیه حکومت مرکزی ایران قد علم کرده و شروع به جنب و

---

۱ - ذیل سند شماره(C.۰۷۳۰-X.۶۳)در۱۹۲۱/۷/۲۰ از وزارت امور خارجه بریتانیا، ره سول هاوار، پیشین،صص ۳۲۶ و ۳۲۵ .

۲ - ذیل سند شماره S-۹۵۰ در۱۹۲۱/۸/۱۹ در وزارت خارجه بریتانیا، پیشین، ص ۳۲۸ .

جوش نموده است که هر چند اخبار کاملی را دریافت ننموده ایم ولی معلوم می گردد که وی نوعی استقلال را در ارومیه برای کردها به وجود آورده است، ایران هم مسئولیت آسوریان را بر عهده نمی گیرد و اجازه نمی دهد به وطن اصلی خودشان برگردند. به همین دلیل تعدادی از آنان از گرسنگی مرده اند و تعداد دیگری بخاطر این که بتوانند به خانه و کاشانه خود بر گردند، مسلمان شده اند. سرپرسی کاکس در این تلگراف می افزاید که من به افسر سیاسی خودمان در سلیمانیه گوشزد کرده ام که در نزدیکی های اشنویه با سمکو ملاقات نموده و با وی مذاکراتی در زمینه تحرکات ترک ها که دشمن خونی سمکو هستند و در قسمت های تحت سلطه ی وی آزادانه فعالیت دارند داشته باشد. و در ضمن به سمکو گفته شود که موقعیت آسوریان را دریابد و در رسیدن آنها به آذربایجان ایران مساعدت لازم را مبذول نماید. سرپرسی کاکس همچنین در این تلگراف به ارتباط و همکاری بین سمکو و مردان سرشناس سایر ایل های کرد ایران اشاره شده تا همگی با پشتیبانی یک دولت قدرتمند بیگانه بتوانند کردستان را از دست فارس ها نجات دهند.[1] سمکو در پی پیشنهاد افسر سیاسی بریتانیا برای ملاقات، منزل حمزه آقا در اشنویه را تعیین می کند و در نهایت نماینده ی انگلستان این مکان را تأیید نمی کند و از طرف دیگر انگلیسی ها فکر می کنند که اگر افسر انگلیسی در خاک ایران با سمکو ملاقات داشته باشد، اعتراض ایران را به دنبال خواهد داشت. سمکو همچنین درباره موقعیت آسوریان اعلام می کند که هنوز خون ریخته شده بین ما و آن‌ها خشک نشده و در ضمن کرد و ارمنی نمی تواند در یک سرزمین با همدیگر زندگی مسالمت آمیزی داشته باشند.[2] بنابراین، سمکو خود را ملزم به رعایت شروط از پیش تعیین شده انگلستان نمی بیند و در عوض انگلیسی ها هم از هر گونه همکاری با وی خودداری می کنند. سمکو از طرف دیگر ارتباط خود را با ترکیه به طور کل قطع نمی کند و انگلستان هم از این ناراحت است. اسماعیل آقا قصد برقراری توازن رابطه با

---

۱ - ذیل سند شماره(C.O.۷۳۰-۴۳۳)مورخه۱۶۲۱/۶/۲۸ در وزارت امور خارجه انگلستان،ره سول هاوار، پیشین،صص ۳۳۲و۳۳۰ .

۲ - ذیل سند محرمانه شماره(C.O.۷۳۰-۶P.۲۱۳۴)مورخه۱۹۲۲/۹/۲۵ در وزارت خارجه انگلستان، ره سول هاوار، پیشین، صص ۳۳۲و۳۳۴ .

کشورهای قدرتمند را دارد و از طرف دیگر کشورهای همجوار و قدرت های دخیل در منطقه هم هر کدام به دنبال منافع خود هستند. در پی نامه نگاری و تلگراف‌هایی‌که بین سمکو و انگلیسی ها مراوده شده معلوم می گردد که این رفتارها هیچ گونه کمک عملی از طرف انگلیسی ها برای سمکو در بر نداشت. ولی برخی منابع فارسی به صراحت از مبادلات اسلحه و توتون بین جنبش سمکو و انگلستان صحبت می کنند، که برصحت و سقم آن شک و شبهه وارد است. برای مثال سرگرد ملک زاده که فرماندهی نیروهای دولتی را در جنگ مهاباد بر عهده داشت در خاطرات خود به دستگیری دو تن هندی در درگیری های مقدماتی با سیدطه اشاره دارد که: بالاخره در کاوشی که از آن‌ها به عمل آمد، نامه ای از لای جلیقه ی یکی از آنها کشف گردید. این نامه از طرف حاکم نظامی(فرماندار نظامی) انگلیس در موصل، به عنوان سید طه نوشته شده و در آن ارسال البسه ی فرم و مهمات و غیره ذکر شده بود. با به‌دست آمدن این نامه پرده ی دسیسه استعمار و سیاست انگلیس دریده شد... مجبور شدم که دولت علیه ایران و والی و فرمانده ی کل قوا را از این مهم باخبر نمایم با اعلام و وقوف به عواقب وخیم آن، شخصاً مفاد نامه را رمز کرده و به تهران و تبریز مخابره کردم.[1] اظهارات ملکزاده مورد تأیید مخبر السلطنه است و وی در خاطرات و خطرات به رابطه ی پنهان سمکو با انگلستان اشاراتی دارد و از جمله می نویسد: (سمکو) با انگلستان هم روابط داشت، سید طه وزیر و مشاور او برای کنسول انگلیس در تبریز گونی گونی توتون فرستاد.[2] پس از تسخیر مهاباد توسط سمکو، قدرت وی مضاعف گردید و سردشت هم به خطر افتاد و رئیس گمرک آنجا به نام میرزا اخدار خان فرار نموده و از طریق سلیمانیه به کنسولگری ایران در بغداد رفت. با اینکه سمکو مهمات و تجهیزات نظامی را از ترک ها می گرفت، ولی کریس کوچرا معتقد است که دلیل نزدیکی سمکو به انگلیسی ها، هراس از قدرت گیری رضاخان بود، اما به نظر می آید که سمکو فقط به دنبال شناسایی قدرت و سیاستش از طرف انگلیسی ها در منطقه بوده و بس.

---

۱ - تمدن، پیشین، صص ۳۷۷ و۳۷۶ .

۲ - هدایت(مخبر السلطنه) ، خاطرات و... ، ص ۳۲۳.

هنگامی که انگلیسی ها از تمایل رضاخان نسبت به بریتانیا مطمئن گشتند، غیر از جواب های واهی چیز دیگری را تحویل سمکو ندادند.چون بعد از این مرحله است که قیام های خزعل، جنگلی ها وخیابانی با علامت سبز انگلستان و توسط رضاخان سرکوب شدند.[1]پس دلیلی برای رساندن عایدات از طرف انگلستان برای سمکو باقی نمی ماند. به هر روی، اوضاع کردها در عراق و ترکیه در این سال‌ها شکل تازه ای به خود گرفته و پیچیدگی خاصی پیدا کرده بود: در عراق شیخ محمود برای استقلال کوشش می نمود و در ترکیه هم کومله ی ترکیه به کمال آتاتورک با دید مثبت می نگریست و اهدافشان را در وی خلاصه کرده بودند. در این میان تنها اسماعیل آقا در ایران دارای قدرت نظامی برجسته ای بود که به همراه سید طه شمزینی قصد تحرکات جدید در منطقه را داشت و چون دولت فرانسه از نامه نگاری ها و تلگراف های بین اسماعیل آقا و انگلستان آگاه بود، بنابراین، اسماعیل آقا نتوانست با آنان وارد مذاکره ی گسترده شود.[2]

پ: سمکو و ترکیه(پس از جنگ جهانی اول)

ارتباط عثمانی ها و بعدها ترکیه با کردهای ایران بیشتر بر پایه ی منافع این کشور شکل گرفت و برای به تنگنا کشاندن روسیه و ایران با کردها وارد مباحثه می شدند و هیچ موقع خواهان شکل گیری یک بخش قومی گسترده در نواحی مرزی نبودند. زیرا دولت عثمانی خود داری جمعیت زیادی از کردها بوده و هست و طبعاً این مسئله به ضرر خودشان تمام می شد.[3] هنگامی که سمکو ناحیه ی استراتژیک قطور را بەدست آورد، هم روسیه و هم عثمانی برای ارتباط با وی تمایل نشان دادند. دولت عثمانی در فاصله انقلاب مشروطیت اول تا جنگ اول از قبول توافق های انجام گرفته در معاهده ی ارزروم ۱۲۶۳ه‍ق/۱۸۴۷ و رأی کمیسیون تعیین حدود مرزی ۱۳۳۱ه‍ق/۱۹۱۳م و

۱ - محمد علی همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران(انقراض قاجار و استقرار پهلوی) ، ترجمه حسن افشار، چاپ دوم،(نشر مرکز، تهران ۱۳۸۰) ،ص ۳۶۸.

۲ - کوچرا، پیشین، ص ۶۷ .

۳ - حسامی، پیشین، ص ۲۲ .

مواد مربوط به حقوق ایران در عهدنامه‌ی سن استفانو و برلین طفره رفت و با آغاز جنگ و اشغال خاک ایران از سوی همسایگانش همه چیز به دست فراموشی سپرده شد. دولت عثمانی نیز مثل دیگر کشورها مثل انگلستان و روسیه که از مسیونرهای مسیحی خود برای تبلیغ استفاده می بردند، پیش از شروع جنگ و بعد از آن از طریق افراد مذهبی وارد شود و با اعلام جهاد و جنگ مسلمانان علیه کفر(یعنی علیه دولت های روسیه و انگلستان) وارد منطقه ی آذربایجان و کردستان ایران گردید و به دنبال همین اعلام عثمانی پیروزی های زیادی در ابتدای جنگ به دست آورد. هر چند سمکو در جنگ اعلام بی طرفی نموده بود زیرا هم با روس ها هم با عثمانی مراوداتی داشت و طبعاً قصد نداشت هیچ کدام را از خود برنجاند، اما بعد از انقلاب اکتبر و خارج شدن نیروهای روسیه از ایران، تا حدودی روابط سمکو با عثمانی گرم تر گردیدو ترک ها به دنبال آن ادوات و فشنگ جنگی برای سمکو ارسال نمودند، هم‌چنین مستشاران ترک با حقوق خوبی به استخدام سمکو در آمدند که هر کدام از منابع تعداد این مستشاران را به نحوی اعلام نموده اند. احمد کسروی آنان را چند صد تن و محمد تمدن آنان را یک صد نفر اعلام می کنند.[1] همین رفتار سمکو در ارتباط گسترده با ترک‌ها کسروی را به این نتیجه رساند که تأثیر پذیری او به عنوان یک سر کرده کرد از ترک ها به پیش از جنگ بزرگ مربوط شده و مسبوق به سابقه بوده است و می افزاید که سمکو به پیروی از آزادی خواهان عثمانی که "ژُن ترک"را پدید آورده، وی هم به پدید آوردن دسته ای به نام"ژن کرد"می کوشد.[2]از طرف دیگر کردهای داخل خاک ترکیه از اقدامات کمال آتاتورک به ستوه آماده و نسبت به آن بدبین بودند. زیرا خان ها و رؤسای کرد از این هراس داشتند که این نظام تازه قانونی تازه ایجاد نماید و مانع از بی قانونی و هرج و مرج گردد. جنبش ترک های جوان اقتدار خان های کرد را از آنان سلب کرد و آنان را که پیش از این متکی به سلطان بودند از این موهبت بی بهره ساخت. در واقع این طبقه ی درس خوانده ی کرد بودند که به خاطر آشنایی ایده ها و آرای سیاسی غربیان و به

---

۱ - کسروی، تاریخ ۱۸ ساله... ، ص ۸۳-تمدن، پیشین، ص ۳۳۷ .

۲ - نوری پاشا، پیشین،صص ۲۸ و۲۹ .

دلیل همکاری سیاسی با ترک های جوان در مبارزه استبداد سلطان عبدالحمید دوم توانست نخستین احزاب کرد، مانند جمعیت تعالی و ترقی کردستان، حزب تجدید، انجمن دوستداران کرد و هیوای کرد را بنیانگذاری نماید.[۱] بنابراین، تأثیر پذیری سمکو از ترک های جوان در زمانی که رؤسای عشایر کرد عثمانی از آنان بیزار بودند، غیر قابل قبول می نماید و احمد کسروی در این زمینه خوب نتیجه نگرفته است. ترک های کمالی، ابراهیم پاشا رئیس عشیره ی میلان را در کوه های عبدالعزیز کشته بودند و این مسئله خوشایند سمکو نبود و به طور قطع وی ترک ها را دشمن سرسخت کرد می دانست. اما هرگز روابطش را با آنان قطع نکرد، زیرا اسلحه و مهماتی را که سخت بدان نیاز داشت، تدارک دیدند. هر چند کمک ترک ها به سمکو برای تشکیل حکومت کردی نبود، بلکه این فقط در خدمت اهداف سلطه طلبانه ی آنان قرار داشت و برای تحت کنترل در آوردن ماکو و قطور که سمکو در آنجا نفوذ داشت از هیچ اقدامی فروگذاری نمی کردند. زیرا بر سر این مسئله با روس ها اختلافاتی داشتند. وقایعی که هنگام تعیین حدود مرزی ایران و ترکیه در زمان شورش آرارات ترکیه در ۱۹۳۰م/۱۳۰۹ه ش روی داد نشان داد، که سمکو تنها برای این هدف مورد توجه ی ترکیه قرار گرفته است، و در همین سال سعی شد که دوباره به همین منظور از سمکو استفاده شود. نواحی قطور و ماکو از نظر کشاورزی نیز حاصلخیز بود و به همین دلیل ترک های کمالی به بهانه ی حاصل خیز بودن آن و اهمیت آن برای اداره ی آناتولی سعی داشتند اتحاد شوروی را به قبول حاکمیت ترکیه برآن ناحیه وادار سازند و از آن کشور در قبال بی طرفی اش نسبت به این اقدام خود کسب اطمینان نمایند. بنابراین، بعید می نماید که دولت ترکیه به خاطر تشکیل دولت مستقل کرد و حفظ منافع کردها در صدد تجزیه ی آذربایجان و جلب نظر موافق اتحاد جماهیر شوروی بر آمده و به سمکو اسلحه داده باشد. حداکثر امتیازی که سمکو در صورت تجزیه ی آذربایجان غربی به وسیله ترک ها به دست می آورد، تصاحب بخش هایی از اراضی مرغوب

---

۱ - کسروی، تاریخ هیجده ساله، ص ۸۳۰ .

کشاورزی آن منطقه می توانست باشد.[۱]بدین سان رفتار و رابطه ی سمکو با ترک های کمالی هیچ شباهتی به عملکرد رهبر یک جنبش انقلابی کرد نداشت و بیشتر تصویر یک دست نشانده ی محلی را به ذهن می رساند و گذشته از آن نشان می داد که رئیس شکاک ها به هیچ روی دارای بینش سیاسی عمیقی نیست، حال آن‌که شیخ محمود برزنجی هرگز فریب وعده و وعیدهای مصطفی کمال و انگلیسی ها را نخورد و خطرات بعدی نشان داد که حق با او بوده است.[۲]کریس کوچرا در مورد رابطه سمکو با ترک ها می نویسد:"و اما ترک ها- سرهنگ علی شفیق(معروف به اوزدمیر) که در ابتدا سمکو را مردی ابله می داند، سرانجام چندی بعد که سمکو تمام کردستان را به زیر سلطه خود در آورده است به این نتیجه می رسد که"مرد کاردانی است و شایستگی این را دارد که از سوی آنها حاکم منطقه باشد."[۳]احمد تقی از قول محمود فاضل وکیل کرد قدری بگ حاکم وان می نویسد که« در سال ۱۹۲۰ سمکو در منطقه ی خود پیوند محکمی با ترک ها ایجاد کرده و دوست ژنرال کاظم قره پاشا به شمار می رود و ترک ها با انواع سلاح و مهمات او را یاری می دهند. سمکو آنچنان به منافع ترکیه اهمیت می داد که در آغاز شورش عشایر رواندار بر ضد انگلیسی ها در تابستان ۱۹۲۰ که هنوز کمالی ها واکنشی نسبت به آن نشان نداده بودند، چون فکر نمی کردند که شرکتش در این شورش به سود ترکیه باشد و در آن شرکت نکرد.»[۴]اما از طرف دیگر هدف ترک ها از یاری رساندن به سمکو تجزیه ی بخشی از خاک ایران بوده است.[۵] تا هنگامی که سمکو قدرت و نفوذی در منطقه داشت، ترک ها همیشه با وی در حال مذاکره و گفتگو بودند و از طریق افسران و ادوات جنگی خود را تقویت می نمودند. اما بعد از شکست خوردن وی در برابر نیروهای ایران و فرار سمکو به ترکیه، رویه ی آن‌ها نسبت به وی فرق کرد و بلافاصله با ایران وارد مذاکره شدند. و از طرف دیگر به سمکو

---

۱ - ئه حمد تقی، پیشین، صص ۴۶ و۴۷.
۲ - قزاز، پیشین، صص ۱۳۷ و ۱۳۹.
۳ - کوچرا، پیشین، ص ۶۸ .
۴ - ئه حمد تقی، پیشین، صص ۴۷ و ۴۸.
۵ - پیشین، ص ۸۵.

هم خیانت نموده، پسر و نیروهایش را به عنوان گروگان پیش خود نگه داشتند کـه ایـن مبحث را در پایان کتاب و هنگام رفتن سمکو به ترکیه توضیح خواهیم داد. همان‌طـوری که قبلاً گفته شد، سمکو در ارتباط خود با قدرت‌ها، همیشه در حال برقراری توازن بـود. طبق منابع ارمنی سمکو و سیدطه در عین حال با ناسیونالیست هـای تـرک در وان نیـز در تماس بودند. ناسیونالیست های ترک می خواستند از وجود آن‌هـا بـرای مقاومـت در برابر پیشنهاد باز گرداندن ارمنی ها به آناتولی شرقی استفاده نمایند و بنـابراین، بـه آنـان وعده ی کمک دادند. در سال هایی که به دنبال آمد، هر دو رئیس کرد یعنی سید طـه و اسماعیل آقا تماس‌های خود را هم با بریتانیا و هـم بـا ناسیونالیسـت هـای تـرک حفـظ کردند.[1]

۱ - مارتین وان و بروینسن، مجله مطالعات کردی، همان مقاله صص ۲۴ و ۲۳.

فصل ششم:

گسترش نفوذ سمکو و پایان کار وی در سال

۱۳۴۹هق /۱۹۳۰م

۱- ورود نیروهای سمکو به کردستان مکریان تا اولین شکست شکاک ها در شکر یازی

الف- جنگ مهاباد

موقعی که قیام خیابانی در تبریز علنی گردید و دولت متوجه شد از عین الدوله کاری ساخته نیست، این دفعه حاج مخبرالسلطنه را که قبلاً نیز والی آذربایجان بود، جهت فرمانفرمایی آذربایجان انتخاب نمود. در نتیجه ی شکایات اهالی ارومیه که به تبریز پناهنده شده بودند، بویژه پس از فرار اسد آقاخان و ژاندارم ها از گلمانخانه، مجدداً دمکرات ها و اهالی تبریز سخت بر آشفتند و جلوگیری از رفتار سمکو را خواستار شدند.[1] از طرف دیگر مخبرالسلطنه در تبریز قیام خیابانی را فرونشاند و بعد از آن تعدادی از نیروهای باقیمانده ی خیابانی به همراه لاهوتی با سمکو دیدار کردند، و این واقعه برجسارت و قدرت سمکو افزود. در این اثنا حکومت مرکزی ایران ضعیف بود و قدرت وتوانایی اداره کردن خوب کشور را نداشت، دولت انگلستان و رضاخان هم در قزوین به همراه سید ضیاءالدین طباطبایی نقشه تصرف تهران و کودتا را کشیدند تا زمینه را برای انقراض سلسله قاجاریه مهیا سازند. اسماعیل آقا سمکو که در اوج قدرت به سر می برد در صدد گسترش تصرفات خود برآمد و تحرکات مخبرالسلطنه در آذربایجان وی را وادار نمود که برای جلوگیری از حملات حکومت مرکزی بیش از پیش آماده شود. شهرهای مهاباد، اشنویه، خوی و بقیه مناطق هر لحظه از جانب سمکو تهدید به تصرف می شدند. بر این اساس، مخبرالسلطنه نیروهایش را به دو دسته تقسیم نمود: اولین گروه را تحت فرماندهی ظفر الدوله از طرف طسوج و بندر شرفخانه روانه مقابله با سمکو نمود و دومین دسته را تحت فرماندهی ملک زاده روانه ساوجبلاغ نمود.[2] حسن ارفع که خود از افراد شرکت کننده و دارای مسئولیت در جنگ های علیه

---

۱ - دهقان، پیشین، صص ۵۷۶ و ۵۷۴.

۲ - صالح محمد امین، پیشین، صص ۳۵۱ و ۳۵۰.

سمکو بود، در این باره می نویسد:"در تابستان ۱۹۲۰م یک واحد ژاندارم و مرکب از سه گروهان پیاده نظام و یک دسته مسلسل چی و دو اسکادران سواره جهت تقویت قوای تبریز از تهران فرستاده شد، من نیز فرمانده یکی از اسکادران های سواره بودم. در ماه سپتامبر من و اسکادران سوار دسته ای مسلسل چی سوار جهت تقویت دسته ای هفتصد نفری که در منطقه ی میاندوآب مستقر بود، فرستاده شدیم. موقعی که به میاندوآب رسیدیم، اطلاع حاصل شد که دسته مذکور که به شدت از کردها شکست خورده و پس از دادن ۴۰۰ نفر کشته مابقی آن‌ها فرار کرده اند تمام اسرا نیز به دست سمکو و اطرافیانش تیر باران شده بودند..."[1] به این ترتیب نیروهای دولتی مخصوصاً ظفرالدوله در طسوج به کلی شکست خورد و حکمران آذربایجان (مخبرالسلطنه) که به قول حسن ارفع او مرد بافرهنگی بود و کتاب هایی به زبان آلمانی درباره جنگ خوانده و خود را قابل جنگ یا عملیات نظامی با قبایل می دانست[2]نتوانست کاری از پیش ببرد. چون سمکو بعد از شکست ظفرالدوله قصد حمله به مهاباد را نمود. تا ملک زاده را شکست دهد. سال ۱۳۳۸ه ق/۱۹۲۰م و نیمه ی نخست سال ۱۳۳۹ه ق/۱۹۲۱م نسبتاً آرام اند، اما رسیدن نیروهای کمکی از تهران به تبریز سمکو را بر آن داشت ساوجبلاغ(مهاباد کنونی) را پیش از آن‌که این نیروها علیه او وارد عمل شوند، تصرف کند.[3]چون مخبرالسلطنه از مرکز درخواست اعزام نیروی کمکی را نموده بود و همان-طوری که حسن ارفع اشاره می کند این نیروی تازه نفس از تهران به راه افتاد تا سد راه سمکو شود و تحت رهبری لیندبورگ تعداد زیادی نیروی مسلح به تبریز راه افتاده بودند. موفقیت جنگجویان تحت فرمان سمکو در رویارویی با قوای دولتی و محلی و تسلط او بر شهرهای ارومیه، سلماس، مناطق حاصل خیز ماکو و خوی در شمال و سردشت در جنوب توجه عشایر مکری را به سوی او جلب کرد. تا آنان خود در قیام به دست آمده از تاخت و تازهای عشیره شکاک سهمی داشته باشند.[4]محرک عشایر مکری

---

۱ - ارفع، کردها، ص ۹۳.

۲ - پیشین، ص ۹۴.

۳ - کوچرا، پیشین، صص ۶۱ و ۶۰.

۴ - برزویی، پیشین، ص ۲۱۰.

در اتخاذ چنین موضع‌گیری هایی معمولاً دستیابی به غنائم و کسب درآمد بیشتر بود و گرنه تا پیش از پیروزی های عشیره شکاک، به دولت مرکزی وفادار بودند و به قول کسروی«... تا کنون انبوهی از کردان ساوجبلاغ و دیگر جاها در این لشکرکشی همراه دولتیان می بودند...»[1]دلایل زیادی دال بر این‌که ایل ها و طوایف مناطق کرد نشین تابعیت فرمان سمکو را قبول نموده بودند، وجود دارد، از جمله می توان گفت که اولاً ضعف حکومت مرکزی که نمی توانست به خوبی منطقه را اداره نماید و تبدیل شدن سمکو به قدرت برتر. ثانیاً عدم اجرای بندهای قرارداد سمکو با سرهنگ فیلیپوف از سوی سران ایل شکاک، موقعیت او را در میان کردهای منطقه دوباره تحکیم کرد، و او توانست کنترل دشت های ارومیه، سلماس و بخش جنوبی خوی را به دست گرفته[2]و در ارومیه حاکمانی مانند ارشد الممالک و تیمور آقا از رؤسای کرد به حکومت آن جا منصوب نماید. تیمورآقا یکی از رؤسای بزرگ شکاک بود که از اقوام سمکو به شمار می رفت. نحوه برخورد فیلیپوف با سمکو طوری بود که وی را در تحرکات و اهداف آینده-اش ثابت قدم‌تر نمود و از مذاکره با اسماعیل آقا چیزی عایدش نگردید تا در آینده برای امنیت منطقه تضمینی از طرف سمکو گرفته باشد. ابراهیم خواجه نوری در کتاب بازیگران عصر طلایی ضمن اشاره به گفتگوهای رد و بدل شده بین سمکو و فیلیپوف(سرکاپالکونیک) می نویسد:

خلاصه تمام تقاضاهای فیلپوف را سمتقو با این قبیل جواب های منطقی و مشروع رد کرد و در آخر فیلیپوف گفت خوب حالا که بخوبی و خوشی تمام اختلافاتمان حل شد. و با هم دوستانه کنار آمدیم، خوب است فردا نهار را با هم بخوریم و اگر بخواهید ما می آییم منزل شما... فردا در قلعه چهریق آب و جاروی کاملی شده بود سواران «شکاک» و«کاردار» و«هرکی» و«زرزا» بهترین کلاغی های منگوله دار را به کله خود پیچیده و بزرگ‌ترین شال‌ها را به کمر بسته و زمخت ترین خنجرها را به کمر بسته، پیدا بود که سمکو اصرار دارد جلال و ابهت خود را به چشم سرکار پالکونیک و

---

۱ - کسروی، تاریخ هیجده ساله... ، ص ۸۵۷.

۲ - خواجه نوری، پیشین، صص ۵۶ و ۵۵.

همراهانش بکشد و در ضمن استرضای حس عظمت طلبی خود، استفاده سیاسی هم از جلوه دادن جلال خود حاصل نماید، یعنی به این وسیله خوب به آن‌ها خاطر نشان می کند که قصد مغلوب کردن یک سردار با عظمت و قدرت سمکو خیال خامی برای دولت بیش نیست. بعد از صرف نهار فیلیپوف رضائیه و سلماس و تمامی حوالی سومای و برادوست را در اختیار گذاشت او را در واقع فرمانروای مطلق آن نواحی شناخت و به سرعت با دو سه نفر افسر به تهران برگشت.[1]

ثالثاً تحرکات سمکو برای بدست گرفتن رهبری عشایر منطقه پیش از حمله به ساوجبلاغ شدت گرفت که نشان از وسعت و دافعه اهداف او برای تسلط بر آذربایجان غربی داشت. بنابراین، یک چیزی شبیه کنفدراسیون ایل ها و طوایف کرد صورت گرفت و همگی تحت رهبری سمکو به جنب و جوش علیه حکومت ایران پرداختند. بروینس در این باره می نویسد که:

در اوایل سال ۱۹۲۰ چندین نشست«شورای روسای کرد» انجام گرفت که ریاست آن با سمکو بود. در این ملاقات ها نه تنها رؤسای برخی از بزرگ‌ترین عشایر آذربایجان شرکت نمودند(هرکی، بیگ زاده، حیدرانلی، شکاک) بلکه همچنین رؤسای کنفدراسیون ارتوشی و عشایر دیگر حکاری نیز حضور یافتند. گفته می شود که در سال ۱۹۲۰ سمکو احمد خان نامی را به‌عنوان رئیس بزرگ هرکی منصوب نمود و این انتصاب بطور همگانی از سوی آن عشیره قدرتمند مورد قبول قرار گرفت.(سند شماره fo ۳۷۱/۱۹۲۰:E۱۵۶۷۰/۱۱/۴۴:۱۹۲۱:E۱۳۴۷۰/۱۰۰/۹۳ از وزارت خارجه بریتانیا) در اواسط سال ۱۹۲۱ منطقه زیر نفوذ سمکو شامل همه مناطق تحت حاکمیت ایران در غرب دریاچه ارومیه بود و از آنجا به‌طرف جنوب تا بانه و سردشت می رسید. هم-چنین مناطق شمال غربی عراق، که انگلیسی ها و کمالیست ها هنوز برسر کنترل آن با هم رقابت می کردند، علاوه بر تمام کنفدراسیون شکاک و عشیره هرکی، مامش، منگورها، دهبوکری ها، پیران ها، زرزا، گورک ها، فیض الله بگی ها، پشدری ها و عشایر

---

۱ - پیشین، ص ۵۶ و ۵۴.

کوچک اطراف بانه به سمکو پیوسته بودند...[۱]

حسن ارفع نیز اتحاد قبایل کرد با سمکو را پیش از حمله وی به مهاباد این‌گونه توضیح می دهد: « پس از شکست دادن نیروهای دولتی تحت فرماندهی ظفرالدوله به‌وسیله سمکو و تارومار شدن نیروها به دست سمکو تمام اسرا به دست سمکو و اطرافیانش تیرباران شده بودند. بعد از این فتح تمام قبایل کرد مانند مامش، منگور، دهبوکری، پیران، زرزا، گورک، فیض الله بیگی، پیشدری، بانه و قادرخانی به اسماعیل آغا ملحق شدند و میاندوآب و مهاباد را تهدید به تصرف نمودند.»[۲]بنابراین، موقعیت برای انجام یک شورش سراسری از طرف سمکو علیه دولت ایران مهیا بود. روزنامه ی ستاره ایران در شماره چهارشنبه ۱۶ذی قعده سال ۱۳۴۰ تمهیدات سمکو برای تشکیل اتحادیه ای عشایری به رهبری خود و پیش از حمله ساوجبلاغ را این گونه تشریح می کند:

از قراری که راپورت می دهند، اسماعیل آقا سمیتقو بعد از تحکیم نقاطی که در تصرف خود دارد، اخیراً در صدد جلب عشایر کردستان برآمده و چندی است یک عده نماینده به حدود کردستان بین عشایر و ایلات اعزام نموده و داخل مذاکرات شده اند که آن‌ها را به تقویت خود جلب نماید. نظر به این‌که از طرف دولت پیش بینی‌هایی در این باب به عمل آمده و قوای نظامی در حدود کردستان و صاین قلعه و سایر نقاط کردستان تزیید کرده، تصور نمی رود که اقدامات نمایندگان اسماعیل آقا در بین ایالات و عشایر آن حدود موثر واقع گردد.[۳]پیداست که حکومت مرکزی ایران تحرکات اسماعیل آغا سمکو را جدی نگرفته است و اگر هم اقداماتی را در این خصوص انجام داده باشد،کفایت سرکوبی و پیشگیری از تحرکات سمکو را ننموده، و به‌طور کلی زمینه برای حمله همه جانبه سمکو به مهاباد آماده گردید و ملک زاده سراپا شور و اشتیاق هوای سرکوبی با سمکو را در سر داشت. سرانجام سمکو در اکتبر۱۹۲۱ آماده حمله به

---

۱ - بروینسن، پیشین، ص ۲۵.

۲ - ارفع، کردها، ص ۹۳.

۳ - ذیل سند شماره ۲۶۰۰۰۵۹/۷ ، سازمان اسناد ملی ایران.

ساوجبلاغ شد[1]ولی هنوز نتوانسته بود همه عشایر را وارد اتحادیه مورد نظر خود سازد، خلیل فتاح قاضی در کتاب تاریخچه خانواده قاضی در ولایت موکری معتقد است که پس از تسخیر مهاباد توسط وی اهالی مکریان و ایلات و عشایر آن آماده همکاری با وی شدند. از جمله سیف القضات بود که بعدها به دیدار سمکو رفت و قول داد طوایف و ایل های اورامان و بانه را به تابعیت سمکو در آورد و برای همین مسئله هم سیف القضات با این طوایف وارد مذاکره گردید.[2]همچنین دکتر آسو عقیده دارد که تنها« پس از سقوط شهر(مهاباد) بود که عشایر مکری آمادگی خود را برای همکاری با اسماعیل آغا اظهار می دارند و عده ای داوطلبانه آماده خدمت در نیروی اسماعیل آغاز می شوند»[3]ملک زاده تقریباً با ۸۰۰ ژاندارم نظامی از طرف مراغه، میاندوآب و مهاباد راهی سرکوب سمکو شد، و در این راستا امید زیادی هم به ایل قره پاپاخ داشت تا وی را حمایت کنند. اما سمکو بلافاصله سیدطه را برای خلع سلاح قره پاپاخی ها روانه می کند و آن-ها هم با شنیدن این خبر تابعیت خود را از سمکو اعلام می داند و هیچ‌گونه کمکی به ملک زاده نمی رسانند. کریس کوچرا در این باره می نویسد«طه داماد و مشاور سمکو در ماه اکتبر ۱۹۲۱ با چند صدسوار بر ساوجبلاغ(مهاباد) حمله برد. پانصد و پنجاه ژاندارم ایران از شهر دفاع می کردند و سرنوشت جنگ نامعلوم بود. اما پس از آن سمکو با ۲۰۰۰ سوار به یاری سیدطه آمد»[4]سید محمد صمدی درباره جنگ مهاباد می نویسد: «...(سمکو) قوای دولتی را شکست داد و به مهاباد لشکر کشیده و نیروهای دولتی که در مهاباد بودند از نیروهای سمکو شکست خورده و تمامی قوای ژاندارمری مهاباد تیر باران شدند.» برخورد قوای دولتی و اسماعیل آقا در تپه محمود کان رخ داد در این برخورد فرمانده قوای دولتی یاور ملک زاده هیربد و سرهنگ آلپ اسیر گردیده و از طرف سمکو بوسیله«عمرخان» شکاک روانه ی سلماس گردیدند و در نهایت آن‌ها را با یک زندانی

---

۱ - کوچرا، پیشین، ص۶۱- بروینسن، پیشین، ص ۲۵.

۲ - خلیل فتاح قاضی، پیشین، صص ۵۵ و ۵۴.

۳ - محمود قادرزاده(آسو) ، خاطرات دکتر آسویا خاطرات زندگی پرماجرای دکتر اسو«چهره ی مهاباد» مقدمه و توضیح از محمود پدرام(زوزان) ،(تهران، نشر هور،۱۳۷۳) ، ص ۲۵.

۴ - کوچرا، پیشین، ص ۶۱.

کرد که در تبریز زندانی بود معاوضه و آزاد کردند. گفته می شود که فرد زندانی علی آقا امیر اسعد بوده است.»[1] در تعداد کشته و زخمی‌های نیروهـای دولتـی در جنـگ مهابـاد بین منابع اختلاف نظر وجود دارد، مارتین وان بروینسن معتقد است که ۲۰۰نفر از افـراد پادگان ژاندارمری آن‌جا، به‌دست افراد سـمکو کشـته شـدند، و۱۵۰ نفـر دیگـر مجـروح گردیدند. ولی کریس کوچرا ضمن اینکه شکست نیروهای دولتی در مهاباد را متوجه بـی کفایتی ملک زاده می نماید، می نویسد« شکسـت نیروهـای دولتـی فـاحش بـود، ۴۰۰ ژاندارم ایرانی و همه افراد بجز دو دسته که با فرماندهانشان به اسارت در آمدند.»[2] محمـد رسول هاوار در کتابش با اسـتناد بـه سـند شـماره(f.o۳۷۱- ۷۸۰۸) در۱۹۲۲/۶/۱۸ در وزارت امور خارجه انگلستان، تعداد نیروهای دولتی در مهاباد را۴۰۰نفر اعـلام مـی کنـد در حالی‌که کریم حسامی آن را ۸۰۰نفر می نویسد. ولی با همه این تفاسیر شـهر مهابـاد به تصرف اسماعیل آغا سمکو درآمد و رئیس عشیره شـکاک بلافاصـله وارد شـهر شـد و اموال و دارایی اهالی کرد ساوجبلاغ را به طور کلی به تاراج برد. بروینسـن معتقـد اسـت که: «افراد سمکو به محض اشغال شهر آنجا را چپاول کردند. علیـرغم ایـن واقعیـت کـه ساکنان مهاباد، بر خلاف اهالی ارومیه و دیلمان، اکثراً کـرد بودنـد و ایـن امـر انگیـزه ی واقعی بسیاری از افراد سمکو را نمایان می سازند»[3] خلیل فتاح قاضی درباره اشـغال شـهر مهاباد می نویسد:

مرحوم سیف القضات و برادر بزرگش قاضـی علـی در قیـامی کـه اسـماعیل آقـای شکاک کرده بود، با وی تشریک، ساعی و همراهی نکردند، روی ایـن اصـل هنگـامی کـه اسماعیل آغا به مهاباد حمله ور گردید، به سواران خود دسـتور داده بـود کـه آنـان را بـه قتل برسانند. تفنگداران اسماعیل آقا که آنان را نمی شناختند و نابلـد بودنـد، بـه عـوض قاضی علی، قاضی لطیف را که خانه شان به هم نزدیک بود، به قتـل رسـانیدند و قاضـی علی را کتک زده و لباسش را از تن در آورده بودند، چون مرحوم سیف القضات در موقـع حمله اسماعیل آغا در مهاباد نبود، شکاک ها به او دسترسی پیدا نکردند و اسـماعیل آغـا

---

۱ - سید محمد صمدی، نگاهی به تاریخ مهاباد، چاپ اول(انتشارات رهرو، مهاباد۱۳۷۷) ، ص ۸۶.

۲ -بروینسن، مجله مطالعات... ، همان مقاله ص ۲۵- گوچرا، پیشین، ص ۶۱.

۳ - بروینسن، پیشین، ص ۲۵.

تهدید کرده بود و گفته بود که هر وقت جالینوس را بیابد، بلافاصله او را از کوه پرت و معدوم خواهد نمود[1].

همچنین در این زمینه دکتر آسو از قول پدرش که در آن هنگام شاهد واقعه بوده است، می نویسد:

پس از اشغال مهاباد به‌دست سمکو عده ای از محترمین، معتمدین، روحانیون، سادات، تجار و دانشمندان با تحفه و هدایا به حضور اسماعیل آقا در کنار شهر و محل قتلگاه ژاندارم ها می روند تا ارادت خود را ابراز کنند و از او تقاضای بخشش ژاندارم‌ها و امان دادن شهر از تاراج و تعدی نمایند. ولی این دسته از نمایندگان شهر اولین اشخاصی بودند که بوسیله قوای چریکی و مردان مسلح اسماعیل آقا لخت می گردند و با زیر شلواری به شهر برگردانده می شوند و عمل شنیع قتل عام ژاندارم ها به وقوع پیوست.شهر بلافاصله از طرف قوای اسماعیل آقا تاراج شد.قاضی لطیف مظلوم که تازه از تبعید روس ها یا تحمل آن همه مشقت و مرارت به وطن برگشته بود، به دست نیروهای شکاک شهید گردید. یگانه مریض خانه آمریکایی‌ها را که در مجاورت مسجد سرخ بود تاراج کردند. رئیس بیمارستان را کشتند و زن شوهر کشته به سید طه پناه برد و او زن را که از معرکه بدر برد و به خارج فرستاد.[2]

سمکو بعد از پایان جنگ، بعدها در صدد توجیه اعمال نیروهایش در مهاباد بر می آید و می گوید که او در این زمینه بی تقصیر است و خواهان چنین عملی نبوده است. اما گویا وقتی که پادگان ژاندارمری کلاً از میان می رود و سمکو برشهر مهاباد تسلط کامل می یابد، عده ای از آقاهای دهبوکری به منظور این که در آینده از مزاحمت های او محفوظ باشند و سمکو به آنان نگوید که چرا در موقع لزوم نزد من نیامدند، در بالای تپه تابانی(محمود کان) به دیدار او می روند و می گویند که هر امری داشته باشید ما حاضر به اجرای آن می باشیم. اسماعیل آقا نگاه معنی داری به آنان می کند و می گوید: ضرب المثل ترکی که می گوید(توی دان سوره نقاره) واقعاً مناسب حال

---

۱ - خلیل فتاح قاضی، پیشین، ص ۵۴.

۲ - قادرزاده، پیشین، صص ۲۵ و ۲۴.

شماست.[1] توی دان سوره نقاره یعنی بعد از خاتمه عروسی ساز و دهل؟سید محمد صمدی در تشریح اعمال ناشایست شکاک ها در مهاباد می نویسد: « می گویند شکاک ها برای نقل و انتقال اموالی که به غنیمت از مردم می گرفتند از خود مردم استفاده می کردند. صدرالعلماء که از روحانیون محترم و ریش سفید شهر بوده و گویا از یک پا هم می لنگید، یک بار بسیار بزرگ و سنگین یونجه به پشت او می بندند و او را مجبور می کنند که این بار یونجه را برایشان به دامنه کوه خزایی(واقع در شمال شهر) ببرد.»[2] کریس کوچرا نظر سمکو را درباره غارت شهر این‌گونه می نویسد: «و اما درباره غارت شهر- سمکو معتقد است که به رغم مخالفت او این امر اجتناب ناپذیر بوده و... می افزاید«سعی می کنم از دل مردم در بیاورم» ظاهراً کوشش سمکو در دلجویی از اعیان و بزرگان مهاباد عقیم مانده، زیرا تا به امروز هم بزرگان مهاباد هم‌چنان درباره او که از جهتی یکی از پدران ناسیونالیسم کرد ایران است، با تلخی و تندی یاد می کنند.»[3] حمه حمه باقی(محمد محمد باقی) نویسنده و مورخ تاریخ معاصر جامعه کردی با استناد به مصاحبه ای که با آقای موفقی، یکی از آگاهان و مطلعین اعمال شکاک ها در مهاباد به‌عمل آورده بود، می گوید: «تمامی کارهای ناشایست شکاک ها در مهاباد به تحریک سیدطه شمزینی صورت می‌گرفته، زیرا از اینکه ایل شکاک و خاندان سمکو دارای آن‌چنان نفوذ و شهرتی بودند که از قدر و احترام خاندان سیدطه کاسته بود، بنابراین، برای خدشه دار نمودن چهره سمکو در میان کردها، نیروها را به انجام چنین اعمالی تحریک می کرده است.»[4] محمد رسول هاوار نیز در کتاب ئیسماعیل ئاغای شوکاک به مصاحبه حمه حمه باقی با آقای موفقی(که دارای کتابفروشی به همین اسم در شهر مهاباد می باشد) استناد کرده است.[5] ولی این مطلب نمی تواند رفتار سمکو را در مهاباد توجیه پذیر نماید. زیرا وی باید به‌عنوان رهبر یک نیروی جنگی از این اعمال ناشایست آن‌هم در

---

۱ - صمدی، نگاهی به تاریخ... ، ص ۸۷.

۲ - پیشین، ص ۸۷.

۳ - کوچرا، پیشین، صص ۶۲ و ۶۱.

۴ - مصاحبه نگارنده با حمه حمه باقی، نویسنده و مترجم تاریخ کرد در تابستان ۱۳۸۲ در سقز.

۵ - ره سول هاوار، پیشین، صص ۴۳۸ و ۴۳۷.

یک شهر کردی جلوگیری به‌عمل می آورد تا نفوذ و قدرتش را در میان کردها از دست ندهد. در صورتی که مردم کرد مهاباد مانع از کشتن نیروهای نظامی ایرانی می شدند.همان‌طور که مانع از اعدام نایب هاشم خان یکی از افسران ژاندارم به‌دست شکاک ها شدند. در پاسخ چنین اتهاماتی که از طرف یکی از نخبگان کرد سلیمانیه مطرح گشت. سمکو گفت، که اولاً ژاندارمری او را مجبور کرد که جنگ را به داخل شهر بکشاند، و پس از آن وی قادر نبود از اعمال افرادش که عادت داشتند بعد از نبرد دست به غارت بزنند، جلوگیری کند و ثانیاً او نسبت به موضع عشایر دهبوکری و منگور که در اطراف ساوجبلاغ می زیستند، راجع بخود مشکوک بود.[1] برووینسن معتقد است که: «طبعاً ساوجبلاغ پایتخت سمکو شد. اما سمکو در آنجا اقامت نکرد و یکی از رؤسای عشایر وفادار بخود، حمزه آقای مامش را به فرمانداری شهر برگزید، شهرهای آذری، میاندوآب، مراغه و بناب، نامه هایی فرستاده و تابعیت خود را در ساوجبلاغ اعلام کردند.»[2]پیروزی های بیشتر بر سر سربازان حکومتی در آن سال موفقیت سمکو را در میان کردها محکم تر کرد و تعداد پیروان او را افزایش داد. سیف القضات و بطور کلی خانواده قاضی ها در دوره تسلط اسماعیل آقا سمکو پیوسته تحت فشار و در خطر بودند،آقای سیف القضات پس از یأس و نومیدی از دولت مرکزی برای رهایی از فشار اسماعیل آقاسمکو و این وضع ناگوار تن به قضا داد و به ملاقات اسماعیل آقا سمکو در چهریق رفت، به محض روبرو شدن با اسماعیل آقا،سیف القضات به او می گوید:مخصوصاً برای بجا آمدن امر شما با پای خودم آمدم که من را از کوه پرت نمایید. اسماعیل آقا برخلاف انتظار او را با اعزاز و اکرام هر چه بیشتر می پذیرد و از رفتاری که درباره خانواده قاضی و در کل شهر مهاباد انجام شده بود، اظهار ندامت و پشیمانی می کند[3]خلیل فتاح قاضی درباره گفتگوهای رد و بدل شده بین سمکو و سیف القضات که

---

۱ - با استناد به سند شماره(fo۳۷۱/۱۹۲۲:E۲۴۰۲/۹۶/۶۵)از وزارت خارجه انگلستان، برووینسن، پیشین، ص ۲۵.

۲ - با استناد به سند شماره(fo۳۷۱/۱۹۲۱:E۱۳۴۷۰/۱۰۰/۹۳) از وزارت خارجه انگلستان، پیشین، ص ۲۵.

۳ - خلیل فتاح قاضی، پیشین، ص ۵۴.

جد بزرگ قاضی محمد می باشد، می نویسد:

پس از چند روز توقف سیف القضات در نزد اسماعیل آقا به واسطه قدرت بیان نفوذی که سیف القضات در کلام داشت، اسماعیل آقا شیفته و فریفته او می گردد و روز به روز بر عزت و احترام او می افزاید سرانجام اسماعیل آقا از او خواهش می کند که گذشته را به دست فراموشی سپرد و به نمایندگی از طرف او به میان عشایر مختلف کرد که با اسماعیل آقا هم آهنگی و تشریک مساعی نمی‌کردند، رفته به سود قیام اسماعیل آقا تبلیغ نماید. سیف القضات برای انجام این منظور به میان عشایر اورامان و مریوان رفته، عشایر مذکور را تماماً وادار به اطاعت و همکاری می کنند...[1]

به این ترتیب، سمکو توانست بعد از تسخیر مهاباد همکاری بیشتر عشایر کرد ایران را به‌دست آورد و همین مسئله موجب گردید که وی اهداف بلندتری را در پیش گرفته و بر دامنه جنگ‌هایش با دولت ایران بیفزاید. اما فتوحات وی بیشتر بدون برنامه ریزی صورت می گرفت مثلاً شهر مهاباد را مدت کوتاهی به‌دست آورد و فقط مدت کوتاهی هم توانست برآن جا تسلط داشته باشد و هیچگونه حسابی برای آینده این شهرباز نکرده بود از طرف دیگر دولت انگلستان از تصرف مهاباد به‌دست ایل شکاک و کردها زیاد خرسند نبود.زیرا آنان قصد داشتند که از طریق رضاخان در ایران یک حکومت مرکزی متکی بر نظام مرکزی به‌وجود بیاید تا از این راه هم از اهداف روسیه در ایران جلوگیری کنند و هم این‌که بتوانند از طریق مرزهای به‌وجود آمده بین عراق و ترکیه را بیشتر تحت فشار قرار دهند.

ب: ورود نیروهای ایل شکاک به سقز

حاج سیاح هنگام ورود به سقز در سال ۱۲۹۹ه.ق/۱۲۱۶ه.ش وضعیت اجتماعی مردم را در خاطرات خود اینگونه به تصویر می‌کشد: « به‌هرحال به سقز وارد شدیم شهر یا قصبه‌ایست، جای بدی نیست لکن انسان حیران است چگونه این مردمان بیچاره به همه نوع ظلم تن میدهند؟ چگونه این مردم پریشان در دست یکنفر نایب نفر سپرند؟

۱ - پیشین، صص ۵۵ و ۵۴.

مگر اینها نیستند؟ حیوان هم این قدر تحمل نمی‌کند»! وی وضعیت مردم بانه را نیز به همین شکل می‌بیند. حاج سیاح مأموران حکومتی قاجار در مناطق کردنشین را گرگ گله‌ی بی شبان توصیف می‌کند. وی می‌نویسد که مردم اولاً از ظلم، ثانیاً از نفاقی که دولتیان میان مردم انداخته و نفع آن را می‌برند، در عذاب هستند[1] با شروع جنگ جهانی اول شهرستان سقز هم مانند دیگر جاهای غرب ایران مکانی شده بود برای تبلیغات طرف های جنگ. ولی در این میان نقش عثمانی ها از همه پرنگ تر می نماید.آنان که با شعار جهاد علیه کفر به ظاهر برای دین می جنگیدند، ولی باطناً با آن-ها دست به یکی کرده بودند و در پی اهداف مادی خود، با استفاده از تحریک احساسات دینی مردم مناطق کردنشین، همه را به طرف خود می کشاندند. از جمله شیوخ منطقه را با خود همراه ساخته و از طرف بانه شروع به پیش روی نمودند. قاعدتاً سقز هم جزو شهرهایی بود که از گزند عثمانی ها به دور نبود. موضع خان ها و حاکمان شهرهای بوکان، مهاباد و سقز، بر خلاف عقیده شیوخ و طرفداران آنها بود، زیرا به تبع بیطرفی ایران در جنگ حاکمان این شهرها هم از ارائه هر گونه کمک مالی به عثمانی ها دریغ می کردند. به همین دلیل عثمانی ها در مراغه، محمد حسین خان مهاباد و سیف الدین خان مظفرالسلطنه حاکم سقز را تیر باران نمودند[2]تا درس عبرتی باشد برای کسانی‌که از دستورات عثمانی سرپیچی نمایند و هر چند دولت ایران از طریق محمد علی علاءالسلطنه، وزیر امور خارجه وقت، طی یک مراسله مراتب را به عنوان اعتراض به دربار عثمانی فرستاد و از آن‌ها خواستار جبران خون های ریخته شده و منع تکرار چنین وقایعی شد. بعدها که دولت عثمانی شکست خورد و نیروهای روسی از سمت آذربایجان شروع به پیشروی نمودند، باز مردم کرد این مناطق بودند که دستخوش قتل و غارت گشتند. به نحوی که در جنگ جهانی اول بیشترین ضرر را مناطق کردنشین و آذری نشین ایران متحمل شدند.[3]در بحبوبه جنگ جهانی اول در سقز هر چه بود، بدبختی و سیه روزی و ضلالت بود که آن روزها میان قوای متخاصم پروبال می زد و

---

۱ - حاج سیاح، خاطرات، پیشین، ص ۲۵۰.

۲ - محسن صدیقی، کردستان و سقز در گذر زمان،(ناشر مؤلف،۱۳۷۷) ، ص ۵۲.

۳ - صدیقی، پیشین، صص ۵۹ و ۵۷.

مردم ستمدیده آن سامان آنچه را که داشتند از نقد، جنس و مواشی به غارت رفت، این جنگ باعث شده بود که دهقانان کردستان، آذربایجان، کرمانشاهان و همدان نتوانند به کشت و زرع بپردازند. اگر کسی هم گندمی در انبار داشت، متجاوزین قهرا آن را تصرف می کردند، روی این اصل گرانی و بعد قطحی رایج شد و جماعت کثیری از مردم ستمدیده سقز نیز در این اثنا و در این بلای عظیم جان دادند[1]در سال ۱۳۳۶ه ق/۱۹۱۸م انگلستان از طریق حزب دمکرات ایران که شاخه ای از آن در سنندج دایر شده بود، به اعمال نفوذ پرداخت و چون توسط شیخ رئوف ضیائی شعبه ای از همین حزب در سقز دایر گردید، انگلیسی ها برای تحت فشار قرار دادن عثمانی ها بیشتر به تکاپو افتاده و با شیخ رئوف ضیائی وارد مذاکره گردیدند. در سنندج که تازه جنگ تمام شده بود، میجر گرینها وس با شیخ رئوف ملاقات کرده و بعدها وی را روانه سقز می نماید، شیخ رئوف ضیائی هنگام برگشت به سقز وضعیت عشایر بین راه سقز و سنندج را این گونه توصیف می کند:

«.. عازم سقز شدم و در بین راه خبرهایی از درگیری عشایر«همه ویس» و تیلکو می دادند و عشایر گلالی جاف در منطقه به غارت و راهزنی مشغول بودند و ایل های قمری گلباغی(قه مه ری گلباغی) و کاک سوندی گلباغی(کاک سه وندی گلباغی) و گاملی گلباغی در اطراف جاده بودند که قمری ها با تیلکو و کاک سوندی ها عداوت داشتند و لخت کردن عابرین برای هر کدام از این طوایف چون آب خوردن آسان بود. اما من به راه خود ادامه می دادم زیرا می دانستم عشایر جهت مشایخ احترام قائل هستند.[2]» در گیرو دار این حوادث شیخ محمود برزنجی از طریق میرزا محمد فرج استاد صالح که تازه از سلیمانیه به سقز مراجعت کرده بود، نامه ای برای سران سقز می فرستند و از آنان دعوت می‌کند تا به سلیمانیه بروند و برای ملاقات و مذاکره جهت

---

۱ - شیخ رئوف ضیائی، یادداشت هایی از کردستان، خاطرات مؤلف از وقایع حضور روسیه و بریتانیا و عثمانی و آشوب های محلی، به کوشش عمرفاروقی، چاپ اول(انتشارات صلاح الدین ایوبی، ارومیه،۱۳۶۷) ،ص ۶۶.

۲ - پیشین، ص ۸۷.

شرکت در حکومت کردی که وی تشکیل می داد، شرکت نمایند[1] اما بعدها طی تحولات جهانی و منطقه ای بین شیخ محمود و انگلیسی ها اختلافاتی می افتد و دولت شیخ محمود در هم شکست.

وثوق الدوله در سال ۱۳۳۷ه ق/۱۹۱۹م شخصی به نام شریف الدوله را به عنوان حاکم به کردستان فرستاد و وی به محض رسیدن به کردستان عده ای از سران عشایر را دستگیر و اعدام کرد از جمله این‌که شریف الدوله با کمک نیروی هوایی بریتانیا و با استفاده از مأموران انگلیسی به عمر حکومت دو ساله ایل گلباغی و مندمی در بین دیواندره و در سنندج پایان داد و سران ایل را تیرباران کرد.[2] در سقز هم رستم، خان بانه و حبیب الله خان را دستگیر و بدار آویختند و آنگاه عده ای از محترمین سقز را نیز محبوس ساخته بود.در سال ۱۳۳۹ه ق/۱۹۲۱م دولت ایران حکومت سقز را به غیاث الدوله واگذار نمود وی هم مثل شریف الدوله به تعقیب بزرگان سقز می پرداخت و علیه منافع کردها عمل می کرد که بر همین اساس آقاصالح را تعقیب می نمود. زیرا با شیخ محمود برزنجی ارتباط داشت از طرف دیگر بیگزاده‌های فیض الله بیگی با غیاث الدوله نهایت همکاری را داشتند. اما در نهایت غیاث الدوله هم کاری از پیش نبرد و در بهار ۱۳۳۹ه ق/۱۹۲۱م شخصی به نام دیوان بیگی حاکم شد. ولی طی موافقت های مردم و مفتی مشهور ملا عبدالعزیز صدرالعلماء که در حکومت و مجلس شورای ملی دارای نفوذ بود. دیوان بیگی بر کنار گردید و بجای وی اعظم الدوله حاکم سقز شد و حاج زمان خان بانه ای به عنوان نایب الحکومه همراه وی شد و در سال ۱۳۴۰ه ق رسماً حکومت سقز را در دست گرفته، اعظم الدوله را بر کنار نمودند. این تحولات در سقز مقارن است، با حمله اسماعیل آقا سمکو به مهاباد و تصرف آنجا که طبعاً به دنبال پیروزی های سمکو در این جنگ ها بقیه مناطق کردنشین برای در امان ماندن به تکاپو می افتند، بر همین اساس حاج زمان خان بانه ای که حاکم سقز بود، باب مراوده و

---

۱ - ضیائی، پیشین، ص ۸۸.

۲ - خالید ئه حمه دی، به سه رهاتی فه رمانره وایی گولواخیه کان(سرگذشت فرمانروایی گلباغی ها) ، مصحح حه سه ن گوران، چاپ اول،(ناشر مصحح، سنندج، سال ۱۳۸۳) ،صص ۱۳۸تا ۱۳۰.

مکاتبه با سمکو را باز نمود و به وی بیشتر نزدیک گردید[۱] و بلافاصله نیروهای دولتی را از سقز اخراج نمود و به بهانه این‌که توانایی نگهداری سقز را ندارد، تعداد زیادی از خان ها وطوایف بانه را دعوت نمود تا بتواند امنیت سقز را در دست بگیرد. اما بر خلاف انتظار بانه ای ها در سقز بنای غارت و چپاول مردم را گذاشته و هر روز بنای اغتشاش در شهر بیشتر می شد. سقز به کلی از قشون و اعضاء و اجزاء دولتی خالی شد. در این موقع وضعیت اهالی سقز را تحت نظرآورید. یک طبقه تجار و کسبه بدون اسلحه در نتیجه قهر و غضب ده نفر حاکم و سی نفر کلانتر اصلی و فرعی و چهارصد سوار و پیاده گرفتار شده بودند، نه دست ستیز و نه پای گریز، مخصوصاً که به عنوان رعیت و ایرانی خواه محسوب می شدند و رسم، قانون و مقرراتی هم در کار نباشد باعث رقت خواهد بود. مصطفی تیمورزاده شاهد عینی وقایع در سقز در خاطرات خود می نویسد:

دیگر این‌که حاج زمان خان تعهد خود را نسبت به دولت آشکار نمود و نامه ای به آقای اسماعیل آقا نوشت و خدمات صادقانه خود و اخراج قشون دولت و تسخیر سقز به‌نام اسماعیل آقا و جمعیت بیگ زاده و لشکر را مفصلاً بیان نمود، اتفاقاً مشارالیه در این سن پیری از تحریر و تقریر خسته نمی گشت. فوراً توسط سوار مخصوص نامه را روانه چهریق نمود، پس از چهار روز جواب نامه را آورد، نوشته بود از اقدامات شما بیگ زاده های غیور مسرور هستم، بدیهی است که اقدامات من فقط برای استفاده شخصی نیست. ولی به طوری که خودتان از اوضاع تهران، پادشاه و وزرا مطلع هستید همگی مشغول عیاشی اند و از ترقیات ملت و مملکت بی اطلاع اند و این‌ها منظور نظرشان نیست. به خاطر این لاقیدی، ملت اسیر و برده دولت‌های خارجی شده و امثال ما نمی تواند این ننگ و عار را قبول کند. علی ای حال از تعقیب وضعیت شما مفتخریم سقز و بانه و توابع در اختیار شماست هر نوع مقتضی است، اقدام نمایید.[۲]

همانطوری که در منابع ذکر گردیده، تعدادی از طوایف و عشایر مناطق سقز و

---

۱ - ضیائی، پیشین، ص ۱۰۶.

۲ -مصطفی تیمورزاده، وحشت در سقز(نگاهی به تحولات کردستان در فاصله جنگ اول جهانی تا اعاده اقتدار دولت مرکزی)۱۲۹۳-۱۳۰۲ شمسی(۱۳۳۴تا۱۳۴۲ قمری) به کوشش شهباز محسنی، چاپ اول(انتشارات شیراز- تهران ۱۳۸۰)ص ۴۸.

بوکان از جمله فیض الله بیگی، حاکمان دولتی را در کارهایشان یاری می کردند. شاید دلیل در پیش گرفتن این نوع راهبرد توسط عشایر دهبوکری و بیگ زاده، ترس از موقعیت و نفوذ خود در منطقه بود که با آمدن سمکو از دست می دادند. اما تصرف مهاباد موجب شد که اکثریت خان های مناطق سقز و بوکان پیش سمکو رفته و همراهی خود را به وی اعلام کنند. میرزا کریم بهرام بیگی در خاطرات چاپ نشده خود، که یکی از شاهدان عینی حمله سمکو به مهاباد بود و حاوی گفتگوی وی با ملک زاده و دیگر خان ها می باشد، می نویسد: «هنگامی که علی خان سردار بوکان با سمکو روبرو گردید، اسماعیل آقا وی را مورد نکوهش قرار داد که چرا سر تعظیم فرود می آورد و تسلیم بی قید و شرط حاکمان دولتی است و سمکو از این‌که خان در چشم دولت ایران و حاکمان دولتی محلی به هیچ انگاشته می شود، اظهار تأسف نمود»[1] خان ها و آقاهای مناطق کردنشین در عین همراهی و وفاداری نسبت به حکومت مرکزی، در غارت و مالیات گیری های سنگین از رعیت زیر دست خود دستی بالا داشتند و اگر به هر نوعی صاحب نفوذ می شدند، رعیت را کنار گذاشته و فقط به‌فکر جیب های خود بودند.[2] این رویه را از طرف خان های بانه در سقز می بینیم مصطفی تیمورزاده در توصیف این حرکات می نویسد:

«به هر حال خوانین بانه به مندرجات فرمان بزرگوارانه ی(سمکو) مشعوف و امیدوار گشته و مشغول اجرای امور خود و پیشرفت مقاصد و جمع آوری پول شدند و فرش و سایر مخلفات، حتی دور پنجره را به بانه حمل می کردند و هم مقرر گردید که مخارج چهارصد سوار در میان اهالی تقسیم گردد. پس از این که به موقع اجرا گذاشته شد، با استثنای پنجاه سوار بقیه را به دهات اطراف بفرستند که هم مخارج سوار را گرفته و هم مخارج به خرج دهات محل های معلومه تقسیم شود.»[3]

به این ترتیب به نکته ای پی می بریم که هرچند خان ها و آقاهای شهرها و

---

۱ - خاطرات چاپ نشده میرزا کریم بهرام بیگی، ص ۴۰-۱(این نوشته ها در دست آقا عمر فاروقی در سقز می باشد و ایشان برای تصحیح و چاپ آن می کوشند).

۲ - ره سول هاوار، پیشین، ص ۴۴۵.

۳ - تیمورزاده، پیشین،ص ۸۴.

روستاها تابع دستورات سمکو می شدند، اما هیچ‌گونه دستورالعمل و قانونی برای اداره نواحی تحت نفوذ خان ها از طرف سمکو صادر نمی شد و او چون غوطه ور در اهداف و تفکرات شخص خود بود، لذا به فکر رعیت زیر دست بقیه خان ها نبود و آن‌ها هم در حد توان برای غارت کردن مردم دریغ نمی کردند. به همین دلیل حاج زمان خان نیز دستورالعمل خاصی از سمکو برای اداره سقز در دست نداشت، بنابراین، با ذوق و سلیقه خود رفتار کرده و از طرف دیگر هر روز بر بدبینی مردم به خان و سمکو افزوده می گشت.

ماژور نصرالله خان به همراه نیروها و ژاندارم‌های دولتی به سقز حمله نمود و مردم خوشحال شدند، عشایر بانه هم فرار نمودند و به مدت ۶ ماه سقز در امنیت بود[1] حاج زمان خان به همراه ششصد لیره فرار نمود، تا این که حمله نهایی سمکو به مهاباد انجام گرفت و آنجا کاملاً تحت حاکمیت سمکو در آمد که نیروهای دولتی حاضر در سقز با شنیدن این خبر بلافاصله نیروهایشان را جمع و از سقز فرار کردند[2] در این مدت نیروهای ماژور نصرالله خان نیز مردم را به فلاکت و بدبختی انداختند تا جائی‌که حاکم کردستان از دست وی به پایتخت شکایت می کند.[3] مصطفی تیمورزاده درباره ی رسیدن خبر شکاک به سقز و فرار نیروهای دولتی از آنجا می نویسد:

در تاریخ سیزده جمادی الثانی ۱۳۴۰ هجری توسط آدم (نوکر) آقای محمد آقای سرا، خبر استیلای شکاک بر ساوجبلاغ و فرار قوای دولتی و عزیمت شکاک به سقز به کلنل نصرالله خان، فرمانده قشون، رسید و هشدار داده شد که اگر مشغول تهیه ی مرافعه نشوید، غفلتاً همگی اسیر ولع و قمع خواهید شد. لیکن از استماع این واقعه مهم متوحش گشته فوراً افسران ارشد را احضار کرد و قضیه ی غائله را به ایشان اخطار نمود که مقاومت با لشکر شکاک از عهده ما خارج است. باید در صدد تهیه ی تخلیه و فرار

---

۱ - ضیائی، پیشین، ص۱۰۷.

۲ - همانجا، ص ۱۰۷.

۳ - فیروز میرزا(نصرت الدوله) مجموعه مکاتبات اسناد، خاطرات و آثار، جلد اول، مجالس چهارم و پنجم تقنینیه، به کوشش منصوره اتحادیه(نظام مافی):سیروس سعدوندیان، چاپ اول(نشر تاریخ ایران،۱۳۶۹ش)ص ۶۸.

باشند. بلافاصله مال بگیر شروع شد. اسب و مادیان و الاغ عزیزالوجود گردید تمام قورخانه، توپ و مهمات جنگی را حاضر نمودند. شب چهاردهم جمادی الثانی دو ساعت از شب گذشته امر حرکت داده شد. صاحب منصبان یک ساعت تمام قوای دولتی از راه کردستان(سنندج) حرکت نمودند.سپس سایر رؤسای دولتی هم با سرعت تمام و تپش قلب پیاپی خارج شدند.[۱]

عموم علماء، تجار و کسبه مجدداً در منزل آقای شیخ الاسلام(ملا عزیز) حضور به هم رسانیدند و مشغول تدبیر و چاره جویی بودند. آخرین تصمیم با اکثریت آراء براین قرار گرفت که دو ورقه عریضه مفصل با مضمون ذیل جهت آقای شیخ عبدالله شمزینی، رئیس اردوی شکاک، و علی آقا امیراسعد، رئیس عشایر نوشته و روانه گردد: ما مردم فلک زده سقز مظلوم و مطیع امور حکومت وقت هستیم. زیرا قوه ی جنگ و جدال و طاقت فرار نداریم. از هستی ساقط شده ایم. هر کس مسلط گردد، خواه قوای دولت و خواه لشکر سردار نصرت(اسماعیل آقا) ماها رعیت و محکومیم و دارای اختیارات نبوده و نیستم و قشون ژاندارمری دولت هم سقز را تخلیه نمود. در این صورت هجوم لشکر عظیم شکاک جز خانه خرابی و پریشانی برای ماها ثمری ندارد. ترحم به مظلومان خشنودی خداوند جهان خواهد بود.[۲]همین که کاغذ مردم سقز در حامیان (روستای نزدیک بوکان) به ملک آقای حاج ایلخانی و آقای امیراسعد و شیخ عبدالله رسید، مشعوف گردیده یک هزار نفر از شکاک ها را به ساوجبلاغ عودت دادند. جواب تأمین و خبر ورود خود را با معدودی سپاه به سقز در روز هفدهم جمادی الثانی ۱۳۴۰ه ق/۱۹۲۱م دادند. روز موعود یک ساعت به غروب مانده لشکر شکاک و جوانان شکاک و عشایر بی باک نمایان شدند. رئیس لشکر آقای شیخ عبدالله شمزینی و شیخ محسن برادرسیدطه با دویست و هفتاد سوار شکاک، هرکی وزرزا از جلو و آقای امیر اسعد با بیگ زادهای دهبکری و دویست سوار از عقب مسلح و مجهز با شدت و حرارت قلب وارد سقز شدند. خود شیخ عبدالله و شیخ محسن با پنجاه سوار میهمان حاج رئیس

۱ - تیمورزاده، پیشین، ص ۹۳.

۲ - پیشین، ص ۹۴.

التجار و امیر اسعد هم با پنجاه سوار میهمان حاج افتخار و سلطان آقا میهمان مشیرالتجار شدند، بقیه به در خانه های تجار و اصناف متفرق گشتند[۱] به همراه این افراد طاهر خان و قباد خان از پسران سمکو نیز همراه ایل شکاک در سقز بودند.[۲] از نامه اهالی سقز به سمکو و از رفتار مردم هنگام ورود نیروهای شکاک به آن شهر معلوم می گردد که مردم بیشتر خواهان امنیت جان و مال خود هستند تا احساسات ملی گرایی و ناسیونالیستی. افکار و راهبردهای سمکو چندان در دل مردم سقز جای نداشت. زیرا از حاج زمان خان که تحت دستور سمکو قرار داشت، بیشترین اجحاف را دیده بودند. از طرف دیگر وقتی ماژور نصرالله خان به همراه نیروهای دولتی وارد سقز گردید. آن‌ها هم در غارت مردم و جیب پر کردن خود دست بالا داشتند. لذا فقط مردم ضرر می کردند. با این وصف جایی برای همراهی کردن سمکو با نیروهای دولتی در دل مردم سقز و حومه وجود نداشت. بلکه آنان تسلیم بی قید و شرط حکومت و قدرت مسلط بودند، حالا هر کدام که بود، فرق نمی کرد. پس از دوازده روز طبق درخواست شیخ عبدالله اهالی سقز کاغذی ممهور نوشته که عموماً مطیع امر آقای سردار نصرت هستیم و متعهدیم که به هیچ وجه به او خیانت ننمائیم. هرگاه ذره ای خیانت از ما مشاهده شد، جان و مال متعلق به آقای سردارنصرت است. سیصد عدد لیره هم به نام تبریک منزل آقای شیخ عبدالله داده شد. به این شرط که مراجعت ننماید. پس از تکمیل عهدنامه و اخذ لیره آقای احمد بیگ احمد آباد پسر مرحوم حاج سرتیپ مکری را حاکم کرد. روز سیزدهم به طرف ساوجبلاغ حرکت نمود. محمد رحیم خان کلانتر کلیه عایدات سقز را که اقلاً روزی سیصد تومان جمع آوری می کرد و تحویل می داد.[۳] با حاکم شدن احمد بیگ احمدآباد در سقز، مردم تا حدودی روی آسایش می بینند و قانون و مقررات وضع می گردد تا مردم و حاکم پایبند آن باشند.

---

۱ - تیمورزاده، پیشین، ص ۹۵.

۲ - مصاحبه با محمد امین رحیم پور یکی از معمرین شهرستان سقز که در دوران کودکی تا نزدیک به کهولت را در خدمت خان ها و آقاهای منطقه سقز و بوکان بوده است. و حالا به زحمت فراوان حرف می زند. وی به چشم خود نیروهای سمکو و پسرانش را در سقز دیده است.

۳ - تیمورزاده، پیشین،صص ۹۸ و ۹۷.

مصطفی تیمورزاده در توصیف اوضاع سیاسی و اجتماعی منطقه به‌طور کلی می نویسد:

تشکیلات این روزها بدین قرار بود: چهریق پایتخت بود. حامیان و سنندج و ایالت ساوجبلاغ مرکز قوای حربیه و امارات لشکری بود. فرمان قره نی آقای مامش و علی آقای امیر اسعد مثل امرِ امیر لشکر غرب بود. خواهش حاج ایلخانی به منزله ی خواهش رئیس مجلس ملی مهم بود. بیگ زاده و سواره های بانه ای مأموری قهر و غضب اسماعیل آقا بودند. از ایران و سپاه ایران و ایرانیان اسمی بی مسما گاه گاهی شنیده می شد. هر کس از دولت ایران با اوضاع آن غیر از بیچاره و مفلوک جلوه دادن آن، اظهاراتی می نمود بلافاصله برای مجازات تحویل اداره ی نظمیه می گشت و به مجازات غیر قانونی می رسید. با این وضع مردم سقز در دوره ی حکومت احمد بیگ تا اندازه ای استراحت و امنیت یافتند و هیچ گونه پول به عنوان سواره یا مساعده از اهالی نمی گرفتند. دنبال کلاهبرداری هم نبوده به همان عایدات معلومه قناعت می نمودند. ولی اتصالاً خوانین بانه توسط امیرالسعد در تلاش بودند که حکومت را به ایشان واگذار نمایند تا ملت را به کلی خرد و مضمحل کنند.[1]

خوانین بانه با اتکا به فرمان سردار اسعد و در راس همه سمکو به سقز برگشته و با شدت بیشتری با مردم رفتار می کردند.[2] دهم شعبان ۱۳۴۰/۱۹۲۱م غفلتاً بدون مقدمه سه سوار از کلانترهای بانه عبارت از محمد سعید بیگ و ملا کریم و کدخدا رستم به سقز وارد شدند و مستقیماً به اداره ی حکومتی رفته، کاغذی را که از طرف خوانین بانه همراه داشتند، به احمد بیگ تسلیم نمودند، نوشته بود حسب الأمر کتبی حضرت سردار نصرت(سمکو) نصف حکومت سقز به نصرالله خان پسر رستم خان بانه مرحمت گردیده، لذا سه نفر کلانتر از طرف خودمان محض تقسیم عایدات محلی و استحضار شما قبلاً اعزام گردید. بار دیگر مردم جمع شده و تصمیم گرفتند که از بانه ای ها پیش سردار اسعد در بوکان شکایت کنند، اما شکایت آنان نتیجه نداد. این بار به

---

۱ - پیشین، صص ۹۹ و ۹۸.

۲ - ضیائی، پیشین، ص ۱۰۷.

مهاباد رفته و از طریق قرنی آقا مامش حاکم ساوجبلاغ شکایت خود را اعلام کردند، ایشان هم جواب منفی داده و به بهانه ای خود سردار نصرت حکم خوانین بانه را صادر نموده لذا کاری از وی ساخته نیست. مردم برای خلاصی از فشار و ظلم خوانین بانه به دولت متکی شدند، لذا هر صنفی شکایت خود را از طریق نامه روانه ی سنندج نمودند ولی در بین راه، پیک نامه ها دستگیر شد و بعد از کشتن این شخص نصرالله خان بانه ای مردم را جمع کرده و همه را با اقتضای نظر خودش شکنجه نمود. نامه های مردم را جمع و همه را به چهریق پیش سمکو فرستاد.[1] در آن شرح مفصلی از تمام کارهای مردم را نوشته بود و از طرف دیگر اسماعیل آقا مشارالیه را مورد تمجید قرار داده و تأدیب مردم را دستور داد.[2] بنابراین، ظلم و جور نصرالله، خان بانه بر مردم سقز عملاً مضاعف گردید. همزمان با وقوع این حوادث در سقز، همراه با اوج گیری و افزایش بیشتر نیروی نظامی و گسترش قلمرو نفوذ اسماعیل آقا سمکو که بنا به نوشته ی مصطفی تیمورزاده در کتاب وحشت در سقز که خود شاهد عینی ماجراهای ایل شکاک بوده، وضعیت کردها و تحرکات سمکو به این منوال بوده است:

امروزه از قرار معلوم دارای دوازده نفر عشایر جنگجو و سی و چهار عراده توپ در تحت نظر توپخانه فنی ترک که پس از جنگ بین المللی نزد او استخدام رسمی شده اند، می‌باشد. ارومیه و توابع آن را تصرف نمود. از چهریق تا بانه که متجاوز از هفتاد فرسنگ راه (سیصد و پنجاه کیلومتر امروز) است در تحت فرمان و اراده ی اوست(سمکو). یک اداره ی روزنامه به نام روزنامه آزاد به زبان شکاک و فارسی در ارومیه تأسیس کرده بود. هر هفته روزنامه منتشر می شد که از طریق آن مرام او را که استقلال کردها بود، به اطلاع عامه می رسانند. ازمهمات و ذخیره ی جنگی و اقتدار نقدی به منتهی درجه ی عظمت رسیده بود. ملت کرد را به نام استقلال و پیشتر به نام ملیت تحریک و تشویق به جنگ و جدال با ترک و فارس می نمود و می گفت که شیعه اثنا عشری دشمنان اهل تسنن و چهار یار می باشند... کلیه ی اتباع و عشایر او

---

۱ - ضیائی، پیشین، صص ۱۰۸ و۱۰۷.

۲ - تیمورزاده، پیشین، ص ۱۰۳.

در هر نقطه ای دارای نفاذ امر بودند. از این رو بیگ زاده ای بانه و حکومت ثلاث سقز کمند بی باکی را به هر طرف انداخته و با کمال قدرت به اجرای امور و عیش و عشرت اشتغال داشتند. از طرف دولت ایران ذره ای خوف و وحشت نداشتند. تا اندازه ای از فشار ملت کاسته و با ایشان به تفاهم مهر و شفقت برآمدند. اهالی هم به تدریج مشغول کسب و کار شدند.[۱]

نویسنده در اینجا با اسم بردن از روزنامه ی آزاد توسط سمکو که در ارومیه چاپ می شد، مطالب دیگر منابع مثل محمد تمدن و علی دهقان را دچار شک و تردید می کند. چون آن‌ها نام روزنامه را روژی کرد و شه وی عجم یعنی روز کرد و شب عجم ذکر کرده اند که بعدها تبدیل به روژ کرد می شود. ولی با این اوصاف سمکو روزنامه را تحت هر اسمی که بوده، چاپ نموده و در پی گسترش اهداف و نظریات خود بود و این‌که نویسنده ی کتاب به استقلال کردستان توسط سمکو اشاره دارد، نیز با واقعیات عملی سمکو هم خوانی ندارد. زیرا در حملات وی به مهاباد و سقز هیچ گونه اسمی از استقلال کردستان نمی آمد و مردم بغیر از قتل و غارت چیز دیگری عایدشان نمی شد. شاید سمکو در این برهه از زمان خواهان نوعی خود مختاری قومی برای کردهای ایران بوده باشد. ولی عملکرد و اهداف خوانین و عشایر دیگر طوائف برعکس این بود. چون اکثریت آن‌ها تا زمانی که سمکو در اوج قدرت بود و آنان امکان غارت مردم را داشتند، با وی همراهی نمودند. انگیزه ی اینان بیشتر دریافت پول و غارتگری بود تا احساسات ناسیونالیستی یا وفاداری شخصی. در حالی‌که ۱۳۴۱ه‌ق/۱۹۲۲م پیروزی های پی در پی، نیروهای سمکو را افزایش داده و به ۱۰۰۰۰نفر رساند، پس از ظهور اولین نشانه های پس رفت و شکست، بیشتر آن‌ها پا پس کشیدند و پس از چند روز بیش از ۱۰۰۰نفر از پیروزی وفادار کس دیگری باقی نماند.[۲]

---

۱ - پیشین، صص ۱۰۶ و ۱۰۵.

۲ - ارفع، پیشین، صص ۹۹ و ۹۸.

پ: جنگ شکریازی و کشته شدن امیر ارشد قره جه داغی:

پس از شکست نیروهای دولتی در مهاباد و دستگیر شدن ملک زاده در آن جا، مخبرالسلطنه از تهران درخواست کمک نمود. سام خان امیر ارشد که زندگی پر ماجرایی داشت، در آذربایجان معروفیت به سزایی یافت و به اوج شهرت و ترقی رسید.« در این موقع بود که قوام السلطنه رئیس الوزرای زمان کودتای ۱۲۹۹ به امیر ارشد دستور داد به جنگ سمکوی یاغی معروف برود.[1]علی دهقان در این مورد می نویسد: در این موقع حاج مخبرالسلطنه هدایت والی آذربایجان با امیر ارشد میانه ی خوبی نداشت و امیر ارشد بوی اطاعت زیاد نمی کرد، زیرا امیر ارشد منتظر بود به ریاست نظام آذربایجان منصوب گردد و حاج مخبرالسلطنه به این امر تن نمی داد و اغلب بین وی و والی آذربایجان اختلاف بود. بدین جهت در همان موقع که امیر ارشد از طرف قوام السلطنه مأمور جنگ با سمکو گردید، در آذربایجان مشهور شده بود که دولت با این تیرد و نشان می زند و واقعاً بعضی ها نمی دانستند که هدف رئیس الوزراء و والی آذربایجان از بین رفتن سمکو است یا امیر ارشد.[2]مخبرالسلطنه دستور جمع آوری نیرو را می دهد و چند واحد ضعیف را در آذربایجان جمع کرد، در صورتی که کردها به سرعت قابلیت مانوور را داشته و هر آن می توانستند نقاط ضعف جبهه را در مورد حمله و تجاوز قرار دهند. حسن ارفع که فرماندهی تعدادی نیروی نظامی را بر عهده داشت مأمور گردید تا به خوی رفته و از آنجا به همراه ۶۰۰ نفر نیروی ژاندارمری به ناحیه هیرساد برود و از طرف دیگر ۲۰۰۰ نفر از افراد قبیله ای قراچه داغ به ریاست امیر ارشد به آنان ملحق شدند. حسن ارفع که خود شاهد عینی جنگ بود، می نویسد:

این افراد از (صوفیان) و شرف خانه به طرف سلماس شروع به پیشروی نمودند. قره چه داغی ها به علت خلع سلاح ارامنه در سال ۱۹۲۰ به خوبی مسلح شدند و در میان آنان چند افسر روس را نیز که از آذربایجان شوروی به ایران پناهنده شده بودند، همراه داشت.اما اسماعیل آقا با سرعت حرکت کرد و از این حمله ناگهانی و التحاق

---

۱ - دهقان، پیشین، ص ۵۷۸.

۲ - همان جا.

جلوگیری کرد، و شروع به پیشروی از روی سلسله کوه هایی نمود که دشت خوی را از ناحیه طسوج، جدا می کرد، سپس ناگهانی به طرف راست پیچیده در جناح راست به قره چه داغی ها حمله کرد. در حالی که به طور مداوم از پیشروی آن‌ها به طرف قرالجه جلوگیری می کردند. این حمله ناگهان سواران نامنظم قراچه داغی را به هم ریخت و به طرف شرف خانه فراری داد.[1]

در جنگ بین نیروهای دولتی و سمکو، امیر ارشد قره چه داغی کشته شد. هر چند در این درگیری سرهنگ لوند برگ سوئدی هم همراه نیروهای دولتی بود، اما کاری از پیش نبرد. درگیری در۲۸آذر ۱۳۰۰ در دامنه ی کوه شکریازی میان خوی و سلماس آغاز شد و در آغاز پیروزی با قوای دولتی بود اما ناگهان امیر ارشد هدف گلوله قرار گرفت و به قتل رسید، از سوی دیگر فرماندهی سوئدی هم نتوانست کار زیادی انجام دهد. چون دچار کمبود مهمات شده بود و مهماتی که از پشت جبهه می رسید، مخصوص تفنگ های روسی و فرانسوی بود. در حالی که تفنگ های ژاندارمها انگلیسی بود.[2]مؤلف تاریخ ارسباران سرهنگ بایبوردی معتقد است که مرگ امیر ارشد در عین پیروزی مشکوک بوده است.[3]اسماعیل آقا سمکو در حالی‌که ۲۰۰نفر از نیروهای دولتی را کشته بود، به طرف ازدیکان در خوی حمله برد که حسن ارفع و نیروهایش قرار داشتند که خود ارفع در این باره می نویسد: پس از فتح، اسماعیل آقا به طرف ستون ما روی آورد. ژاندارم های تهران مقداری پایداری کردند. اما از آنجا که مهمات، رو به اتمام بود به طرف خوی عقب نشینی کردیم. کردها حسب معمول از تعقیب ما خودداری کردند. در ماه نوامبر من به کوشش افتادم که بلکه با یک حمله ناگهانی با اسکادران سوار، قریه کرد نشین ازدیکان را تصرف نمایم. زیرا با در دست داشتن این قریه می توانستم عملیات را به طرف دشت سلماس نیز ادامه دهیم. اما یکی از رؤسای ترک آذری که من در خانه ی او مهمان بودم و می بایست نقش گارد مرا در این عملیات بازی کند، ما را در راهپیمای شبانه ی خود تنها گذاشت و به طرف کردها رفت و

---

۱ - ارفع، کردها، صص ۹۵و۹۴.

۲ - کوچرا، پیشین، ص ۶۲.

۳ - سرهنگ بایبوردی، تاریخ ارسباران،(تهران، انتشارات کتابخانه سینا۱۳۴۱) ، ص ۱۴۴.

جریان را به آن ها خبر داده بود. به همین علت قبل از این که بتوانیم آن ها را غافلگیر کنیم، آن ها ما را غافلگیر کردند. از نصف شب گذشته بود که خود را در محاصره کردهای ازدیکان و کرسنی ها یافتیم. بعد از ۶ساعت جنگ سخت که در طی آن اسب من نیز کشته شده بود، مجبور به عقب نشینی شدیم، در حالی که ۵۰ نفر کشته و ۹ نفر اسیر در دست کردها باقی گذاشته بودیم.[1] پیروزی های پی در پی سمکو باعث شده بود که ترک ها و آذری ها به سوی او متمایل شوند و همان‌طوری که حسن ارفع اشاره می کند، وی را به نفع کردها تنها گذاشتند. قوام السلطنه و سردار سپه(رضا خان) پس از کودتای ۱۲۹۹ تلگرافی به سردار عشایر مخابره کردند، و از خدمات امیر ارشد قدردانی شد.[2] اسماعیل سمکو بدین طریق از ضرغام که کشنده برادرش جعفر آقا می بود، کینه جسته و برادر او(امیر ارشد) را کشت.[3] پس از این پیروزی ها حیثیت و نفوذ سمکو چنان بود که تمام قبایل کرد اطراف به فرمانش گردن نهادند. منطقه تحت فرمانش تمام حاشیه غربی دریاچه رضائیه از خوی در شمال تا بانه در جنوب را در بر می گرفت و به قول کریس کوچرا به برکت اتحادش با طه تا بیره کپره-Birra) (Kapraدر منطقه زریبار(Zaribar) امتداد یافت.[4] مارتین وان برونسین هم در این مورد معتقداست که:

پیروزی های بیشتر بر سربازان حکومتی در آن سال، موقعیت سمکو در میان کردها محکم تر و تعداد پیروان او را افزایش داد. در ژوئیه ۱۹۲۲ سرزمین تحت فرمان او به وسیع ترین ابعاد خود رسید:این سرزمین از شرق و جنوب به صاین قلعه(شاهیندژ) و سقز می‌رسید. افزون بر این، سمکو در ارتباط منظم با عشایر مستقر در مناطق جنوبی بود: او در مریوان و اورامان نفوذ داشت و حتی عشایر جنوبی ترین مناطق یعنی لرستان نیز به پشتیبانی از شورش وی برخاستند. به همین ترتیب، بسیاری از رؤسای عشایر کرد در ترکیه و عراق نیز روابط دوستانه ای با وی ایجاد کرده بودند. ولی هیچ

---

۱ - ارفع کردها، ص ۹۵.

۲ - دهقان، پیشین، ص ۵۷۴.

۳ - کسروی، تاریخ هجده...ص ۸۹۵.

۴ - کوچرا، پیشین، ص ۶۲.

گونه نقشه ی معینی در بین آنان برای انجام یک عمل متحد، وجود نداشت. با وجود این، رابطه و تماس با فردی در حال ترقی چون سمکو بدون ضرر بود.[1]

در این زمان از طرف سمکو یک نفر به اسم تیمور آقا حاکم ارومیه شد و سمکو هم سرمست از پیروری های مهاباد و شکریازی و متلاشی کردن قوای دولتی جسورتر و قوی تر گشت. پیش از تیمور آقا شخصی به نام عمرخان به اسم نماینده ی سمکو در ارومیه حاکم شده بود و به غارت، اذیت و آزار مردم پرداخته بود و حدوداً یک ماه ارومیه را در دست داشت.[2] سمکو از اسیران جنگ ازدیکان که ۹ نفر بودند، خواست تا طریقه ی استفاده از مسلسل هایی را که غنیمت گرفته بود را به آن‌ها یاد بدهند، یکی از آن‌ها که مأمور این کار بود در حین شرح دادن مکانیسم مسلسل، ناگهان آن را به طرف سمکو چرخاند و سمکو صاعقه آسا از جای خود پرید و دست مرد اسیر را گرفت و به او اطمینان داد که دیگر طرز عمل آن را یاد گرفته است. این جسارت آنچنان سمکو را خوشحال کرد که به هر کدام یک لیره طلای ترک بخشید و آن‌ها را آزاد نمود.[3]

ث: خروج سید طه شمزینی به طرف منطقه ی افشار و جنگ میاندوآب

بعد از شکست نیروهای دولتی و کشته شدن امیر ارشد، سمکو برای گسترده نمودن قلمرو تحت نفوذ خود سید طه شمزینی را به سمت منطقه ی افشار(صاین قلعه و تکاب) که با زبان کردی کلهری صحبت می کنند، فرستاد. سید طه با عده ای از قشون برای انجام این مقصود از خط ساوجبلاغ و سقز به تسخیر تکان تپه و محمود جق و حومه ی افشار حرکت کرد. مردم خاک افشار اکثراً اهل تسنن و کرد زبان می باشند. روز شانزدهم ماه رمضان ۱۹۲۲/۱۳۴۱م سید طه با دو هزار نفر سوار اعم از شکاک، هرکی، شمزینی، مامش، پیروان وزرزا، دهبکری، گورک و عده ای عساکر ترک به انضمام چهار عراده توپ و قورخانه و جبه خانه در تحت ریاست خود و قرنی آقای مامش و سهام‌الملک و امیر اسعد و سایر بیگ‌زاده‌های اکراد وارد شدند. مصطفی

---

۱ - بروینسن، پیشین، صص ۲۶و۲۵.

۲ - دهقان، پیشین، ص ۵۷۴.

۳ - ارفع، پیشین، ص ۹۶.

تیمورزاده درباره ی حمله سیدطه به منطقه افشار از طریق خاک سقز می نویسد:

... همین سید طه الساعه در تهران تحت نظر می باشد. از تهاجم این اردو خسارت فوق العاده به خلایق و زارعین خطالسیر اردو وارد گردید. در شهر سقز پست انتظامات با علامت مخصوص در بازار و کوچه ها معلوم بود و احدی نمی توانست دیناری به هیچ عنوان از مردم اخذ نماید. فقط صاحبان الاغ مال باری سخت تحت فشار قرار گرفتند. مال باری مورد لزوم بود. ملانصرالله و میرزا عبدالله پسر حاج کریم صاحبان مال باری مورد کتک کاری و اخذ جریمه و بالاخره تحویل دادن مال های باری شدند. آقای سید طه پس از ورود خود قاصد مخصوصی که حامل پاکت های متعدد، شرح شورش و استیلای خود و تفصیلات بود، به سلیمانیه نزد حاکم انگلیسی فرستاد. با مشاهده روابط انگلیسی با سید طه و اسماعیل آقا و معلوم شدن آن، مردم به کلی از مغلوبی و انقراض اسماعیل آقا مأیوس شدند. دستور داد لشکر عشایر گورک ، سقز، سرشیو، مکری و بانه که به هزار نفر می رسید، مسلح و حاضر شدند.[1]

دولت انگلستان تمام حرکات و سکنات سمکو را زیر نظر داشت و احتمالاً منتظر تحولات داخل ایران بود تا از افکار و اهداف رضا خان اطمینان حاصل نماید. با توجه به اینکه انگلستان خواستار شکل گیری یک دولت متمرکز در ایران بود تا از این طریق به اهداف و امتیازات خود دست پیدا کند و برای اینکار رضاخان را بهترین مهره می دانست. رضا خان در این اثنا به همراه نیروهای انگلیسی مشغول سرکوب قیام میرزا کوچک خان جنگلی بود. پس قاعدتاً جنگیدن در دو جبهه برای دولت ایران غیر ممکن بود. انگلستان برای تحت کنترل گرفتن جنبش سمکو لحظه به لحظه از تحرکات نظامی آنان باید خبردار می شد و هدفی جز کنترل سمکو و سید طه نداشت. سید طه و سمکو هم با ترک ها روابط خاصی داشتند و انگلستان این پیوند را به ضرر خود می دید. پس آنان نیز روابط خود را با کردها قطع نمی کردند. هدف سیدطه هم از گزارش حملات خود به انگلیس ها این بود که کردها می خواستند با داشتن ارتباط با ترکیه و انگلستان بتوانند بیشترین فشارها را بر دولت ایران وارد بیاورند. غافل از این که دولت

---

۱ - تیمورزاده، پیشین، صص ۱۰۸و ۱۰۷.

انگلستان با رضا خان برای گرفتن امتیازات جدید نفتی و حل مسئله قرار داد۱۹۱۹ وارد گفتگو و مذاکره شده اند و از طرف دیگر انگلیس در سرکوب جنبش جنگلی ها به رضا خان کمک می کردند تا از نفوذ کمونیسم به ایران و در نهایت به دولت ایران جلوگیری می کنند. بنابراین، تا اینجا دولت های انگلستان- ترکیه و روسیه تحرکات منطقه ای داخل ایران را بازیچه ی دست خود کرده بودند. ولی رضا خان بعد از کودتای ۱۲۹۹هـ ش و سردار سپه شدن مصمم به از بین بردن این تحرکات گردید و در۸ فروردین ماه سال ۱۳۰۰ اولین دسته ی ارتش را به سمت آذربایجان گسیل کرد.[1] سردار سپه که دقیقاً ناظر جریانات آذربایجان بود، از پیش آمد قتل امیر ارشد سخت ناراحت گردیده و دستور داد جهت قلع و قمع سمکو و نجات آذربایجان غربی تلاش کنند. ابتدا ماژورحبیب‌الله خان شیبانی را که از افسران کاردان بود به درجه ی سرتیپی مفتخر نمود و به آذربایجان اعزام داشت، مأموریت وی از بین بردن و ختم غائله سمکو بود. بعدها سرتیپ امان الله میرزا جهانبانی که در آن موقع ریاست ستاد ارتش را به عهده داشت متعاقب وی به آذربایجان رهسپار گردید. در این موقع فرماندهی لشکر شمال غرب و آذربایجان به عهده ی سرلشکر اسماعیل امیر فضلی بود، به ایشان نیز دستور داده شد با قوای کافی به سمت چهریق حرکت نماید. خالو قربان که در شکست میرزا کوچک خان جنگلی مهره مؤثری به حساب می آمد و برای این خوش خدمتی از رضاخان درجه ی نظامی گرفته بود، طبق دستور سردار سپه با چهار هزار عشایر تحت اختیار از گیلان حرکت نمود و در معیت قوای دولتی عازم ساوجبلاغ گردید. بدین ترتیب اسماعیل سمکو از هر طرف مورد تهاجم قوای دولتی قرار گرفت.[2] در آستانه رفتن سرتیپ شیبانی و خالو قربان به ساوجبلاغ، لاهوتی که تبریز را از نیروهای دولتی خالی دید. بلافاصله هوای انقلاب و ماجراجویی پیدا نموده و سر به طغیان برداشت، ابتدا سرهنگ پولادین را زندانی کرد، سپس تمام ادارات را اشغال و در گسترش شورش خود تلاش نمود. در این موقع سرتیپ حبیب الله شیبانی که در ساوجبلاغ مشغول بازدید

---

۱ - دهقان، پیشین، ص ۵۸۶.

۲ - دهقان، پیشین، صص ۵۸۸و۵۸۷.

قوای چریک خالو قربان و نیروهای متمرکز در آن حدود بود که اخبار تبریز و قیام لاهوتی به وی گزارش داده شد. فوراً قوای قزاق در ساوجبلاغ را به سمت تبریز حرکت داد و به لاهوتی فرصت جنب و جوش بیشتری را نداد و عاقبت لاهوتی به روسیه پناهنده شد.[1] مجله آینده درباره ی سرتیپ شیبانی و آشنایی وی با رضاخان می نویسد:

«ابتدا نوشته این مقاله را سالها پیش مرحوم الهیار صالح در اختیار من(ایرج افشار) گذارد و ایشان هم از وکیل مدافع مرحوم سرلشکر حبیب الله شیبانی گرفته و حالا به من رسیده که چاپ می شود. پس از کودتا، سردار سپه که از دور حبیب الله خان را می شناخت و در جریان کودتا هم مخالفتی از طرف او ابراز نشده بود، او را از بین افسران ژاندارمری مورد توجه خاص قرار می دهد. و در اردو کشی گیلان علیه میرزا کوچک خان فرماندهی یک جبهه مستقل را به او محول می نماید. درجه ی سرهنگی او در همین اوقات توسط سردار سپه داده می شود. پس از ختم غائله جنگ به تهران مراجعت می کند و مأمور آذربایجان می شود. از برجسته ترین عملیات او در آذربایجان سرکوب سریع لاهوتی خان بود. چون اگر کمی تأخیر می شد مشکلات بزرگی برای دولت ایجاد می کرد. بر سر این موضوع بود که به درجه ی سرتیپی نائل گردید. نیز موضوع سرکوبی اسماعیل آقا سمیتقو از مسائل مهم روز بود و چون نفوذ قوای سمیتقو زیاد بود، نقشه ای را برای قلع و قمع اسماعیل آقا طرح، و پیشنهاد نمود تصویب شود اما قبل از انقضای مدت شش ماه که برای حاضر شدن قوا پیش بینی شده بود، معلوم نیست به چه علت شیبانی به تهران احضار و فرماندهی آذربایجان به سرلشکر جهانبانی محول شد.»[2]

رضاخان همان کسانی که در سرکوبی جنبش جنگلی ها نقش داشتند را برای آرام کردن آذربایجان گسیل کرده بود و نیروهای ۴۰۰۰۰ نفری قزاق را که بعد از کودتا به وجود آورده بود، فقط برای سرکوب همین تحرکات مورد استفاده قرار داد.

---

۱ - پیشین، ص ۵۸۹.

۲ - عنوان مقاله، مقاله ای درباره ی سرلشکر حبیب الله شیبانی، مجله آینده، سال شانزدهم، شماره های ۵-۸، مرداد-آبان ۱۳۶۹.(مجله فرهنگ و پژوهشهای ایرانی،(تاریخ ادبیات، کتاب) صاحب امتیاز و مدیر مسئول ایرج افشار، ص ۴۵۸.

نیروهای مختلط سیدطه که اکثر از عشایر کرد و طوائف مختلف بودند، از شهر سقز خارج شد و به طرف صائین قلعه(شاهین دژ) و اطراف افشار منطقه به راه افتاد. انتشار این خبر گروس(بیجار) ، تهران، زنجان و سنندج را به وحشت انداخته بود. سیدطه و لشکر او از تکان تپه ی قوچ خان و گل تپه جهانگیر خان که خاک مکری است تا قریه ی چوپلی را که به طور اصح چهل و یک پارچه آبادی می باشد را تماماً تحت کنترل گرفتند.[1] ماژور نصرالله خان با قوای خود در صائین قلعه که امروز به شاهیندژ موسوم است، مشغول ایجاد استحکامات برای مقاومت گردیده در این گیر و دار خالو قربان با سیصد نفر ژاندارم، توپ، دوصد نفر عشایر حسب الامر دولت، که شاید نیروها بیشتر از این رقم بوده باشد،از طرف میاندوآب غفلتاً ساوجبلاغ را محاصره نمود. چون اردوی شکاک زیاد نبود، فرار کرده شهر را به تصرف خالو قربان دادند. وی برای مهاباد حاکمی تعیین کرد. ولی خود برای جلوگیری از سیّدطه بیش از یک شب متوقف نشد. طرف چوم(رود) مجیدخان را اشغال کرد. به‌ساخت استحکامات و سنگربندی در جاهای مرتفع شروع نمود. ماژور نصرالله خان با قوای خود به بوکان آمد و کوه های مهم را مرکز جنگ نمود. این دو سپاه پر زور پشت به پشت هم در برابر سیدطه مقاومت کردند و سیدطه با شنیدن این گزارش ها مبنی بر محاصره ی عشایر و تحرکات خالو قربان، فرمان داد از بیراهه نیروها وارد مهاباد شوند و خودش از کنار سپاه ماژور عبور کرده و عشایر مکری، سرشیو و گورک را به محل خود برگرداند و او فقط با عشایر شکاک، هرکی و مامش به خاک منگوران در مهاباد رسید و دستور حمله و جنگیدن با خالو قربان را صادر نمود. پس از دو ساعت جنگ شدید خالو قربان و برادرزاده اش مقتول و لشکر ژاندارم و عشایر مغلوب شد و رو به فرار نهادند.[2] از نیروهای خالو قربان ۱۵۰ نفر نیز کشته شدند و بقیه که به طرف مراغه فرار نمودند، بعدها از آن جا به وطن خود گیلان فرستاده شدند.[3] سیدطه بعد از این فتح کلیه ی غنائم را روانه ی چهریق نمود و خود با فتح و پیروزی و غنائم بی حد غفلتاً وارد مهاباد شد و حاکم را که خالو قربان

۱ - تیمورزاده، پیشین، ص ۱۰۸.

۲ - تیمورزاده، پیشین، ص ۱۱۰-کوچرا، پیشین، ص ۶۹.

۳ - ارفع و کردها، ص ۹۷.

تعیین نموده بود، توقیف نمود. سیدطه به همراه عشایر دهبکری –مکری و سایر عشایر مختلط آماده نبرد با نصرالله خان گردید و وی را نیز در نزدیکی های بوکان شکست داده که در این جنگ سلطان عبدالحمید مقتول و بقیه اسیر، کشته و فراری شدند.[۱] این بود که فتوحات سمکو و قدرت روزافزون وی سرتیپ شیبانی را نیز مبهوت و نگران ساخت.

و در این روزها بوی باروت، گلوله و توپ های سمکو همه ی مأموران دولتی را که بقیه در تبریز بودند را روانه تهران کرده بود[۲]و وسعت قلمرو اسماعیل آقا سمکو از آذربایجان غربی تا کردستان جنوبی کشیده شد.(نقشه شماره۷). اقبال السلطنه ماکویی هم هیچ گونه تعرضی نسبت به نیروهای سمکو نداشت و مصدق السلطنه استاندار آذربایجان هم که از تحرکات سمکو به وحشت افتاده بود، طی گزارشی خواهان نیروهای کمکی و سرکوبی اسماعیل آقا سمکو شده بود و در گزارش یادآور گردیده که هیچ یک از صاحبان نفوذ(فرماندهی نظامی) مایل به پیشرفت قوای نظامی دولت نیستند. و اگر غائله‌ی سمکو تمام نشود، حضرات ماکویی ها(اقبال السلطنه) از طریق خوی روابط مخصوصی با اکراد پیدا می کند که اگر غائله ی سمکو تمام شود ماکویی ها هم به وظایف خود عمل می کنند و سر به طغیان برنمی دارند.[۳]

گزارش مصدق السلطنه به پایتخت موجب شد که دولت ایران و در رأس همه رضاخان، همه شکست‌ها را متوجه کم کاری و بی تجربگی فرماندهان نظامی آذربایجان بکنند. اقبال السلطنه طی نامه نگاری ها که با دولت مرکزی داشت از عملکرد دولت و حاکمان محلی که حاکمیت وی را بر خوی، ماکو و سلماس به رسمیت نمی شناسند، گله و شکایت داشت و اعلام کرده بود که بر اسماعیل آقا سمکو تسلط و نفوذ دارد. هر چند که عثمانی به وی(سمکو) ادوات جنگی می دهد. ولی اگر دولت از مالیات گیری ارومیه، خوی و ماکو صرفه نظر نماید و از ارتباطش با انگلیسی ها بکاهد، نهایتاً نیرو هم

---

۱ - تیمورزاده پیشین، صص ۱۱۰و۱۱۲.

۲ - خاطرات سپهبد امان الله جهانبانی در مجله خواندنیها، شماره ۷۰، سال شانزدهم(بی تا)ص۱۹.

۳ - ذیل سند شماره۱۰-۱۱-۱۶۸۱/۶ نمره تلگراف ۱۸۴- مؤسسه ی مطالعات تاریخ معاصر ایران.

در سرکوبی اشرار آذربایجان کمک خواهد نمود.[1] اقبال السلطنه توقعاتی از دولت ایران داشت که برآورده نمی شدند. لذا وی هم هیچ اقدامی برضد سمکو انجام نداد و در سراسر دوران شورش رئیس عشیره شکاک علیه حکومت مرکزی، بعد از آخرین جنگ سمکو، او را تحمل کرد. مخبرالسلطنه هدایت، سردار ماکو را به داشتن روابط پنهانی با سمکو متهم نموده و اعتقاد دارد که او دست شکاک ها را در قتل و غارت مردم آذربایجان باز گذاشته است، هدایت مدعی است که سردار ماکو دولت را نسبت به اهداف کردها گمراه می ساخت و در این باره می نویسد: «اقبال السلطنه حرکت سمکوآقا(به سوی مهاباد و ارومیه) را تکذیب می کند که من اینجا هستم او می رود. به‌طوری‌که امر بر من مشتبه شد. معهذا به ملک زاده تلگراف کردم که هوشیار باشد. سیم را افراد خائن پاره کرده بودند و تلگراف به او نرسیده...»[2]در صورتی که خود مخبرالسلطنه با سردار ماکو ارتباطاتی داشت و از طریق وی با ترک ها وارد مذاکره می شد.[3]و همین رابطه منجر به خیانت اقبال السلطنه نسبت به اسماعیل آقا سمکو در مواجه با نیروهای دولتی شد. در حقیقت دولت ایران تاب تحمل هیچ کدام از نیروهای خارج از مرکز آذربایجان را نداشت و هر چقدر اقبال السلطنه سعی داشت تا از طریق مهم جلوه دادن جایگاه خود در ماکو و تسلط بر سمکو از ایران امتیاز بگیرد، موفق نگردید. اقبال السلطنه و سمکو هر دو در آذربایجان دارای منافعی بودند، و هر دو علیه دولت مرکزی تلاش می نمودند. لذا سمکو هم در طول شورش چندین ساله ی خود هرگز متعرض ماکو و حوزه ی نفوذ سردار ماکو نشد و در مقابل اقبال السلطنه هم دست او را در اقداماتش کاملاً باز گذاشت.[4]نهایتاً این‌که اسماعیل آقا سمکو توانست اکثریت نیروهای دولتی که برای سرکوبی وارد آذربایجان می شدند، شکست داده و قدرت یکه تاز میدان گردد. به این ترتیب سمکو در چشم مردم آذربایجان و اکثریت

---

۱ - ذیل سند شماره۳-۱-۶/۱۶۸۳ نمره قبض۲۸۶، نمره تلگراف۳- مؤسسه ی مطالعات تاریخ معاصر ایران.

۲ - هدایت،(مخبرالسلطنه) ، خاطرات و... ، ص ۳۲۴.

۳ - هدایت،(مخبر السلطنه) ، پیشین. صص ۳۲۴و۳۲۵.

۴ - آقاسی، پیشین، ص ۲۵۴.

حاکمان دولتی شکست ناپذیر جلوه می نمود و کردهای ساکن عراق و ترکیه از او به عنوان سنبل و قهرمان ملی خود نام می بردند.[۱] لذا رضا خان بفکر انسجام و جمع آوری بیشتر لشکریانش پرداخت تا بتواند آخرین مدعی قدرت را در آذربایجان از سر راه بردارد که این زمان مقارن با زمینه سازی برای شکل گیری مجلس چهارم در تهران است.[۲]

ج: جنگ دوم شکریازی و شکست نیروهای سمکو:

قدرت گیری و گسترش حوزه ی نفوذ سمکو در آذربایجان و کردستان و شکستهای پی در پی نیروهای دولتی در برابر وی به حدی شدید و اثر گذار بود که حتی کشورهای خارجی هم به وحشت افتادند و نیروهایشان را از تبریز خارج کردند. مخبر السلطنه در این مورد می نویسد: بانک انگلیس از تبریز رفت، میسون آمریکایی جای خالی نمود، آنچه خارجی در تبریز بودند فرار کردند. حتی رئیس بلژیکی گمرک و کنسول انگلیس مال کرایه کرده بودند...»[۳] رضا خان از همان ابتدای کارش، خلع سلاح عشایر ایران را در سرلوحه کار خود قرار داده بود و برای این منظور از هیچ کوششی دریغ نداشت. به همین دلیل نیروهای نظامی قوی را به وجود آورد که بخشی از آن را برای سرکوب کردن سمکو اعزام نمود. خبر کشته شدن خالو قربان و متلاشی شدن اردوی دولتی، تهران را متوجه اهمیت موضوع کرد. سردار سپه با دقت تمام جریان اوضاع آذربایجان را مورد مطالعه قرار داده و به این نتیجه رسید که اگر قدرت دولت را در آذربایجان مستقر نسازد، از هر گوشه این استان جریانات نامطلوب نظیر طغیان سمکو و غائله لاهوتی و غیره بروز خواهد کرد. به همین اساس، سرتیپ شیبانی را عزل نموده و به تهران احضار کرد و رئیس ستاد ارتش سرتیپ امان الله جهانبانی را به فرماندهی نیروهای آذربایجان منصوب نمود. سرتیپ جهانبانی از وضعیت آذربایجان

---

۱ - حلمی، جلد۲، صص۵۹۸و۵۹۷.

۲ - محمد وحید قلفی، مجلس و نوسازی در ایران(۱۳۱۱-۱۳۰۲ه ش) چاپ اول،(انتشارات نی، تهران ۱۳۷۹)ص ۶۴.

۳ - هدایت(مخبرالسلطنه) خاطرات ... ، صص ۳۲۵ و۳۲۴.

اطلاع کامل داشت و شروع به طرح ریزی عملیات نظامی نمود. قوایی که این موقع در آذربایجان متمرکز شدند عبارت بود از: واحدهای اعزامی از لشکر گارد مرکز، هنگ پیاده پهلوی، هنگ رضاپور، سوار نظام، توپخانه و واحدهای لشکر شمال غرب آذربایجان که جمعاً حدود پانزده هزار نفر بودند.« هشت هزار نفر پیاده نظام» هزار نفر سوار پنج هزار تن چریک و هزار تن جنگجوی غیر نظامی با دو آتشبار توپخانه صحرایی و دو آتشبار توپخانه ی کوهستانی.[1] سرتیپ امان الله جهانبانی پس از آماده نمودن تجهیزات واحدها و مستقر نمودن آنان، فرمان عملیات را به شرح زیر صادر کرد که علی دهقان به طور کامل آن را ذکر می کند:

حکم عملیاتی جنگی: الف: ستون گارد(هنگ پیاده پهلوی- هنگ پیاده رضاپور- یک اسواران سوار اکتشاف- یک آتشبار- چهار ارابه توپ کوهستانی) تحت فرماندهی سرتیپ فضل الله خان زاهدی بایستی از روی ارتفاعات قزل داغ و میشوداغ به سمت قلعه چهریق پیشروی نمایند.

ب: ستون شمال غرب(هنگ پیاده لشکر آذربایجان- یک اسواران اکتشاف- یک آتشبار- چهار ارابه روسی کوهستانی) تحت فرماندهی سرتیپ حسین مقدم(سر لشکر مقدم بازنشسته) بایستی از روی ارتفاعات شکریازی به طرف چهریق عزیمت نمایند.

ج: جنگجویان غیر نظامی که تحت سرپرستی افسران ارامنه تشکیل شده بود، وظیفه داشت در جوار سطح شمالی ساحل دریاچه پیشرفت نموده، خود را به قلعه رسانند. عملیات ستون متمرکز در بندر شرفخانه تحت فرماندهی سرهنگ ابوالحسن پورزند بایستی با عملیات نیروی بندر شرفخانه کاملاً هماهنگ بوده و هر دو در یک روز انجام پذیرد.[2]

حسن ارفع در حالی‌که خود یکی از افراد شرکت کننده در این جنگ بود و نیروهای شرکت کننده در این عملیات را ۸۰۰۰نفر قلمداد می کند، می نویسد: «... فرمانده آنان ژنرال امان الله خان جهانبانی باتجربه ترین افسر ستاد بود که تحصیلات

---

۱ - دهقان، پیشین،صص ۵۹۱و۵۹۰.

۲ - دهقان، پیشین، ص ۵۹۲.

نظامی خود را در روسیه به پایان رسانیده بود، این سپاه در ماه ژوئیه در دشت طسوج شمال دریاچه رضائیه متمرکز شد و در ۲۳ژوئیه ۱۹۲۲ مجموع قوا در دو ستون به طرف سلماس از امتداد دو رشته تپه های موازی شروع به پیشروی کرد و در حالی‌که به‌وسیله اسکادران سوار، از اطراف حفاظت می شد، جلوداران این دو ستون در ساعت ۸صبح از طرف قوای سمکو مورد حمله واقع شدند.»[۱] عملیات نظامی بنا به دستور سرتیپ جهانبانی در بامداد روز چهاردهم مرداد ماه ۱۳۰۱ دهم سال ۱۳۴۱با نهایت سرعت آغاز گردید. اسماعیل آقا در این هنگام ۱۰۰۰۰نفر از عشایر کرد را از مهاباد تا قطور و عده ای از کردهای ترکیه را جمع آوری کرده بود و هنگام صبح چهار بار به طور پیاده نیروهای دولتی را مورد حمله قرار داد و توانستند بین ستون پیاده شکاف های نسبتاً بزرگی ایجاد نمایند و تا جایی پیش رفتند که نزدیک بود قسمت های پیاده را به طور کلی از هم دیگر جدا کنند.[۲] هم‌چنین به جهانبانی خبر رسید که آتش شدید مسلسل و توپخانه نیروهای سمکو، جناحین دو ستون گارد و شمال غرب را شدیداً تهدید می نماید و بیم آن می رفت که ارتباط آن‌ها را از هم قطع نموده و هر کدام را جداگانه در ارتفاعات قزل داغ محصور و نابود سازند. یک شبانه روز جنگ بسیار شدیدی در گرفت و جنگجویان سمکو با از جان گذشتگی و رشادت زاید الوصفی سعی کردند مواضع خود را حفظ کرده و شکافی را که در بین خطوط قوای دولتی به وجود آورده بودند، در دست نگه دارند. آنان به غیر از اسلحه گرم، از شمشیر و خنجر هم استفاده و جنگ تن به تن راه انداخته بودند و در این مدت توپخانه آن‌ها که توسط توپچیان ترک اداره می شد، به خوبی عمل می کرد. ولی اکثراً گلوله های آن منفجر نمی شد و خسارت آن‌چنانی به نیروهای دولتی وارد نمی آورد.[۳] اسماعیل آقا سمکو مجبور به عقب نشینی می شود و در ساعت ۶بعد از ظهر پیاده نظام دولت داخل سلماس شده و در اواخر روز و نزدیک غروب قوای ده هزار نفری کردها به یک هزار نفر شکاک که تحت نظارت خود سمکو بودند، تقلیل یافت که کریس کوچرا علت شکست سمکو را فزونی

---

۱ - ارفع، کردها، صص ۹۸و۹۷.

۲ - دهقان، پیشین،صص ۵۹۲ و ۵۹۳.

۳ - ارفع، کردها، ص۹۸- کوچرا، پیشین، ص ۷۰.

شمار و برتری سازمان نیروهای دولتی می داند. نیروهای ایران پس از آن عازم چهریق، قرارگاه سمکو شد و یک واحد از آن‌ها به مرز رفت تا از ترک ها بخواهد افراد سمکو را که از مرز می گذرند، خلع سلاح کنند. سمکو به این واحد نظامی حمله نمود. اما رسیدن نیروهای تازه نفس مشتمل بر یک هنگ توپخانه موجب گردید که سمکو به کوه ساری تاش پناه برد و پس از یک رشته جنگ های سخت از آنجا به ترکیه رفت. ترک ها سمکو را خلع سلاح نموده و از سر حدات ایران دور گردانیدند.[۱] سپهبد جهانبانی درباره شکست نیروهای سمکو از وی در خاطرات خود می نویسد: «... سرانجام ما به قوای سمیتقو شکست وارد ساختیم. یک نفر از رؤسای عشایر که دست گیر شده بود می گفت، ما به خیال راحت در چادر سمیتقو نشسته و مشغول صرف چای بودیم. یک مرتبه صدای گلوله توپی در نزدیکی ما منفجر شد و بساط چای را برهم زد.چند لحظه بعد دیدیم صف سواران قشون به صد قدمی ما رسیده اند. سمیتقو گفت این سوارها و آن گلوله توپ متعلق به دولت ایران نیست. قطعاً قشون نیرومندی از کشورهای خارج به جنگ ما آمده اند...»[۲] اسماعیل آقا سمکو خود بغیر از استفاده از عشایر دیگر مناطق کردنشین، از افسران و توپچیان ترک هم استفاده می نمود و منابع فارسی و دیگر منابع همیشه از این موضوع بهره برداری نموده و وی را تحریک شده ترک ها قلمداد نمودند. دولت مرکزی نیز برای سرکوبی وی از مستشاران و فرماندهان خارجی استفاده می برد.مثل فیلیپوف روسی و یا لیدنبورگ سوئدی و ... اما در کل شکست و پیروزی در این جنگ ها به حساب دولت ایران گذاشته می شد. یحتمل این که سمکو با استناد به همین مسئله تصور نموده که نیروهای خارجی به وی حمله کرده است، و شاید در این فکر به اشتباه نرفته باشد. زیرا رضاخان پیش از حمله به سمکو، به وابسته نظامی انگلیس در ایران گوشزد می کند که مشکل اساسی او، نبود پول است. اگر پول به اندازه کافی داشته باشد، می تواند عملیات علیه سمکو را ظرف چند هفته به پایان برد.[۳] از طرف دیگر دولت انگلستان هم که دقیقاً تحرکات سمکو را زیر نظر داشت،

---

۱ - پیشین، صص ۷۰ و ۷۱.

۲ - خاطرات سپهبد امان الله جهانبانی در مجله خواندنیها، شماره ۷۰، سال شانزدهم(بی تا) ، ص۱۹.

۳ - کوچرا، پیشین، ص ۹۶.

از گرایش وی به ترک ها خشنود نبود و چون در ماه ژوئن یعنی یک ماه مانده به شروع جنگ نهایی سمکو، وی در شمزینان با حیدر بیگ والی سابق موصل دیدار می کند، که حیدربیگ ریاست هیئتی ترک را بر عهده دارد. از این گفتگوها چیزی دانسته نیست، جز این‌که سخت مایه نگرانی مقامات انگلیسی عراق شده اند.[1] بنابراین، زمینه برای کمک دولت انگلستان به رضاخان برای سرکوبی تحرکات سمکو وجود دارد[2] و همان‌طوری که قبلاً هم اشاره شد، انگلستان خواهان وجود یک دولت متمرکز و قوی در ایران بود و برای رسیدن به این هدف باید نیروهای گریز از مرکز از بین می‌رفتند.[3] البته این امکان وجود دارد که اقبال السلطنه ماکویی در این برهه از زمان با دولت همکاری نموده و در سرکوب موقعیت آمیز اسماعیل آقا شرکت کرده باشد. هرچند که خود اقبال السلطنه هم بعدها توسط امیر طهماسبی کشته شد.[4] به هر ترتیب سمکو و ایل شکاک بعد از این جنگ، به کلی سرکوب شده و سمکو به سرزمین ترکیه پناهنده گردیده که قاعدتاً بعد از پناهندگی وی، دولت های ترکیه و انگلستان در مواضع خود نسبت به وی تجدید نظر می کنند و سمکو از این به بعد فقط در فکر پیدا کردن فرصتی است تا دوباره به ایران برگشته و شورش را از نو برپا نماید. ملک الشعرای بهار درباره بازتاب این پیروزی برای دولت ایران در کتاب تاریخ احزاب سیاسی ایران چنین نوشته است:

دیگر از کارهای مهمی که در دوره مجلس چهارم در مملکت انجام گرفت، امنیت مملکت بوسیله قشونی بود که هر چند عادت و خوی سربازی گاهی از باب زحمت مردم و تولید اشکال برای ادارات می شدند، لیکن از طرف دیگر امنیت مملکت را به سرعت تأمین کردند، و در همان حال قدرت و نفوذ وزیر جنگ به‌واسطه امرای لشکر که در هدایت یک نفر امیر لشکر نامزد شده بود، بسط و توسعه یافت. از جمله کارهای با نام که در آن صورت گرفت، امنیت صفحه آذربایجان و تصرف قلعه چهریق پناهگاه

۱- پیشین، ص ۷۰.

۲ - رابرت، السن، مسأله کرد و روابط ایران و ترکیه، ترجمه ی ابراهیم یونسی، چاپ اول،(نشر پانیذ، تهران ۱۳۸۰) ، ص ۲۳.

۳ - همایون کاتوزیان، دولت و جامعه در ایران، پیشین، ص ۳۶۸.

۴ - همانجا، صص ۳۶۹ و ۳۷۰.

اسماعیل آقای کرد معروف به سمیتقو بود که به همت شاهزاده امان الله میرزا جهانبانی که آن وقت سرتیپ بود، صورت گرفت... فتح چهریق طوری در کشور سر و صدا راه انداخت که مافوق بر آن متصور نیست. سردار سپه که دقیقه ای از دقایق اجتماعی و لحظه ای از بهره بردن های سیاسی از نظر او و دوستان بیدار و عاقلش فوت شدنی نبود، از این واقعه بیشترین بهره مندی و بیشترین حد فایده را برداشت، از غالب شهرهای ایران تلگراف شادباش به ایشان مخابره شد، و جشن ها گرفته آمد...[۱]

سردار سپه در مجلس جشنی در پایتخت به تاریخ شب دوشنبه۲۸اسفند۱۳۰۱ شمسی که به مناسبت این پیروزی برگزار نموده بود خطابه ای خواند که «جزالفاظ مرکبه چیز دیگری نبود... و خلاصه فتح چهریق در مجلس شورای ملی هم انعکاس یافته، از طرف نمایندگان مختلف و حتی رئیس مجلس از وزیر جنگ قدردانی هایی به عمل آمد و این خطا به را جراید عصر با مداحی‌های فراوان در صفحه ی اول نقل کردند»[۲] از آنجا که سمکو پس از شکست نهایی در پناه عشایر ترکیه و گاهی عراق بسر می برد و تحرکاتی درمرز داشت، حساسیت دولت به رفتار او و سرکشی عباس خان سردار رشید بسیار زیاد بود. پیروزی قشون رضا خان بر کردها مخصوصاً اسماعیل آقا چه از نقطه نظر داخلی و چه از نظر بازتاب خارجی، پیروزی قابل توجهی بود. اهمیت آن تنها در این امر نبود که هرگونه شکستی در این زمینه می توانست به از دست رفتن آذربایجان و کردستان منجر گردد، بلکه از این لحاظ مهم بود که بیانگر توانایی ارتش نوین در طرح و اجرای چنین عملیاتی به شمار می رفت. با این کار وجهه رضاخان و نفوذ وی در میان مردم مضاعف گردید و بعد از این مرحله بود که جایگاه ارتش رضاخان برای حصول امنیت در ایران و تسلط تهران بر بقیه ی نقاط کشور به درجه ی اعلی رسید.[۳]شاید رضاخان مسئله جنگ با سمکو را بیش از اندازه بزرگ نمایی نموده

---

۱ - ملک الشعرای بهار، پیشین، ج ۱، صص ۲۶۶ و ۲۶۵.

۲ - بهار، پیشین، ص ۲۶۶.

۳ - علی اصغر زرگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات(تهران انتشارات پروین و انتشارات معین۱۳۷۱) صص ۶۹ و ۶۵.

بود،[1] با این وصف، سمکو شکست خورده در نزدیکی مرز ایران مستقر شده بود و این مسئله موجبات نگرانی ایران را فراهم می کرد. اسماعیل آقا سمکو در اواخر کارش بیشتر از کلماتی مثل«مردم کردستان» « حق کردها» و... استفاده می نمود، در نامه ای که پیش از شکست در برابر نیروهای دولتی برای مظفر الدوله ارسال کرد، می نویسد: «متأسفم از این‌که نتوانستم شما را به جنگ بیاورم، دستگیری شما در حکم هدیه ی نوروزی برای مردم کردستان بود. باید بدانید کردها از حقوق خود دفاع خواهند کرد. امروز در جهان ملت هایی که جمعیت آنها حتی۱/۴ کردستان نیز نمی رسد از حق حاکمیت برخوردارند...»[2]

۲- موقعیت سیاسی سمکو بعد از شکست در برابر نیروهای دولتی تا گرفتار شدنش در اشنویه:

الف: سمکو در ترکیه:

پس از شکست سال۱۳۴۱ه ق/۱۹۲۲م سمکو به تدریج به ترک ها بدبین شد. چون ابتدا گمان می کرد که آن‌ها دوباره عشیره ی او را با سلاح های تازه و مؤثر مجهز خواهند ساخت. ولی چون این امر به دلیل درگیر بودن ترک ها در جنگ با یونانیان تحقق نیافت، خان کرد به توصیه کومله عراق کوشید به انگلستان نزدیک شود و به این ترتیب کمالی ها را تحت فشار قرار دهد. اما واکنش آنان سریع و مصیبت بار بود. به محض این که آشکار شد سمکو با مصطفی پاشا یا ملکی و بابکر آقا پشدری رابط انگلیسی ها در مرز سرگرم مذاکره است، واحدی از ارتش ترکیه از مرکز گذشت و به خان کرد حمله برد یکی از همسرانش را کشت و پسرش را نیز اسیر نمود. رفیق حملی معتقد است که کمالی ها بجز وحشت از همکاری سمکو با انگلیسی ها در خاک عراق، دلیل دیگری برای نگرانی از مذاکرات او بامصطفی پاشا یا ملکی در خود احساس می

---

۱ - ملک الشعرای بهار، ص ۲۶۶.

۲ - اسناد به سند شماره fo۳۷۱/۹۰۱۷ sirp. Loraine(Tehran) ۲۲ march ۱۹۲۳ to fo، همدی، پیشین، ص ۲۰۳.

کردند که به امنیت داخل ترکیه مربوط می شد و مصطفی کمال به خوبی می دانست که مصطفی پاشا در کار برپایی قیامی وسیع در میان ترکیه است و سمکو را برای رهبری نظامی آن در نظر گرفته است.این حقیقتی است که رشید جودت نیز آن را تأکید کرده است.[1] روایت رشید جودت از فعالان سیاسی کرد عراق که در سال های پس از جنگ بزرگ به مدت دو سال و نیم مشاور عمده ی سیاسی و نامی سمکو به شمار می رفت،[2]با روایت مأمور سیاسی انگلیس در عراق، سیسل جی ادموندز، درباره ی انگیزه ی سفر رئیس شکاک ها به کردستان عراق بسیار متفاوت است. ادموندز مدعی است که آمدن سمکو در آخر اکتبر۱۹۲۲ به آن سوی مرز ناگهانی و بی خبر صورت گرفت و این که او«برای دریافت کمک به عراق آمده بود و از این که، اجازه ندادیم یک راست به اربیل بیاید، سخت شگفت زده و سرخورده بود»[3]پیداست که هم سمکو به دنبال پناهگاهی در آن سوی مرز بود و هم-کمالی ها و انگلیسی ها و کومله ی عراق و ترکیه میل داشتند که او را به سوی خود بکشانند. سمکو از همان آغاز ورود به ترکیه زیاد اعتنایی به انگلیسی ها نداشت و هنگامی که در دهکده ی دیری در کردستان عراق توقف کرده بود، سیدطه و مأمور سیاسی بریتانیا به دیدار او آمدند و سر ایل شکاک پس از انتقاد از سیاست انگلیسی ها نسبت به کردها به آن مأمور گفت: «.. اگر حسن نیت دارید و با صداقت پیش می آیید، با امر استقلال کردستان موافقت کنید. در آن صورت من آماده خواهم بود و به شما قول می دهم کردها را با شما همراه کنم و اگر این کار را نمی کنید تنها از شما یک درخواست دارم که یاریم دهید تا به منطقه خودم(در ایران) باز گردم، حال چه با جنگ و چه با صلح و در صورت صلح شما باید آن را تضمین نمایید.»[4]ولی انگلیسی ها مایل بودند از او در عراق استفاده کنند. به همین دلیل مأمور انگلیسی پیشنهاد کرد مبلغی پول به او بپردازد و برادرش احمد آقا را به حکومت

---

۱ - حلمی، پیشین، ج۲،صص ۶۰۷-۶۰۴/ قزاز، پیشین، ص ۱۴۵.

۲ - قزاز، پیشین، ص ۱۴۴.

۳ - سیسیل جی ادموندز، کردها، ترک ها، عرب ها، ترجمه ابراهیم یونسی(انتشارات روزبهان، تهران،۱۳۶۷) ، ص ۲۴۳.

۴ - قزاز، پیشین، صص ۱۱۹ و۱۱۸.

بادینان در عراق منصوب نماید، اما سمکو حاضر نبود در خارج از ایران دست به اقداماتی بزند چون ترک ها پسرش را به گروگان گرفته بودند و از طرف دیگر مأموران انگلیسی درخواست وی را برای استقلال کردستان رد کرده بودند. حاکم سیاسی انگلستان خطاب به اسماعیل آقا گفت بفرمائید به اربیل برویم، نماینده مندوبی سامی از بغداد خواهد آمد و در این مورد بحث خواهد شد. طبق این قرار حاکم سیاسی انگلیس، سیدطه و اسماعیل خان سمکو با اتومبیل با حاکم سیاسی انگلیس سوار و اسماعیل خان سوارهایش دستور داد که پشت سر آنان سریعاً بیایند. رمزی قزاز در این مورد می نویسد:

... در بین راه اسماعیل خان متوجه شد که حاکم سیاسی انگلیس پاره ای مطالب به زبان روسی علیه اسماعیل خان سمکو به سیدطه گفت و برایش معلوم شد که عقیده و نظرش نسبت به ایشان بد است و می خواهد به محض رسیدن به اربیل او را تحت الحفظ تبعید کند، سیدطه به حاکم سیاسی گفت: اسماعیل خان زبان روسی می داند ساکت باش. در این هنگام اسماعیل خان از آنان سلب اعتماد کرده فوراً به راننده گفت توقف کنید. حاکم انگلیس گفت توقف نکنید. اسماعیل خان بیشتر مشکوک شد. کلت خود را به طرف سر راننده کشید و نشانه رفت راننده فوراً توقف نمود، اسماعیل خان پیاده شد و سید طه را فحاشی کرد و خطاب به آنان گفت: شما به اربیل بروید. من هم به سلیمانیه خواهم رفت تا برای به وجود آمدن تشکیلات امور کوشش کنم اگر هم راضی نشدید از خداوند متعال خواستاریم که حق این ملت شجاع و ستم دیده را از شما بگیرد.[1]

از طرف دیگر خواهر مارشیمون به نام سرمه در بغداد از سمکو پیش انگلیسی ها شکایت کرده بود و خواستار دستگیری وی در اولین لحظه شده بود،[2] پس سمکو هم خیال نرفتن به اربیل برایش تبدیل به یقین گردید و در پی این تحولات، سیدطه برای همیشه از سمکو جدا شده و نیروهای خود را در اختیار بریتانیا قرار داد و بعداً در

۱ - قزاز، پیشین، ص ۱۲۰.

۲ - حلمی، ج۲، صص ۵۸۹ و ۵۷۹.

عملیات اخراج سپاهیان ترک از رواندار و حریر در سال ۱۳۰۲ شرکت کرد. سمکو به فرانسوی ها مراجعه نمود. ولی دولت فرانسه به بهانه این که خان کرد از همان آغاز وسائل و پول از انگلیسی ها می گرفته است، از هر گونه کمکی به وی خودداری ورزید.[۱] طبیعی بود که کمالی‌ها مانع از قرار گرفتن سمکو در خط سیاست های کومله ی عراق و انگلیسی ها شوند و به همین منظور پیوسته به رئیس شکاک ها یادآوری می کردند که اگر به جان پسرش علاقه‌مند است و هنوز لیره ها و جواهراتش را می خواهد، نباید برخلاف مصالح ترکیه گامی بردارد.[۲] بر اثر همین فشارها سمکو در ۱۳۴۱ه ق/در ماه اکتبر ۱۹۲۲ ارتباط خود را با مأموران انگلیسی قطع کرد و به شیخ محمود برزنجی در سلیمانیه پناه برد که در این زمان خارج از منطقه نفوذ بریتانیا قرار داشت.

ب: رفتن سمکو به سلیمانیه

سمکو در سال ۱۳۴۱ه ق/ ۱۹۲۲م وارد شهر سلیمانیه شد و همچون قهرمانی مورد استقبال قرار گرفت، رمزی قزاز از زبان رشید جودت می نویسد: « در تاریخ ۱۹۲۲ م. در سلیمانیه سپهسالار شیخ قادر حفید زاده برادر شیخ محمود به رشید جودت دستور داد که خانه پدری جهت پذیرایی اسماعیل خان سمکو آماده شود و به ترتیبی مرتب شد، بعد از چند روز سمکو آمد استقبالی که برای سمکو انجام شد در تاریخ سلیمانیه دیده نشده است...»[۳] رفیق حلمی نیز درباره ی اثر سفر رئیس عشیره شکاک در ذهن کردهای عراق نوشته است: «نام و آوازه ی سمکو و داستان دلاوری‌ها و قهرمانی های آن کرد نامدار مدتی بود که به کردستان عراق رسیده بود و از این رو، آمدن او به سلیمانیه به معنای حل مسئله کرد بود و امید میهن پرستان را از نو زنده می کرد. سمکو یا اسماعیل آقا رئیس شکاک در دل هر فرد کرد جایگاه بلندی داشت و قهرمانی ملی تلقی می شد.»[۴] به مناسبت ورود سمکو به سلیمانیه چند تیر توپ شلیک

---

۱ - کوچرا، پیشین، ص ۶۷.

۲ - ئه حمه د تقی، پیشین، صص ۷۳ و ۶۹- حلمی، پیشین، ج۲، صص ۶۰۷ و ۶۰۴.

۳ - قزاز، پیشین، صص ۱۴۴ و ۱۴۵.

۴ - حلمی، پیشین، ج ۲، صص ۵۵۹.

شد و وی از نیروهای شیخ محمود سان دید. نزدیک شدن سرایل شکاک به کردهای عراق برخلاف تصور ونظر کریس کوچرا برای درخواست کمک نبود.زیرا او همان از آغاز نمی خواست خود را در امور کردهای عراق و ترکیه درگیر سازد و تقریباً از ابتدای کار هم پیدا بود که او به خاطر حفظ جان پسرش هم که شده، قدمی برخلاف مصالح ترک ها برنخواهد داشت. کومله ی عراق در آن هنگام مخالف رویارویی کردها با ایران بود و اعتقاد داشت که دشمن اصلی کردها،اعراب و ترک ها هستند. از این رو می خواست با جلب کمک و همراهی انگلستان یک کشور مستقل کرد در نواحی کردنشین ترکیه و عراق ایجاد نماید. رفیق حلمی واکنش اعضای کومله عراق نسبت به ورود سمکو به سلیمانیه را این گونه ترسیم کرده است: « آمدن سمکو به سلیمانیه در چشم ملی گرایان کرد به معنای پایان ابهام و گیر و گرفت در مسأله کرد بود و می توانست شیخ محمود را از دوراهی ای که بر آن قرار داشت، نجات دهد. مصطفی پاشا از همه بیشتر شادمان بود... او گمان می کرد که سمکو شیخ محمود را نسبت به اهداف خود متقاعد می سازد و سیاست انگلستان پیش می رود، آنگاه پیش از هر چیز ترک ها از رواندار اخراج می شوند و موج مبارزه و شورش به کردستان ترکیه می رسد. خلاصه او برای شکستن پشت آتاتورک تلاش می کرد.»[1] اما این کل ماجرا نبود. زیرا دولت ترکیه هم بی کارننشست و برای جلوگیری از اتحاد سمکو و شیخ محمود دست به اقداماتی زد. دولت ترکیه در این هنگام با استفاده از دشمنی شیخ محمود و انگلستان شماراندکی از سربازان ترک را تحت فرماندهی سرهنگ علی شفیق معروف به اوزدمیر که بیشتر در جبهه آواق با فرانسویان می جنگید، به رواندار فرستاد. و وی بلافاصله به تبلیغات وسیعی در میان علما و رؤسای عشایر کرد دست زد و کوشید تا زمینه ی لازم را برای الحاق مناطق موصل، بادینان، رواندار، رانیه و زاخوار به ترکیه فراهم سازد. اوزدمیر هیئتی از افسران ترک و کرد هوادار ترکیه را به طور مخفیانه به سلیمانیه فرستاد تا مانع از همکاری رئیس شکاک ها با دشمنان ترک گردد. ماموران اوزدمیر به سمکو پیشنهاد کردند که لیره ها و پسرش را به او باز پس داده، و اضافه بر آن مزارع حاصلخیز

---

۱ - حلمی، پیشین، ص ۶۰۰.

و مرغوبی را در نواحی شهرینان و وان به او واگذار کنند به شرطی که او از همکارای با کردهای عراق دست بردارد. همچنین از وی خواسته شد که زمینه مذاکره بین شیخ محمود و اوزدمیر را فراهم نماید و کاری کند که شیخ با ترکیه به همکاری بپردازد.[1] به این ترتیب سمکو در افکار شیخ محمود تأثیر گذاشت، شیخ محمود که در سال ۱۳۴۱ه ق هنوز تصمیم قاطعی برای پیوستن به انگلستان یعنی چیزی را که کومله عراق از او درخواست می کرد و با اتحاد با ترکیه مصطفی کمال و یعنی اقدامی که خواست کومله ترکیه بود، اتخاذ نکرده بود و برای همین سمکو باز به خدمت سیاست کمالی ها درآمد و با شتاب زمینه مذاکره بین شیخ محمود و ترک ها را فراهم کرد رفیق حلمی درباره گفتگوهای مخفیانه سمکو و شیخ محمود در یک اتاق و احضار وی(رفیق حلمی) توسط شیخ یعنی اینکه به همراه مصطفی پاشا از انگلیسی ها طرفداری می کنید، می نویسد:

شیخ محمود بعد از اینکه نصف شب مرا احضار نمود رو به من کرد و با صدای بلند شروع کرد به سخن گفتن و می گفت: بگویید می خواهید چه کار کنید؟ آیا من (شیخ) را دشمن کرد می دانید؟ آیا من کرد نیستم؟ آیا اسماعیل آقا کرد نیست؟ مگر غیر از این است که شماها کرد هستید و برای کردستان تلاش می کنید؟ شماها کردستان را برپا می کنید یا انگلستان برایتان این کار را انجام می دهد؟ مصطفی پاشا که دوست انگلیسی هاست چرا تحرکی ندارد و به کمک آنان کردستان را آزاد نمی کند؟ بروید از پیش چشم من گم شوید و شماها با انگلیسی ها هر چه دلتان می خواهد انجام دهید.[2]

رفیق حلمی می افزاید بعد از اینکه من حرف زدم و اظهار بی اطلاعی از ارتباط خودم با انگلیسی ها نمودم، شیخ محمود و سمکو من را بین خودشان نشاندند و نامه هایی که حاکی از ارتباط بین شیخ و اوزدمیر بودرا به من داده و من به مطالعه آنان پرداختم. پس می توان نتیجه گرفت که سمکو شیخ را متقاعد ساخت هیأتی را برای گفتگو با مصطفی کمال به آنکارا بفرستد. احمد تقی که جزء اعضای هیئت اعزامی

---

۱ - حلمی، پیشین، ج۳، ص ۵۴.

۲ - رفیق حلمی، پیشین، ص ۵۴.

اوزدمیر به سلیمانیه بود، در این باره می نویسد: «دریافتم که سمکو در این امر در پای مذاکرات نقش بزرگی بازی کرد و او بوده که شیخ را وادار ساخته از اوزدمیر بخواهد که هیئتی را برای گفتگویی مقدماتی به سلیمانیه بفرستد»[1]مقارن با این اوضاع انگلیسی ها هم برای مقابله با اقدامات اوزدمیر به مسیحی های تحت قیومیت و حمایت خود فرمان دادند به نواحی هوره مار، زاخو و چوله میرگ حمله کنند و مصطفی کمال سعی داشت از سمکو در مقابل آنان استفاده کند. سمکو هم تمام سعی و تلاش خود را نمود تا این-که شیخ محمود بعدها هیئتی را برای مذاکره به ترکیه فرستاد. اسماعیل آقا سه ماه در سلیمانیه ماندگار شد و یا به قول کریس کوچرا یک ماه و اندی در آنجا سکونت گزید[2]و در پی درگیری هایی که شیخ محمود با انگلیسی ها پیدا کرد.آنان در روزهای۱۶و۱۹۲۳/۲/۲۳ اعلامیه ای خطاب به ساکنان سلیمانیه فرو ریختند که در آن-ها از اهالی شهر، شیخ محمود و سمکو خواسته شده بود شهر را ترک کنند تا در بمباران‌ها احتمال آسیبی نبینند.[3]تلاش های کومله عراق برای ایجاد ارتباط بین سمکو، شیخ محمود و انگلیسی ها بی نتیجه ماند. ادموند این نکته را دریافته بود که متحد ساختن سید طه و سمکو با شیخ محمود امری«محکوم به شکست» است، کوچرا بعید نمی داند که خان شکاک با فکر تشکیل«کردستان بزرگ» مخالف بوده باشد، که خود نمی توانست رئیس آن باشد.[4]سمکو پس از جدایی از شیخ محمود به خوانین پشدری گفته بود که: « شیخ محمود به کار رهبری کردان نمی آید، ثبات رأی ندارد و نمی داند چه کار باید بکند.»[5]اما همه این دلایل باعث نمی شود که انسان به این فکر بیافتد که سمکو و شیخ محمود دشمن همدیگر بوده اند. زیرا تلگراف ها و پیام های سمکو و شیخ حاکی از این است که آنها به رسم کرد بودن پذیرای همدیگر هستند.[6]و اگر درباره

---

۱ - ئه حمه د تقی، پیشین، ص ۶۹.

۲ - کوچرا، پیشین، ص ۷۲.

۳ - بارزانی، پیشین، ص ۱۴۵.

۴ - کوچرا، پیشین، ص ۶۴.

۵ - رسول پشدری، پیشین، صص ۳۲ و ۳۱.

۶ - ره سول هاوار، پیشین، صص ۵۸۰ و ۵۸۳ .

دیدگاه اوزدمیر و در کل ترک ها به مسئله کردها نگاه کنیم، باید اذعان داشت که اوزدمیر مانند سایر فرماندهان ترک با چشم احترام و با حسن نظر کرد را نگاه نمی کرد. مخصوصاً این که به شیخ محمود و سمکو اطمینان نداشت. ولی در ظاهرمانند سایر رهبران ترکیه چنین نبود و خشم خود را فرو می برد. به خاطر اینکه به دام انگلیس نیفتند و آن‌ها را مانعی قرار دهد که در جلو راه ترکیه قرار گیرند و سعی می کرد که شیخ محمود را از دست ندهد.[1] سمکو بعد از ترک سلیمانیه در ۱۹۲۳/۲/۲۸ به ترکیه رفت و باقی مانده حیات خود را در خدمت سیاست های ترکیه بود. وی ناگزیر به ترکیه رفت و در این فاصله بر اثر مساعی کومله ترکیه و شتابی که سیر رویدادها به خود گرفته بود، ژنرال ترک کاظم قره بکر پاشا، پسرش و هزار لیره از پولهایش را به او بازگرداند.[2] در سال ۱۳۴۲ه ق و اوایل تابستان ۱۹۲۳، انگلیسی ها به سرعت دست به کار شده، از دو سو به رواندار حمله کردند: ستونی تحت فرماندهی سیدطه و جنگجویان هرکی و ستونی از نیروهای انگلیسی، رواندار را به محاصره درآوردند، در نتیجه سرهنگ اوزدمیر بدون درگیری نیروهای خود را در بیست و دوم آوریل۱۹۲۳ از منطقه بیرون برد. دولت بریتانیا سیدطه را به حکومت رواندار منصوب نمود.[3] اما سمکو در دوران پناهندگی خود به ترکیه و عراق بیکار نمی نشست و برای برگشتن به ایران و ادامه فعالیت‌هایش در آنجا هر دفعه به قدرتی و نیرویی متکی می شد. ولی در هیچ کدام از این مراحل پیروز نشد. مارتین وان بروینسین در این باره می نویسد:

به زمان پناهندگی در عراق سمکو بیکار ننشست و بلافاصله کوشش‌های خود را برای تقویت روابط خویش آغاز نمود و مناسبات جدید دیگر با رؤسای عشایر کرد به منظور فراهم نمودن زمینه ی بازگشت به ایران، برقرار ساخت. او به متحد قدیمی خود سیدطه(اکنون توسط انگلیسی ها برای بیرون راندن ترک ها از رواندار به‌کار گرفته می شد و خود نیز تمایلی به ماجراجویی بیشتر در ایران نداشت) و نیز شیخ محمود سلیمانیه(با نفوذترین رهبر ناسیونالیست کردستان جنوبی که او هم به سهم خود علاقه

---

۱ - قزاز، پیشین، ص ۱۵۸.

۲ - ئه حمد تقی، پیشین، صص ۷۰ و ۷۳.

۳ - برزویی، پیشین، ص ۲۰۵.

کمی به مشکلات سمکو از خود نشان داد) ، وَ بسیاری دیگر مراجعه نمود. او حتی سعی کرد که از پناهندگان آسوری که توسط بریتانیا به عراق آورده شده بودند و هنوز فکر بازگشت به ارومیه و سلماس را داشتند، دلجویی کند. هرجا که می رفت با احترام زیادی روبرو می شد. اما هیچکس حاضر نبود به وی کمک نماید...[1]

در این اثنا کومله ترکیه سعی نمود بیشتر از هر وقت سمکو را به ترکیه نزدیک کند و چون وی پناهگاهی بهتر از کمالی ها پیدا ننمود، لذا قول همکاری را به ترک ها داد. پس از بمباران سلیمانیه به وسیله انگلیسی ها، کومله ترکیه ترتیبی داد که افسران ترک پسر سمکو را آزاد کنند و هزار لیره و دارائیش را نیز به او برگردانند، سپس از وی دعوت شد که به شهر وان برود تا شرایط همکاریش را با دولت ترکیه مورد بررسی قرار دهد. سمکو به همراه رشیدجودت و احمد تقی به قرارگاه ژنرال سلیمان صبری بگ فرمانده نیروهای آسیایی ترکیه در وان رفت و افسر ترک با یک تیپ سرباز از او استقبال کرد و در ضمن سران عشایر کرد در دوسوی مرز به دیدن سمکو آمدند. ژنرال صبری بگ دستور داد مقادیری تفنگ و مهمات به افراد سمکو تحویل دهند.[2] احمد تقی درباره‌ی گفتگوهای صبری بگ با سمکو می نویسد: «حکومت ترکیه قصد دارد که هزار سرباز ترک با لباس غیر نظامی(کردی) و اسلحه کامل در خدمت تو قرار دهد، همچنین به عشایر تابع ترکیه اجازه داده شده است که با تو همکاری کنند. حرکت خود را در ایران آغاز کن و منطقه ی کردنشین آنجا را به تصرف خودت درآور و برادرت احمدآقا را جانشین خودت قرار بده و با همه ی نیروهایت به سمت جنوب برو.»[3] در ضمن ترک ها از سمکو خواستند که در این رابطه با کسی سخن نگوید اما در این اثنا ترک ها و بریتانیایی‌ها در قرارداد لوزان به توافق رسیدند و پیمانی مقدماتی برای تعیین خطوط مرزی ترکیه و عراق به امضای طرفین رسید و قرار شد مسئله موصل با مراجعه به آرای اهالی آن منطقه و از طریق همه پرسی حل گردد. انعقاد پیمان لوزان کاملاً به ضرر سمکو بود. زیرا ترک ها از وعده هایی که به او داده بودند سرباز زده و در آخرین لحظه

---

۱ - بروینسین، پیشین، ص ۲۶.

۲ - قزاز، پیشین، ص ۱۲۶.

۳ - نه حمه تقی، پیشین، ص ۸۵.

تلگرافی از مصطفی کمال به ژنرال صبری بگ رسید که در آن قید شده بود: «به دلیل اوضاع بین المللی ناچار هستیم جنبش اسماعیل آقا را عقب بیندازیم، سربازان را به وان بازگردانیم و درودهای مرا به اسماعیل آقا برسانید و احترام او را حفظ کنید و همه شرایط آسایش وی را فراهم نمایید. به یاری خدا در فرصت های آینده به او کمک خواهیم کرد»[۱] به این ترتیب، سمکو در این حرکت هم موفق نشد و رمزی قزاز درباره ی پیغام مصطفی کمال به سمکو می نویسد: « اسماعیل خان به محض شنیدن این خبر ناراحت و سست شد، رنگش پرید، چاره ای نداشت به احمد تقی گفت هرگز چنین فرصتی پیش نخواهد آمد... اسماعیل خان گفت ترک ها مانند نوکر به کردها نگاه می کنند و طبق آرزوی خودشان کمک می نمایند»[۲]

پ: عفو دولت ایران و بازگشت سمکو به آذربایجان

بنا به نوشته علی دهقان«سمکو بعد از شکست نهایی در برابر نیروهای جهانبانی به وسیله مکرم الملک ده هزار لیره ترک جهت سرتیپ جهانبانی فرستاد و از وی تقاضای تأمین جانی نمود. سرتیپ جهانبانی پیغام داد که جز تسلیم چاره ای ندارد و هیچ‌گونه تأمینی به وی داده نخواهد نشد.»[۳] نتیجه این‌که سمکو در این اوضاع و احوال به ترک ها هم اطمینان نداشت و شاید اصلاً قصد رفتن به ترکیه و عراق را نداشت، ولی تحولات منطقه ای و اصرار سرتیپ جهانبانی مبنی بر تسلیم شدن وی موجب گردید که سمکو با رفتن به ترکیه و از آنجا به سلیمانیه بیشتر در تحولات منطقه ای و بعضاً در مسائل مرزی بین ایران و ترکیه اثر گذار باشد. بعد از سرتیپ جهانبانی، عبدالله طهماسبی به فرماندهی لشکر شمال غرب ایران منصوب گردید[۴] و در این اثنا اسماعیل آقا سمکو که از یاری و کمک ترک ها نا امید گردیده بود، خواهان عفو و تامین از ایران شد تا بتواند به آذربایجان برگردد. این درخواست مورد موافقت ایران قرار گرفت و در

---

۱ - قزاز، پیشین، صص ۱۲۶ و ۱۲۷.

۲ - پیشین، ص ۱۲۷.

۳ - دهقان، پیشین، ص ۵۹۴.

۴ - تمدن، پیشین، ص ۳۹۶.

سال ۱۳۳۴ه ق/۱۹۲۴م رضاخان وی را عفو کرد و سمکو به ایران بازگشت.[۱] با توجه به موفقیت و تثبیت سلطه سیاسی بریتانیا در خاورمیانه و بویژه در ایران و عراق، قوی‌تر شدن بنیه سیاسی و نظامی حکومت پهلوی، نظارت مؤثر ارتش تازه بنیاد ایران بر مرزها و آغاز مطالبات و درخواست های ملی گرایان کرد از ترکیه و برپایی شورش هایی در میان کردان آن کشور، کمالی ها امکان استفاده از سمکو بر ضد منافع ایران را دشوارتر از پیش می یافتند. پس سمکو بعد از برگشت به ایران شیوه آرام و مسالمت آمیزی را در پیش گرفت. ولی باز همان جسارت و ابهت قبلی را دارا بود. سردار سپه که زمینه را برای نخست وزیری خود مهیا می نمود برای اعلام وضعیت ایالات و عشایر به استان-های ایران سفر نمود و در این راستا هم سفری به آذربایجان داشت. در طی سفر به این استان به ملاقات اسماعیل آقا سمکو هم می رود.[۲] پیش از رسیدن رضاخان به سلماس، عبدالله خان طهماسبی تلگرافی به سمکو فرستاد که به پیشواز سردار سپه بیاید، سمکو هم همراه هشتصد سوار مجهز و مسلح که همگی لباس های شیک کردی به تن داشتند، در مکان معلوم حاضر می گردد. به محض رسیدن سردار سپه، سمکو از اسبش پیاده و به سنت کردها سلام می کند. ولی رضا خان به عمل سمکو اعتنایی نکرده و نیم نگاهی به وی می کند. این برخورد تأثیر عجیبی در روحیه اسماعیل آقا گذاشت.[۳] بر سر محل سکونت رضاخان در سلماس بین منابع اختلاف نظر وجود دارد، سالنامه دنیا می نویسد که سردار سپه در اردوی سمکو بود. ولی منابع دیگر بر این نکته تأکید دارند که وی به سربازخانه رفت. ولی با همه این اوصاف رضاخان در چنگ سمکو بود و می توانست به راحتی وی را از بین ببرد، ولی این کار را نکرد. رضا رفیع«قائم الملک» نماینده مجلس سنا در خاطرات خود در سالنامه دنیا درباره رو در رو شدن رضا خان و سمکو می نویسد: «رضا خان به دیدار سمکو می رود در برابر آنان دست به کمر می ایستد و عبدالله طهماسبی با چاپلوسی تمام اسماعیل آقا را می بوسد تا دست به کاری

---

۱ - بروینسین، پیشین، ص ۲۶.

۲ - رضا رفیع،«قائم الملک» خاطرات نماینده مجلس سنا در سال ۱۳۰۴ش، در سالنامه دنیا، جلد ۱۷(سال ۱۳۴۰) ، ص ۱۵۰.

۳ - صالح محمدامین، پیشین، ص ۳۸۶.

نزند. رضاخان شب یک‌نفر را مسئول بازی تخته نرد با سمکو می کند و خودش هم تا صبح نخوابید از ترس. در این میان سمکو و رضاخان با همدیگر مذاکره ای نداشتند و سردار سپه هر شب پاهای خود را با آب می شست.»[1] بعدها سمکو از این که رضاخان را به راحتی از دست داده بود، اظهار پشیمانی کرد.محمد رسول هاوار نویسنده ی کتاب«ئسماعیل ئاغای شوکاک» به نقل از صفیه خانم دختر سمکو ساکن در اربیل عراق، می نویسد: « سمکو بعدها همیشه از دو مسئله ناراحت بود، یکی این که رضا خان را نکشت و دیگری مسئله کشتن مارشیمون بود که سمکو از این واقعه تأسف می خورد و می گفت که بدون دلیل مارشیمون را کشتم»[2] به هر صورت در این ملاقات سمکو نسبت به سردار سپه ابراز وفاداری مادام العمر نمود.[3] در تحلیل برگشتن سمکو به ایران دلایل متناقضی وجود دارد، محمد تمدن اظهار ندامت سمکو را سبب عفو دولت ایران برای وی اعلام می کند. ولی شرایط و اوضاع منطقه اثرگذارترین دلیل می باشد. زیرا هنگامی که سمکو از کمک های دولت ترکیه ناامید گردید، دولت انگلستان به ایران فشار آورد تا پذیرای سمکو باشد و به این وسیله مرزهای عراق و ترکیه آرام باشد و سمکو در آنجا جار و جنجال برپا نکند.[4] از طرف دیگر اختلافات مرزی بین ایران و ترکیه نیز سند محکمی برای اثبات این قضیه می‌باشد. زیرا از جنگ جهانی اول به بعد بر مسائل مرزی بین دو کشور اختلافاتی وجود داشت. آشوب بر آمده از جنگ جهانی اول تنها پس از گذشت حدود ۶سال، یعنی با شکست قوای اسماعیل آقا سمکو با استقرار نیروهای دولتی در نقاط مختلف آذربایجان فروکش کرد. در این دوره در عین این که نسبت به عملکرد عثمانی ها و ادامه مداخلات در مسائل عشایری شمال غرب ایران و به ویژه حمایت آن‌ها از سمکو، نگرانی هایی وجود داشت، ولی در عین حال اقتدار فزاینده ی نهضت کمالیون، که برای برخی از محافل سیاسی تهران شروع جدیدی را در روابط دو کشور بشارت می داد، جای امیدی فراهم کرد.در چنین وضعیتی یعنی در حالی‌که

---

۱ - رفیع قائم الملک، سالنامه ی دنیا، صص ۱۵۲و۱۵۰.

۲ - ره سول هاوار، پیشین، ص ۶۲۵.

۳ - کوچرا، پیشین، ص ۷۲.

۴ - ره سول هاوار، پیشین، ص ۶۰۶.

روابط ایران و ترکیه هنوز شکل مشخصی به خود نگرفته بود،رشته برخوردها و رقابت-های مرزی طرفین دوباره روال متعارف خود را از سر گرفت. در۱۳۴۲ه ق/۱۹۲۳م بین طوایف ولایی و شیخ کانلو درگیری هایی آغاز شد و حتی بین خلکانلو و مصر کانلو(که هر دو از ایل جلالی بودند) درگیری هایی شروع شد.[1] و بروز چنین تحولاتی در منطقه مرزی ماکو، نمی توانست بر روابط ایران و ترکیه بازتابی نداشته باشد.در واقع چنانچه از گزارش های نظامی ایران برمی آید،از مدت زمانی قبل یعنی سال ۱۳۴۴ه ق/۱۹۲۵م و پیشتر از آن گروهی از یاغیان کسکوری (کسکوئی) رعایای ترک با یک عده از یاغیان ایران که در خاک ترکیه وآگری داغ می باشد، به همدستی چهارنفر از اکراد خلکانلو در آن حدود به تاخت و تاز مشغول و تحت تعقیب واحدهای مرزی ایران و ترکیه قرار داشتند.[2] در این اثنا مصطفی کمال در عین حال به تحکیم مبانی حکومت جدید اشتغال داشت، از نقطه نظر روابط خارجی نیز درگیر مسائل کنفرانس لوزان، و بویژه مسئله موصل در بخش‌های جنوبی کشور بود. در واقع در این مرحله خاص سال های ۱۳۴۲-۱۳۴۳ه ق/۱۹۲۳ – ۱۹۲۴م ترکیه تلاش داشت تمام نیروهایی را که می توانست در محل بسیج کند، در حدود موصل متمرکز ساخته و بدین وسیله مقامات انگلیسی بین النهرین را جهت فراخوانی نیروهایشان از موصل تحت فشار قرار دهد. بخش مهمی از این نیرو را عشایر کردی تشکیل می دادند که برخی از آن‌ها در مراحل پیشین و در حمایت از آمال ترک ها در مرزهای شمال غربی ایران فعال بودند. یکی از نمونه های سرشناس این گروه سمکو است. قیام شیخ سعید پیران ارتباط تنگاتنگ بین کردها و ترکیه را قطع نمود و ترکیه قصد بهره برداری از سمکو را داشت.[3] انگلستان بلافاصله ایران را تحت فشار قرار داد تا سمکو به ایران برگشته و از طرف دیگر ایران هم برای حل و فصل مسائل مرزی و جلوگیری از اغتشاش دوباره ی وی، اعلام عفو سمکو را صادر نمود و سمکو به ایران برگشت.در این مدت برای حصول به توافق امنیتی بین

---

۱ - نوری پاشا، پیشین، ص۸.

۲ - همانجا.

۳ - کاوه بیات، شورش کردهای ترکیه و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران۱۳۱۰-۱۳۰۷ه ش(نشر تاریخ ایران، تهران۱۳۷۴)ص ۵۴.

ایران و ترکیه اقداماتی به عمل آمده بود که مهم‌ترین ثمرآن قرارداد و دادیه و تامینیه ایران و ترکیه محسوب می شد که بعدها در اول اردیبهشت ۱۳۰۵ه ش/۲۲ آوریل۱۹۲۶ توسط محمد علی فروغی نخست وزیر وقت ایران و ممدوح شوکت بیگ سفیر ترکیه امضا شد.[۱] دولت ایران طی دستوری همه مرزداران نواحی مرزی را ملزم به اجرای بندهای عهدنامه کردند و چون نخستین مواردی که بعنوان حکمی در نقد ارزش واقعی قرارداد «ودادیه و تامینیه» ایران و ترکیه پیش آمد، مسئله ناآرامی های مجدد سمکو مشتری دیرینه ترک ها ووالی که در قبال او پیش می گرفتند.[۲] فعالیت های دوباره سمکو روز به روز ابعاد نگران کننده تری برای ایران پیدا می کرد و موضعی که ترک ها در این زمینه اتخاذ می کردند، اهمیت اساسی داشت. تقریباً از اواخر شهریور ۱۳۰۵شمسی/۱۹۲۶م روشن شد که سمکو پس از حدود یک سال و اندی که تأمین گرفته، به حال و روز خود مشغول بود، از نو قصد رویارویی دارد. سفیر ترکیه در ایران پیشنهاد کرده بود نیروهای نظامی ایران و ترکیه در سرکوب کردها همکاری کنند. به این صورت که لشکر شمال غرب ایران ترک ها را در محاصره قلع و قمع کردهای مستقر در آرارات یاری دهند، ترک ها نیز در مقابل با نیروهای ایرانی در سرکوب در سومای و برادوست همکاری کنند. ولی امیر احمدی، نخستین سپهبد ایران، چون رابطه قبلی سمکو و ترک ها را می دانست، پیشنهاد کرد که ایران یک تیپ سوار بدان‌سوی مرز اعزام داشته تا در کنار نیروهای ترک بر سمکو هجوم آورد، و ترک ها نیز متقابلاً یک تیپ پیاده به ایران اعزام دارند تا همراه با نیروهای ایرانی بخش شرقی، آرارات را در محاصره بگیرند. ولی از آنجا که مسئله فقط به سرکوب اشرار محدود نمی شد، ترک ها قبول نکردند. احمد امیر احمدی در خاطرات خود می نویسد: «سرتیپ شیبانی که برای رسیدگی به این مسایل از تهران به آذربایجان آمده بود، پس از اطلاع به حقیقت رفتار متناقض ترک ها با عجله به تهران برگشت و مانع از امضای موافقت نامه شد.»[۳] امیر احمدی از زبان شیبانی می افزاید: «اگر احتیاط نکنیم و دست ترکیه را باز بگذاریم

---

۱ - بیات، پیشین، صص ۵۵ و ۵۶.

۲ - بیات، پیشین، ص ۵۸.

۳ - زرگری نژاد، پیشین، ص ۲۸۸.

ممکن است با اسماعیل آقا در خط سازش کنند و هنگام جنگ بجای قلع و قمع با او به همکاری بپردازند و متفقاً به لشکر آذربایجان بتازد و تا شهر تبریز پیش بروند.»[۱] با تمرد دوباره ی سمکو در پاییز سال ۱۹۲۶/۱۳۰۵م و عدم همکاری ترک ها در سرکوب او، عملاً بر مقامات ایران آشکار شد که قرار داد ودادیه مزبور ارزش عملی چندانی ندارد.[۲] ماده های پنج و شش این قرار داد مختص به کردها و چگونگی حل و فصل شورشی های آنان در ترکیه و ایران بود و چون ترک ها در این زمینه عملا کاری انجام نمی دادند مورد شک و گمان دولت ایران شده بود[۳] از طرف دیگر دولت انگلستان تلاش زیادی را شروع نموده بود تا دو دولت ایران و دولت تازه تاسیس عراق به رهبری ملک فیصل با همدیگر متحد شوند و یا حداقل قرار دادی امنیتی را امضاء کنند. دولت عراق در این برهه از زمان احتیاج مبرمی به تأیید از طرف کشورهای همسایه را داشت، لذا به‌فکر دستورالعملی افتاد تا طی آن هم عشایر منطقه را خلع سلاح نماید و هم دولت انگلستان و رضاخان را خشنود سازد بر همین اساس منطقه مکانی شده بود. برای انعقاد قراردادهای دوستانه علیه کردها از طرف کشورهایی که در بیشتر زمینه ها با همدیگر اختلافاتی داشتند.[۴] در این گیر و دار سمکو با ۷۰۰الی ۸۰۰ سوار خود که شهر سلماس را محاصره نموده بود، نتوانست کاری از پیش ببرد و دوباره شکست خورد و تا مرز ایران و ترکیه رانده شد.[۵] همین که از مرز گذشت نیروهای ترک دورش را گرفتند و خلع سلاح و بازداشتش کردند. هنگامی‌که سمکو هنوز در ایران بود، بعد از سرکوب جنبش شیخ سعید پیران توسط ترکیه، احسان نوری پاشا شورشی را علیه ترکیه راه اندازی می کند و چون وی شکست خورد، به ایران پناهنده شد و به همراه راسم بیگ و دیگر دوستانش پیش اسماعیل آقاسمکو می روند که در نهایت راسم بیگ توسط شکاک ها کشته می شود و خورشید بیگ به عراق فرار می کند و خود احسان نوری

---

۱ - پیشین، صص ۲۸۷ و ۲۸۶.
۲ - بیات، شورش کردهای ترکیه و تأثیر آن بر... ، ص ۷۱.
۳ - صالح محمد امین، پیشین،ص۳۸۸.
۴ - ره سول هاوار، پیشین، ص ۶۱۹.
۵ - کوچرا، پیشین، ص ۷۲.

پاشا هم به‌دست سربازان ایرانی می افتد.[1] اما نقش سمکو در این میان جالب توجه است در همکاری او با کمالی ها درست در زمانی که آن‌ها سرگرم سرکوب و قلع و قمع کردهای تابع ترکیه در آرارات بودند، که یک‌بار دیگر نشان داد او هیچ‌گونه علاقه ای به آرمان‌های ملی گرایانه کردهای ترکیه و عراق ندارد و مایل است مثل گذشته با تکیه بر ترک ها، اقتدار فئودالی سابق خود را در غرب آذربایجان اعاده نماید. سمکو اگر گاهی از تشکیل کردستان مستقل و حقوق کردها دم می زد، قصد داشت با این موضع گیری ها از کمک های کومله عراق و ترکیه بهره مند شود و این‌گونه ادعاها تنها پوششی بود برای خواست اصلی وی یعنی حکومت بر آذربایجان.

در سال ۱۳۴۲قمری/ژوئیه ۱۹۲۳م هنگامی که تلگراف مصطفی کمال مبنی بر توقف تجهیز سمکو، به ژنرال صبری بیگ، مرزدار ترکیه در شرق آناتولی رسید، رئیس شکاک ها که فرصت گرانبها را از دست داده بود، از نیت اصلی خود در همکاری با ترک ها پرده برداشت و نزد احمد تقی اعتراف کرد که علایق او را حکومت بر آذربایجان غربی تشکیل می دهد و افزود: «هرگز موقعیتی این‌طور مناسب به‌دست نیاورده بودم، کافی بود فقط بخاک ایران برسم و مناطق مورد نظرم را اشغال کنم، در آن صورت دیگر هرگز به دنبال سیاست نمی رفتم»[2] سمکو بعد از شکست دوباره از دولت ایران بعد از این که از مرز گذشت و به داخل خاک ترکیه فرار نمود، بقیه عمر خود را نزد شیخ احمد بارزان و تحت نظر ترک ها به سر برد تا این که دوباره قصد برگشتن به ایران نمود، وی بعد از آواره شدنش در ترکیه چندماه و در سال ۱۳۴۵ قمری اواخر سال ۱۹۲۶م باز از عراق سر درآورد و سپس در ترکیه به سال ۱۳۴۶قمری/۱۹۲۷م ساکن شد و پس از آن باز در سال ۱۳۴۷قمری/۱۹۲۸م به عراق رفت و به قول کریس کوچرا، همچون یک آدم بی خانمان و در حالی که جز ده دوازده تن کسی به همراه نداشت، هر دفعه به یک منطقه نقل مکان می کرد[3] و تقریباً تا سال ۱۳۴۹قمری/۱۹۳۰م در خدمت

---

۱ - ئیحسان نوری بتلیسی، شورشی نه ته وه یی کورد له تورکیا، ۱۹۲۵م- ۱۳۴۱ رومی، وه ریگرانی م، جمیل روژ به یانی له توریکی عوثمانی وه بو کوردی.

۲ - ئه حمه د تقی، پیشین، ص ۸۶.

۳ - کوچرا، پیشین، ص ۷۲.

سیاست های ترکیه بود. دولت عراق به عذر این که جرائم سمکو(سیاسی) است، درخواست ایران را برای استرداد او نپذیرفت، اما چون از حضور او در عراق بیمناک بود، به دولت ایران فشار آورد حقوق و مقرری به او بدهد، اما نامشخص بودن خطوط مرزی ایران و ترکیه و بروز شورش آرارات در سال۱۳۴۶قمری/۱۹۲۷م عواملی بودند که از نظر کمالی ها لزوم اعزام دوباره سمکو به مرز را ایجاب می کردند و ترکیه که به طور متناوب از عشایر کرد آذربایجان برای آسیب زدن به منافع ایران بهره برده بود، اکنون برای مهار کردهای ناراضی خود به چنین اقدامی دست می زد.[1]

ت: پایان تحرکات سمکو و کشته شدنش توسط نظامیان ایران

از سال ۱۳۴۸قمری/۱۹۲۹م پس از مدتی وقفه، دور جدیدی از مذاکرات سیاسی بین ایران و ترکیه آغاز شد و نخست در اواخر فروردین برای تجدید قرار داد گمرکی و شرایط اقامت اتباع دو کشور گفتگوهایی صورت گرفت و بالاخره در اواخر اردیبهشت«عهدنامه ودادیه و تامینیه» سال ۱۳۰۵ پس از سه سال که از انعقاد اولیه آن می گذشت، برای بررسی و تصویب نهایی به مجلس شورای ملی تقدیم گشت. این قرارداد در اجلاس ۲۶ اردیبهشت مجلس طرح و تنها کسی که با آن مخالفت نمود، عبدالله یاسایی، نماینده سمنان و دامغان بود. ایراد اصلی او آن بود چه تضمینی وجود دارد که دولت ترکیه در مقابل همکاری و همراهی مقامات ایران، به همان نسبت همراهی نشان دهد و شخصاً این پرسش را مطرح کرد که آیا دولت ترکیه«..ایران را مطمئن کرده است که اسماعیل آقا شکاک و امثال او را تسلیم مأمورین نظامی ایران نماید یا خیر»[2]ولی با این اوصاف قرارداد به تصویب رسید و اجازه مبادله آن صادر شد. اما ترک ها بعداً خلاف قرار داد عمل کردند. در این اثنا که سمکو در ترکیه بود و آن‌ها از او بهره برداری سیاسی علیه ایران می کردند، در عوض ایران هم احسان نوری پاشا را در تهران تحت نفوذ خود گرفته و برای وی حقوق و مستمری تعیین نموده بود،[3]به این

---

۱ - السن، پیشین، ص ۴۳.
۲ - بیات، شورش کردهای ترکیه و تأثیر آن بر... ، ص ۱۰۰.
۳ - نوری پاشا، پیشین، ص ۱۹- السن، پیشین، ص ۴۳.

ترتیب دو کشور ایران و ترکیه از مسئله کردها به نفع خود استفاده می کردند که در این صورت حل مسائل و مشکلات کردها لاینحل باقی ماند و سبب به‌وجود آمدن مسائلی در آینده شدند. نقطه اوج تلاش های کردهای ترکیه و شورش آنان در سال ۱۳۴۹قمری/۱۹۳۰م است. در این سال ترک ها در عین حال که با یک رشته مذاکرات و فشارهای سیاسی زمینه را از لحاظ روابط منطقه ای برای محاصره و سرکوب نهایی کردها آماده بودند، از نقطه نظر نظامی نیز از بهار همان سال استقرار نیروی مجهز به فرماندهی صالح پاشا را آغاز کردندو علی رغم تلاش کردها و به‌دست آوردن پیروزی های منظم، آنان نتوانستند دوام بیاورند و نیروهایشان پراکنده شد. یکی از دگرگونی های مهمی که در خلال این عملیات خود را نشان داد، تغییر موضع ایران بود، مقامات تهران که تا این مرحله بیشتر رویه ای بیطرفانه اتخاذ کرده بودند، اینک با افزایش حضور نظامی خود در منطقه و تحت فشار قرار دادن پاره ای از عشایر مرزی راه وروال دیگردر پیش گرفتند و با باز کردن مرزهای ایران به روی سربازهای ترک باعث شدند که کردها در وسط گرفتار شده و توسط ترکیه نابود گردند.[1]حتی خود ایران در حمله به ایل جلالی که ساکن ایران بودند، کوتاهی ننمود. به طور کلی دو دولت ایران و ترکیه در یک توافق دو طرفه به این نتیجه رسیدند که به کمک یکدیگر کردها را سرکوب نمایند. هر چند که به ضرر ایران تمام شد و تسلط خودش را بر قسمت هایی از آرارات از دست داد.[2]در این میان بازگشت سمکو به ایران و خطر تجدید حرکت های او در منطقه بر پیچیدگی ها بیشتر می‌افزود. وی در اواسط تیرماه ۱۳۴۹ه‍ ق/۱۹۳۰م با گروهی از سوارانش به اشنویه درآمد، هرچند به ظاهر خود را تسلیم مقامات ایران نمود، اما آنان با خدعه و نیرنگ وی را کشتند.[3]پیش از بازگشت سمکو در۱۳۴۹ه‍ ق/۱۹۳۰م به ایران، در ارومیه و سلماس زلزله شدیدی روی داده بود و منجر به کشته شدن خیلی از مردم شده بود که محمد تمدن در این باره می نویسد:

شانزدهم اردیبهشت ۱۳۰۹ شمسی به هنگام ظهر، زلزله سختی که هیچ یک از

---

۱ - نوری پاشا، پیشین، صص ۲۵ و ۲۰ و ۱۹.

۲ - السن، پیشین، صص ۴۴ و ۴۳.

۳ - بیات، شورش کردهای ترکیه و تأثیر آن بر... ، ص ۱۴۱.

معمرین ارومیه نظیر آن را در سابق سراغ نداشتند، این شهر(ارومیه) را تکان داد. ساعتی بعد خبر رسید که در سلماس نیز زلزله شدیدی حادث شده و چند خانه خراب و دو سه نفر مجروح شده اند.هفده اردیبهشت ۱۳۰۹ فرمانده هنگ شاپور به اطلاع می رساند که باید از شهر خارج شده و در بیرون اقامت نمایند. متأسفانه عده زیادی از مردم شاهپور به این احظار توجه نکرده و در خانه های خود باقی مانده بودند. و در شب مزبور زلزله بسیار هولناکی شهر سلماس را مانند گهواره تکان داد به کلی آنرا ویران نمود و جمع کثیری زیر آوارها مانده و کشته شدند.[۱]

حمه حمه باقی(محمد محمدباقی) معتقد است که سمکو به خاطر خانواده خود و ایل شکاک به ایران برگشت. زیرا در این زلزله تعداد زیادی از افراد فامیل‌هایش را از دست داده بود. به همین دلیل خود را تسلیم ایران نمود تا بتواند از کم و کیف ماجرای زلزله سر در بیاورد.[۲]ولی این دلیل قانع کننده ای نمی تواند باشد. زیرا تحولات جهانی و منطقه ای و در رأس همه اختلافات مرزی ایران و ترکیه نقش کردهای ترکیه در این راستا که دولت انگلستان هم دارای منافعی در این زمینه بود، تعیین کننده تر است. موقعی که ایران در سرکوب کردهای آرارات به ترکیه کمک نمود و زمین و خاک ایران در اختیار ترکیه گذاشت تا از پشت به کردها حمله نمایند، قاعدتا دولت ترکیه هم از حمایت همه جانبه نسبت به سمکو خودداری نمود، به همین خاطر سمکو که دیگر پشتیبانی نداشت و از هیچ طرفی حمایت نمی شد، باید خود را تحویل کشور ایران می داد و شاید کشور ترکیه هم در این بازی نقش خوبی ایفا نموده باشد، و شاید ایران هم در این وسط با خدعه و نیرنگ عمل کرده باشد. چون سمکو در ترکیه و عراق زندگی بسیار سختی را پشت سر می گذاشت. لذا فرصت را غنیمت شمرده و با او وارد مذاکره شده باشند. ابراهیمی نماینده وقت مجلس شورای ملی در سالنامهَ ی دنیا در این باره می نویسد:

سال۱۳۰۹ شمسی است فرماندهی لشکر آذربایجان به عهده حسن مقدم است.

---

۱ - تمدن، پیشین، صص ۴۱۱ و ۴۱۰.

۲ - مصاحبه با حمه ی حمه باقی از کردهای عراق مورخ و نویسنده تاریخ معاصر کرد، تابستان ۱۳۸۲ در سقز.

جنگ‌های آرارات بین ارتش ترک و قاچاق های کرد آرارات به حداکثر شدت خود رسیده به طوری که مأمورین وزارت خارجه ترکیه و سفارت کبری ترکیه و ایران هر روز مزاحم وزارت خارجه ایران بوده و گلایه می کنند که قشون ایران به قاچاق ها کمک می نماید. منظور از تعداد قاچاق عنوانی است که آن روز به زعمای اکراد ترکیه و عراق که در کوه های آرارات علیه ترک ها قیام کرده بودند داده شده بود. در این تاریخ که نگارنده به فرمانداری عشایر مهاباد منصوب و دو سال بود که درآن سامان مشغول انجام خدمت بودم، اسماعیل آقا سمیتقو در محال بارزان به شیخ احمد پدر ملا مصطفی معروف که چند سال پیش در زمان ریاست ستاد ارتش سپهبد رزم آرا به شوروی فرار کرده بود، مهمان بود، به وسایلی مطلع شدم که دستگاه های مرموزی مشارالیه را تشویق و زندگانی فوق العاده سختی را میگذراند و تصمیم دارد به ایران آمده وجنجال جدیدی به راه اندازد. ما مجبور بودیم خطر را استقبال نماییم. تیمور نام قاچاقی آرارات که مدتی بود در اثر اثبات گلوله در جنگ زخم دار شده و اسیر گردیده بود، در محبس نظامی به سر می برد را مامور کردیم تا پیش سمکو رفته و او را تامین داده به انقیاد رضاخان دعوت کند...[1]

درباره برگشتن سمکو به ایران و چگونگی قضایا بین منابع فارسی اختلاف نظر زیادی وجود دارد. مثلاً محمد تمدن به نقل از روزنامه ی حبل المتین که در آن روزها چاپ شده، می نویسد: «در ۲۲ تیرماه با دویست نفر سواره و پیاده خود به اشنویه آمده و با اظهار ندامت و عفو شاهنشاه با عزمت پهلوی را خواستار گردید. چون رأفت و عطوفت شاهنشاه مقتدر پهلوی!!! شامل حال عموم طبقات رعیت نزد همه روشن و مسلم می باشد، لذا چنان تصور می رفت که این مرتبه سمکو فقط از در دوستی آمده و راه صداقت می پیماید... ولی او (سمکو) راه خیانت می پیمود و قصد خرابکاری داشت و ظفرالدوله به کارهای او پی برده بود...»[2] اما علی دهقان نویسنده کتاب سرزمین زرتشت

---

۱ - مقاله ماجرای قتل اسماعیل آقا سمیتقو به نقل از ابراهیمی نماینده سابق مجلس شورای ملی، سالنامه دنیا، جلد ۱۸،(سال ۱۳۴۱، بی نا) صص ۳۱۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹.

۲- تمدن، پیشین، به نقل از روزنامه حبل المتین شماره های ۳۳و۳۴،(چاپ کلکته هندوستان ، سال ۳۸، مورخه ۸مهرماه۱۳۰۹ برابر با جمادی الاول ۱۳۴۹و۳۰ سپتامبر۱۹۳۰، صص ۴۱۵ و ۴۱۶.

معتقد است که سمکو در سال ۱۳۰۹شمسی به سرهنگ دوم صادق خان نوروزی فرمانده وقت پادگان اشنویه پیغام می فرستد مایل است وی را در مرز ایران و ترکیه ملاقات نماید.[1]علی دهقان در ادامه می نویسد:

سرهنگ صادق خان دعوت او را می پذیرد و در مرز حاضر می شود. اسماعیل آقا به اتفاق خورشید آقا رئیس ایل هرکی سرهنگ را ملاقات نموده و با وی به اشنویه می آید. این موقع سرلشکر مقدم فرمانده لشکر۳ تبریز جهت گذراندن مرخصی در تهران بود. به محض اینکه این خبر به تهران می رسد، شاهنشاه فقید به سرلشکر مقدم دستور می دهد فوراً به آذربایجان حرکت نموده سمکو را سرکوب کند. روز۲۷ تیرماه ۱۳۰۹ قرار بود سرلشکر مقدم به اشنویه وارد با سمکو ملاقات کند. بعد از ظهر سمکو با عده ای سوار و پسر خود جهت استقبال از سرلشکر بیرون شهر رفته آنجا صف کشیده جهت انجام مراسم استقبال آماده می شدند. ولی تا نزدیکی های غروب از آمدن تیمسار مقدم خبر نمی شود. در این موقع اطلاع می رسد به علت خرابی ماشین آمدن تیمسار به فردا موکول گردید و اسماعیل آقا به طرف اشنویه حرکت می کند.[2]

در راه بازگشت سمکو به شهر، سرهنگ دوم صادق نوروزی ترتیب کار را داده و افسرهای مسلح را در جاهای امن در کمین گذاشته بود. پس از ورود اسماعیل آقا به کوچه از بالا خانه تیری به وی شلیک می شود، اسماعیل آقا پس از اصابت تیر می خواهد فرار کند، ولی وقتی می بیند پسرش در آن جا مانده است، جهت برداشتن او برگردد، آن وقت تیر دومی نیز به وی اصابت می کند و کارش تمام می شود. خورشید آقا رئیس ایل هرکی نیز در آنجا کشته می شود. در همین موقع سرهنگ هاشمی ارتفاعات مشرف به اشنویه را متصرف شده، شبانه اتباع و نظامیان سمکو را از اشنویه خارج می کند. فردا صبح طرفداران سمکو سه مرتبه به مواضع اشنوَیه حمله می کنند. ولی چون قبلاً سرگرد هاشمی مواضع دفاعی را اشغال نموده بود موفق به تصرف شهر و بردن جنازه نمی شوند.[3]به قول روزنامه حبل المتین: « سمکو هنگام برگشت از مراسم

---

۱ - دهقان، پیشین ، ص ۵۹۵.

۲ - همانجا .

۳ - پیشین، صص ۵۹۶ و ۵۹۵.

استقبال به سرهنگ صادق نوروزی سوقصد نموده و جنگ تا ساعت چهار شب ادامه داشت که بالاخره سمیتقو و پسرش خسرو نیز مجروح می شود و کسان سمیتقو برای بردن نعش سمیتقو ایستادگی ها و پافشاری ها می نمایند. ولی پسرش را برداشته و فرار می کنند»[۱]که این مطالب در هیچ‌کدام از منابع دیگر فارسی نیامده است و در این موقعیت سمکو هیچ‌گونه درگیری با نیروهای دولتی نداشت. طبق نقشه قبلی ورود فرمانده لشکر آقای مقدم به تاخیر می افتد، زیرا در حقیقت فرمانده لشکر قرار نبود بیاید و این طرحی بود که برای گرفتاری اسماعیل آقا سمکو طرح شده بود[۲]سروان احمد کاویان پور در کتاب تاریخ ارومیه طریقه کشتن سمکو را همان روشی می داند که علی دهقان در کتاب سرزمین زرتشت بیان کرده، اما اضافه می کند که: «آقای بزرگ ابراهیمی نقل می کند که یک افسر انگلیسی به‌نام ماژور ایدموند که با تغییر لباس گاهی در لباس روستایی و گاهی در لباس درویشی برای جمع آوری اطلاعات و اجرای اوامر انگلستان در همه جا بسر می برد، اولین تیری که به سوی اسماعیل آقا شلیک شد توسط همین افسر انگلیسی یعنی ماژورایدموند که پس از اجرای ماموریت خود در حالی که لباس درویشی به تن داشت، به طور عادی و معمولی از محل حادثه دور شد و پس از آن سربازان سرهنگ صادق شلیک کردند.»[۳]به هر صورت کشته شدن سمکو نقشه ای از پیش تعیین شده بود که دولت ایران و در رأس همه رضاشاه آن‌را طراحی نموده بودند و با این که سمکو تامین خواسته بود و دولت ایران هم با این نیت که او را حاکم اشنویه می کند، اسماعیل آقا را بدام انداخت و طی دسیسه ای او را کشتند.[۴]زیرا نامه مورخ ۱۹ اردیبهشت ۱۳۰۴سردار سپه رئیس الوزراء و وزیر جنگ(رضا خان) به تقی زاده درباره علت قبول پناهندگی سمکو و فسخ درجات امیر نویانی و امیر تومانی و میر پنجی که ظاهراً تقی زاده به مناسبت مقام وکالت ایراداتی را به وزارت

---

۱ - تمدن، پیشین، به نقل روزنامه حبل المتین، صص ۴۱۵ و ۴۱۶.

۲ - کاویان پور، پیشین، ص ۳۴۶.

۳ - پیشین، ص ۳۴۷.

۴ - بیات، شورش کردهای ترکیه و تاثیر آن بر... ، ص۱۴۱- ایگلتن جونیر، پیشین، ص۲۶- کوچرا، پیشین، ص ۷۲- برونسین، پیشین، صص ۲۷ و ۲۶.

جنگ نوشته بود[۱] دلیل قاطعی بر وجود نقشه از پیش تعین شده ای برای از بین بردن اسماعیل آقا سمکو توسط رضاشاه می باشد. رضاخان در این نامه نوشته است: «جناب آقای تقی زاده نماینده محترم، مساعدت های فکری جناب عالی را همیشه امتنان می دارم و برای آن‌که با اطلاع نماینده خاطر شریف را مسبوق می دارم که قبول پناهندگی سمیتقو بی سابقه نیست و چنان‌که خودتان هم حدس زده اید، یک نوع علل و جهت مبسوطی قبولی او را در خاک ایران ایجاب کرد و البته بودن سمیتقو را نیز توقعات لازم خواهد شد و...»[۲] رضاشاه توانست تک تک نیروهای گریز از مرکز مثل کوچک خان جنگلی، اسماعیل آقا سمکو، محمد تقی خان پسیان و شیخ خزعل و...را از سر راه بردارد و زمینه را برای پادشاهی چندین ساله پهلوی هموار نمایند. منابع فارسی سعی دارند که نحوه کشته شدن و به دام انداختن سمکو را درهم و برهم ارائه، و هر دفعه کشتن وی را به گردن یکی یکی بیندازند. از جمله افراد انگلیسی که احمد کاویانپور به نقل از ابراهیمی این ادعا را می‌کند. در صورتی که سالنامه دنیا به نقل از همین آقای ابراهیمی می نویسد که: «اولین گلوله توسط خدمت کار مقدم در اتاقش به سینه سمکو اصابت می کند و سمکو به عجم فحش داده و دست روی زخم می گذارد و تیر دوم از پشت بام زده شد که آن هم ایرانی بود.»[۳] ولیّ در این که کشاندن سمکو به این سوی مرز توسط ایران فریب و دسیسه ای بیش نبود، اکثر منابع اتفاق نظر دارند. با کشته شدن سمکو دولت ایران از خطر شخصی با نفوذ و مهم نجات یافت و از طرف دیگر ترکیه نیز به طور کلی کردهای آرارات را سرکوب نمود. ولی مسئله کردها حل نشد و تا به امروز ادامه دارد. نیروهای دولتی ایران جنازه سمکو را به رضائیه آورده دو یا سه روز در معرض تماشای عامه مردم قرار می دهند، یکی از زنان سمکو جنازه وی را بازدید نمود و تصدیق کرد که جسد متعلق به سمکو است. علی دهقان از زبان این زن می نویسد: «زیرا می گوید انگشت سبابه سمکو را مار گزیده و او با خنجر دوبند

---

۱ - نامه رضاخان به تقی زاده، مجله آینده، صاحب امتیاز و مدیر ایرج افشار، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۷، سال چهاردهم، شماره های ۱و۲، ص ۴۲۵.

۲ - مجله آینده، پیشین، ص ۴۷۵.

۳ - سالنامه دنیا، جلد۱۸، سال ۱۳۴۱، صص ۲۸ و ۲۹ و ۳۱۷.

انگشتش را بریده است و این بهترین نشانی و علامت جسد سمکو است»[۱] پس از سه روز جنازه را در بیرون از دروازه ی هزاران نزدیک جوی(دهوار) به خاک می سپارند. با کشته شدن سمکو خانواده وی متلاشی شد و یکی از همسران او در مرز ترکیه کشته شد و یکی دیگر از همسرانش با یکی از کردها ازدواج نمود. پسر وی را نیز به تهران می برند و رضاخان تربیت و تعلیم وی را به عهده می گیرد. ابتدا در ایران و بعدها در اروپا تحصیل می نماید. در سال ۱۳۷۶ ه ق/۱۹۵۷م از طرف دولت لایحه ای راجع به پرداخت ماهیانه ۱۰۰۰ تومان مستمری هزینه تحصیل به پسر وی تسلیم مجلس شورای ملی گردید، اعتراض سپهبد جهانبانی و چند نفر دیگر هم مثرثمر نبود و لایحه به تصویب رسید.[۲] به هر حال اظهار نظر درباره خانواده سمکو هم متناقض است چون محمد تمدن معتقد است که پس از کشته شدن سمکو، خانواده وی متلاشی شد، پسرش خسرو مجروح و به کمک کسان اسمّاعیل آقا به ترکیه فرار کرد و عمرخان شکاک هم دستگیر و به تهران اعزام و در زندان قصر حبس گردید. عمرخان پس از شهریور ۱۳۲۰ شمسی از زندان آزاد و به محل سکونت خود بازگشت. به هرحال ایل شکاک بعد از این ماجراها تحرک آن‌چنانی از خود نشان نداده و بیشتر به کار دامداری و کشاورزی پرداختند تا جائی که بعضی از افراد این ایل وارد خدمات دولتی گردیدند.[۳] سید طه شمزینی که در سال ۱۳۴۷قمری/۱۹۲۸میلادی به درخواست ایران از قائم مقامی روانداز معاف شده بود، ظاهراً به دعوت رضا شاه برای مذاکره درباره ی املاکی که مدعی مالکیتشان در حاشیه مرزی مرگه ور بود به تهران رفته بود، اما در تهران تحت نظر و زندانی شد و متعاقباً در ۱۳۵۱قمری/۱۹۳۲میلادی مسموم شد.[۴]

---

۱ - دهقان، پیشین، ص ۵۹۷.

۲ - همان منبع.

۳ - تمدن، پیشین، ص ۴۱۳.

۴ - ملک داول، پیشین، ص ۳۸۷.

نتیجه گیری

حکومت استبدادی قاجاریه مردم را در خفقان و سردرگمی نگه داشته بود تا این که قیام مشروطیت در ایران اوج گرفت و حاکمیت در ایران موظف به رعایت قانون و سلطنت در همین چهارچوب شد. در اثر بحرانی که در مشروطیت ایران ایجاد شد، در کنار مشکلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، مسائل نظامی و سیاسی نیز در گوشه و کنار ایران به وجود آمد که در راستای همان بحران بود. میرزا کوچک خان جنگلی در گیلان، محمد تقی خان پسیان در خراسان، شیخ خزعل در جنوب، شیخ محمد خیابانی در تبریز و اسماعیل آقا سمکو در ارومیه، سلماس و بعدها در بیشتر مناطق آذربایجان و موکریان هر کدام به نوعی حکومت مرکزی را تهدید نمودند. از طرف دیگر وقوع جنگ جهانی اول و اشغال ایران نیز لطمات جبران ناپذیری به این سرزمین وارد ساخت و همین مسئله زمینه ای شد تا قیام های اطراف ایران بر شدت خود بیفزاید. قرار داد نفتی ۱۹۱۹ و اختلاف سیاسی بین ایران و انگلستان باز بر این مشکلات می‌افزود. ۱۹۲۰/۱۲۹۹م سالی است که افزایش بی وقفه ی جر و بحث و هرج و مرج، سرانجام کشور را بر سر دو راهی انتخاب بین دیکتاتوری نظامی یا اغتشاش و تجدید قرار می دهد. هرج و مرجی که پس از مرگ ناصرالدین شاه آغاز شده و با انقلاب مشروطیت همراهی کرد و در خلال جنگ جهانی اول به اوج خود رسیده بود، حال در زمان صلح نیز تولد تازه‌ای پیدا کرده بود. ظهور قدرت بلشو یک در روسیه و جمهوری آذربایجان و تأثیر آن در نبردهای انقلابی در شمال ایران و به ویژه ولایت گیلان اتفاق دور از انتظاری بود که بی‌ثباتی سیاسی و بیم تجزیه را دامن می‌زد. نتیجه این که بعدها کودتای فوریه ۱۲۹۹ش رخ داد. در مناطق کردنشین آذربایجان و موکریان نیز به دنبال هرج و مرج های شدید و اتفاقاتی که از دوره ی قاجاریه شروع شدَ و تا بعد ادامه داشت، موجب گردید اسماعیل آقا سمکو هم به تلاش های خود برای زندگی بهتر عشیره شکاک بیندیشد. شروع جنگ جهانی اول و شیوع ناسیونالیسم در جهان روش قیام سمکو را تغییر داد و چون تحولات جهانی در کشور عثمانی و ایران بی تأثیرنبود، موجب گردید که تا حدودی کردهای عثمانی و ایران به همدیگر نزدیک شوند و نسبت به سرنوشت خود با دید دیگری بنگرند و سر به طغیان بردارند. در این راستا همان‌طور

که گفته شد خطر تجزیه شدن ایران و نفوذ هر چه بیشتر کمونیسم در مناطق مختلف بر نگرانی ملت ایران و کشورهای خارجی مثل انگلستان می افزود، در نتیجه تحولات ناشی از مشروطیت و جنگ جهانی اول ایران را به نقطه ای سوق داد تا شخصی را سرکار بیاورند که توانایی برقراریی امنیت را در کشور داشته باشد. رضاخان که با از بین بردن قیام هایی مثل جنگلی، خیابانی، سمکو و شیخ خزعل هر روز بر ابهت و نفوذ خود در ایران می افزود و بعدها زمینه را مهیا نمود تا به عنوان شاه ایران دیکتاتوری را دوباره زنده نماید. این شیوه حکومتی در ترکیه هم سرکار آمد و در نهایت توانستند به کمک همدیگر شورش هایی که تا آن روز برایشان مسئله ساز و بحران آفرین بود را از بین ببرند. در این میان سرکوب کردها توسط این دو کشور حائز اهمیت است و در رأس همه شورش آرارات و سمکو می باشد. دو کشور ایران و ترکیه با از بین بردن این مشکلات بهره برداری سیاسی فراوانی نمودند و هر روز بر شیوه خشن نظامی و دیکتاتوری خود افزودند. ولی مسئله کردها حل نشد که هیچ بلکه تا به امروز هم ادامه دارد. تلاش کردهای ایران در زمان حمله سمکو برای زندگی بهتر و آزادی بیشتر و یا تا حدودی خود مختاری قومی و منطقه ای بود، اما در دوره های بعدی حرکت کردها (دوره پهلوی دوم) حال و هوای ناسیونالیستی و ملی گرایی پیدا نمود. قیام سمکو در تاریخ ایران حائز اهمیت است. زیرا در طی دوره ها و سال های متمادی نضج گرفته، و با تأثیر گرفتن از تحولات منطقه ای و جهانی وارد برهه های جدیدی شد. ایل شکاک در زمان ریاست خان های قبل از اسماعیل آقا سمکو نیز تحرکاتی داشتند که در داخل ایران و عثمانی باعث تحول در روابط دو کشور می شدند، ولی این جریانات بیشتر جنبه ایلی و عشیره ای داشت تا اینکه جعفر آقا برادر اسماعیل آقا در تبریز طی دسیسه ی عاملان حکومتی ایران دوره ی قاجاری کشته شد و مسائل اجتماعی- سیاسی و اقتصادی مزید بر علت گشت تا اسماعیل آقا در منطقه تحت نفوذ ایل شکاک شروع به فعالیت بنماید و در شهرهای خوی و ماکو در توسعه هر چه بیشتر قدرت خود تلاش کند. این مهم با نظر مثبت اقبال السلطنه تحقق یافت و شرایط منطقه ای پیش از جنگ جهانی اول باعث شد که خان شکاک در آذربایجان وزنه سنگینی به حساب بیاید. با شروع جنگ جهانی اول و درگیر شدن خاورمیانه، از جمله ایران در این مسائل، زمینه

برای پیوند کردهای عثمانی و اسماعیل آقا سمکو هموار گشت. و از این به بعد با تأثیرات عبدالرزاق بدرخان و سید طه شمزینی و دیگر گروه ها و دسته های روشنفکرکرد، خان شکاک به حرکت خود حال و هوای دیگری بخشیده و دم از حق و حقوق کردها می زد. یعنی تا حدودی از آن گرایش‌های ایلی و عشیره ای خارج شد. نقش کشورهای استعماری مثل انگلستان و روسیه را نیز نباید نادیده گرفت و همچنین منافع کشورهای همسایه کرد نشین مثل ایران و عراق و ترکیه که همگی دست به دست هم داد تا اسماعیل آقا نتواند تا حد یک حرکت و جنبش ملی پیش برود. هر چند از گفته ها و بیانات وی بر می آید که حس ملیت خواهی در وجودش بوده باشد. اما شرایط منطقه ای و جهانی سد معبری در راه پیشرفت وی گردید. به هر حال، خان شکاک با تصرف مناطق بیشتری از نواحی کردنشین ایران تا ادعای خودمختاری قومی پیش رفت. اما در این زمینه هم ناکام ماند. ولی با همه این اوصاف در به دست آوردن یک جنبش کلی کرد موفق نبود تا اینکه طی یک نقشه حساب شده، اسماعیل آقا قربانی سیاست دولت- ملت رضاخان گردید. دولتی که هیچ موقع برگرفته از ملت ایران نبود. مشکل کردها با این طریقه ی سرکوب حل نخواهد شد. زیرا بعد از سمکو همچنان که اوضاع نشان داد، مسئله کردها تبدیل به یک پروسه ی ملی گرایی تمام عیار در زمان قاضی محمد گردید و امروزه نیز در سطح خاورمیانه و سطح جهانی، مسئله کردها از اهمیت خاصی برخوردار است.

ضمائم

ضمیمه فصل اول

- مسائل مرزی آذربایجان غربی با کشورهای همسایه

مرزهای امروزی ایران بیشتر در دوره قاجاریه یعنی سده۱۳ه ق تعیین گردیده اند. این امر در اثر شکست های ایران از روسیه و عثمانی و دخالت سودجویانه کشورهایی چون انگلیس به‌وجود آمد. در ادامه سیاست های پطر کبیر، قفقاز از ایران جدا شد و بعدها قراردادهای گلستان و ترکمنچای موجب گردیدند تا ایران بیشتر اراضی و مرزهای خود را در آذربایجان از دست بدهد.[1](نقشه شماره ۸). مرز مشترک ایران با شوروی در استان آذربایجان غربی ۱۳۵ کیلومتر(مرز آبی رودخانه ارس) است. چون کشور ایران تا پیش از جنگ جهانی اول(۱۹۱۴م) در جانب غرب تنها با کشور عثمانی هم مرز بود و پس از پایان جنگ و تجزیه متصرفات عثمانی و تشکیل دولت های ترکیه و عراق، ایران با این کشورها هم مرز گردید.

- تحدید ایران و عثمانی

اختلافات مرزی ایران و عثمانی از گذشته های دور وجود داشته و هیچ‌گاه خط سرحدی بین این دو دولت بطور قطع تعیین و در محل، ترسیم و نصب علائم نشده بود. در قرارداد هفدهم شعبان۱۱۵۹ه ق(چهارم سپتامبر۱۷۴۶م) که بین نادر شاه افشار و سلطان محمود خان اول به نمایندگی حسنعلی خان از طرف دولت ایران و احمد پاشا والی بغداد از طرف دولت عثمانی منعقد شده است، از تعیین حدود به‌طور اجمال ذکری رفته و تعیین حدود و سرحد را به عهدنامه های قدیم رجوع داده است که از جمله این قراردادها، معاهده زهاب(۱۰۴۹ق- ۱۶۳۱م) در دوره ی صفویه می باشد که خطوط مرزی ایران و عثمانی تعیین شده بود.[2]در زمان فتح علیشاه قاجار و محمد شاه قاجار دوباره اختلافات مرزی شروع شد و در سال۱۳۲۳ه ق قشون عثمانی به بهانه ایجاد

---

۱ - احمد تاجبخش، سیاست های استعماری روسیه تزاری، انگلستان و فرانسه در ایران، چاپ اول،(انتشارات اقبال، تهران ۱۳۶۲) صص ۲۵۵ و ۲۴۰.

۲ - رضا شعبانی، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، جلداول، چاپ دوم(موسسه انتشارات نوین۱۳۶۹) صص ۱۱۳۱۱۵.

گمرک در پسوه به حدود ایران تجاوز کرد و روز به روز دامنه تجاوزهای خود را وسعت داد. بالاخره پس از اعتراض دولت ایران و اقدام هایی که در تهران و استامبول به عمل آمد، دولت عثمانی پیشنهاد کرد کمیسیونی از دو طرف تعیین گردد تا به اختلاف ها خاتمه دهد. اما این اقدامات هم مؤثر واقع نشد و در این هنگام محمد فاضل پاشلی فریق شهر ساوجبلاغ(مهاباد) را تصرف کرد و عثمانی ها به تجاوزات خود ادامه دادند و قسمت‌هایی از ارومیه، خوی و سلماس را تصرف کردند و وزارت خارجه ایران دست به اقداماتی زد، از این رو، سفیر عثمانی در تهران وعده داد که برای رفع اختلاف های ایران و عثمانی با بابعالی مذاکره کند.[1]در هشتم ربیع الاول ۱۳۲۹ دولت عثمانی حاضر شد اختلاف مرزی را تحت شرایط زیر حل و فصل کند: کمیسیونی با تساوی اعضاء در اسلامبول تشکیل شود. مبنای مذاکرات عهدنامه ازرنه الروم باشدکه در آن میرزاتقی خان امیرکبیر بندهای مهمی را به نفع ایران در این عهدنامه گنجانده بود.[2]به این ترتیب کمیسیون ایران و عثمانی با حضور مأموران روسیه و انگلیس از اروند رود شروع به تعیین حدود و نقشه برداری اقدام کرد و پس از اتمام کار هر ناحیه، صورت مجلس رسمی که متضمن شرح علائم و خط سیر مرز، بود تنظیم و امضاء می شد و به این ترتیب کمیسیون چهارگانه از ۲۳صفر ۱۳۳۲ شروع به کار کرده و در تاریخ ششم ذیحجه ۱۳۳۲در بازرگان- ماکو، عملیات تحدید ایران و عثمانی را به پایان رسانیدند.[3]با شروع جنگ جهانی اول و پیش از آن نیروها و نمایندگان عثمانی برای مقابله با متفقین و در رأس آنان روس ها وارد مناطق کردنشین و آذربایجان ایران گردیدند. در نتیجه با این که دولت ایران اعلام بی طرفی نموده بود، ولی در طول جنگ جهانی اول، عثمانی ها تمام قراردادهای گذشته خود بین ایران و عثمانی را نقض نموده، و وارد خاک ایران گردیدند. به همین دلیل مناطق عشایری آذربایجان و کردستان ایران صحنه تاخت و تاز ترک ها گردید.

---

۱ - غلامرضا علی بابائی، تاریخ سیاست خارجی ایران(از شاهنشاهی هخامنشی تا به امروز) چاپ اول(انتشارات درسا، ۱۳۷۵)صص ۳۷۷ و ۳۷۵.

۲ - بابایی، صص ۳۷۵۳۷۷.

۳ - افشار سیستانی، نگاهی به آذربایجان غربی، جلد اول، ص ۳۷۷.

- مرز ایران و ترکیه در آذربایجان غربی

پس از جنگ بین الملل اول و تشکیل کشور جدید ترکیه، ایران با ترکیه در جانب غرب هم مرز گردید و برای تحدید سرحد و نصب نشان های مرزی، کمیسیون هایی از سوی ایران و ترکیه در سال های ۱۳۴۸ و ۱۳۴۹ه ق/۱۹۲۹و۱۹۳۰م در سر حد تشکیل شد. پیش از این تاریخ و در سال ۱۳۴۵ قمری/۲۱ آوریل ۱۹۲۶ عهدنامه و دادیه تأمینیه(دولتی و امنیت) بین ایران و ترکیه منعقد گردید. ولی با متهم کردن ایران توسط ترکیه مبنی بر کمک این کشور به شورشیان کرد ترکیه، این قرارداد مسکوت ماند.[1] در نتیجه، موافقتنامه گمرکی سال ۱۳۴۹ قمری/ ژوئن ۱۹۳۰ و قرارداد سرحدی در ۱۳۵۰ قمری(۲۳ ژانویه ۱۹۳۱) بین دو کشور منعقد گردید. ولی کمیسیون های مزبور به علت وجود اختلاف های مرزی نتیجه نگرفتند: از این رو، برای رفع اختلاف های مرزی قراردادی در۱۳۵۱قمری/۲۳ ژانویه ۱۹۳۲ راجع به تعیین خط مرزی ایران و ترکیه به امضای محمد علی فروغی(ذکاءالملک) وزیر امور خارجه ایران و دکتر توفیق رشدی بیگ وزیر امور خارجه ترکیه در تهران به امضاء رسید.[2] بر اثر توافق، رضاخان نه تنها قلعه استرتژیک آرارات کوچک را از دست داد، بلکه با هموار کردن راه سرکوب کردهای آرارات برای کمالی ها موجب بیزاری کردها از عملکرد ایران و سیاست های آن گردید.[3] در خرداد ماه ۱۳۵۳ ه ق رضاشاه به دعوت کمال آتاتورک رئیس جمهور ترکیه از آن کشور بازدید رسمی به‌عمل آورد. در ملاقات رضاشاه و آتاتورک تمام اختلافات سرحدی بین دو دولت حل شد و زمینه هایی برای عقد قراردادهای مودت و اقتصادی فراهم آمد.[4] در زمینه عادی کردن روابط ایران و ترکیه در دوره سلطنت رضاشاه باید به این نکته مهم توجه کرد که پیروزی بلشویک ها در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷م سبب شد که دولت انگلستان برای حفظ منافع سیاسی، اقتصادی و نظامی

---

۱ - السن، پیشین، ص ۴۳.

۲ - افشار سیستانی، نگاهی به تاریخ آذربایجان غربی، ج اول، ص ۳۹۰.

۳ - کاوه بیات، شورش کردهای ترکیه و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران ۱۳۰۷-۱۳۱۰ش، (نشر تاریخ ایران، تهران۱۳۷۴)صص ۱۴۱ و ۱۴۰ و ۱۰۰،۷۹،۷۱.

۴ - السن، پیشین، ص ۴۳.

خود در خاورمیانه(بویژه منافع نفتی اش در عراق و ایـران) ، عـلاوه بـر روی کـار آمـدن یک سلسله رژیم های نوین و ظاهراً اصلاح طلب(نظیر رژیم های رضا شـاه و آتـاتورک) ، با ایجاد نوعی همکاری منطقه ای بین آن‌هـا، در تحکـیم منـافع خـود بکوشـد. لازم بـه تأکید است که حل و فصل اختلافات مرزی ایران و ترکیه نیـز در همـین راسـتا صـورت گرفت، هر چند که ایران چند نقطه استراتژیک مهم را از کف داد و این مرزبنـدی عمـلاً به سود ترکیه تمام شد. در عوض کردهای دو کشور ایـران و ترکیـه بـه‌طـور سـهمناکی سرکوب شدند و با این توافقات هم جنبش ایل شکاک سرکوب شد و هم این کـه ایـران در تارومار نمودن و قتل عام کردهای آرارات به‌طـور همـه جانبـه از کمـالی هـا حمایـت نمود. بطور کلی تعیین حدود بین ایران و ترکیه مصالحه ای بود برسر کردهای دو طـرف آن‌هم به قیمت قتل‌عام و کشتار کردها.[1]در این میان ترک ها کـه بـه شـدت بـه دولـت ایران اعتراض کردند و از او خواسـتند جلـوِ ورود کردهـای جلالـی و آرارات را بـه خـاک ایران بگیرند. ایران هم به عنوان پاس داشت درخواست ترک ها، قشونی به ریاست کلنـل حکمت علی خان نخجوانی را جهت جنگ با جلالی هـا فرسـتاد و نیـز در ناحیـه آرارات کوچک، قوای جلالی را مورد حمله قرار داد. در خلال این جنـگ، دولـت ترکیـه ادعـای حاکمیت اراضی آرارات کوچک که در تصرف ایران بود را داشـت. البتـه در ایـن صـورت می نوانستند خط محاصره اطراف جلالی ها را کامل کننـد و بـالاخره در سـال ۱۹۳۲م. این ادعا توسط دولت ایران پذیرفته شد و در عوض به همان اندازه زمین ناحیه پـاجیوک در غرب رضائیه(ارومیه) به ایران واگذار شد.[2]وقتی کـه موضـوع چنـد نقطـه اسـتراتژیک مهم را به رضاشاه گزارش کردند و از او درباره نقاط مرزی آرارات کوچک کسـب تکلیـف نمودند، رضاشاه با لحن آمرانه ای گفت: « دوستی ما و ترکیه آنقدر ارزش دارد که نبایـد به چند نقطه مرزی بی اهمیت توجه کرد»[3](نقشه مرزی ایران و ترکیه شماره ۹)

- مرز ایران و عراق در آذربایجان غربی

سرزمین فعلی عراق(بین النهـرین) یکـی از قـدیمی تـرین مراکـز تمـدن آسـیا در

---

۱ - السن، پیشین، ص ۴۴.

۲ - ارفع،پیشین، ص ۷۲.

۳ - بابایی، پیشین، ص ۳۷۹.

گذشته دور بوده و زمانی کانون حکومت دولت آشور بوده است. در سال ۵۳۹ق.م کوروش پادشاه هخامنشی بخش اعظم سرزمین فعلی عراق را تصرف کرد و دولت بابل را برانداخت. در سال ۱۳۳۱ در پی هجوم اسکندر و تأسیس سلسله«سلوکی» عراق تبدیل به مقر و پایتخت آن امپراتوری گشت. در قرن سوم ق.م عراق دوباره به تصرف پادشاهان اشکانی درآمد و این وضعیت تا شکست نهایی ساسانیان از اعراب مسلمان ادامه داشت. از قرن هفتم میلادی، عراق جزئی از قلمرو اسلام شد. در سال ۱۳۱۱م.حکام «قره قویونلو» بر تیموریان پیروز شدند و عراق را تصرف کردند. این تسلط تا سال ۱۵۳۵م. که عثمانی ها بر سپاه صفویه غلبه کردند، ادامه داشت. از این زمان تا پایان جنگ جهانی اول۱۹۱۸م. عراق بخشی از امپراتوری عثمانی بود. روابط ایران و عراق از سال ۱۵۳۵ تا انقراض قاجاریه(۱۳۰۴ش.۱۹۲۵م.) موضوع بسیار مهمی است که باید جداگانه به آن پرداخته شود. وجود عتبات عالیات کربلا و نجف در خاک عراق و حضور شیعیان ایرانی در خاک عراق علت العلل بحران عراق در روابط دولت های ایرانی و حکومت عثمانی بوده است.[۱]یک رشته مسائل و اختلافات مرزی نیز در همین راستا وجود دارد که روابط دو کشور را تیره تر می کرد. این اختلافات در قراردادهای متعدد و از جمله قراردادهای الوزنه الروم (اول و دوم) کاملاً منعکس گردید و به طرز ناقص حل گردید.[۲]پس از شکست دولت عثمانی در جنگ اول، سرزمین عراق طبق قرارداد«سور»(۱۹۲۰م.) از قلمرو عثمانی جدا شد و به موجب اصل ۲۲میثاق جامعه ملل تحت سرپرستی انگلستان درآمد. چون مردم عراق خواستار استقلال بودند و علمای شیعه ایرانی نیز آن‌ها را همراهی کردند، لذا دولت انگلستان در۱۳۳۹ه ق/۱۱ژوئیه ۱۹۲۱ یک استقلال ناقص به عراق داد و استقلال کامل عراق در سال۱۳۴۸ه ق/۱۹۲۹م. تحقق یافت. رضاخان میل داشت با دولت نو بنیاد عراق رابطه سیاسی برقرار کند. ولی موانعی در سر راه وجود داشت: نخست دولت عراق فاقد

---

۱ - عبداهادی حائری، تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق،(انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴) ، صص ۱۰۷ تا ۱۳۶.

۲ - دکتر منوچهر پارسا دوست، زمینه های اختلاف ایران و عراق، (انتشارات سهامی انتشار، تهران ۱۳۶۴) صص ۱۳ تا ۱۰۳.

استقلال کامل بود و امور دفاعی و خارجی آن به عهده یک فرمانـدار انگلیسـی بـود. دوم یک رشته مسائل حقوقی ریز میان دو کشور وجود داشت کـه مـی بایسـت قـبلاً حـل و فصل شوند:- تبعیض قضائی نسبت به اتباع ایـران در خـاک عـراق. –محـدودیت هـای دولت عراق نسبت به ایرانیان مقیم آن کشور. –اختلافـات مـرزی. –اخـتلاف در مـورد کوچ عشایر ساکن مناطقِ مرزی و تعلیف احشام آن‌هـا. در ایـن بـین مسـئله اختلافـات مرزی و همچنین کوچ عشایر بین دو کشور از اهم موارد بوده و مربـوط بـه مـذهب نیـز می باشد، لذا بیشتر به این قسـمت مـی پـردازیم. مـرز ایـران و عـراق تـا سـال ۱۳۹۴ه ق/۱۹۷۵م. به استثنای اصلاحی که ضمن عهدنامه ای به عمل آمد و در آن شـط العـرب به اروند رود تغییر اسم داد، مطابق حدود ایران و عثمـانی اسـت کـه قـبلاً بـه آن اشـاره شد.خط مرزی ایران و عـراق در اسـتان آذربایجـان غربـی از منتهـی الیـه غـرب خـاک شهرستان سردشت شروع می شود.(نقشه شماره ۱۰) از این خط مـرزی امتـداد مقسـم الهیاء اصلی را که از سلسله قندیل متشکل است پیموده، از قلل قلالان، شاخ سـوا، شـیخ شرو، خواجه ابراهیم و غیرِ گذشته، بالاخره به گردنه کاروشینک می رسد. از ایـن گردنـه تا گردنه کلشین(کِلهٔ شین) در اشنویه، خط سرحدی باز در امتداد مقسـم المیـاه اصـلی بین آب های زاب اعلی و لاوین سیر نموده، از قلل شیورش و غیر تـا گردنـه بـرزین مـی رسد. سپس از قله و گردنه ای گذشته از آن جا به گردنه ی زرد و گل و بعد به سیا کـوه رسیده، سپس به گردنه کله شین سیر می کند، از کله شین تا کوه دلامپر، خـط مـرزی در امتداد مقسم المیاه اصلی می گذرد. مرز مشترک ایران با عـراق در آذربایجـان غربـی حدود ۲۰۰ کیلومتر مرز خاکی است.[۱] منطقه مـرزی ایـران و عـراق مخصوصـاً در نقـاط استراتژیکی مثل بانه، سردشت و پیرانشهر تا حدود اشـنویه داشـتن از نظـر رودخانـه ای حوضه آبریز زاب کوچک را شامل می شود. که رودخانـه زاب بـه نـام هـای گـلاس، زه، لاوین، کلوه، بارین آباد و چم تیپ خوانده می شود و در حوضه آبریز خلـیج فـارس قـرار دارد.[۲] رودخانه زاب پس از سرچشمه گرفتن از کوه های شـمال پیرانشـهر در آذربایجـان

---

۱ - افشار سیستانی، ج اول، ص ۳۸۵.

۲ - خضری، پیشین، ص ۶.

غربی یا جهت شمالی- جنوبی و سپس جهت جنوب غربی در دره ای که به موازات مرز ایران و عراق کشیده شده است، جریان یافته، سپس از گذرگاه آلان واقع در جنوب شهرستان سردشت وارد خاک عراق می شود و آب بخش غربی کردستان موکریان را جمع آوری نموده و به دریاچه سد دوکان در عراق می ریزد. این رودخانه شاخه ی از دجله به حساب می آید که در نهایت وارد خلیج فارس می شود.[1] بنابراین، عشایر و ایل های کردی که قبلاً به آن‌ها اشاره شد در این نواحی سکنی گزیده بودند. این عشایر و طوایف بر اساس شیوه معیشتی که داشتند برای تعلیف دام های خود و برای همبستگی نژادی که با آن‌ها در آن طرف مرز داشتند، هر چند وقت یکبار کوچ می کردند. کوچ های تابستانی اغلب موجب برخورد با مردمی می گردید که این قبایل از خاکشان می گذشتند. اما علاوه بر این، با تمرکز حکومت مسائل ناراحت کننده دیگری در خصوص مالکیت زمین و خدمت نظام و مالیات بندی در میان آمد.ناسازگاری به سهولت می توانست بدل به انفجار شود. بارزترین نمونه، عشیره پژدری ها بودند، (نقشه شماره ۱۱) که علی الرسم هر سال تابستان برای چراندن گله‌هایشان در منطقه سردشت از قلادزی به کوهستان می آمدند.در تمام دهه ۱۹۲۰م. پژدر با دولت در کشمکش بود. پژدری ها در دوران ضعف قاجاریه حق مالکیت بر شماری از روستاهای اطراف سردشت را احتمالاً به این علت که حریفی نیرومند در برابر خود نداشتند، احراز کرده بودند. در ۱۳۴۲ه ق/۱۹۲۳م. نیروهای دولتی سردشت را اشغال کردند و با رؤسای قبایل با خشونت برخورد کردند، به بهانه«بقایای مالیاتی» احشام پژدری ها را ضبط کردند و نمایندگان قبیله را از روستاها و املاکی که اشغال کرده بودند، بیرون راندند.[2] عده ای از رؤسا را موقتاً بازداشت کردند و در ۱۳۴۳ه ق/۱۹۲۴م. دولت کوشید مالیات سرانه سالانه را وصول کند، که عطف به ماسبق نیز می شد و تا سال ۱۳۳۳ه ق/۱۹۱۴م. را شامل می گردید- در ضمن در صدد برآمد قبایل را خلع سلاح کند. پژدری ها اگر چه مالیات سرانه را به عنوان چیزی قانونی و مشروع پذیرفتند، از

---

۱ - خضری، پیشین، ص ۶.

۲ - دیوید مک داول، تاریخ معاصر کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، چاپ اول،(انتشارات پانید، تهران ۱۳۸۰) ص ۳۸۵.

پرداخت مالیات عقب افتاده مطلقاً سرباز زدند، خلع سلاح را هم رد کردند. بزودی از پیش سوار نظام قزاق فراری شدند، اما از شیوه معهود نبریدند. دولت زمستان ها در غیابشان در امور املاکشان مداخله می کرد، و هر تابستان گرفتاری و کشمکش تجدید می شد، در تابستان ۱۳۴۵ه ق/۱۹۲۶م. نیروهای دولتی را از سردشت بیرون راندند و پیش از بازگشت به عراق ۳۸ روستا را سوزاندند. سال ۱۳۴۶ه ق/ ۱۹۲۷م.آرام بود، اما در سال ۱۳۴۷ه ق/۱۹۲۸م. بر اثر رفتار تحریک آمیز دولت در هنگامی که برای کوچ تابستانی ۱۳۴۸ه ق/۱۹۲۹م. آماده می شدند خصومت تجدید شد.[1] دو عامل مانع از بروز ناراحتی شد:نخست هشدار شدید از ناحیه بغداد و به نوعی دستگاه انگلیسی بغداد، درباره هرگونه «سوء رفتار» ، دوم توجهی که تهران خود به آنها معطوف داشت. تهران به همکاری آنها در مقابله با شورش منگورها که از متحدان پژدری‌ها بودند، نیاز داشت. حال که منگورها سردشت را اشغال کرده بودند، تهران آماده موافقت با بعضی از تقاضاهای پژدری ها بود. هنگامی که قانون صدور شناسنامه برای اتباع ایران به تصویب مجلس شورای ملی رسید و مسئله اجباری شدن خدمت سربازی برای کلیه ایرانیان مطرح شد. عده ای از عشایر سرحدی به خاک عراق کوچ کردند و یک شکل دیگر در روابط دو کشور پدید آمد. دولت ایران باقر کاظمی را به عنوان نماینده فوق العاده خود به عراق فرستاد تا این مشکل را با مقامات عراقی در میان بگذارد که ملک فیصل در این زمینه قول همکاری داده و تمایل خود را برای برقراری روابط بیشتر با ایران اعلام نمود.[2] در سال ۱۳۴۸ه ق ایران آمادگی خود را برای رسمیت شناختن کشور عراق اعلام نمود و سفارت ایران در عراق به سفارت کبری تبدیل گردید.تهران هنوز به همکاری سایر قبایل یا آرام نگه داشتن آن‌ها به منظور جلوگیری از در گرفتن حریفی عمومی نیاز داشت. برای مثال در سال های ۱۳۴۴ و۱۳۴۵ه ق/۲۶-۱۹۲۵م. وقتی ترکیه تنش را در مرز پدید آورده بود و شوروی ها با رؤسای منطقه ماکو مشغول مذاکره بودند و در جنوب پژدری ها و هورامی ها ارتش را به ستوه آورده بودند، وجود قبایل نیرومند اما بی

---

۱ - مک داول، پیشین، ص ۳۸۵.

۲ - بابائی،پیشین، صص ۳۹۹ و ۳۹۸.

طرف، بیشتر مقرون به عقل و صواب بود تا بیگانه کردن این قبایل. از طرف دیگر گرفتاری تهران ناشی از خود نظامیان بود که برای ترمیم معاش و کمک به درآمد ناچیز خود اسلحه و مهمات را به عشایر می فروختند.[1] در سال ۱۳۴۵ه‍ ق/۱۹۲۶م. واحدهایی که با پژدری ها و مریوانی ها و هورامی ها می جنگیدند، کلیه کسانی را که به اسارت می گرفتند، اعدام می کردند. شاید وقایعی نظیر این بود که باعث شد همان سال سی و هفت رئیس قبیله منطقه به انگلیسی ها پناه ببرند. خشونت نسبت به رؤسای گردنکش دستور روز بود و در ۱۳۴۷ه‍ ق/ ۱۹۲۸م. کلیه عناوین ایلخان و بیگ، امیر و آغا ممنوع شد. لباس متحدالشکل بویژه کلاه پهلوی نیز که در مدارس ۱۹۲۹م. اجباری شد، موجب خشم و ناراحتی بیشتری گردید. برای مثال، مامش ها و منگورها به سردشت حمله بردند و افراد پادگان را از شهر راندند. اما آغاز روابط عراق و ایران به اوج خود نزدیک می شد و چون سفارت ایران در عراق به سفارت کبری تبدیل گردید، دولت عراق در تاریخ۱۳۱۱/۲/۱۸(۸ مه ۱۹۳۲) با ارسال یادداشتی برای سفارت ایران در بغداد آمادگی دولت عراق برای مذاکره با دولت ایران را در خصوص مسائل زیر اعلام داشت:- معاهده اقامت و حسن همجواری بین عراق و ایران – قرارداد ناظر بر روابط مرزی دو کشور- قرارداد استرداد مجرمین. بدین وسیله رضاخان با مذاکرات همه جانبه ای برای تثبیت مرزها و ساکن کردن عشایر با عراق و ترکیه داشت، تا حدودی از تنش موجود در منطقه کاست و بعدها توانست اسماعیل آقا سمکو رئیس ایل شکاک را به چنگ آورده و خونش را بریزد و هم این‌که از شورش کردهای مکری و پژدری ها و منگورها جلوگیری نموده و آن‌ها را تخته قاپو نماید. اما از طرف دیگر دو کشور عراق و ترکیه نیز به موارد مشابهی دست پیدا نمودند، در عراق شیخ محمود برزنجی به کمک انگلیسی ها سرکوب گردید و از تشکیل حکومت کردی جلوگیری به‌عمل آمد[2] و دولت ترکیه هم به کمک ایران قادر گردید تا ابتدا شیخ سعید پیران و بعدها قیام آرارات به رهبری احسان نوری پاشا را از بین ببرد. با این وصف مناطق مرزی سرزمین های کردنشین بین چهار

---

۱ - مک داول، پیشین، ص ۳۸۶.

۲ - السن، پیشین، صص ۲۵و ۷/۰۲۴.

کشور ایران، عراق، ترکیه و سوریه تقسیم گردید و کشور انگلستان هم بـه مطـامع خـود که همان دستیابی همه جانبه به نفت منطقه بوه دست پیدا کرد.

ضمیمه فصل چهارم

- جنبش امیر بدرخان (بدرخان پاشا)

در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم میلادی حکومت های عثمانی و ایران در کوشش خـود برای اصلاحات اداری، امیر نشین های باقیمانـده کـرد را از بـین بردنـد. ایـن اصـلاحات ناشی از فشار اروپا بود، چنانچه کردها نیز آن را به خوبی دریافتند و از بین رفتن آخـرین امیر نشین بزرگ، یعنی امیر نشین بوتان، دستگیری حکمران آنان بـدر خـان بیـگ (در سال ۱۸۴۷م.) نتیجه ی مستقیم دخالت بریتانیا در امپراتـوری عثمـانی بـود. بـدر خـان بیگ که از اعقاب یکی از قدیمی ترین خاندان های کردسـتان اسـت و در ۱۸۲۱م امیـر بوتان(Botan)بود، در کشمکش بین امیران کرد و سلطان نخستین کسی است کـه بـه قول منابع غربی، بعد قومیت را بر این کشمکش ها افزوده و به عنـوان پـدر ناسیونالیسـم کرد در تاریخ جای گرفت.[1] وی تلاش زیادی نمـود تـا بتوانـد بـا حـاکم حکـاری(واقع در جنوب دریاچه ی وان و دارای چندین مسجد و مدرسه و چندین هزار نفـر نیـرو)[2] صـلح کند و برای تشکیل یک حکومت کردی مستقل و همچنین انجام فعالیـت نظـامی علیـه عثمانی با رؤسای عشایر پیمانی را ببندند که بعدها پیمان پیروزی نام گرفـت. بـدر خـان پاشا که خود رئیس این اتحادیه بود، توانسـت سـرداری از کردسـتان ایـران، کـه سـردار اردلان بود را در این پیمان شرکت دهد و به این ترتیب تلاش و کوشش بـرای اسـتقلال کردستان از طریق خاک عثمانی شروع گردید.[3] راه اندازی کارگاه باروت سازی و سـاختن

---

۱ - کوچرا، پیشین، ص ۲۱.

۲ - جلیل جلیل، کردهای امپراتـوری عثمـانی، ترجمـه صـلاح الـدین آشـتی،(انتشـارات پانیـذ، تهـران ۱۳۸۱)، صص ۸۲ و ۸۱.

۳ - جلیل جلیل، نهفته الأکراد انتقافیه و القمیه فی القرن التاسغ عشیره و بدابه القرا العشـیرین، ترجمـه از روسی به عربی باقی نازلو و لاتو،(مطبعه البروت، سال ۱۹۸۶) ، ص ۲۱۴.

اسلحه برای گسترش بعد نظامی جنبش، توسط وی حاکی از اهمیت مسائل منطقه می باشد. نسبت به استحکام روابط بین کرد و ارمنی تلاش های زیادی به ثمر رساند. چون ارمنی ها در زمینه ی تجارت و بازرگانی دستی بالا داشتند و در بعد اقتصادی بهتر از کردها عمل می کردند، پس بدرخان پاشا تا جایی پیش رفت که مسئله ازدواج و خواستگاری را بین کردها و ارمنی ها دایر نمود که البته هدف از این کار بیشتر مصالح سیاسی و اقتصادی مورد نظر وی بود. اما مسیونرهای اروپایی همیشه در تلاش بودند تا این پیوند به انجام نرسد و دنبال تفرقه افکنی بودند، دولت عثمانی هم منتظر بود تا اختلافات بین کردها و ارمنی ها دامنه یافته و خود همدیگر را از بین ببرند. انگلستان با تقویت ارامنه و فشار بر عثمانی علیه بدرخان، موجب گردید جنگ سختی بین نیروهای عثمانی و امیر بدرخان رخ دهد. هر چند نیروهای ترک تار و مار شدند اما خیانت، خود فروشی یزدان شیر پسر عموی بدرخان که در آستانه ی پیروزی طرف عثمانی را گرفت تا شاید صاحب موقعیت و منصبی نزد آنان شود، باعث گردید امیر بوتان شکست سنگینی را متحمل شود.[1] در نهایت وی را دستگیر و به استامبول انتقال دادند، مدتی بعد به بلغارستان و از آن جا به کرت و آخرین بار به دمشق تبعید و در آن جا فوت کرد. از اهداف امیر بدرخان باید به متحد ساختن کردهای ایران و عثمانی اشاره نمود، اگر چه گسترش وی در ابتدا از خاک عثمانی شروع گردید ولی تلاش نمود جنبش خود را گسترش دهد. ضرب سکه به اسم خود یکی دیگر از اقدامات مهم وی در پیش برد کارهایش است.[2] وی از جامعه ارمنی موجود در منطقه خواستار مالیات بود. چون خود را قدرت بلامنازع به حساب می آورد. ولی با سر پیچی آنان رو به رو گردید که همین مسئله باعث ایجاد کدورت در روابط منطقه ای مسیحیان و امیر بدر خان شد. در سال ۱۸۴۶م. امیر بدرخان که پیشتر یعنی در سال ۱۸۴۶م. نواحی مسیحی نشین را اشغال کرده بود اقدام به تعرض دوم علیه نستوریان کرد که عواقب مرگباری از برای او داشت و در نهایت به آوارگی انجامید. مورخان درباره ی وی به اختلاف داوری کرده اند:

---

۱ - جلیل جلیل، کردهای امپراتوری عثمانی، پیشین، ص ۲۴۵.

۲ - عه زیز شمزینی، پیشین، صص ۵۶ و ۵۷.

کشتارهایی که از مسیحیان کرد به کاستن از نقش او در چشم مورخانی چون واسیلی نیکتین روسی که معتقد است"اخلاقش"نقش وی را برجسته تر از آنچه بوده فرا نموده اند. مساعدت بسیار کرده است.[1] برخی دیگر مورخان معتقدند که وی یک کرد ملی گرا بود، اما در عین حال بر آنند که مقاصدش هرگز به درستی شناخته نخواهد شد.[2] کریس کوچرا در کتابش"جنبش ملی کرد"اذعان داشته: «با این همه امیر بدرخان بی گفت و گو یکی از قهرمانان استقلال کرد سده ی نوزدهم است، وی بر تمام اخلاف خود یک برتری انکار ناپذیر دارد، از روزگاران افسانه ای، وی تنها کردی است که با همه کوتاهی مدت حکومتش اقتدار خود را بر تمام کردستان، از کردستان ایران گرفته تا دجله گسترد.»[3] بدرخان فرزندان زیادی داشته و بعد از مرگ پدر آنان فعالیت های فراوانی در راه ناسیونالیزم کرد به انجام رساندند. از همه مهم‌تر تلاش نوه های بدرخان در این راه بود، مخصوصاً در زمینه های فرهنگی و سیاسی نقشی مثبت به اجرا گذاشتند. انتشار روزنامه در مصر یکی از این فعالیت هاست. ثریا بدرخان و عبدالرزاق بدرخان از جمله شخصیت های بازمانده از بدرخانیان هستند که در راه ناسیونالیسم کردی دستی توانا داشتند. همان طوری که ویلیام ایگلتون نویسنده ی غرب اشاره دارد می توان جنبش بدرخان را ملی گرا به حساب آورد. چون وی از کردهای ایران(اردلان، خسروخان اردلان) نیز دعوت کرده بود و او نخستین کردی بود که اثرات آنچه را بعدها صورت برخورد و رفتار عادی قدرت های اروپایی را نسبت به کردان یافت، تجربه کرد، بی تفاوتی اگر نه خصومت- اول بواسطه ی نستوری‌ها و ارمنی‌ها و بعدها به واسطه ی نفت.[4]

---

۱ - نیکتین، پیشین، ص ۱۳۸.

۲ - ایگلتون جونیر، پیشین، ص ۱۴.

۳ - کوچرا، پیشین، ص ۲۵.

۴ - پیشین، ص ۲۵.

قیام شیخ عبیدالله نهری (شمزینان)

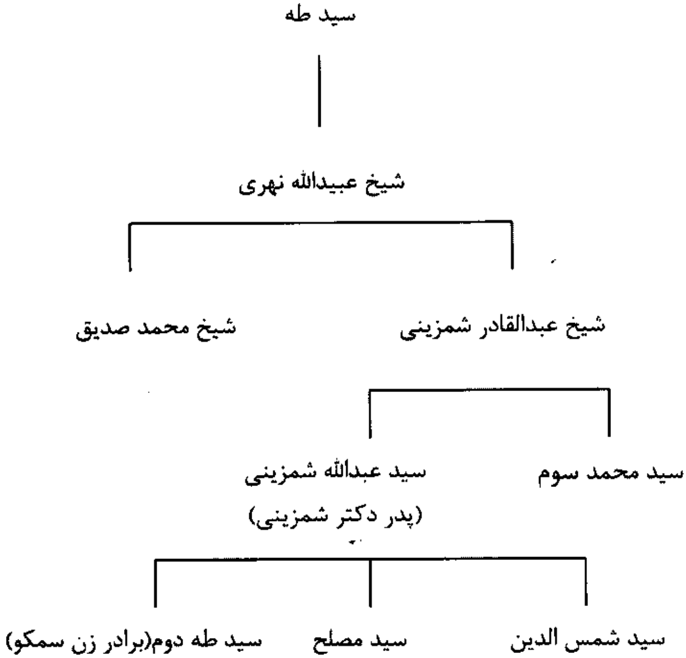
پس از تسلیم رؤسای کردی که با امیر بدرخان تبعید شدند، جامعه کرد در واقع"بی سر"شد، دورانی از هرج و مرج و بی نظمی جانشین دوران نظم کاملی می شد که کردستان دوران حکومت بدرخان به خود دیده بود. سپس در مجامع بسیار خشن روستایی طبقه ی جدیدی از رهبران ظهور کردند. این‌ها شیوخ یعنی رؤسای مذهبی هستند، که نفوذ، عظمتشان، آن‌ها را در نظر توده های مردم کرد جانشین امرای غایب یا نیازمندی می سازد که افراد این طبقه در نیم سده ی بعد نقش سیاسی مهمی را ایفا می کنند.[1] شیوخ شمزینان(شمذینان) مدعی نسبت از شیخ عبدالقادر گیلانی بنیان گذار طریقت قادری اند. و اینها به‌غیر از کارهای دنیوی تأثیراتی مهم از جنبه ی معنوی و مذهبی بر مردم داشتند. نیاکان شیخ عبیدالله که به سادات نهری معروف بودند، از ناحیه ی حکاری به منطقه ی نهری، که آن را نوچه هم می گویند، مهاجرت کردند. میرهای شمزینی تا زمان شیخ عبیدالله (اواسط سده ی نوزدهم) برآن منطقه (نهری) حکومت کردند، لیکن از آن تاریخ به بعد، قدرت به خانواده شیخ ها که به سادات نهری معروفند، انتقال یافت.[2] این شیخ ها در آغاز فقط رؤسای مذهبی کردستان بودند و همان‌طور که گفته شد بعد دنیوی را نیز پیدا کنند. مارتین وان بروینسن نیز در کتاب خود"آقا، شیخ و دولت"درباره ی سادات نهری می نویسد: « در میانه سده نوزدهم شیخ نهری و حاکم امیر نشین کوچک شمزینان تا مدتی شکل حکومتی دوگانه را در ناحیه ی خوبی حکاری تجربه کرد. سید طه (پدر شیخ عبیدالله با تحریک احساسات مذهبی کردها و بر انگیختن آن‌ها بر ضد مسیحیان به شخصیت موثری در امارات بوتان مبدل شد. او پس از دستگیری بدرخان بیگ به ناحیه ی نهری، امارات موسی بیگ میر شمزینان گریخت. در سال ۱۸۴۹م. میر شمزینان موقعیت سستَ و شکننده ای در برابر سید طه داشت و آشکارا نفوذش را در برابر او از دست داده بود.»[3].

---

۱ - کوچرا، پیشین، ص ۲۶ و ۲۵.

۲ - نیکتین، صص ۲۸۸ و ۲۸۷.

۳.Van Bruinessen.Martin.AGHA,SGHAILH and STATE, The socialand polltocal structure of Kurdistan. London zed Books ltd- ۱۹۹۲- p۳۱.



شیوخ نهری از طریق تحریک احساسات و تعصبات مذهبی مریدان کرد خود بر ضد مسیحیان، یعنی ارمنیان و آشوریان ساکن در شرق عثمانی، موفق به بسیج توده های کرد شده و به شکل غیر مستقیم به رهبران معنوی کردها تبدیل شدند و همین امر بر اهمیت، ارج و قدر آنان در چشم کارگزاران ایرانی و ترک افزوده و زمینه را برای دخالت هر چه بیشتر اعضای این خانواده در امور سیاسی و غیر مذهبی کردها و دولت های ایران و عثمانی فراهم کرد. مشهورترین فرد از سادات نهری در میانه ی سده سیزدهم هجری سید طه یا شیخ طه است که مورخ روسی خالفین از او به عنوان بزرگترین و با نفوذترین رهبر مذهبی کردهای ایران و عثمانی یاد می کند.[1] شیخ طه هم روزگار محمد شاه قاجار بود و مورد توجه خاص او قرار داشت.[2] شاهزاده عباس میرزا ملک آرا

---

۱ - ن.ا. خالفین، خه بات له ری کوردوستاندا، جه لال ته قی له روسی یه وه کردوویه ی به کوردی،(سلیمانیه، چاپخانه راپه رینی، ۱۹۷۱) ،ص ۱۲۱.

۲ - خالفین، پیشین، ص ۱۲۱.

درباره ی علاقه ی محمد شاه به سید طه و ارتباط او بـا دربـار ایـران در خـاطرات خـود چنین نوشته است: «... طه از اعاظم صوفیه ی نقشبندیه بود و مرحوم محمد شاه انـارالله برهانه ی بسیار بسیار از او رعایت می نمود و چند قریه بـه تیـول و سـیورغال و مخـارج خانقاه و مقرر فرموده بودند و هر ساله تحف و هـدایا بـه جهـت او فرسـتادند و در میـان تمام کردستان نافذ الکلمه بود و دعوات بسیار به جهت حفـظ و صـحت مـن در آن ایـام می فرستاد و والده ی من در طریق مرید او بود.»[1] محمـد شـاه بـه دلیـل نفـوذ سیاسـی شیخ طه جانب او را نگاه می داشت و بـرای مهـار کـردن کردهـا از شـیخ اسـتفاده مـی نموده. حتی محمد شاه قاجار به توصیه مرحوم شیخ طه، با خدیجه خانم، خواهر یحیـی خان شکاک چهریق ازدواج کرد و شاهزاده عباس میرزا ملـک آرا، پسـر همـین خدیجـه خانم کرد است.[2] به طوری که در تاریخ می خوانیم ایشان مـورد نفـرت شـدید مهـدعلیا، همسر اول محمدشاه قاجار و مادر ناصرالدین شاه بود و پیوسته به وسیله او، هم خدیجـه خانم و هم فرزندش مورد اذیت، آزار و بی مهری قرار می‌گرفتنـد. تـا آن جـا کـه ایشـان مجبور شدند جهت حفظ جان و امنیت خود به شیوه زمان ناصری به سـفارت انگلسـتان پناهنده شده و تابعیت بگیرند.اهمیت نفوذ سیاسی شیخ طه بیشتر صرف امور دینی مـی شد و وی علاقه ای به امور دنیوی از خودنشان نمـی داد و پـس از شـیخ طـه، عبیـدالله جانشین وی گردید. شیخ عبیدالله در اوائل نیمه ی دوم سـده ی نـوزدهم بـرای کسـب قدرت به تکاپو افتاد. بیشتر تلاش شیخ عبیدالله در این بود که می خواست با مسـیحیان منطقه هم متحد شود. هر چند در این راه به نتایجی هم رسید، ولی می بینـیم کـه بـاز هم طبق زمـان بـدرخان پاشـا دولـت هـای اسـتعمارگری مثـل انگلسـتان هـیچ وقـت نگذاشتند که این مسئله به وقوع بپیوندد. در این اثنـا کـه دو کشـور ایـران و عثمـانی از جنگ های متمادی با روسیه ضعیف گردیده بودند، شیخ عبیدالله وزنه ی سنگینی شـده بود برای آنان، و به همین خاطر وی به فکر اتحـاد کردهـای ایـران و عثمـانی افتـاد و در این راستا حملات نظامی سنگینی را به داخل خاک ایران شروع نمود. شـیخ عبیـدالله از

---

۱ - عباس میرزا ملک آرا، شـرح حـال، بـا مقدمـه ی اقبـال آشـتیانی، بـه کوشـش دکتـر عبدالحسـین نوایی،(انتشارات بابک، تهران ۱۳۶۱) ، ص ۱۵۳.

۲ - فاروقی، پیشین، ص ۷.

این نظر مهم جلوه می کند که منجر به ظهور قیام های دیگر قوم کرد با تـه مایـه هـایی از ملی گرایی، در تقابل فئودالیسم، طایفه ای و مذهبی شد.[۱]حاج سیاح با دید منفـی بـه قیام شیخ عبیدالله نگریسته و اطرافیان او را مفت‌خور و اهل فساد پنداشـته ولـی بـا ایـن حال اذعان می‌دارد که بیشتر از ۴۰هزار نفر دور شیخ جمع شده بودند و به اسم جهـاد و مذهب ناگهان حمله از طرف خوی و ساوجبلاغ و ارومیه شـروع کردنـد.[۲] دکتـر جـوزف، پی، کوچران فرستاده ی آمریکایی در ارومیه بیمارستانی داشت، از همان محل از طریـق راه های کوهستانی مناطق به روستاهای مسیحی نشین سر می زد، اغلـب نـواحی مـورد بازدید دکتر زیر نفوذ و تسلط شیخ عبیدالله شمزینان بـود.[۳]در خـلال ایـن مسـافرت هـا دوستی بسیار گرم و عمیقی بین این پزشک آمریکایی و رؤسای عشـایر کـرد بـه وجـود آمد، رؤسای همان قبایل که آشوری ها از آنان وحشـت بسـیار داشـتند. احتـرام و نفـوذ جوزف پی، کوچران به ویژه از آن زمان بسیلر بیشتر شد که توانسـت بیمـاری ذات الریـه ی مزمن شیخ را معالجه نماید و نیز از زبان شیخ شنید که: مـردم کـرد احتـرام خاصـی برای انگلیسی ها و آمریکایی ها قائلند و برای رهایی از زیر یوغ تـرک هـا و فـارس هـا از حکومت آنان در این منطقـه پشـتیبانی مـی نمایـد و بـه دسـتورات آن‌هـا گـردن مـی گذارند.[۴]آوازه و بلند پایه گی شیخ عبیدالله به جایی رسید که مسلمانان(عثمانی) پـس از سلطان و شریف مکه او را مقدس ترین فرد می شناختند. هزاران کـرد او را فرسـتاده ی خدا می دانستند و آماده بودند بدون شک و تردید دنباله رو و پیرو او باشند.[۵]لـرد کـرزن درباره ی اقتدار و میـزان محبوبیـت وی در میـان کردهـا مـی نویسـد: "آوازه تقـدس و کاردانی او همه جا را گرفته بود، به طوری‌که رفته رفته او را به چشـم رهبـر کـرد مـی-نگریستند."[۶]دولت ایران چون نفوذ شیخ در منطقه را خطرناک دید، در صدد جلـوگیری

---

۱ - نادر انتصار، قومیت گرایی کرد، ترجمه ی عبدالله زاده،(انتشارات معرفت، تهران ۱۳۸۱) ، ص ۵.

۲ - حاج سیاح، خاطرات، بکوشش حمید سیاح، انتشارات امیرکبیر۱۳۵۹، صص۲۳۸و۲۳۹.

۳ - ایگلتون جونیر، پیشین، ص ۲۵.

۴ - پیشین،ص ۱۵.

۵ - جه لیلی، رابه دینی کوره کان... ، ص ۱۰۸.

۶ - لرد جورج ناتانیل کرزن، ایران و قضیه ی ایران، ترجمه ی غ.و.مازندرانی جلد ۲،(بنگاه ترجمه و نشـر کتاب، تهران ۱۳۴۹) ،ص ۷۰۱.

از حرکات وی بر آمد. به همین دلیل یوسف خان شجاع الدوله حاکم ارومیه در سال ۱۲۹۰ه‍ ق. از پیروان شیخ خواست تا مالیات خود را به دولت بپردازند و چون سرپیچی نمودند، روستاهای تیولی شیخ را به آتش کشید و پنجاه تن از مریدانش را به قتل رساند. پیامد این عمل که از هر نظر اشتباهی بزرگ بود، به شکل نافرمانی عشایر مرزنشین و دخالت عثمانی در این قضیه بروز کرد. شیخ عبیدالله پیش از هر اقدامی نماینده ی خود سید حسن ساوجبلاغی را برای اعلام این واقعه و دادخواه به تهران بر روستاهایی در جنوب ارومیه و معافیت ساکنان آن‌ها از پرداخت مالیات صادر کرده بود، فرستاد ولی تهران اهمیتی به حقوق شیخ نداد.[1] حتی شیخ برای حمایت از مریدان و حفظ حقوق خود به دربار خلیفه عثمانی نیز متوسل شد و چون ایشان نفوذ فراوانی در آن دربار داشتند. از سوی سلطان عثمانی، والی ارز روم به عنوان نماینده ی عثمانی جهت حل و فصل اختلافات عازم تهران شد، لیکن مذاکرات وی بی ثمر ماند.[2] از این به بعد، فشار دولت عثمانی بر بریتانیا نیز افزایش می یابد و سرانجام در ماه محرم سال ۱۲۹۱ دولت ایران مأمور خود آقا میر صادق را جهت تحقیق به منطقه اعزام کرد. میر صادق آقا درباره انگیزه ی حاکم ارومیه در کشتار مریدان بی گناه شیخ می نویسد: "... ظاهراً منشاء این دعوا این بوده است که انیر الاعظم شجاع الدوله خیال داشته است به هر وسیله این چندان پاره دهات را از دست جناب شیخ معظم الیه بیرون بیاورد و حسب الواقع املاک دولتی که امیر الاعظم شجاع الدوله در این سرحدات به اندک مدت جمع آوری در قوه ی کسی از اثنای دولت نیست..." با این وصف باز ایران از فشار و تهدید علیه شیخ نکاست و حتی پا را فراتر گذاشته در سال ۱۲۹۲ه‍ ق خواستار پرداخت مالیات عقب افتاده ی سه سال پیش از سوی شیخ گردید.[3] این مسائل باعث شد شیخ عبیدالله همه جانبه اعلان جنگ به ایران بدهد. ولی شروع جنگ های بین عثمانی و روس از شدت مسائل کاسته و شیخ عبیدالله با روس ها هم وارد جنگ شد.

---

۱ - گزیده ی اسناد سیاسی ایران و عثمانی،(تهران، مطالعات سیاسی وزارت خارجه۱۳۷۰) ، جلد۳، سند شماره ۵۹۹، صص ۷۴۲و ۷۴۱.

۲ - فاروقی، پیشین، ص ۸.

۳ - سند شماره ۵۹۹، صص ۷۴۲و۷۴۱، گزیده ی اسناد سیاسی ایران و عثمانی، جلد ۳.

مولف ارمنی اسکندر غوریانس در کتاب خود"قیام شیخ عبیدالله شمزینی در عصر ناصرالدین شاه"که منبع اصلی درباره ی این رویداد به زبان فارسی است، می نویسد:"هنگام جنگ روس و عثمانی شیخ عبیدالله مثل گرگ روز ابر، شکار و نخجیر را وسیع دیده با پسرش شیخ صدیق و بعضی مشایخ دیگر بایزید جنگ کرد و فتح نمود طرف اعتنای عثمانی شد... او و پیروانش هیچ‌گاه نه هواخواه دولت عثمانی بودند و نه اطاعت کامل داشتند."[1]هر چند شیخ در جنگ با روس ها شکست خورد و دست خالی به خانه باز آمد. اما این امر مانع از آن نشد که به زودی به عنوان رئیس مردم کرد شناخته شود.[2]بعد از جنگ با روس ها بود که طرفداران و پیروان شیخ به نوعی آبدیده گشتند و آماده کارزار، همراه با اسلحه و مهمات به‌دست آورده از جنگ با روس ها.

دولت عثمانی که بعد از جنگ با روس ضعیف شده و توانایی خود را از دست داده بود. به فکر گرفتن مالیاتهای سنگین از مردمّ افتاد که مناطق کرد نشین همه از این قاعده مستثنی نبودند. با این احوال دولت عثمانی به فکر فقر، ناتوانی و نداری مردم هم نبود، سپس خشک سالی سراسر کردستان عثمانی و غرب آذربایجان ایران را فرا گرفت.[3]کردها سر به شورش برداشتند. پسران بدرخان بیگ معروف یعنی عثمان بیگ و حسن بیگ که از افراد ارتش عثمانی بودند، رهبری قیام را بر عهده داشتند و درگیری بین ترک ها و کردها به اوج خود رسید. در این قیام شیخ عبیدالله هیچ‌گونه کمکی ننمود. ولی بعداً به فکر انجام قیام جداگانه علیه عثمانی افتاد و بیش از دو سه روستای کوچک و بزرگ در تملک داشت. شیخ از موقعیت استفاده نمود و رؤسای قبایل کرد را به مقر خود در نواحی نهری دعوت نمود. در اولین مجمع این بزرگان از لزوم تشکیل امیر نشین مرکزی سخن به میان آورد و اعلام کرد که رهبری و اداره کردن کردها را حق مسلم خود می داند.[4]ولی قبلاً سران قبایل کردها توسط عثمانی ها خریده شده

---

۱ - اسکندر غوریانس، قیام شیخ عبیدالله شمزینی در عصر ناصرالدین شاه قاجار، به کوشش عبدالله مردوخ،(تهران، دنیای دانش ۱۳۵۶) ، ص ۲۴.

۲ - کوچرا، پیشین، ص ۲.

۳ - جه لیلی جه لیل، رابپه دینی کورددکان... ، ص ۶۸.

۴ - پیشین، ص ۱۱۲.

بودند و نمایندگان سلطان پیش از مذاکره با شیخ عبیدالله، دیدارهایی با رؤسای مهم کرد داشتند و شیخ هم دریافته بود که سران کرد آماده اطاعت از او برضد عثمانی نیستند. و از سوی دیگر جنگ ارامنه به سود کردها نیست، پس آماده جنگ تمام عیار با ایران گردید.[۱] بنا به نوشته ی بعضی منابع، انگلیسی ها در تغییر رأی شیخ علیه عثمانی نقش داشتند. مستر کلایتون کاپیتان ارتش انگلستان و مستشار سپاه عثمانی صریحاً به شیخ اعلام نمود که دولت انگلستان با حکومت عثمانی روابط تنگاتنگ و با اهمیتی ایجاد کرده و آماده است که با هر آشوب و رویدادی که برای آن کشور خطرناک باشد، مقابله کند.[۲] از طرف دیگر انگلستان به تجهیز کردن نیروهای شیخ عبیدالله پرداخت و آذوقه و اسلحه را از طریق عثمانی در اختیار وی گذاشت. شیخ گمان می کرد انگلستان می تواند در تأسیس امیر نشینی کرد به او کمک کند، همان گونه که به گفته ی کندال در قضیه ی مصر و یونان پیش آمده بود.[۳] دولت انگلستان در این معاملات بیشتر به دنبال مطامع خود بود و در آغاز قیام، واکنش رسمی محافظه کارانه ای از خود نشان داد. چون در این زمان تامسون سفیر انگلستان در ایران هم با ناصر الدین شاه قاجار در ارتباط بوده[۴] و هر چند در بعضی جهات از شیخ حمایت می نمودند، ولی اهدافی دیگر پشت پرده قرار داشتند که می توان به اولاً تضعیف روسیه از نظر سیاسی در ایران، یعنی آذربایجان. دوم تضعیف ایران و زیر فشار قرار دادن حکومت قاجار برای اعطای امتیازات در زمینه های سیاسی و اقتصادی بیشتر به انگلستان. سوم ناتوان ساختن عثمانی با نقشی مهم‌تر در امور سیاسی و اقتصادی آن کشور اشاره نمود. به هر صورت حملات شیخ عبیدالله به ایران شروع شد و در داخل ایران هم زمینه شکل گیری قیام همه جانبه‌ای مهیا بود. چون حمزه آقا منگور از تابعیت ایران سر بر

---

۱ - پیشین، صص ۱۱۶و۱۱۴.

۲ - جمال میرزا عزیز، قیام ۱۸۸۰ کردستان در اسناد محرمانه بریتانیا، ترجمه بهزاد خوشحالی،(انتشارات نور علم، همدان ۱۳۷۹) ، ص ۹.

۳ - عصمت شریف وانلی- مصطفی نازدار، کردها، کندال- ترجمه ابراهیم یونسی،(انتشارات روزبهان، تهران، ۱۳۷۲) ، ص ۶۴.

۴ - جمال میرزا، پیشین، صص ۹۰ و۸۹.

* رئیس ایل منگورها در ساوجبلاغ(مهاباد) که یکی از عشایر معروف کرد می‌باشند.

تافته بود. ولی همواره تحت تعقیب قرار داشت. بنا به نوشته ی بعضی منابع بین شیخ عبیدالله و حمزه آقا منگور ارتباطاتی برقرار شد و بعدها به اتحاد این دو انجامید.* مهار نیروی عشایری شیخ و حمزه آقا مهار ناپذیر جلوه می نمود و ورود به منطقه ی آذری نشین و غارت را به دنبال می‌داشت چون واقعاً بعضی از عشایر به امید غارت و غنائم احتمالی با شیخ همراهی می کردند.[۱] تا جایی‌که در حملات شیخ به میاندوآب، طرفداران و پیروان وی آنچنان قتل و غارتی به راه می اندازند که منابع آن را به صورت مثنوی در آورده اند.[۲] حمزه آقا و عبدالقادر پسر شیخ عبیدالله به میاندوآب حمله بردند و عشایر سرکش مساجد و خانه های مردم را به آتش کشیدند و بازار شهر را غارت کردند. که این روال به بیشتر نقاط آذربایجان کشیده شد تا در نهایت به از هم پاشیدگی سپاه حمزه آقا انجامید. چون بعد از تصرف مهاباد و دیگر نواحی آذربایجان که همه همراه با قتل و غارت بود، بعضی از رؤسای عشایر مانند گلابی آقا رئیس عشیره ی دهبوکری و قادر آقا به سپاهیان امیر خان گروهی پناهنده شدند.[۳] زمینه برای اضمحلال نیروهای حمزه آقا و شیخ عبیدالله در ایران مهیا گردید. چون عملکرد خوبی ارائه نداده بودند و شیخ نتوانسته بود کردهای جنوبی ایران را با خود همراه سازد. پس پایگاه اجتماعی گسترده ای در میان کردهای جنوبی ایران نداشت.[۴] امیر نظام گروسی با دسیسه ای استادانه حمزه آقا را به طرف خود می کشاند و او را به قتل می رساند. البته این شیوه همان روش به دام انداختن جعفر آقا می باشد. چون امیر نظام قرآنی را مهر نموده و با سوگند یاد کردن خود را مقید به حفظ جان حمزه آقا و پشتیبانی از او می کند ولی نتیجه معکوس بود و حمزه آقا در چنگ امیر نظام گروسی گرفتار شد.[۵] حاج سیاح در خاطراتش آورده که دلیل اطمینان حمزه آقا به امیر نظام این بوده که وی را هم ایل و

---

۱ - فوریانس، پیشین، صص ۵۹ و ۵۸.

۲ - ابراهیم افخمی، قیام ملا خلیل و رد فرمان رضاخان،(سقز، محمدی، ۱۳۶۸) ، ص ۱۰۹.

۳ - فاروقی، پیشین، سند شماره ۵۸،۱۲۹۸ ه ق صص ۵۴و۴۴.

۴ - میرزا شکرالله سنندجی(فخر الکتاب) ، تحفه ی ناصری در تاریخ و جغرافیایی کردستان، به تصحیح دکتر حشمت الله طیبی،(امیر کبیر۱۳۷۵) ، ص ۲۳۶.

۵ - صمدی، منظومه کردی حمزه آقا و... ، صص ۵۱ و ۴۹.و حاج سیاح، پیشین، ص ۲۴۴.

هم‌نژاد او می‌دانست. حمزه آقا گفته بود که اگر قاجارها بودند اطمینان نمی‌کردم ولی چون امیر نظام هم ایلی و هم نژاد است اگر قسم بخورد و عهد کند، قبول می‌کنم.[1] در این هنگام اکراد با آمادگی و تجهیزات کامل به سوی بلندی های اطراف ارومیه برگشتند و همین باعث شد که فرستاده های خارجی وحشت فراوانی از آنان پیدا کنند و در ترغیب کردن بقیه ی کردها در کمک نکردن به شیخ نقش خوبی را بازی نمودند. در نهایت دکتر کوچران را واسطه کرده و با شیخ عبیدالله و اطرافیانش در کوهستان ملاقات نمود و همین باعث انداختن تفرقه و دو دستگی در میان سپاهیان شیخ گردید و عثمانی ها هم در سال ۱۸۸۰ لشکر عظیم به طرف وان فرستادند و برای این‌که سد راه عشایر و ایل های کرد شوند که قصد وارد شدن به خاک ایران را برای کمک به شیخ عبیدالله داشتند و پی دستور سلطان عثمانی، حسین آقا و دلاور اوغلو و رشید بیگ قائم مقام در وان مسئول گشتند تا با شیخ مذاکره کرده و از او بخواهند که دست از شورش برداشته و به داخل خاک عثمانی برگردد. در ایران هم تلاش هایی برای عقب راندن وی صورت گرفت. در نتیجه شیخ عبیدالله در این بین گرفتار آمد. در دست خطی که خود ناصرالدین شاه به وزارت خارجه وقت نوشته، معلوم می گردد که دو دولت ایران و عثمانی در این برهه با همدیگر متفق القول بوده اند بر نابودی شیخ که مضمون دست خط به این شرح است: جناب وزیر خارجه:

«از تلگراف آخری امیر همه چیز معلوم شد. مأمورین عثمانی که به جلو شیخ پدرسوخته رفته بودند، از جمعیت او واهمه کرده جلوگیری نکرده اند و امروزه فردا وارد نوچه خانه خود می شوند. باید الان فوراً تلگراف سختی به معین الملک بکنید و به همان مضمون هم با ایلچی کبیر حرف بزند به این طور که این طور اخبار رسیده مأمورین عثمانیه نتوانسته اند او را مانع از دخول به نوچه بشوند، بسیار تعجب را مانع از دخول به سرحد و خانه ی او بشوند. فرضاً اگر برای بعضی حوادث حاضره چندان قوتی از دولت عثمانی در سرحد حاضر نباشد، بنا بر اتحاد دولتین قشون هر دو دولت یکی است و تفاوتی ندارد، اذن بدهند قشون ایران به اتفاق قشون عثمانی از دو طرف به

---

۱ - حاج سیاح، پیشین، صص ۲۵۶-۲۵۷.

نوچه و خانه ی این پدر سوخته ریخته پدرش را بسوزانید و او را بگیرند. واضح است بعد از دفع شر این مفسد و نظم سرحد قشون تلگراف را هم برای امیر نظام فوراً بفرستند.»[۱]

در این راستا ناصرالدین شاه قاجار عین همین درخواست را از دولت روسیه هم داشته و خواستار کمک و پشتیبانی شده است.[۲]در نهایت ایران به شیخ عبیدالله حمله نمود و در نزدیکی ارومیه جنگ سختی در گرفت و شیخ عبیدالله شکست خورد و در یک لحظه متوجه گردید هر دو لشکر ایران و عثمانی عرصه را بر او تنگ کرده‌اند، شیخ اعلام کرد که می خواهد به داخل خاک عثمانی برگردد و پیش از این هم با روسیه دوباره ارتباطی برقرار می‌کند. اما روس ها به حرفهایش گوش ندادند و به این ترتیب وی تنها ماند و در آخر سال ۱۲۹۹ه ق(۱۸۸۲م) دستگیر شد. توسط عثمانی ها به اسکندرون و بعدها به بیروت و از آنجا به مکه تبعید گردید و در آنجا به سال ۱۳۰۰ ه ق(۱۸۸۳م) فوت نمود.[۳]شیخ عبیدالله مثل بدرخان پاشا تلاش نمود که اکثر رؤسای کرد ایران و عثمانی را متحد سازد. وی در این کار ناکام بود و با این که در زمینه ی فکری به این نتیجه رسیده بود، ولی در عمل خلاف واقع را انجام می داد. زیرا به اتحاد کردهای عثمانی که قیامی را راه انداخته بودند، هیچ گونه کمکی ارائه ننمود. بلکه روشی مستقل پیشه نمود. دو دولت ایران و عثمانی هر دفعه به نوعی او را بازی داده و در این بین نقش کشور انگلستان پررنگ تر جلوه می کند. هر چند در داخل ایران اختلافات مذهبی بین کردهای آذربایجان و ترک ها وجود داشت و شیخ عبیدالله از این حربه علیه ایران استفاده می نمود[۴]، ولی در بین کردهای جنوب نتوانست آنچنان جایگاهی پیدا کند و پایگاه اجتماعی هم که در آذربایجان به دست آورده بود، با کارهای غیر معقولانه ی برخی از اطرافیانش مثل قتل و غارتی که انجام می دادند، را از دست داد. در تحلیل کلی قیام شیخ عبیدالله اشاره به این مسئله مهم می نماید که: از تاریخ بررسی عملکرد رؤسای متحد با شیخ می توان ادعا کرد که مهم‌ترین جنبه ی قیام،

---

۱ - فاروقی، پیشین، سند شماره ۵۵۲، صص ۳۸ و ۳۹.

۲ - پیشین، ص ۵۸.

۳ - همدی، پیشین، ص۱۵۹.

۴ - حاجی سیاح، پیشین، ص ۲۳۸.

اعتراض به ستم‌هایی بود که از سوی مأموران اعزامی از مرکز یا تبریز بر بزرگان یا رؤسای کردستان شمالی اعمال شده بود، واکنش تند آن‌ها به این وضعیت به معنای به زیر سوال بردن مشروعیت و کارایی دستگاه های اداری ایران بود.[1] پس یکی از اهداف شیخ در مقابله با ایران حمایت از قشر زمین دار ایران بوده و انگیزه ی دیگر قیام وی به مذهب ارتباط دارد.

وی همچون رهبر یکی از مذاهب چهار گانه ی اهل سنت دلائل زیادی برای مقابله با دولت شیعه مذهب قاجار داشت، همچنین شیخ علیه مفتی های سلطان عثمانی هم به مخالفت می پرداخت چون شریعت اسلام را در برخی مسائل نادیده می گرفتند.[2]در برخی منابع غربی از شیخ عبیدالله به عنوان ملی گرایی کرد نام برده شده.[3] اما وی بیشتر در زمینه های سیاسی و اقتصادی به فعالیت پرداخت و جنبه های فرهنگی مثل خط و زبان را در اهدافش نداشت و در گرایش شیخ به سمت عثمانی ها شکی نیست. چون از دید مذهبی با آنان اشتراکاتی داشت. ولی از به وجود آوردن یک امیر نشین کرد هم غافل نبود. دکتر بلچ شیرکو از اعضای بدر خانیان[4]و مینور سکی نویسنده ی غربی[5] معتقدند شیخ خواهان استقلال کردستان بوده است.

جنبش روشنفکری و فرهنگی- سیاسی عبدالرزاق بدرخان و تأثیرات وی بر سمکو

عبدالرزاق بدرخان پسر نجیب پاشا و او نیز پسر بزرگ امیر بدرخان پاشا بوده. یعنی عبدالرزاق بدرخان نوه امیر بوتان(امیر بدرخان) می باشد[6]. خاندان بدر خانیان، اعقاب

---

۱ - غوریانس، پیشین، صص ۵۵و۵۶.

۲ - خالفین، پیشین، ص ۲۶.

۳ -کوچرا، پیشین، ص ۲۶.

۴ - به له چ شیرکو، کیشه ی کورد، حمه حمه باقی کردوویه تی با کوردی، چاپی دووهه م،(چاپخانه ی رضایی، تبریز، ۱۹۹۰م) ،ص ۴۶.

۵ - مینورسکی، پیشین، ص ۵۸.

۶ - د. نه‌جاتی عه‌بدوللە، کومه‌له و ریکخراوه کوردییه‌کان۱۹۱۸- ۱۹۳۳ له به‌گله نامه‌کانی هه‌ردوو وه-زاره‌تی ده‌ره‌وه‌ی بریتانیا و فرانسادا، به‌رگی یه‌که‌م، بنکه‌ی ژین سلیمانی سالی۲۰۰۷م.ص۳۲۶.

سوران و بابان و اخلاف شیخ عبیدالله شمزینی و دوژنرال کرد تبار بـه نـام هـای شـریف پاشا و لطفی پاشـا و چنـد تـن دیگـر از اعیـان و بزرگـان دیـار بکـر هسـته ی رهبـری ناسیونالیسـم کـرد را تشـکیل مـی دهنـد و عبـدالرزاق پسـر نجیـب پاشـا در زمینـه روشنفکری- تعلیم و تربیت و ملـی گرایـی کـرد نقـش بسـزایی داشـته است، ولـی بـا اسماعیل آقا سمکو، رئیس ایل شکاک رابطه ای تنگاتنگ برقرار نموده بود.

از پسران دیگر امیر بدرخان(امیر بوتان) ، امین علی را داریم که از وی ثریـا بـدرخان که مدتی در قاهره مصر زندگی می کرد و بعدها در همانجا به انتشار مجله ی کردسـتان روی آورد ولی دوباره او را جلای وطن می کنند و به اروپا می رود. امین علـی بـدرخان و شریف پاشا هم توسط دولت عثمانی به مرگ محکوم می شوند. ولی آن‌ها به کشـورهای اروپایی فرار می کنند. سال تولد عبـدالرزاق بـدرخان در میـان مورخـان متفـاوت بحـث شده، به روایتی وی در سال ۱۸۶۴م. در استانبول متولـد شـده[1]، و روایتـی دیگـر سـال ۱۸۴۶ را بیان نموده.[2] احتمال دارد روایـت دوم دارای اشـتباه چـاپی در عـدد۴ و۶ بـوده باشد چـون کتـاب خـاطرات خـود عبـدالرزاق بـدرخان سـال ۱۸۶۴م. را اعـلام داشـته است.[3] وی به زبان های کردی- ترکی- عربی- فرانسوی و انگلیسی تسلط کامل داشـته و در کنار این‌ها اطلاعاتی کامل درباره ی زبان روسی به دست آورد.[4]

در این مدت همیشه تحت نظر و کنترل حکومت قرار داشـته و هـر لحظـه احتمـال این که دسیسه ای برایش تهیه کنند، وجـود داشـت. بـه همـین دلیـل، چنـدین دفعـه اتهاماتی واهی به وی زدند که باعث به زندان افتادن- تبعیـد و شـکنجه فراوانـی گردیـد. اما عبدالرزاق بدرخان ساکت ننشسته و در ترویج آگـاهی سیاسـی و فرهنگـی در میـان کردها از هیچ کوششی دریغ نداشت. عبدالرزاق بدرخان به مدارج بـالای کشـور عثمـانی دست پیدا کرد و سلطان خود مدال اول دربار را به وی اعطا کرده بود.[5] بعد از یـک‌سـال

---

۱ - پیشین، ص ۱۵.

۲ - که مال عه لی، گوفاری(چوارچرا) ، ژوماره ی ۲(سالی ۱۹۸۶م. سوید).

۳ - به درخان، پیشین، ص ۷۸.

۴ - پیشین، ص ۱۵.

۵ - بدرخان، پیشین،ص۱۷.

رئیس کنسول عثمانی در تهران گردید.[1] اما کشته شدن رضوان پاشا در عثمانی که هم زمان با ورود محمد پاشای شکاک، پدر سمکو، صورت گرفت موجبات در به دری و آوارگی هر دو نفر را به وجود آورده و دولت عثمانی که قول همکاری را به محمد آقای شکاک برای اعاده ی خون پسرش جعفر آقا را داده بود، با وقوع این حادثه همه ی تلاش های خان شکاک بر باد رفت. از طرف دیگر عبدالرزاق چندین ماه و سال در زندان های عثمانی و طرابلس[2]... زندگانی سختی را پشت سرگذاشت. تا اینکه تبرئه شده و آزاد گردید. بعد از این ماجراهاست که شروع به فعالیت های گسترده در میان کردها، در نقاط مختلف می کند از جمله در ایران، و به همراه اسماعیل آقا سمکو پسر محمد پاشا. در جامعه ی کردی، مردم بیسواد بودند و کسی به دنبال تحصیل علم، دانش و درس خواندن نبود که این مهم نیز ریشه در ساختار حکومتی ایران دوره ی قاجاری و دولت عثمانی داشت. در این برهه از آن زمان در میان جامعه کردها مخصوصاً و عشایر کلاً خوب نشانه رفتن و سوارکاری در درجه اول اهمیت قرار داشت، رؤسای عشایر هم برای نوشتن نامه های محرمانه و خصوصی از کاتب استفاده می نمودند. چون خود سواد خواندن و نوشتن نداشتند. فقط در مهاباد خاندان قاضی ها و ملا محمد ترجانی نسبت به مسائل روز آگاهی داشتند. عبدالرزاق بدرخان به این معضل در میان جامعه کرد پی برده بود.پس به کار روزنامه نگاری روی آورد. بی گمان حاجی قادر کویی شاعر در شکل گیری پایه های فکری وی نقش استاد برجسته ای را ایفا نمود. برای پیشبرد اهدافش به اکثر نقاط کرد نشین جهان سر می کشید تا بتواند از تحولات هر منطقه درسی گرفته و نقشی داشته باشد. ولی همیشه تحت کنترل امنیتی عثمانی بود، کمیته اتحاد و ترقی دولت در فکر وسیله ای برای وی بود تا بەوسیله بهانه ای عبدالرزاق را به خدمت سربازی بفرستند. اما به ایران فرار نمود و اولین بار به میان ایل

---

۱ - جەلیلی جەلیل،هونری سیمای ژیانی کومەلایتی و سیاسی و کولتوری کورد لەکوتایی سەدەی نوزدەیە و سەرەتایی سەدەی بیستەمدا، ئەنوەر قادر لە روسیەوە کردویاتی بە کوردی، چاپی دووەم لە سلیمانی، چاپخانەی کارو۲۰۰۶م، صص ۱۰۸و۱۰۹.

۲ - جەلیلی- جەلیل، هونری...ص ۱۰۹.

بگزاده و رئیس آنان کرد بگ رفت و از این طریق به طرف ارومیه راه افتاد.[۱] از اینجاست که فعالیت های عبدالرزاق علیه دولت عثمانی و ترک ها جنبه ی همه جانبه به خود می گیرد. به همین دلیل در منزل کرد بگ بیگزاده رؤسای برخی عشایر را جمع کرده و به این نتیجه رسیدند که حداقل باید پشتیبانی دولت روس را نیز به دست بیاورند. اما تا جایی که منابع اشاره دارند، سفارت روس در ارومیه در بعد نظامی آن‌چنان همکاری خوبی با عبدالرزاق نداشت. روس‌ها سیاست یکنواختی در قبال عبدالرزاق نداشتند. فرستاده‌های روس در ایران رای منفی نسبت به وی داشتند و از روس می‌خواستند با عبدالرزاق همکاری نکنند. اما مأموران روسی مقیم نواحی قفقاز خواهان همکاری با وی بودند.[۲] دولت ایران نیز به وی مظنون گشته و تعقیبش می کند که بین سفارتخانه های ایران و عثمانی بحث‌های مفصلی راجع به عبدالرزاق خان وجود داشته که به واسطه ی این مسئله وی در ایران هم راحت نیست، و بعدها رهسپار تفلیس می شود. بین شریف پاشا که در اروپا بوده و مجله رادیکال قانون که مطالبی را علیه کمیته ی اتحاد و ترقی عثمانی چاپ می نمود، و عبدالرزاق ارتباط و نامه نگاری گسترده ای برقرار بود و عبدالرزاق مطالب و دیدگاه‌های قانون خواهی شریف پاشا از تفلیس به کردستان ایران و از آنجا به ترکیه می فرستاد.[۳] عبدالرزاق بعدها بنا به دعوت کمیته ی انقلاب، متشکل از اسماعیل کتیان بگ و برخی از نمایندگان عرب و ترک در فرانسه، به پاریس رفت. اما بعد از سه ماه به تعلیق برگشت و چون ترک‌ها در آنجا قصد کشتن وی را داشتند دوباره به طرف ایران سرازیر شد که مقارن است با قدرت یافتن اسماعیل آقا سمکو. تقریباً در سال های ۱۴۱۱ و ۱۴۱۲ه ق(۱۹۱۱ و ۱۹۱۲م) وی در شهر خوی به انجام فعالیت های فرهنگی و سیاسی می پردازد و در سال های ۱۳۳۱ه ق(۱۹۱۳م) در همین شهر گروهی آگاه و روشنفکر جمع و بعد از تهیه و تنظیم دستورالعمل ها برای چاپ روزنامه‌ای کردی یک دستگاه چاپخانه هم تهیه نمود، از کنسول روس خواسته شد که خود بر مسائل و برنامه های این گروه نظارت داشته باشد. در این راستا با این

۱ - عبدالرزاق بدرخان، پیشین، صص ۲۷ و ۲۸.

۲ - جه‌لیلی جه‌لیل، هونری...ص۱۱۸.

۳ - عبدالرزاق بدرخان، پیشین، صص ۳۱ و ۳۰.

پیش برنامه کلی برای گسترش و قدرتمند ساختن رابطه ی روشنفکر و سیاسی روس ها و کردها با این پیش زمینه که تعدادی از جوانان کرد برای تحصیل به روسیه بروند، ریخته شد؛[1] همه تلاش های عبدالرزاق روی این خلاصه شده بود که مدرسه ای در شهر خوی دایر نماید[2] که بلافاصله از طرف حکومت مرکزی ایران با آن مخالفت کردند و از گسترش و نفوذ این نوع کارها در بقیه نقاط کرد نشین آذربایجان نیز جلوگیری به عمل آمد. در به وجود آوردن این مدرسه اسماعیل آقا سمکو، رئیس ایل شکاک، هم شرکت داشت و با این‌که تمام هزینه ی ساخت این مکان را وی و بزرگان دیگر قبایل متحمل شده بودند، اما سمکو در آخر از دولت روسیه نیز تشکر و قدردانی به عمل می آورد. مدرسه در روز ۱۹۱۳/۱۱/۲۴م افتتاح گردید ابتدا ماموستا (پیشنماز) نماز خواند و سپاس خدای را به‌جا آورد. و بعد به همین مناسبت جشنی بزرگ تدارک دیدند، تعداد دانش آموزان ورودی به آنجا برای اولین بار ۲۹نفر بودند که به زبان کردی درس می خواندند. مدرسه بیمارستان کوچکی هم داشت تا در مواقع ضروری در صورت ناخوش احوالی دانش آموزان به آنجا مراجعه کنند.[3] در این مدرسه رشته‌های تاریخ- جغرافی- ریاضی و تاریخ روسیه- برق و ... تدریس می‌شد. عبدالرزاق در خاطرات خود که دکتر جلیل آن را تنظیم و به صورت کتاب در آورده، تعداد شاگردان مدرسه را ۳۰ نفر اعلام داشته و اضافه کرده در کنار زبان کردی، روسی هم تدریس می شد. بین دانش‌آموزان از ۸تا۱۰سال بود و در حالی‌که لباس تازه اروپایی پوشیده و کلاه قزاقی به سر داشتند و نیروهای نظامی سمکو می‌شدند. وارد مدرسه می- شدند.[4] کنسولخانه ی روس در ایران با ریاست چیر کوف از نامه نگاری های عبدالرزاق با ایل ها و طوایف کرد ایران در ماکو تا ولایت موصل و شیوخ بارزانی آگاهی داشت. چون وی در خوی با اکثر ژنرال ها و افسران روس موجود آذربایجان از جمله ژنرال رونتسف و

---

۱ - مظهر، در اسات فی تاریخ ایران... ، ص ۲۴۴.

۲ - مظهر، پیشین، ص ۲۴۴.

۳ - که مال مه زهـه ر، کوردوستان لـه ساله کـانی شه ری یـه کـه مدا،(چاپخانـه زانیـاری کـورد، بـه غدت۱۹۷۵) ،صص ۳۸و ۳۷.

۴ - جه‌لیلی جه‌لیل، هونری...ص۱۳۵.

کلنل نالیگو و کلنل تریدتیسکی ارتباط برقرار نموده بود.[1] رفتار عبدالرزاق در ایران باعث سردرگمی دو دولت ایران و عثمانی شده بود و عثمانی مدام با روسیه تماس می گرفت و درباره ی رفتار عبدالرزاق گله و شکایت می نمود. اما دولت روسیه وی را در پناه خود گرفته و در شهر اشنویه(جنوب ارومیه) ساکن نمود به شرطی که کردها را به طرف روسیه بکشاند. می توان اذعان داشت که عبدالرزاق به طور کامل تحت سیطره و نفوذ دو دولت روسیه قرار داشته و او هم تمام آرزوها و امیدهایش را در پشتیبانی کردن روسیه به خود خلاصه نمود. به همین خاطر بارها در نوشته هایش می نویسد: «داخوازی بنه ره تی من ئازادیی کوردوستانه له ژیرر کیفی روسیادا، له به رئه وه ی روسیاله چاوئه و ده وله تانی ده رو دراوسیماندا، ته نیاهه رئه وه، ده وله تیکی پیشکه و توو و روشنبیر وی له هه موان ساناتر ده توانی به نیومه دا بلاوه بیته وه بوبه جی هینانی ئه و پروژه- یه ش، له پیش هه موو شتیکدا، ده بی ئیمه کوت و زنجیری تورک له ستوی خود دامالین، ئه مه ئه و خاله یه، که خوایشت و ئاره زووی ئیمه و رووسیاسی له سه ر جبیه جی ده که ین.»[2] که به طور خلاصه یعنی این چند سطر دال از پیوند کامل وی با دولت روسیه می باشد. در نهایت این پیوند منجر به قرار دادی بین عبدالرزاق و دولت روسیه می شود که در اشنویه منعقد می گردد. بر این مبنا که: خواندن و نوشتن کردی با حروف و الفبای روسی صورت بگیرد- دایر کردن مدرسه در ایران با پول ایل و طوایف و خود عبدالرزاق صورت بگیرد- هم چنین در ترکیه نیز مدارسی بازگشایی شود- شاگرد و دانشجوی کرد به روسیه فرستاده شوند، شخصی از کتب کردی را به روسی و روسی را به کردی ترجمه نماید- مرکز زبان کردی در دانشگاه های زبانشناسی شرق در پطروگراد دایر و جشن کردی و ارمنی شروع شود با این هدف که اختلافات بین دو طرف بر طرف گردد.[3] از کردهای منطقه ایروان و قفقاز برای تدریس در آن مدرسه دعوت به‌عمل آمد. انجام این اقدامات همراه است با ورود شجاع الدوله به تبریز به عنوان حاکم آذربایجان، و وی به محض شروع فعالیت، مخالفتش را با

---

۱ - عبدالرزاق بدرخان، پیشین، ص ۳۷.

۲ - عبدالرزاق بدرخان، پیشین، ص ۳۸.

۳ - عبدالرزاق بدرخان، پیشین، ص ۳۷.- جه‌لیلی جه‌لیل، هونری...صص ۱۳۰تا ۱۳۸.

عبدالرزاق آغاز نمود. از طرف دیگر عبدالرزاقَ هم قصد قدرتمند ساختن قیام سمکو را در چهریق در سر می پروراند. شجاع الدوله قصد بدنام کردن عبدالرزاق پیش دولتمردان روسی را داشت و چون در این راه موفقیتی بدست نیاورد، به‌ناچار با والی وان در عثمانی ارتباط برقرار کرد و عثمانی هم در فکر انتقال دادن عبدالرزاق به کشور خود بودند. باید اضافه نمود تمام این تحولات هم زمان است با شکل گیری دسته بندی‌های سیاسی در اروپا برای شروع جنگ جهانی اول. لاجرم دو دولت روسیه و عثمانی هم نمی توانستند از این قاعده مستثنی باشند و از در مخالفت با همدیگر برآمدند. نتیجه این که دولت روس از عبدالرزاق بدرخان برای پیشبرد اهدافش در ایران و عثمانی و در میان کردها استفاده نموده و شاید عبدالرزاق هم به این مهم پی برده بود، به همین خاطر دولت روس را که نزدیک‌ترین دولت قدرتمند به سرزمین خود می دانست، در افکار و اندیشه هایش دخیل کرد. با شروع جنگ جهانی اول عبدالرزاق بدرخان به همراه چند سوار از کردها(حدوداً ۳۰۰ نفر) در مرزهای بین ایران، عثمانی و روسیه به تعقیب اهدافش می پرداخت و در این اثنا ارتباط سمکو با وی نیز محدود می شود. شاید به خاطر این بود که سمکو نمی خواسته به‌کلی ارتباطش را با عثمانی قطع کند. اما این باعث نشد که عبدالرزاق از فعالیت‌هایش دست بردارد. وی جمله مشهوری دارد و گفته: هرگز این را از یاد نخواهم برد که ملت من زیر فشار و زنجیر عثمانی و قاجاری قرار دارد.آرزو و امید ما این است که ملتمان و سرزمین مان از زیر یوغ و زنجیر عثمانی و قاجار خلاصی پیدا کند. پس برای رسیدن به این هدف بزرگ، ملت‌ها احتیاج به خواندن و نوشتن دارند و کلید این مسئله هم این است که به سمت ملت ما و تربیت و خواندن روی آوریم. در اینجا ما را یاری می دهد که اگر من و همکارانم هم نتوانستیم به این هدف برسیم، هر گاه ملت کرد صاحب آگاهی و تعلیم گردد آنجا است که می تواندَ به خود بیاید و آرزوی خود را ببینند.[1] اسماعیل آقا سمکو با این که با دولت عثمانی در ارتباط بود، ولی مانع اعمال و رفتار عبدالرزاق هم نمی شد. حتی این دو نفر همراه سید طه شمزینی در

---

۱ - که مال عه لی، کورته یک له خه باتی عبدالرزاق به درخان،(مختصری از قیام عبدالرزاق بدرخان) گوفاری(ماهنامه) چوارچرا، شماره ی ۲، سالی۱، (چاپ سوید ۱۹۸۶م) بحث مربوط به سمکو و عبدالرزاق بدر خان(به زبان کردی).

سال ۱۳۳۲ه ق(۱۹۱۴م) سفری به روسیه داشتند تا بتوانند از حق و حقوق کردها دفاع نمایند. ولی این مسئله مسکوت ماند تا انقلاب اکتبر سال ۱۳۳۵ه ق (۱۹۱۷م) در روسیه که همگی به ایران و عثمانی برگشتند و عبدالرزاق بدرخان توسط دولت عثمانی در موصل دستگیر و بدون محاکمه اعدام شد.[1]

اما دکتر نجاتی عبدالله با استفاده از اسناد وزارت خارجه‌ی انگلستان و فرانسه سال ۱۹۱۶م. را سال اعدام وی اعلام می‌کند.[2] فعالیت ها و جنبش های امیر بدرخان(امیر بوتان) و بعد از وی شیخ عبیدالله شمزینی در ساختار اقتصادی و اجتماعی آذربایجان ایران، زمینه را برای شکل گیری قیام های دیگری آماده ساخت، هر چند دولت ایران سعی در برطرف کردن مشکلات کردها و خواسته های آنان داشت، اما تحولات جهانی از جمله مسئله مشروطیت در ایران، عثمانی و پیدایش ناسیونالیسم در اروپا که از طریق عثمانی به خاورمیانه نیز سرایت داشت که این مسئله در تحرکات بعدی کردها اثر گذار بود. ظهور دسته بندی های نظامی پیش از جنگ جهانی اول و بحران جنگ جهانی اول، هر کدام به نوبه ی خود در افکار و اندیشه های مردم کردستان عثمانی و ایران نفوذ پیدا کردند. دولت های روس، انگلستان، عثمانی و... به طرق مختلف به رؤسای عشایر کرد در داخل خاک ایران و عثمانی نزدیک شدند و سعی در جلب توجه آنان به خود داشتند.[3] در این صورت علناً ایران نمی توانست به راحتی مسئله کردها، مخصوصاً کردهای شمال را حل نماید. با این همه فساد و ستم مالیاتی هنوز به قوت خود باقی بود و مجموعه عواملی که سبب نارضایی کردهای آذربایجان از دولت مرکزی و ترک های آذری شده بود، هم‌چنان وجود داشت و به صورت یکی از دلایل تمایل و جدایی موقعیت کردهای شمال از کردهای جنوبی، خود را نشان داد. در سال ۱۲۹۴ه ق/۱۸۸۷م هنگامی که عشایر منطقه سردشت با امیر جهانسوز حاکم ارومیه بر سر مبلغ مالیات آن منطقه درگیر شدند، عزت الله خان حاکم

---

۱ - بیره وه ری عه بدورزاق به درخان، ص۶- زنار سلوپی،(قدری جمل پاشا) ، فی سبیل کردستان- چاپی بیروت، سالی۱۹۸۷م) ، ص ۱۰۱.

۲ - د. نهجاتی عبدالله، پیشین، ص ۱۷.

۳ - مه زهه ر، کوردوستان له ساله کانی شه ری... ،ص ۴.

آن جا از ترس هجوم عشیره بیگ زاده به ساوجبلاغ گریخت. عشیره ی مزبور بـه سـیف الله خان مکری اطلاع داد که باج و سرانه ی که حاکم سردشـت از آن‌هـا گرفتـه قـانونی نیست. به همین خاطر خان او را برکنار کرد و به نوشته ی خالفین مأمور کرد لایقـی بـه نام احد بگ مکری را به جای او به حکومت سردشـت نصـب کـرد.[1]دوران پـس از قیـام شیخ عبیدالله برای کردهای ایران به معنای آغاز دوره ی نوین نبود و بـه دلیـل محـدوده ی نه چندان گسترده ی قیام، تقریباً بخش اعظم جامعه ی کـرد نسـبت بـه آن واکـنش منفی نشان داد و گذشته از آن بـه دلیـل عـدم رشـد مناسـبات اقتصـادی - اجتمـاعی کردستان پا به پای دیگر نقاط ایران به تأثیرات سیاسی این رویداد بجز در بعـد مـذهبی و بسیار ناچیز بود.دولت ایران تجدید نظرهایی در انتخاب مأموران آذری در بخـش کـرد نشین آذربایجان انجام داد. ولی این تمهیدات برای حفظ منطقـه مـوثر واقـع نشـد و مـا شاهد سرکشی‌های گروه خاصی از عشایر هستیم، عشایری که مسکن و زیسـتگاه آن‌هـا بسیار نزدیک به مرز عثمانی بود و طایفه های گوناگون آن‌ها معمولاً نیمی از سـال را در آن سوی مرز ایران و در داخل عثمانی به‌سر می بردند. طغیان و نافرمـانی ایـن دسـته از عشایر که متناسب با ضعف دولت های قاجار ابعاد گسـترده تـر مـی یافـت، خاسـتگاه و انگیزه ای کاملاً خارجی است و در اصل بـه اختلافـات مـرزی ایـران و عثمـانی بـاز مـی گشت. ترک ها برای گرفتن امتیازات ارضی عشایر نزدیک به مرز را تشـویق بـه نافرمـانی می کردند، و بحرانی که در این شرایط به وجود آمد، نزدیک به بیست و پنج سـال ادامـه داشت و نمونه ی بارز آن شورش سمکو که با وجود شرکت بیشتر عشایر مکریـان در آن ابتکار عمل و رهبری گرایش های گریز از مرکز در دست عشیره ی مـرز نشـین شـکاک بود.

---

۱ - خالفین، ص ۲۱۲.

ضمیمه فصل پنجم

- متفقین پیروز از جنگ بزرگ و عهدنامه ی سور(sevres)

در طی جنگ اول، متفقین ادعا کرده بودند که قهرمانان حق و عدالت در برابر دشمنان یعنی کشورهای مرکزی اروپا می باشند. ولی این ادعا بیشتر تبلیغات بود، حق و عدالت در فکر سیاستمداران متفقین شکل امتیاز خاص به خود گرفت. فرانسه آلزاس ولُرَن را می خواست، بریتانیا اشتیاق داشت نیروی دریائی آلمان را بگیرد، ایتالیا آرزومند الحاق ایالات ایتالیائی نشین، به ایتالیا بود، کشورهای بالکان خواهان استقلال کامل بودند، ژاپن می خواست قدرت خود را در اقیانوس آرام توسعه دهد. نقشه های امپریالیستی چند کشور متفق در یک سلسله پیمان‌های محرمانه که در زمان جنگ تنظیم شده، گنجانده شده بود.[1] دعوت ویلسون(رئیس جمهوری وقت آمریکا) به امن ساختن جهان از برای دموکراسی، کلیه نواحی تابعه ی آسیا را به هیجان آورد. آنچه ملل آسیایی از دعوت ویلسون مستفاد می نمود، حصول دموکراسی بیشتر یا لااقل استقلال بیشتری در مملکت خویش بود.[2] انقلاب اکتبر روسیه عامل جدیدی بود که به نارحتی‌های موجود در آسیا افزود. چون ناسیونالیسم ملل آسیایی یا به عبارت دیگر نهضتی که برای استقلال یا برای تساوی حقوق بیشتری با غریبان پدید آمده بود، بدون اشکال در عقاید سوسیالیزم و تقبیح استثمار کاپیتالیزم ادغام گردید. بلشویک ها بلادرنگ مزایایی را که از این اوضاع برای آن‌ها داشت، درک نمودند. هر چند آشکارتر شد که طبق انتظار لنین انقلاب جهانی به این زودی ها در اروپا به وقوع نخواهد پیوست. کمونیست های روسیه مسیر توجه خود را به آسیا معطوف داشتند. زیرا آسیا را میدانی می دیدند که در آن ممکن بود از جناحین به هجوم عظیمی بر کاپیتالیزم جهانی اقدام نمایند.[3] به این نحو، دوران پس از جنگ در آسیا بی اندازه متغیر بود. افرادی که خود کمونیست نبودند، آن مردم را ثنا گفتند و عامل موثری در آزادی ملل

۱ -لیتل فیلد، پیشین،صص ۲۲۲ و ۲۲۱.

۲ - روز ول پالمر، پیشین، ص ۴۷۳.

۳ - پیشین، ص ۴۷۴.

شمردند. مخالفان غرب اعلام داشتند که کشورهای آن‌ها به شیوه و اسلوب غرب باید از تجدید و تجدد بهره ور گردند. ناسیونالیزم، کلیه نهضت های دیگر را تحت اشعاع قرار داد. همچنان که در ترکیه کمال آتاتورک ظهور کرده و در ایران نیز انقلابی مشابه ترکیه صورت گرفت و رضاخان شروع به فعالیت نموده بود، امتیازات قدیمی کاپیتولاسیون و مناطق نفوذ همه از بین رفت و دولت ایران درباره قراردادهای نفت خود از نو با خارجیان وارد مذاکره گردید و در کنار شرکت های خارجی نظارت بیشتری پیدا نمود و عوائد زیادتری از محل مالیات ها و حق امتیازها به‌دست آورد.[1]

اعلامیه چهارده ماده ای ویلسون رئیس جمهوری آمریکا، معروف‌ترین اعلامیه پیرامون اهداف جنگ جهانی اول است. چرا که وی در اعلامیه ی مذکور که روز۱۸ ژانویه ی ۱۹۱۸ تقدیم اجلاس مشترک کنگره ی آمریکا کرد، برای نخستین بار شرایط صلح را که تا آن زمان هم‌چنان از سوی رهبران کشورهای متحد، مبهم مانده بود، به شکلی روشن و قاطع اعلام کرد. با این که اعلامیه ی مزبور از سوی هم پیمانان آمریکا با بی میلی پذیرفته شد، اما تأثیر شگرف بر آلمان خسته و بیزار از جنگ بجای گذشت. آن چنان‌که بعدها، آلمان این اعلامیه را رد کرد و آن را نیرنگی عمومی جهت تضعیف روحیه جنگجویان این کشور خواند. الغای‌دیپلماسی محرمانه- آزادی دریاها- برداشتن سدهای اقتصادی- تحدید و تقلیل تسلیحات- تصفیه دعاوی مستعمراتی با رعایت بی طرفی- تخلیه روسیه- برگشت بلژیک به حال اولیه- واگذاری آلزاس و لرن به فرانسه- تثبیت مجدد مرزهای ایتالیا- پذیرفتن اصل خود مختاری- تخلیه بالکان از قوای کشورهای مرکزی- دادن استقلال داخلی به ملیت های غیر ترک و آزاد گذاشتن تنگه داردانل به روی تمام کشتی ها- ایجاد یک لهستان مستقل، تأسیس یک مجمع ملل و تضمین استقلال تمام ملت ها از مواردی بود که ویلسون در اعلامیه خود گنجانده بود.[2]در ماده ی دوازدهم این اعلامیه بر حق مسلم کردها در سرنوشت خود تأکید شده است. بر این اساس بخش هایی از ترکیه که متعلق به امپراطوری عثمانی است باید از

---

۱ - پیشین، صص ۴۷۷ و ۴۷۵.

۲ - لوییس شنایدر، اسناد تاریخی قرن بیستم، ترجمه فروغ پوریاوری، ج۱،چ۱،(انتشارات فاریاب، تهران۱۳۴۶) صص ۲۷ و ۲۵.

حق حاکمیت ایمن و مطمئن برخوردار باشند، ملیت های دیگری که در حال حاضر تحت حکومت ترکیه قرار دارند، باید از امنیت بدون تردید برای زندگی و یک فرصت غیر قابل تعرض جهت توسعه زندگی مستقل و کسب خودمختاری بهره مند شوند.[۱]در ژانویه ۱۹۱۹، نمایندگان ۲۷ملت در پاریس گرد آمدند و منشور جامعه ملل در عهدنامه ی صلح آلمان قید گردید و در ازاء آن ویلسون ناگریز بود در مقابل لوید جرج از انگلستان و کلمانسو از فرانسه و اورلندو از ایتالیا و ژاپنی ها گذشت هایی نماید و بر سر آرمان‌هائی که در قالب مواد گنجانده بود، با متفقین مصالحه کند.[۲]بعد از کنفرانس صلح و اساس معاهده های دیگری بعدها به وجود آمد ه یکی از آن‌ها معاهده سور(severs) در سال ۱۹۲۰ بود. مسأله برقراری صلح با ترکیه به سبب تقاضای گوناگون متفقین بی اندازه مشکل بود، بالاخره موافقت شد که:

۱–حجاز تحت سرپرستی بریتانیای کبیر قرار گیرد، ۲- فلسطین، بین النهرین و سرزمین اردن تحت قیومیت بریتانیا باشد، ۳- سوریه تحت قومیت فرانسه قرار بگیرد[۳]و از دیگر مواد قرار دادسور حقوق کردها و دیگر اقوام داخل ترکیه بود که ترکیه امضاء نموده بود. معاهده سور که سرابی‌از خود مختاری و استقلال را برای کردان می نمود در حقیقت به منزله اعلام تجدید حیات ترکیه به رهبری مصطفی کمال و نوید عراق تحت حکومت ملک فیصل است.[۴]هر چند معاهده ی سور عملاً به صورت نوشته ای بی اثر و مرده باقی مانده است، ولی مسلم است که خود مختاری محلی را برای مناطقی که اکثر ساکنان آن کرد بودند، در نظر می گرفت. طبق نوشته‌های زویس بلو ماده‌های۶۲-۶۳و۶۴ معاهده‌ی سور مراجع به سرنوشت کردها بود.[۵] اما بعدها در قرارداد لوزان این حق از کردها سلب شد و تنها بر تساوی حقوق

---

۱ - شنایدر، پیشین، ص ۲۷.- .زویس بلو، مسأله کرد، ص۳۹.

۲ - علومی، پیشین، ص ۱۵۷.

۳ - لیتل فیلد، پیشین، ص ۲۲۸.

۴ - کوچرا، پیشین، ص ۵۱.

۵ - زویس بلو. مسئاله کرد (بررسی تاریخ و جامعه شناسی) ، ترجمه دکتر پرویز امینی، انتشارات دانشگاه کردستان،۱۳۷۹، صص ۸۷-۸۸.

مرزی و سیاسی اقلیت های غیر مسلمان در ترکیه تصریح دارد که ماده ۳۹ این قرار داد دال بر این نکته می باشد.[1] کردها که اینک زیر حکم سه دولت ترکیه، ایران و (با واسطه عراق) انگلستان قرار گرفته اند، این امید را در دل می پروراند که می توانند از رقابت انگلیسی‌ها، ترک‌ها، ایرانی‌ها و یا حتی ایرانی‌ها و انگلیسی‌ها استفاده کنند در کنفرانس لوزان مسأله کرد به حقوق ملی آن‌ها در ترکیه و تعیین سرنوشت موصل محدود شد و ترک‌ها اذعان داشتند که مخالف تعهدی در قبال اقلیت کرد هستند[2].
در ترکیه"باشگاه کرد" قسطنطنیه ابتدا می کوشد از خصومت بین انگلستان و ترکیه بهره برداری کند، و این در زمانی است که لوید جرج آماده است خود را از شر مصطفی کمال آسوده کند، اما این کوشش بیهوده است، و دولت ترکیه شورش سال ۱۹۲۱ کردها را در هم می شکنند و کمکی که کردها بی صبرانه چشم به راه آنند، هرگز از بغداد نمی رسد. در ایران، اسماعیل آقا سمکو که از سیاست مرکزیت رضاخان، شاه آینده ایران، احساس خطر می کند، می کوشد از تیرگی مناسباتی که متعاقب امضای قرار داد ۱۹۱۹ در روابط انگلستان و ایران پدید آمده بود، استفاده کند. اما ترکیه و انگلستان هیچ‌کدام به کمک سمکو نیامدند. در عراق شیخ محمود برزنجی به ترک ها روی آورد و تا حدودی با امید واری اهدافش را تعقیب، ولی از آن هم به نتیجه ای نرسید.[3] کردهای ترکیه و عراق هر کدام به نحوی از انحاء خواستار برقراری ارتباط تنگاتنگ با سمکو بودند تا بتوانند قدرت و نفوذ وی را به عراق یاترکیه بکشانند و از آن برای ایجاد یک جنبش همگانی بهره ببرند. البته در خواست های هر کدام از این طرف‌ها از سمکو متفاوت بود.

---

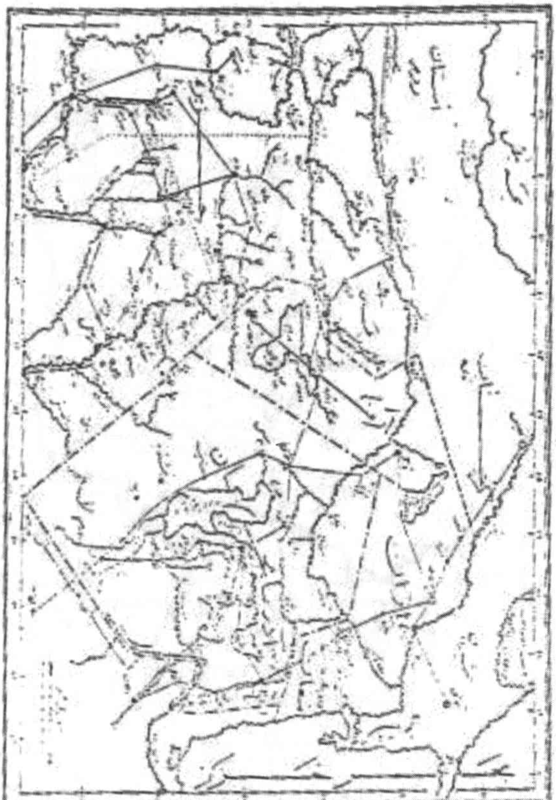
۱ - نیکتین، پیشین، ص ۳۹۴، پی یردرنیک، پیشین، صص ۱۱۲ و ۱۶۰.
۲ - زویس بلو، پیشین، ص ۴۱.
۳ - کوچرا، پیشین، ص ۵۲- نیکتین، پیشین، صص ۴۰۰ و ۳۹۸.


U.R.S.S.
Makou
ARAXE
Khoi
Kotour
Chakar Yazi
Chehrik
Chahpour
Tabriz
Lac
de
REZAIYEH
TURQUIE
Maraga
IRAN
Miandoab
Oushnou
Mahabad
Bokan
Sardacht
Sakkez
Bané
Divandarré
Petit ZAB
IRAK
Sanandaj
Halabja
Hamadan
Khanakin
Kermanchah
KURDISTAN IRANIEN
frontières internationales
0 50 100 Kms
ECHELLE

نقشه شماره ۱



نقشه شماره ۲



نقشه شماره۳


ARMENIA
Erivan
AZARBAYJAN
مقیاس
SCALE OF MILES
Mt.Ararat
Araxes
N
ایران
L.Van
Van
Khoi
Tabriz
ترکیه
HAKARI
Jazirah
Urmiyah
Zakho
Miandoab
Amadiyah
Barzan
Dohuk
Aqra
Ain Zalah
Mosul
Arbil
ARDELAN
Altun Kopri
Sulaimani
عراق
Kirkuk
Chamchemal
Halabja
Sanandaj
Kifri
Khanaqin
I R A Q
کرمانشاه
Mandali
Baghdad
Euphrates

نقشه شماره۴


MAP 3
PRINCIPAL
KURDISH TRIBES
BLACK SEA
CYPRUS
MEDITERRANEAN SEA
T U R K E Y
S Y R I A
I R A Q

نقشه شماره۵


U. R.S.S.
Makou
ARAXE
Khoi
Kotour
Chakar Yazi
Tabriz
Chehrik
Chahpour
Lac
de
REZAIYEH
TURQUIE
Maraga
IRAN
Miandoab
Ouchnou
Mahabad
Bokan
Sardacht
Sakkez
Bané
Divandarré
Petit ZAB
IRAK
Sanandaj
Halabja
Hamadan
Khanakin
Kermanchah
KURDISTAN IRANIEN
frontières internationales
0 50 100 Kms
ECHELLE

نقشه شماره ۶

فهرست منابع و مآخذ

الف . منابع فارسی

۱. آذری، علی، شیخ محمد خیابانی، چاپ دهم تهران، صفی علیشاه ۱۳۵۴.

۲. آقاسی، مهدی، تاریخ خوی، تبریز، انتشارات مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.

۳. آوری، پیتر. تاریخ معاصر ایران،(از تأسیس تا انقراض قاجاریه) ، ترجمه محمد رفیعی مهر آبادی، ۳ جلد، جلد اول، چاپ چهاردهم، انتشارات عطائی، تهران۱۳۷۷.

۴. الدر، جان، تاریخ رسیدن آمریکایی در ایران، ترجمه سهیل آذری، بیجا، انتشارات جهان، ۱۳۳۳ش.

۵. ادیب الشعرا، میرزا رشید. تاریخ افشار، به تصحیح پرویز شهریار افشار محمود رامیان، تبریز، شورای مرکزی جشن ملی ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی، آذربایجان غربی۱۳۴۶.

۶. ارفع، حسن، کردها، یک بررسی تاریخی و سیاسی، به کوشش و ویرایش محمد رئوف مرادی، چاپ اول، نشر آنا ۱۳۸۲.

۷. ـــ، (ارفع الدوله) ، رضا. ایران دیروز یا خاطرات پرنس ارفع الدوله، چاپخانه وزارت فرهنگ، تهران ۱۳۴۵.

۸. افشار سیستانی، ایرج. مقدمه ای بر شناخت ایل ها، چادرنشینان و طوایف عشایری ایران، جلد اول، ناشر چاپ تهران ۱۳۶۶.

۹. ـــ، ـــ، نگاهی به آذربایجان غربی، چاپ اول، ۲جلد، انتشارات رفاه تهران ۱۳۸۱.

۱۰. ـــ، ـــ، گزارش های و نامه های دیوانی و نظامی امیر نظام گروسی درباره وقایع کردستان در سال ۱۲۹۷، مجموعه انتشارات موقوعات دکتر محمود افشار یزدی، تهران ۱۳۷۳.

۱۱. اسماعیل پور، جمشید. عشایر آذربایجان و ایلات مغان، انتشارات تبریز، مؤسسه هنری فاخته، تبریز ۱۳۷۷.

۱۲.اتابکی، تورج. ایران و جنگهای جهانی اول، مترجم حسن افشار، نشر ماهی، تهران ۱۳۸۹.

۱۳.اسکندرنیا، ابراهیم. ساختار سازمان ایلات و شیوه معیشت آذربایجان غربی، چاپ اول، انتشارات انزلی، ارومیه ۱۳۶۶.

۱۴. افواشته ای نطنزی، محمود بن هدایت الله. نقاوه الاثارفی ذکر الاخیار در تاریخ صفویه، به اهتمام دکتر احسان اشراقی، چاپ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۳.

۱۵.السن، رابرت. مسأله ی کرد و روابط ایران و ترکیه، ترجمه ابراهیم یونسی، چاپ اول، نشر پانیذ، تهران ۱۳۸۰.

۱۶.ایگلتن جونیر، ویلیام. جمهوری ۱۹۴۶ کردستان، ترجمه سید محمد صمدی به فارسی، چاپ اول متن اصلی آکسفورد۱۹۶۳، ترجمه فارسی، بی جا، بی تا.

۱۷.افخمی، ابراهیم. قیام ملا خلیل و رد فرمان رضاخان، سقز، چاپخانه محمدی، ۱۳۶۸.

۱۸.اتحادیه(نظام مافی) ، منصوره- سعدوندیان، سیروس. مجموعه مکاتب، اسناد، خاطرات و آثار فیروز میرزا(نصرت الدوله) جلد اول مجالس چهارم و پنجم تقنینه، نشر تاریخ ایران، تهران ۱۳۶۹.

۱۹.ادموندز، سیسیل جی. کردها، ترک ها و عرب ها، ترجمه ابراهیم یونسی، انتشارات روز بهان ۱۳۶۷.

۲۰.بیات، کاوه. شورش کردهای ترکیه و تأثیر آن بر روابط خارجی ایران۱۳۱۰-۱۳۰۷ ه ش، نشر تاریخ ایران، تهران۱۳۷۴.

۲۱.ـــ، ـــ. نامه های ارومیه(اسناد و مکاتبات محمد صادقی میرزا معزالدوله از حکومت ارومیه(شوال ۱۳۳۳ تا ربیع الاول۱۳۳۴ق) ، انتشارات فروزان فر، تهران، ۱۳۸۰.

۲۲. ـــ، عزیز الله. کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، چاپ دوم، انتشارات امیر کبیر تهران، ۱۳۷۳.

۲۳.بابا مردوخ روحانی(شیوا). تاریخ مشاهیر کرد(امرا و خاندان ها) ، به کوشش

ماجد مردوخ روحانی، بخش دوم جلد سوم، انتشارات سروش تهران، ۱۳۷۱.

۲۴.بلو زویس. بررسی جامعه شناسی و تاریخی مسئله کرد. ترجمه پرویز امینی. چاپ اول. انتشارات دانشگاه کردستان۱۳۷۹.

۲۵.بهار، ملک الشعرا. تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، ۲جلد، ج اول، چاپ پنجم، انتشارات امیر کبیر تهران، ۱۳۷۹.

۲۶.ـــ، مهدی. میراث خوار استعمار، چاپ چهاردهم، انتشارات امیر کبیر، تهران ۲۵۳۵.

۲۷. بهرام بیگی، میرزا کریم. خاطرات، در دست تصحیح و چاپ توسط عمر فاروقی در سقز.

۲۸.بایبوردی، سرهنگ. تاریخ ارسباران، انتشارات کتابخانه سینا، تهران ۱۳۴۱.

۲۹.برزوئی، مجتبی. اوضاع سیاسی.کردستان از سال ۱۲۵۸ تا ۱۳۲۵ش، چاپ اول، نشر فکر نو، تهران ۱۳۷۸.

۳۰.پارسا دوست، منوچهر. زمینه های تاریخی اختلافات ایران و عراق، انتشارات پانیذ، تهران، ۱۳۶۴.

۳۱.تانکوانی، زی،ام. سفرنامه(نامه‌هایی درباره‌ی ایران و ترکیه آسیا) ، ترجمه علی اصغر سعیدی، نشر چشمه،۱۳۸۳.

۳۲.تاجبخش، احمد. سیاست های استعماری روسیه تزاری، انگلستان و فرانسه در ایران، چاپ اول انتشارات اقبال، تهران ۱۳۶۲.

۳۳.ترکمان، اسکندربیگ. تاریخ عالم آرای عباسی، جلد ۲، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۵۰.

۳۴.توحدی، کلیم الله، حرکت تاریخی کرد به خراسان، ج ۲، انتشارات دانشگاه مشهد ۱۳۵۹.

۳۵.تمدن، محمد. اوضاع ایران در جنگ اول(تاریخ رضائیه) ، انتشارات مؤسسه مطبوعاتی تمدن رضائیه، ارومیه چاپ اسلامیه، بی تا.

۳۶.تیمور زاده مصطفی. وحشت در سقز(نگاهی به تحولات کردستان در فاصله جنگ اول جهانی تا اعاده اقتدار دولت مرکزی)۱۲۹۳-۱۳۰۲ش/۱۳۳۴ به

کوشش۱۳۴۲ق، شهباز محسنی، چاپ اول، انتشارات شیرازه، تهران، ۱۳۸۰.

۳۷. جلیل، جلیل. کردهای امپراتوری عثمانی، ترجمه صلاح الدین آشتی، انتشارات پانیذ، تهران ۱۳۸۱.

۳۸. حاج سیاح. خاطرات(دوره‌ی خوف و وحشت) ، بکوشش حمید سیاح، بتصحیح سیف‌الله گلکار، چاپ سوم، انتشارات امیر کبیر، تهران۱۳۵۹.

۳۹. حائری، عبدالهادی. تشیع و مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق، انتشارات امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۴.

۴۰. خضری، سعید. جغرافیای طبیعی کردستان موکریان با تأکید بر حوضه زاب(شهرستان های سردشت،بانه، پیرانشهر، بوکان، سقز، نقده و اشنویه) چاپ اول، انتشارات ناقوس، تهران ۱۳۷۹.

۴۱. خواجه نوری، ابراهیم. بازیگران عصر طلایی، ناشر خ نیکخو، بی نا، بی تا.

۴۲. دهقان، علی. سرزمین زرتشت(یک بررسی تاریخی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی) رضائیه، انتشارات ابن سینا، چاپ اول ۱۳۴۸.

۴۳. درینک، ژان پی یر. خاورمیانه در قرن بیستم، ترجمه فرنگیس اردلان، چاپ اول، انتشارات جاویدان، تهران ۱۳۶۸.

۴۴. روزوال پالمر، رابرت. تاریخ جهان نو، ترجمه ابوالقاسم طاهری، ۲جلد، ج دوم، چاپ سوم، انتشارات امیر کبیر، تهران۱۳۵۷

۴۵. ریاحی، محمد امین، تاریخ خوی(سیر تحولات اجتماعی، فرهنگی شهرهای ایران در طی قرون) چاپ دوم، انتشارات طرح نو، تهران ۱۳۷۸.

۴۶. زاهدی، دکتر حبیب. بررسی و تحقیق درباره شاهپور آذربایجان، تبریز، چاپخانه علمیه، ۱۳۵۰.

۴۷. زرگر، علی اصغر. تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضاشاه، ترجمه کاوه بیات، انتشارات پروین و انتشارات معین، تهران ۱۳۷۱.

۴۸. زکی بیگ، محمد امین. تاریخ کرد و کردستان، ترجمه یدالله روشن اردلان به فارسی، جلد اول، چاپ اول، انتشارات توس، تهران ۱۳۸۱.

۴۹. ساروپی، محمد فتح الدین محمد تقی. تاریخ محمدی(احسن التواریخ) ، به

اهتمام غلامرضا طباطبائی مجد، چاپ اول، امیر کبیر، تهران ۱۳۷۱.

۵۰. سنندجی(فخرالکتاب) ، میرزا شکرالله. تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، به تصحیح دکتر حشمت الله طیبی، انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۷۵.

۵۱. شریفی، احمد. اسماعیل آقا شکاک، چاپ اول، سیدسیان، مهاباد، ۱۳۴۸.

۵۲. شعبانی، رضا. تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، جلد اول، چاپ دوم، انتشارات نوین، تهران ۱۳۶۹.

۵۳. شنایدر، لوییس. اسناد تاریخی قرن بیستم، ترجمه پوریاوری، جلد اول، چاپ اول، انتشارات فاریاب، تهران۱۳۶۴.

۵۴. شیفته، دکتر نصرالله. سه مرد عجیب، لورنس، سمکو، فرهاد، انتشارات کاویانی، تهران ۱۳۶۳ش.

۵۵. صدیقی، محسن. کردستان و سقز در گذر زمان، ناشر مولف، ۱۳۷۷.

۵۶. صفایی، ابراهیم. پنجاه خاطره از پنجاه سال زندگی(۲۴۳۶-۲۳۸۵) ، وزارت فرهنگ و هنر، تهران ۱۳۵۶، تجدید چاپ در ۱۳۷۱ش.

۵۷. صمدی، سید عبدالله. منظومه کردی حمزه آقا منگور و رابطه آن با قیام شیخ عبیدالله شمزینی، ترجمه سید محمد صمدی از کردی به فارسی، چاپ اول، انتشارات رهرو، مهاباد۱۳۸۳.

۵۸. ــــ، سید محمد. طوایف و عشایر کرد(سندی جالب از دوران ناصرالدین شاه قاجار، چاپ اول، انتشارات رهرو، مهاباد، ۸۱- ۱۳۸۰.

۵۹. ــــ، ــــ نگاهی به تاریخ مهاباد، چاپ اول، انتشارات رهرو، مهاباد، ۱۳۷۳.

۶۰. ضیائی، شیخ رئوف. خاطرات از وقایع حضور روسیه تزاری و بریتانیا و عثمانی و آشوب های محلی، به کوشش عمر فاروقی چاپ نخست، انتشارات صلاح الدین ایوبی، ارومیه، ۱۳۶۷.

۶۱. علومی، دکتر رضا. تاریخ دیپلماسی اروپا از ۱۷۸۹ تا عصر حاضر، انتشارات اقبال تهران، ۱۳۴۹ش.

۶۲. علی بابایی، غلامرضا. تاریخ سیاست خارجی ایران از شاهنشاهی هخامنشی تا به امروز، چاپ اول، انتشارات درسان، تهران ۱۳۷۵.

۶۳. غوریانس، اسکندر. قیام شیخ عبیدالله شمزینی در عهد ناصرالدین شاه قاجار، به کوشش عبدالله مردوخ، دنیای دانش، تهران ۱۳۵۶.

۶۴. فاروقی، عمر. کردستان در مسیر تاریخ به روایت اسناد چاپ اول، نشر آنا، ۱۳۸۳.

۶۵. فتاح قاضی، خلیل. تاریخچه خانواده قاضی در ولایت موکریان، چاپ اول، ناشر قادر فتاح قاضی، ۱۳۷۸.

۶۶. فلسفی، نصرالله. زندگی شاه عباس اول، جلد ۵، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۵۲.

۶۷. قادرزاده(آسو)، محمود. خاطرات دکتر آسو یا خاطرات زندگی پر ماجرای دکتر آسو«چهره مهاباد»، مقدمه و تصحیح از محمود پدرام(زوزان)، تهران نشر هور ۱۳۷۳.

۶۸. قزاز، رمزی. مبارزات سیاسی روشنفکری کرد در پایان قرن نوزدهم تا اواسط قرن بیستم، ترجمه احمد محمدی به فارسی، ناشر مترجم، ۱۳۷۹.

۶۹. قلفی، محمد وحید. مجلس و نوسازی در ایران(۱۳۱۱-۱۳۰۲ش)، چاپ اول، انتشارات نی، ۱۳۷۹.

۷۰. کاردوخ،م. جنبش های کرد از دیرباز تا کنون، ۲جلد، ج دوم، سوئد COMEX، اسکندیناوی، ۱۹۹۳م.

۷۱. کاویانپور، احمد. تاریخ ارومیه، چاپ اول، انتشارات دلارنگ، تهران، ۱۳۷۸.

۷۲. کسروی، احمد. تاریخ مشروطه ایران، چاپ چهاردهم، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۳.

۷۳. ـــ، ـــ. تاریخ هجده ساله آذربایجان، چاپ دوازدهم، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۷۸.

۷۴. کوچرا، کریس. جنبش ملی کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، چاپ دوم، انتشارات نگاه، تهران ۱۳۷۷.

۷۵. گاسپار دروویل. سفرنامه، ترجمه جواد محبی، انتشارات نیک فرجام و سپهرادب ۱۳۸۹.

۷۶. گیرشمن، ر. ایران از آغاز تا اسلام، ترجمه محمد معین، چاپ دهم، انتشارات علمی و فرهنگی تهران ۱۳۷۴.

۷۷. لیتل فیلد، و. تاریخ اروپا از سال ۱۸۱۵ به بعد، ترجمه فریده قره جه داغی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۸۰.

۷۸. مک داول، دیوید. تاریخ معاصر کرد، ترجمه ابراهیم یونسی، چاپ اول، انتشارات پانیذ، تهران ۱۳۸۰.

۷۹. ملک آرا، عباس میرزا. شرح حال، با مقدمه اقبال آشتیانی، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران انتشارات بابک، ۱۳۶۱.

۸۰ میرزا عزیز، جمال. قیام ۱۸۸۰ کردستان در اسناد محرمانه بریتانیا، ترجمه بهزاد خوشحالی، انتشارات نور علم، همدان، ۱۳۷۹.

۸۱ میرحاج علی‌نزاد. جامعه شناسی ایل شکاک. انتشاراتی حسینی اصل، چاپ اول ارومیه ۱۳۸۳.

۸۲ ناهید افتخاری، عبدالله. خاطرات من، به اهتمام احمد قاضی، تهران، بی نا ۱۳۶۲.

۸۳ نوری پاشا. خاطرات احسان، فرمانده کردهای شورشی ترکیه ۱۳۰۹–۱۳۰۷ش. وقایع آرارات، به کوشش کاوه بیات، انتشارات شیرازه، تهران یس تا.

۸۴ نازدار مصطفی–شریف وانلی، عصمت. کردها، کندال، ترجمه ابراهیم یونسی، انتشارات روزبهان، تهران ۱۳۷۲.

۸۵ نیکین، واسیلی. کرد و کردستان(بررسی جامع از دیدگاه سیاسی، جامعه شناسی و تاریخی) ، ترجمه محمد قاضی، چاپ سوم، انتشارات درایت، ۱۳۷۸.

۸۶ هدایت مخبرالسلطنه، مهدی قلی. خاطرات و خطرات(توشه ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه ای از زندگانی من) ، چاپ دوم، انتشارات روزبهان، تهران ۱۳۴۴ش.

۸۷ ـــ، مهدی قلی. بر من چه گذشت. بی نا، ۱۳۲۳.

۸۸ همایون کاتوزیان، محمد علی. اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، مترجمان محمد رضا نفیسی / کامبیز عزیزی، چاپ هفتم، نشر مرکز، تهران ۱۳۷۹.

۸۹ ـــ، ـــ. دولت و جامعه در ایران(انقراض قاجار و استقرار پهلوی) ، ترجمه حسن افشار، چاپ دوم، نشر مرکز، تهران ۱۳۸۰.

۹۰. همدی، و کرد و کردستان در اسناد محرمانه بریتانیا، ترجمه بهزاد خوشحالی، چاپ اول، انتشارات نور علم، همدان، ۱۳۷۸.

۹۱. گزیده اسناد سیاسی ایران و عثمانی دوره قاجاریه. واحد نشر و دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، جلدهای دوم، سوم و چهارم، چاپ اول، ۷۰-۱۳۶۹.

۹۲. گروهی از مستشرقین برجسته کرد در دایره المعارف اسلام، ترجمه اسمعیل فتاح قاضی، چاپ اول، مرکز نشر و فرهنگ و ادبیات کردی، انتشارات صلاح الدین ایوبی، ارومیه، ۱۳۶۷.

ب : سالنامه ها، روزنامه ها

۱. مجله ی مطالعات کردی، بنیاد کرد در پاریس، جلد۱، شماره ۴، سال سوم، تابستان ۱۳۶۵، چاپ از شرکت پرینت هود، لندن، مقاله ی مارتین وان بروینسن درباره ی سمکو و ایل شکاک.

۲. گوفاری(ماهنامه) چوارچرا، شماره ۲، سالی یک، چاپ سوید، ۱۹۸۶م.

۳. ماهنامه دراساتی انستیتوی پاریس، رویدادهایی از ارومیه و کردستان، ترجمه دانیال متی از فرانسوی به فارسی، کانون دوم، ,۱۹۸۴

۴. مجله آینده[مجله فرهنگ و پژوهش های ایرانی،(تاریخ، ادبیات، کتاب)] ، صاحب امتیاز و مدیر مسئول ایرج افشار، سال ۱۴ و ۱۶، شماره های ۱ و ۲ و ۵-۸، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۷ و مرداد و آبان ,۱۳۹۶

۵. مجله خواندنیها، شماره۷. سال ۱۶، بی نا، خاطرات سپهبد امان الله جهانبانی.

۶. سالنامه دنیا، جلد ۱۸و۱۷، ۱۳۴۱و ۱۳۴۰، نقل ماجرای قتل سمکو از ابراهیمی نماینده سابق مجلس شورای ملی و رو در رو شدن سمکو و رضاخان در سلماس.

۷. روژنامــه ی بانــگ کوردوســتان، شــماره کــانی۲و۳و۱۴ ۱۹۲۲/۸/۱۴ و ۱۹۲۲/۸/۲۱م. نوسینی پاشا یامولکی.

پ : اسناد

۱. سازمان اسناد ملی ایران.

۲. مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، وابسته به بنیاد جانبازان و مستضعفان.

ت : منابع شفاهی:

۱. مصاحبه با محمد حمه باقی، مورخ و نویسنده تاریخ معاصر کرد در سلیمانیه عراق.
۲. گفتگو با محمد امین رحیم پور، از معمرین مناطق سقز و بوکان.

ث : منابع چاپی کردی:

۱. ئه حمه دی، خالید. به سه رهاتی فه رمانره وایی گه لواخیه کان، پیدا جرنه وه و ریک و پیک کردنی حه سن گوران، چاپی یه که م، نشر ده زگای ره وشنبیری گوران، سنندج ۲۷۰۴ کوردی/ (۱۳۸۳ هـ ش)

۲. ئه حمه د ته قی. یادداشته کانی، خه باتی گه لی کورد، چاپخانه ی سلمان الاعزمی، ۱۹۷۰.

۳. ئیحسان نوری، بتلیسی. شورشی کوّرد له تورکیا ۱۹۲۵م-۱۳۴۱ رومی، وه رگیرانی م جه میل روژبه یانی له تورکی عوسمانی وه بو کوردی، ده زگای روشنبیری و بلاو کردونه وه ی کوردی، سالی بلاوبونه وه مه علوم نیه.

۴. به درخان، عه بدوره زاق. بیره وه ری، وره رگیر و ئامادە کار جه لیلی جه لیل،شوکورمسته فا کرد و یه تی به کوردی باشوور، چاپی یه که م، ده زگای چاپ وبلاو کردنه وه ی ئاراس سالی ۲۰۰۰م.

۵. جه لیلی جه لیل. راپه رینی کورده کان ئیمپراتوری عوسمانی له سالی ۱۸۸۰دا، وه رگیر له رووسی یه وه بو کوردی دوکتور کاووس قه فتان به غدا چاپخانه ی الزمان ,۱۹۸۷

۶. ـــ،ـــ. هەندری سیمای ژیانی کومەلایتی_ سیاسی دکولتودری کورد له کوتایی سەدەی نوزدەیەم و سەرەتایی سەدەی بیستەمدا، دەرگیر ئەنوەر قادر، چاپی دووم، چاپخانەی کارو، سلیمانی۲۰۰۶.

۷. حزنی، حسین، ئاتروپاتین یا کوردستانی موکریان له سه رتایی تاریخه وه هه تاسیف الدینی موکری، سالی ۸۷۱هـ ق/ ۱۴۶۶م. چاپی یه که م متبعه ی زاری کرمانجی، رواندار ,۱۹۳۸

۸. حسامی، که ریم. یادی قاره مانیکی نه ته وه ی کورد(سمکو)ی شکاک، گوقاری

به ربانگ، ژماره کانی ۷۰ و ۷۳، سالی ,۱۹۹۱

۹. حه سه نیانی(هاوار) ، عه لی. شاری ویران، چاپی هه ول،ئینتشاراتی سلاحه الدین ئه یوبی، ورمی ۱۳۶۴.

۱۰. حلمي، رفيق. یادداشت، سه به ش، که دو به شی هه وه لی له چاپه مه نیه کانی محه مه دی سه قز، به غدا- متبعه مه عاریف، ,۱۹۵۶

۱۱. خالفین، ن،۱. خه بات له ری کوردوستاندا، جه لال ته قی له رووسی یه وه کرد و ویه ی به کوردی، سلیمانی، چاپخانه ی را په رین، ,۱۹۷۱

۱۲. ره سولی پشدری. عبدالله ئه حمه د. یادداشته کانم، دوبه ش، به شی یه که م، به غدا وه زاره تی ره و شنبیری و راگه یاندن ,۱۹۲۲

۱۳. سه جادی، عه لائه دین. میژوی راپه رینی گه لی کورد، چاپی دوهه م، ئنتشاراتی مه حمه دی، سه قز، ,۱۳۷۵

۱۴. شمزینی، دوکتور عه زیز. جولانه وه ی رزگاری نیشتمانی کوردستان، و وه رگیر له عه ربیه وه بو کوردی نه سه سه رد، چاپخانه ی ابراهیم عه زو، سالی ,۱۹۸۷

۱۵. شیرکو، دوکتور به له چ. کیشه ی کورد، حمه حمه باقی کردویه تی به ۲ کوردی، تبریز چاپخانه ی رزایی، ,۱۹۹۰

۱۶. صالح محه مه د ئه مین. کورد و عه جه م، سالی بلاوبونه وه ۱۹۹۲، جه گای چاپ مه علوم نیه.

۱۷. لازاریف، م،س. کیشه ی کورد(۱۸۹۰-۱۹۱۷) ، دوکتور کاووس قه فتان له رووسی یه وه کرد ویه تی به کوردی، به غدا متبعه الجاحز,۱۹۸۹

۱۸. محمد ره سول، هاوار. ئیسماعیل ئاغای شوکاک و بزوتنه وه ی نه ته وایه تی کورد، چاپخانه ی ئاپیک، سوئید ستوکهولم، سالی ۱۹۹۵.

۱۹. نەجاتی، عەبدوڵلە. کومەلە و ریکخراوه کوردییەکان۱۹۱۸-۱۹۳۳ لە بەنگە نامە کانی هەردوو وەزارتی دەرەوەی بریتانیا و فرانسادا، بەرگی یەکەم، بنکەی ژین سلیمانی۲۰۰۷م.

۲۰. مه زهه ر، دوکتور که مال. کوردوستان له ساله کانی شه ری جیهانی یه که مدا، کوری زانیاری کورد، چاپی به غدا، سالی ,۱۹۷۵

۲۱. مینور سکی. کورد حمه سه عید که ریم کردو ویه تی به کوردی، صلاح الدین چاپخانه ی زانکو، صلاح الدین ,۱۹۸۴
۲۲. نه به ز، دوکتور جه مال. کوردوستان و شورشه که ی، دوکتور کورد و عه لی لـه ئه لمانیه وه کردوویه ی به کوردی، چاپی ستوکهولم، سوئید ۱۹۸۵.

ج : منابع عربی :

۱. حمه‌ی الأعظمی، ولید. الکرد و کردستان فی الوثائق بریتانیه چاپ لندن ۱۹۹۲م.
۲. جه‌لیل، جه لیل. نهقته الأکراد التقافیه و القومیه فی القـرن التاسـع عشـر و بدایـه القران العشرین، (راپه رینی کورده کان سالی ۱۸۸۰) ، ترجمه از روسـی بـه عربـی بـاقی نازلو ولاتو، چاپ بیروت ۱۹۸۶م.
۳. سلوپی، زنارقدری جمیل پاشا. فی سبیل الکردستان، چاپ بیروت ۱۹۸۷م.
۴. مس، بیل. فصول من تاریخ العراق الحدیث، ترجمه ی جعفـر الخیـاط بـه عربـی، چاپ بغداد۱۹۷۱م.
۵. مظهر، کمال. در اسارت فـی تـاریخ ایـران الحـدیث و المعاصـر، مطبعـه ی بغـداد ۱۹۸۵م.

چ : منابع انگلیسی :

۱. Martin Van Brainessen.The coflict of Tribes and in IRAN and AFGanistan. London ۱۹۸۳.
۲. Martin Van Brainessen. AGHS, SHAIKH and state, the cocialand structure of Kurdistan.London zed books Itd-۱۹۹۲.

The Issue of Ismaeil agha simko in azarbaijan

Summary

Ghajar dictatiorial regime had put people in a state of suffocation and bewilderment state until the constitution uprjsing reached its acme and the gorerning body was committed to observe the low and monarchy within this framework. Because of the crisis caused by Irans constitution. Besides economic, social and cultural problems other military and political problems which were within the same crisis also occurred in every corner of iran. Mirza kouchak khan jangali in gilan, mohammad taghi khan pasyan in khorasan, sheikh khazal in south,sheikh mohammad khiabani in tabrez and ismeil agha simko in khazal in south, sheikh mohammad khiabani in tabrez and ismeil agha simko in urmieh and salmas and later in all parts of azarbaijan each in turn threatened the central government somehow. On the other hand the occurrence of the first world war and the compensated. This very matter led to the in creased in tensity of uprisings in different corners of iran the ۱۹۱۹ oil treaty and the political disagreements between iran and Englhnd Further added to these problems.

۱۹۲۰ A.D/۱۲۹۹ AH. Is a year that the non-stop quaeeels and disorder finally puts Iran in a dilemma of choosing

between military dictatorship or revolt and renwal. The disorder that had begun that was after the death of nasir addin shah and thot was a ssociatiated with constitution revolution, had reached its acme during the first world war. It had also gained a new apogee in the time of peace. The emergenc of Bultles in the north of iran espeually in gilán state was an unpredictable evrnt that would trigger political instability and fear of disintegratione. It eventully led to the February ۱۹۲۰/۱۲۹۹ coup.

Also in kurd... residing parts of azarbaijan in tense disorders and events that began in ghayar period and continued untill then, caused ismaeil agha simko to ponder a bout his attempts for the better life of shikak tribs. The advent of the first world war and the prevalence of nationalism in the new world changed the nature of simkos uprising. Since the developmeuts in the world were not ineffective in Iran and the ottomam empire, kurds in these countries got closer to each other to someexlent and help a different view toward their fate and eventually rebelled.

Along the same lines, as noted before, the danger of disitegration and the increasing infiltration of communism in different areas added to the concerns of Iranian nation and foreign countries like Englhnd. Thus the developments caused by the constition and the first world war led Iran to a point of auppointing a person who country. Reza khan who in cresed his glamour and simko and khazal later paved the was

for reviving the dictatorship as the king of Iran. The same form of government was established in turkey and finally these two countries eliminated the uprisings which had caused problem and crisis untill then. What is important here is the suppression of kurds by these two countries the most evident of whichare the uprisings of Ararat and simko. These two countries made gaeat political exploitation and enforced their harsh military dictatorship day by day by eliminating these problems. But not only the problem wasn t solved but also it bas continued to remain till the present day. Kurds efforts in iran at the time of simkos attack was for better life and further freedom or to some extent tribal and regional autonomy whereas in later periods (the second term of pahlhvi). Gained a nationalistic nature. The importance of Ismaeil agha simkos uprising in Irans history is due to its growth during many years and its entering of new stages in fluenced by the world and regional developments. Shikak tribe had some movements at the time had some movements at the time of heads of the tribe before Ismaeil agha simko in Iran and the ottoman empire which braught a bout changes in the relations between the two countries. These events mainly had clan and tribal aspects until jafar agha, Asmaeil aghas brother,was killed in tabrez in a conspiracy of ghagar periods govern ment agents. Moreover social political and economic problems added to this and caused ismaeil agha to begin a movement in yhe area of under control by shikak tribe and to

try to expand his power more and more in the cities of khoy and makou. This enterprise was materialized with the positive attitude of Eghbalossaltaneh.

The regional circumstances before the first world war also caused the shikak khan to be considered as having a great weight in azarbaijan.

The advent of the first world war and the involvement of the middli east, including Iran, in these issues paved the way for the link between kurds in the ottoman empire and ismaeil agha simko. From that time on with the help of aburrazzagh badr khan, sayyed taha shamzini and other intellectual groups the shikak khans movement got a new aspect of claiming the rights of kurds. That is, to some extent, it was not within tribal and clan tendencies. In addition the role of colonial countries like enghland and Russia, and the interests of the neighbouring kurd residing countries like Iran, Iraq and Turkey should not be ignored. All these prevented Ismaeil agha to proceed in the from of a national movement. Although Ismaeil agha is statements show the existence of nationalist feeling, the regional and world circumstances hindered the way of his progress. How ever the shikak khan proceeded to the claim of ethnic autonomy with the occupation of more and more areas of the kurd- residing parts of Iran. Nevertheless he was not successful in doing this too.

Considering all these, however, he was not successful in achieving a general kurd movement. Finally in a detailed

plan Ismaeil agha was fallen victim to the governmentnation policy of reza khan whose government never represented the Iranian nation. The issue of kurds will not be solved by this way of suppression sinc as we saw after simko the issue the of kurd changed in to a full- blown nationalistic process in Ghazi mohammad is time and today the issue of kurds is of the utmost importance in the middle east and the world.



اسماعیل‌آقا شکاک
لقب: سمکو
زادروز: ۱۲۶۶ هـ.ش
درگذشت: ۱۳۰۹ هـ.ش
دوره: قاجار - پهلوی

Simayîl Aqa Simko

کانی کتیب
مرکز پخش: سنندج، کانی کتیب
۰۸۷ - ۳۳ ۱۲ ۵۲ ۵۹
+۹۸ ۹۱۸ ۱۷۱ ۷۲۵۷
kani.kteb@gmail.com
نشر آنا
+98 918 373 4561

۱۰۰۰۰ تومان